باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

چاپ سنگی ۲۵

شماره ثبت: ۱۶۵۲۴
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷،۷۴۲ م۷۲۱م ۱۲۹۷
سرشناسه: مقدس زنجانی، محمد بن محمد، -۱۳۱۲ق.
عنوان قراردادی:
عنوان: مفتاح الجنة للنار جبنة، به ضمیمه فضلیت صلوات
کاتب: محمد شفیع — تاریخ کتابت:
محل نشر: [تهران] ناشر: کارخانه مشار الیه تاریخ نشر: ۱۲۹۷ق
صفحه شمار: ۳۴۷ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۱۷x۲۵ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☒ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: شیخ علی غروی — تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۷۹
یادداشتها: شرح ضمائم: فضلیت صلوات / للمؤلف
موضوع(ها): ۱. روضه‌خوانی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. وعظ. ۳. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۴. ائمه اثنی عشر. ۵. صلوات.
شناسه(های) افزوده: الف. محمد شفیع، کاتب. ب. غروی، علی، اهداکننده. ج. عنوان.
فهرستنگار: فیضی — تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

[illegible] بادبان [illegible]
در دهان [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك یا من دل علی ذاته بذاته وحارت العقول فی کنه صفاته وتاهت الاوهام فی معرفة حقیقة
آیاته ولا یمکن الممکن امکان حق عبادته وکلت الالسن عن اداء شکر صلاته الواحد بلا شریك
والمالك بلا تملیك لا یعزب عن علمه شیء فی الارض ولا فی السماء ونصلی ونسلم علی اشرف الانبیاء
رتبة اعظمهم بلیة واکثرهم ذریة الذی لم یبق ملك مقرب فی السماء الا ونزل الیه من العلی الاعلی
وکل بعزیته لخامس اصحاب الکساء ومن ارتضع من الابهام ولسان سید الانبیاء وعلی وصیه وابن عمه
السید المطهر والامام المظفر ابی شبیر وشبر صاحب اللواء والکوثر فلا یعادیه الا من ضل وکفر
ولا یبغضه الا من فی امه نظر القسیم الذی بیده مفاتیح الجنة وسقر وعلی اولیائهما المرضیین وخلفائهما
الطیبین الطاهرین وعلی اعادیهم وظالمیهم لعاین الله ابد الابدین ودهر الداهرین **فبعد**
اعلموا یا اخوانی المؤمنین وشیعة سید الوصیین که جمله بنی نوع انسانی را سفر حتمی در پیش
که منازل و مراحل او در غایت خوف و تشویش و خالی از صدیق و خویش خلاصه چهار مرحله که
اول آنها هنگام وداع از این دار فانی بسوی سرای جاودانی **دوم** قبر تنگ و تاریك و ظلمانی

سیم

سیم موقف محاسبه از جانب محاسب حقیقی **چهارم** صراط باریك سوزان در فوق غضب نیران
پس سبب نجاة از این منازل خوفناك و مراحل ترسناك بجز تمسك باذیال ذریه لولاك و علیه ایجاد
افلاك نیست خصوصا گریستن و گریانیدن و محزون ساختن در عزای مظلوم ثمرة آل الله و ثالث
شروط لا اله الا الله و قرة عین رسول الله ابی عبد الله الحسین علیه السلم که نظر عنایت حضرت
باری جل شانه العالی پیوسته بعزاداران و گریه کنندگان آن محبوب رسول انس و جان بی نهایت لهذا
بخاطر فاتر این حقیر بی بضاعت و فقیر بی درایت رسید که با سوء حال و تشتت بال بعد از تالیف کتاب
جمرة الفؤاد لزاد یوم المعاد و کتاب اثنی عشریه فی مصائب سادات البریه کتاب مختصری نیز در مصیبت آن
مظلوم تالیف نمایم زیرا که آن شفیع عاصیان در همه این مراحل و جمیع این مواقف حاضر و ناظر است لعل
این تالیف از این مور ضعیف بمنزله پای ملخی شرف قبول پذیرفته باعث تخفیف سیئات و مایه نجات از
این عقبات گردد و مسمی گردانیدم آنرا **بمفتاح الجنة للنار جنة** و اعظم دواعی بر تالیف
این کتاب استخاره بود که قبل از شروع بکتاب الله نمودم و در سر صفحه این آیه شریفه ظاهر شد
و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه
الیك وجاعلوه من المرسلین یعنی وحی نمودیم بمادر موسی که شیر بده او را و در وقتیکه ترسیدی بر او
بینداز او را بدریا مترس و محزون مباش بدرستیکه ما او را بسوی تو بر میگردانیم و او را از پیغمبران
خواهیم گردانید بعد از مشاهده آیه شریفه کمال امیدواری حاصل شده و بعد از تفال اظهار
نمودم این مطلب را ببعض اصدقاء خود گفتند بسیار نیکوست امر نمودند باتمامش فشرعت الیه مستعینا
بالله و متوکلا علی الله انه خیر موفق و معین چون بمقتضای اخبار وارده از اهل عصمت و طهارت
سلام الله علیهم ارکان عرش خداوند رحمن چهار اند و کلمات التسبیح که عرش عظیم بواسطه آنها قائم
است چهار اند و جناب سید الشهداء که گوشواره عرش خداوند جلیل متعال و چهارم ائمه و آل است
مناسب دیده که هر مجلسی از مجالس این کتاب بذکر چهار مطلب ختم شود با وجود این برحمن و شرافت چهار
در بین اعداد آیه و اخبار بر دلالت دارد چنانچه خداوند علی اعلا در قرآن مجید میفرماید که ان الله

اصطفی

اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین خداوند عالم اختیار فرموده از خانوادهای دیگر
چهار خانواده را که آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران باشند از جمیع عوالم در تفسیر اهل بیت علیهم السلم
وارد شده است که مراد از آل عمران امیر مؤمنان و اولاد امجاد ایشان سلام الله علیهم است و احادیث
متواتره از ائمه هدی علیهم السلم در اینخصوص وارد شده و ابن عباس و ابوذر از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که فرمود آل ابرهیم منم و آل عمران علی ابن ابیطالب علیه السلم است و رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند از روزها چهار روز اختیار نموده عید فطر و عید اضحی
و روز جمعه و عید غدیر و از ماهها چهار ماه ذیقعدة الحرام و ذیحجة الحرام و محرم الحرام و رجب و
از مکانها چهار مکان را اختیار فرموده زمین مکه و زمین مدینه و زمین نجف اشرف و حایر حسین
علیه السلم و در روایت دیگر فرموده که خداوند اختیار فرموده از ملئکه ها چهار ملک جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و اختیار کرده برای شمشیر و جهاد از پیغمبران چهار پیغمبر را ابرهیم و داود و موسی
و محمد صلی الله علیه و آله و مراد از شهرها چهار شهر پس فرمود والتین والزیتون وطور سینین و هذا
البلد الامین پس تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد الامین مکه
و اختیار کرد از زنها چهار مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه سلام الله علیها و علما گفته اند افضل
کتب چهار اند التوریة والانجیل والزبور والفرقان و زینت انبیا چهار اند ابرهیم خلیل الله و موسی
کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه و آله و نهرهای بهشت چهار نهر است از آب
و نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر مقصود اشاره بود و گرنه از این مقوله اخبار چندانست
که جمع آنها مناسب این مختصر نباشد پس این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار
مجلس و یک خاتمه و در ابتداء شروع بمجلس خطبه علی سبیل الاختصار بجهت اشاره اجمالیه
بر مطالب آن مجلس ایراد شد و ترجمه بعضی از فقرات آن ذکر میشود تا هر کس بهره مند شوند امید از کرم
برادران ایمانی بعین عفو نظر باین مختصر فرمایند بمحض استبعاد و بهوای نفس مبادرت برد و
اعتراض نفرمایند و وحشت نکنند محمول بر امکان یا مقتضای حال یا جای مقال و یا از طریق سماع

حقیر

حقیر بمقتضای کم ترک الاول للآخر اطلاع بروایتی یا حکایتی رسانیده باشم عدم وجدان لا یدل
بر عدم وجود نمیکند و جایز است بملاحظه مناسبت مطلبی اذکر کرده باشم و هکذا بجهت حصول رقت
و تحصیل فضیلت بکاء و ابکاء و ملحق نمودم پیش از خطبه پنجاه حدیث در فضیلت صلوات و بعد از خاتمه
نیز پنجاه حدیث و اخبار و حکایات عجیبه که ذاکرین مصایب قبل از مقصود بمجال آوردن اهل مجلس
غیر از ذکر مینمایند و در آخر کتاب نیز پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه سلام الله
الملک المنان **اما مقدمه** بدانکه افضل مجالس چهار مجلس است **اول مجلسی** که در آن
تلاوت قرآن نمایند که یادگار رسول خداست و مأمورند خلق از جانب آنحضرت باحترام آن چنانچه
باسانید معتبره از آن بزرگوار مأثور است که فرمود که من از میان شما میروم و دو چیز سنگین در میان
شما میگذارم یکی کتاب خدا که رشته ایست کشیده شده از آسمان بسوی زمین و دیگری عترت و اهل
بیت من پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت
پس از مضمون این حدیث شریف چنان مستفاد میشود که وسیله نجات میان خدا و بندگان او بعد از
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله منحصر باین دو چیز است **اما** کتاب خدا که در او شفای وساوس سینهها ست
و اجر عظیمی در استماع اوست بلکه اعظم ذخایر عالم جاودانی چنانکه از جناب جعفری منقولست که هر کس
گوش دهد و بشنود از کتاب خدا آنکه خواند نویسد خدا تعالی برای او حسنه و محو کند از او گناهی و بلند
کرداند برای او درجه و از جامع الاخبار نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دفع میشود
از گوش دهنده بقرآن شر دنیا و دفع میشود از تلاوت کننده آن بلای آخرت و از حضرت علی ابن الحسین
علیهما السلم مرویست که کسی که حرفی از قرآن را یاد گیرد حقتعالی ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه از
او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که بهر آیه بلکه بهر
حرفی و از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم مرویست که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بسر
نهند که نور آن دوازده هزار ساله راه برود و دو حله در او پوشانند که بقیمت نیاید چون ایشان ملاحظه
حلهها و تاج نمایند گویند الها این شرف ما از کجا باشد خطاب الهی رسد ثواب آنست که فرزند خود را

بعلم

تعلیم قران نموده اید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که از مصحف تلاوت نماید
از چشمش بهره‌ور میشود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هرچند که کافر باشند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که نظر بروی علی ابن ابیطالب علیه السلام کردن عبادتست و نظر بروی پدر
و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست
دویم مجلسی که در او تعلیم و تعلّم علوم دینیّه و احکام شرعیّه میشود فرمودند رسول خدا ابا ذر
ای ابا ذر نشستن بقدر یکساعت وقت گفتگوی علم از اصول و فروع بهتر است از عبادت
یکسال که روزها روزه دارد و شبها ایستاده باشد بجهة نماز و هر کس بیرون رود از خانهٔ خود برای
طلب یک مسئلهٔ دین بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران در نامهٔ عمل او ثبت نمایند و هر چه فکر میشود
و نامینویسند شهری در بهشت باو میدهند و بهر قدمی که بر میدارد ثواب شهیدی از شهدای بدر
باو عطا میشود و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند هر کس تعلیم یا تعلّم یک مسئله
نماید حقتعالی در روز قیامت هزار هزار غلاده از نور در گردن او اندازد و هزار گناه او را عفو نماید و در
بهشت هزار شهر برای او بنا کند از طلا و بهر موئی که در تن اوست ثواب حج و عمره نویسد سیّم
مجلسی که در او ذکر فضایل و مناقب مولای متقیان میشود خداوند عالم بنظر رحمت باهل آن
مجلس نظر میفرماید و ملئکه بر یکدیگر سبقت میگیرند بجهة ورود بآن مجلس و بالهای خود را
فرش اهل مجلس میکنند و چشمیکه نظر بفضایل آنجناب نماید آتش جهنّم بر او حرامست و هم چنین
هر گوشیکه بشنود و زبانیکه بگوید و دستیکه بنویسد آتش دوزخ بر همهٔ آنها حرامست و از ابن عباس
مرویست گفت قسم بخدائیکه روح من بدست قدرت اوست که اگر دریاهای دنیا مداد گردد و درختها
که در کل دنیاست همه قلم گردد و هر که در دنیاست از آدمیان و جنّیان همه نویسنده باشند و از روزیکه
حقتعالی دنیا را آفریده تا آنروز که روز آخر دنیا باشد این کاتبان مذکور مناقب علی ابن ابیطالب
علیه السلام و فضایل ویرا بنویسند نمیتوانند تمام را نوشت شعر کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کند سر انگشت صفحه بشمارد   و نیز از ابن عباس مرویست که علی را چهار فضیلت است که اگر

یکی از آنها بجمیع اهل زمین قسمت شود همه سعادتمند خواهند بود یکی آنکه علی اوّل کسی بود که
بر بساط ایمان قدم نهاد پیشی گیرنده است بر اسلام از همه کس دویم آنکه هر وقت جبرئیل بر پیغمبر
نازل میشد تا بر گردد صدای شهپر او را میشنید نه غیر علی سیّم آنکه عقد جناب فاطمه با علی
از خداوند اعلی صادر شد و مجلس عقد او در زیر درخت طوبی و حاضرین در مجلس عقد ملئکهٔ مقربین
چهارم آنکه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر قدم نگذاشتند مگر بر سنگ و خاک و امّا ابو تراب
وقت انداختن هبل از خانهٔ کعبه قدم گذاشت بر موضع خاتم نبوّت پرسیدند که یا علی چگونه است
حالت تو فرمودند چگونه است حالت کسیکه خداوند تبارک و تعالی در بالای او و خاتم انبیا در زیر
قدم او باشد و ایضًا از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ذکر الله
عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر الائمّة من ولده عبادة یعنی ذکر و یاد اوری خدا عبادتست و ذکر
علی عبادتست و ذکر ائمّه از اولاد علی عبادتست و خود آن بزرگوار بحارث همدانی فرمودند بدانکه
من بندهٔ خدایم و برادر رسول خدا و تصدیق او نموده ام در حالتی هنوز روح در جسد آدم نیامده
بود منم ولیّ و وصیّ وی و صاحب نجوی و سرّ وی و بمن داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم
قران و اسباب هزار مفتاح علوم و بر خاطر من بودیعه نهاده اند که هر مفتاحی از آن مفتاح هزار
باب علم بود و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و مؤیّد شده ام باداراک لیلة القدر و بآن دانا گشته ام
و قدر آنرا دریافته ام بشارت میدهم ای حارث که من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معیّنه
که آن نزد ممات و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث گفت یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است فرمود
مقاسمه عبارت از تقسیم بندگان کردن از برای بهشت و دوزخ در روز قیامت بعضی مردمان را
تعیین خواهم کرد از برای داخل شدن به نیران و جماعتی را از برای در آمدن در روضهٔ رضوان و در
آنروز خطاب بآتش خواهم کرد که این را تعرض مرسان که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس
اگر بگوئی هیچ از فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ هدی علیهم السلام ذکر نکردی میگوئیم مجموع
فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خداست و از امیر المؤمنین علیه السلام نیز بائمّه هدی

علیهم السلم رسیده است لکن بجهة تیمّن وتبرّک دو فقره یکی از قرآن و دیگری از حدیث در فضیلت آن
رسول انس وجان ذکر مینمایم بدانکه درشان جلالت آن اشرف مکوّنات همین بس که پروردگار
عزّت جلّت عظمته در کلام خود میفرماید لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون قسم بجان تو و امّا حدیث
لولاک لما خلقت الافلاک ودر لیلة المعراج چون بمرتبهٔ قاب قوسین رسید خطاب ایزد تعالی گوش زد
که یا احمد خلقت الخلق لاجلک ای احمد وای حبیب من محمد صلی الله علیه واله خلق را بطفیل وجود
تو خلعت وجود پوشانیدم آن سیّد ابرار با نهایت عجز وانکسار عرض کرد یا ربّ ترکت الخلق لاجلک من بین
واکذا شئم خلق را و منقطع شدم از ایشان بجهة ذات اقدس تو مفضّل ابن عمر از حضرت صادق علیه
السلم روایت نموده که آنجناب فرمود ای مفضّل بخدا سوگند که مستوجب نشد آدم که حقتعالی او را بید
قدرت خود خلق نمود مگر بولایت علی وتکلم ننمود با موسی مگر بولایت علی وعیسی بن مریم را آیهٔ برای
عالمیان قرار نداد مگر بخضوع نمودن او برای علی علیه السلم بعد مجمل از اینکه بهیچ خلقی از مخلوقات
خدا اهلیت بهم نرسانید که حقتعالی نظر لطفی باو نماید مگر بسبب خضوع وخشوع نمودن او بجهة ما
اهل بیت خلاصه فرمودند ما را از رتبهٔ ربوبیت تنزیل دهید بعد آنچه مدحی که میتوانید بکنید
ولکن ابدا نمیتوانید کنه فضیلت ما را فهمید ورسید **مجلس چهارم** قال الرضا علیه السلم
من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب که جناب امام رضا علیه السلم
فرمودند هر کس بنشیند در مجلسیکه احیای امر ما میشود در آن مجلس نمیرد قلب او روزیکه جمیع
دلها می میرند مراد از احیای امر در خبر مزبور بیان فضایل ومناقب اهل بیت وباذکر محنتها و
مصایب ایشانست خاصّه مصیبتی که بسیّد الشهداء رسیده باشد معلوم است مجلسی که ذکر مصیبت
آن سرکردهٔ سالکان طریق رضا در آن مجلس شود اوّل کسیکه بمجلس عزا حاضر میشود خاتون قیامت
فاطمهٔ زهراست که با گروه ملئکه وحوریان جنان تشریف میاورند وحکم میکنند اشک چشم گریه کنندگان را
جمع میکنند ودر شیشهای بهشت ضبط برای گریه کنندگان نگه میدارند بجهة ذخیرهٔ آخرتش و
مجلسی است که همیشه منظور نظر مرحمت اثر خاتم انبیاست وعلی مرتضی وائمهٔ هدی است بلکه مسند نشین

محمد مصطفی وصاحب عزا خداست وخود آنجناب از عرش بچند جا ناظر است که از آنجمله است مجلس عزاش
ومجلسی است که ملئکه ها بر یکدیگر سبقت میگیرند وبالهای خود را فرش عزاداران مینمایند وبعد
عروج باسمان کرده بر یکدیگر فخر میکنند وغبار مجلس عزا را باسمان برده اسمانها را بان گرد وغبار
معطّر ومزیّن مینمایند ومانند توتیا بر چشم میمالند ومجلسی است که وصفش تحریر وتقریر نمیگنجد

مجلس اول در تعزیت دادن آدم و حوّا بجهة عزیز
زهرا در جنة الماوی با ملائکه آسمانها و در زمین نینوا
و ریختن خون خلیل و کلیم در آن صحرا و بخوردن
گوسفند از ذبیح خدا او هم از صحرا در وقت قبول نمودن
توبهٔ او و در حین ملاقات زوجهٔ خود حوّا و ضربت مالک
ابن یسر و بوسیدن زینب گلوی برادر او و خطاب ام کلثوم
بزنان کوفه و کفنی گوی سکینه خاتون نعش پدر و زینب
نمودن صورت و گیسو از خون پدر به نیزه گوارا

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ابکانا فی عزاء من بکا علیه آدم وزوجته
فی الجنة ووافقهما الملئکة وحملة العرش فی الصیحة والضجة ثم عبر وجری دم رجله فی ارض

الکرب والمحنة واخبر امین الوحی بوقوع الوقعة وبکیا بکاء الثکلی فی تلک الرزیة وصلّ اللهمّ علی
المحمدیة المحمودة العلویة العالیة والفاطمیة المرضیة وعلی عترته الطاهرة الزکیة والعن اللهمّ علی
اعدائهم الکفرة الفجرة دوام الدنیا والاخرة **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست حمد
خداوندی انجلانی را سزاست که راضی شد ما را در مصیبت آنکسیکه گریه کرد بر او حضرت آدم بابان و جنة خود در
بهشت و موافقت نمودند با ایشان در تعزیت داری ملئکه مقربین و حاملان عرش پروردگار جلیل در صحیفه
و ندبه و نیز گریست بر آنحضرت وقتیکه عبور نمود از زمین کربلا و صلوات فرستاد ای پروردگار من بر محمد صلّی
الله علیه و آله که پسندیده است و بر علی که بلند مرتبه است و بر فاطمه که روشن و انور و مرضیه است **بدانکه**
حضرت آدم علیه السلم چهار دفعه بجناب سید الشهداء علیه السلم عزاداری نمود **اوّل** در بهشت و قبلکه
خلاق عالم حضرت آدم را از کتم عدم بعرصه وجود در آورد و بجهة او جناب حوا را انیسی بیافرید که مونس
تنهائی او باشد و ایشان در گلشن سرای بهشت میگشتند و تماشای مصنوعات صانع عالم میکردند
و عکس چهرهٔ خود را در ابنهٔ درختان و اوراق اشجار میدیدند و از لطافت حسن و جمال خود تعجب میکردند
بخاطرشان گذشت که آیا پروردگار عالم در ملک ملکوت از ما نیکوتر صورت کسی آفریده است چون این خیال
از خاطرشان گذشت فی الحال جبرئیل امین نازل شده گفت ای آدم حقتعالی امر میکند که فردوس اعلا
گذر کنید تا این مشکل بر شما حل گردد آدم و حوا بفرمودهٔ خدا در باغها و بساتین جنت در آمدند که
ناگاه گذار ایشان بر در قصر عظیمی افتاد قصری دیدند از یکدانه یاقوت و دیواران از زمرد و کنگره از لؤلؤ و دروازه آن
از فیروزج و بطلا و جواهر مرصع و منقش و در آن قصر را بستر دیدند از جبرئیل سؤال نمودند که در این
قصر چه سراست جبرئیل گفت من حساب عمر خود را نمیدانم اما ستاره ایست در گوشه فلک که در هر سی
هزار سال یکبار بر آید و بر گرد فلک میگردد و من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام بلکه بیشتر و مرا معلوم
نیست که در آن قصر چه سراست آدم بدرگاه خدا تعالی نالید تا از آن سر واقف گردد جبرئیل متوجه قرب
جلال لایزال شده بعد از زمانی آمد و بشارت آورد که در را بجهة آدم بگشاید فی الحال جبرئیل دست
بر در نهاد در قصر باز شد چون باندرون در آمدند تختی را دیدند از یاقوت سرخ که کرکرا کرد او از کواکب

درخشنده منوّر و مزیّن گشته و پیکری زیبائی بصورت دختری بربند که بر آن تخت آرام گرفته و تاجی از نور
بر سر نهاده و طوقی از زبرجد و طلا در گردن افکنده و دو گوشواره از دُر در گوش کرده صد هزاران خوبان
ماه پیکر بر گرد تخت دست ادب بر سینه نهاده بخدمت او ایستاده اند چون آدم و حوا آن صورت مظهر
قدرت را بدیدند تعظیم آن کردند و اعتراف نمودند که هیچکس غلام و کنیز این صورت نمیشود جبرئیل گفت هیچ
میدانی که این چه صورتست گفت نمیدانم مرا معلوم کن جبرئیل گفت این صورت دختر بهترین آدم و مقصود
آفرینش عالمست که خاتم پیغمبرانست آدم گفت ای جبرئیل این تاج چیست جبرئیل گفت این نور شوهر آن محمد
که پدر بزرگوار ویست آدم گفت این طوق در گردن او چیست گفت این نور ذات امیر المؤمنین که جفت اوست
آدم گفت این دو گوشواره در گوش دارد چیست گفت این دو نور دو فرزند اوست حسن و حسین علیهما السلم
است آدم گفت ایشان چه کسانند جبرئیل گفت ای آدم ایشان از نسل تو اند و جمله آفرینش را سبب وجود شریف
ایشانست آدم گفت ای جبرئیل مرا مشکلی دیگر در دلست گفت بگو گفت این دو گوشواره یکی سبز و دیگر
سرخ از برای چیست جبرئیل گفت ای آدم بدانکه ایشان فرزند مصطفی و مرتضی اند و مقصود از ایجاد
ارض و سما اند و زینت عرش و کرسی اند ای آدم بدانکه یکی از ایشان بزهر جفا اهل شهید گشته و یکی را به تیغ
بیدریغ با هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و خویشان و عزیزان و محبان شهید کردانند و آنکه امام
حسن است در دم آخر رنگش از خوردن زهر سبز شود و آنکه امام حسین است روی مبارکش بخون خود
سرخ شود آدم و حوا از شنیدن این قضایا دلتنگ شدند و بگریه در آمدند و زاری و فغان بسیار نمودند
و گویند اوّل گریه که بنی نوع انسان کردند آن گریه بود که آدم و حوا در عزای امام حسین در بهشت کردند و ملئکه آسمانها
در گریه و زاری بموافقت آدم حوا در آمدند و بتعزیت نشستند و امر شد بملائکه که صف در صف و گروه گروه
میآمدند و آدم و حوا را در آن مصیبت تسلّی میدادند آه جبرئیل عرض کرد امام حسین روی مبارکش بخون
خود سرخ شود حالا تامّل نما به بینیم از خون کدام زخم آیا از خون پیشانی مبارکش که بسنگ جفا شکسته
یا از خون فرق شکافته اش از ضرب ملعونی که او را مالک ابن یسر گویند پیش آمد و بزبان بریده خود آنجناب را
دشنام داد پس شمشیری بر فرق مبارک آن مظلوم زد که برنس خزیکه بر سر آن مظلوم بود قطع شده بفرق

همایونش فرو رفت بنحویکه ریش پر از خون شد و بروایت مجلسی عمامهٔ انجناب پر از خون شده بر زمین انداخت
نا انحال فرق شکافته و سر و ریش و محاسن و بدن پر از خون بدر خیمه‌گاه آمد فرمود یا زینب یا ام کلثوم یا
سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلم پارچه بیاورید که باینموضع شمشیر ببندم آن بیکسان با
گریه و افغان اشان و خیزان پارچه آوردند انمظلوم بجراحت سر بست و کلاه بالای آن گذاشت و عمامه
بران پیچید زینب خاتون عرض کرد یا اخی ایقنت بالقتل فقال الحسین کیف لا ایقن و لیس لی
معین و لا نصیر فقالت زینب ردنا الی حرم جدنا فقال الحسین هیهات هیهات و کانکم غیر بعید
کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب ای برادر یقین بمرگ کرده انجناب فرمود
چگونه بمرگ یقین نکند کسیکه معین و ناصری ندارد پس زینب گفت برگردان ما را بحرم جد ما جناب
امام حسین فرمودند هیهات هیهات چه بسیار بعید است این خیال و گویا می بینم زمان بسیار
نکشد که شما را چون بندگان میرانند در جلو اسبان و بچشانند شما را عذابهای بد انگاه مظلومان
بشدت گریه و ناله نمودند فریاد وا جداه وا قلة ناصراه انگاه دست بر اوردند و جامهٔ خود را چاک
چاک و موهای خود را پریشان و طپانچه بسر و روی خود میزدند سید مظلومان رو کرد بزینب و
فرمود مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل آهسته و آرام ای دختر علی المرتضی که گریهٔ شما بسیار
طول دارد انگاه خواست از خیمه بیرون رود زینب چسبید بانحضرت عرض کرد مهلا یا اخی توقف
حتی ازود من نظری فهذا وداع لا تلاق بعده زینب عرض کرد آهسته آهسته تر برو ای برادر و بایست
تا اینکه توشه از تو بردارم بدیدن روی تو که این وداعی است بعد از این ملاقات نمیکنم انگاه انمظلوم
و سایر زنان ریختند بدست و پای انجناب و میبوسیدند پس انحضرت مراجعت بجهاد نمود نقل کرده اند
وقتیکه سید الشهدا علیه السلم روانه میدان شد زینب خاتون با اضطراب بر پشت سر برادر روان
شد پس انجناب بعقب سر خود نگاه کرد دید که خواهر با جان برابرش زینب خاتون با پای برهنه گریه
کنان همشایعت ان مسافر سفر شهادت میاید و بندای ضعیف میگوید ایجان برادر اندک صبر کن
و تامل فرما و از برای رفتن بقتلگاه خود شتاب مکن که مرا بتو حاجتی است پس ان بزرگوار صبر کرد
چون

چون انمظلومه رسید عرض کرد ای برادر بزرگوار حاجت خواهرت انست که یکدفعه دیگر حلقوم شریف را
که بوسه‌گاه جدم رسول خدا است میبوسم پس انجناب از زین ذو الجناح خم شد انخواهر و برادر دست در
گردن یکدیگر اوردند هر دو گریهای غریبانه شدید کردند و انمظلومه حلقوم تشنهٔ او را بوسید و
یکدفعه دیگر وداع کردند پس انمظلوم غریب روانه میدان قتال شد و زینب خاتون با دل پر خون رو گریه
خیمه‌گاه بیصاحب کرد بداه واویلاه زینب خاتون دفعه دیگر نیز برادر را بوسید بعد از اسیری و دست
بقتلگاه رسیدند ان زخمها که در سینهٔ برادر بود یک یک انها را میبوسید گفته اند در انوقت خواست
برادر را بر سینهٔ خود یعنی در میان دو پستان خود بگذارد چه دید که غرق خون شده همین که نگاه کرد
که هر دو سر برادر را بید قطع نموده اند اماد وقتهم وقتیکه حضرت ادم را بجانب زمین فرو کردند
و انحضرت در انزمان همیشه ناله و زاری میکرد تا انکه یکروزی از مناجات و دعا فارغ شد ساعتی ارام
گرفت و خود را در ان بیابان تنها دید بیاد حضرت حوا افتاد که هم صحبت و همراز بود پس بسوی حضرت
در ان بیابان گذاشت که شاید اثری از مونس غمخوار خود بیابد پس عبور انحضرت بر زمین کربلا افتاد
پس دید که بدون سببی و علتی غم عظیمی بر قلب مبارکش جای گرفت و سینه‌اش تنگ شد و چون بموضع
شهادت مظلوم کربلا یعنی بقتلگاه رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین افتاد و خون از پای
انحضرت جاری گردید پس سر بجانب اسمان نموده عرض کرد که ای خداوند من ایا از من گناهی تازه
صادر شده پس عقاب کردی مرا بجهت ان پروردگارا من همهٔ اطراف زمین را گردیدم و بمن گزندی
و بلائی نرسید مثل انچه در این زمین رسید پس خداوند وحی فرمود که یا ادم گناه تازه نکردی ولکن
در این زمین کشته میشود فرزند تو حسین از روی ظلم پس خون تو جاری شد بجهة موافقت کردن با جاری
شدن خون حسین لا حول و لا قوة الا بالله و حضرت ابرهیم خلیل الرحمن روزی سواره بصحرای کربلا
میگذشت اسب بسر در امد و از اسب بیفتاد و سر مبارکش بر سنگی امد و خون جاری شد پس ابرهیم شروع
کرد باستغفار و گفت خداوندا چه گناه از من سر زده است که مستوجب این عقوبت و تادیب شدم جبرئیل
نازل شد و گفت ای ابرهیم گناهی از تو صادر نشده است ولکن اینموضعی است که نور دیدهٔ محمد مصطفی
صلی الله

صلی الله علیه و آله و فرزند پسندیده علی مرتضی در این زمین کشته خواهد شد بجور و جفا و خدا خواست
که تو نیز در این بلیه با او موافقت نمایی و خون تو نیز در این زمین ریخته شود چون خون او در این زمین خواهد
ریخت و روزی حضرت موسی کلیم الله با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند و چون داخل آن
صحرا شدند بند نعلین حضرت کلیم گسیخته شد و پای مبارکش بخار و خاشاک مجروح گردید پس
مناجات کرد و گفت پروردگارا سبب اینحالت چیست حقتعالی باو وحی کرد که در همین زمین ریخته
خواهد شد خون برگزیده من حسین پسر فاطمه خواستم که خون تو هم در این زمین ریخته شود یعنی با او
موافقت نمایی و همچنین وحشیان صحرا و حیوانات نیز با او موافقت کردند در تشنگی چنانچه شبانی از
اسماعیل گوسفندان او را در کنار فرات میچرانید پس راعی نزد او خبر آورد که گوسفندان چند روز است
که در موضعی چرا میکنند و هرچند آنها را بکنار آب میبرم آب نمی آشامند گویا عرض کرده و میکنم نظر
باب میکنند اشک از دیده ها جاری میکنند پس حضرت اسماعیل با حقتعالی مناجات کرد
سبب آنحالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای اسماعیل اینحال را از
گوسفندان خود سؤال کن چون سؤال کرد گوسفندان بزبان فصیح گفتند که بما خبر رسید که فرزند
تو حسین بن علی بن ابیطالب جگرگوشه محمد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در این زمین با لب
تشنه شهید خواهد شد پس بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت از این آب نیاشامیدیم و خواستیم در
تشنگی با او موافقت کنیم و هکذا کیفیت آهو به پیغمبر خدا عرض کرد ما وحشیان در روز عاشورا نه
خود مان آب و علف میخوریم و نه بچه ها را شیر میدهیم چنانچه تفصیلا در مجالس آتیه خواهد
آمد انشاء الله الحاصل حضرت آدم عرض کرد ای پروردگار من آیا حسین پیغمبر است از پیغمبران
ندا رسید که نه بلکه فرزندزاده محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله با لب تشنه و جگر سوخته در
این زمین گروه اشقیا شهید خواهند کرد و هفتاد دو تن از فرزندان و برادران و یاوران او را در این
صحرای پر جفا بخاک هلاک اندازند و دختران و خواهران و اهل حرم آنمظلوم را اسیر کرده بجانب
امیر ظالمان و سرکرده طاغیان یزید بن معویه برند ای آدم اگر خواهی که در روز قیامت در زمره شیعیان

وتعزیه داران

و تعزیه داران امام حسین محشور شوی لعنت کن بر قاتلان امام حسین و بیزاری بجو از دشمنان آن حضرت
ای آدم در تعزیه آنجناب گریه کن که گریه در تعزیه آنمظلوم دریاهای معصیت را خشک کند و کوههای
آتش غضب را خاموش میکند راوی گوید که حضرت آدم در آنصحرای پر بلا بخاک محنت و ابتلاء
غلطیده و اشک حسرت از دیده مبارک میبارید اما ای عزاداران نمیدانم بکدام مصیبت آنمظلوم
گریه کرد و در سیمی عرض میکنم **واما سیم وقتیکه** مشیت خداوندی تعلق گرفت باینکه
توبه حضرت آدم را قبول کند بواسطه گریه نمودن بحضرت امام حسین علیه السلام جبرئیل نازل شد
و گفت یا آدم انظر الی ساق العرش ای آدم نگاه کن بساق عرش چون نگاه کرد دید اسماء مقدسه پیغمبر
و ائمه طاهرین علیهم السلام را پس جبرئیل اسماء مبارکه را تعلیم حضرت آدم کرده گفت یا آدم بگو یا حمید بحق
محمد صلی الله علیه و آله و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان
بحق الحسین چون اسم مبارک حسین بر زبان حضرت آدم جاری شد فی الحال دلشکسته و خاطر
افسرده اشک از دیده های او جاری گردید پس فرمود ای برادر من جبرئیل سبب چیست اسم پنجم را ذکر
میکنم دل شکسته و دیده ام گریان میشود جبرئیل گفت یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر
عندها المصائب ای آدم این فرزند ترا مصیبتی چند میرسد که کوچک میشود در نزد او جمیع مصیبتها
حضرت آدم فرمود ای برادر من جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او را که چیست حال عزیز من جبرئیل
مرثیه خوان و حضرت آدم عزادار گفت یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و لا معین ای آدم
کشته میشود این فرزند تو در حالتی که لب با تشنه است و غریب و بیکس و تنها است و نیست از برای او معینی
و لو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه و اقلة ناصراه و یحول العطش بینه و بین السما کالدخان آه
وا مصیبتاه جبرئیل گفت ای آدم اگر ببینی تو آن فرزند را در حالتیکه میگوید ای وای از تشنگی و آه از
کمی یار و یاور هر اینه امر عجیب و غریب خواهی دید پس گفت ای آدم اینقدر تشنه میشود که عطش حایل میشود
در میان او و میان آسمان مثل دود پس مثل چنین حال کسی نداهای آنسرور را و استغاثه های آنمظلوم
جواب نمیدهد مگر شمشیرهای تیز و اشقیا میگیرند آه آه جبرئیل عرض کرد از شدت عطش تمام عالم

در نظر

در نظر او تیره و تار کردد من عرض میکنم بهره کشتن عالم مثل دود همین تنها از تشنگی نیست بلکه کسی که
مانند علی اکبر جوان هجده ساله او در نظرش پاره پاره شده باشد و مانند عباس برادری هم دو دستش از
بدن جدا شده باشد البته عالم در نظرش تاریک میشود و قوة بصرش کم میشود و کمرش خم میشود
و قوة از زانوهایش برداشته میشود آه وامظلوماه فقال جبرئیل یذبح ذبح الشاة من قفاه ای
ادم پس سر این فرزند ترا از بدن جدا کنند مانند سر گوسفند لکن نه از طرف پیش و بلکه از طرف پشت
سر او و باین هم اکتفا نمیکنند و بنهب حمله اعدا اسباب و اوضاع و خیمه‌های او و اولاد شمنان بغارت
خواهند برد وامصیبتا سر مقدس او را با سرهای یاوران او و با زنان و دختران او شهر بشهر و دیار
بدیار بکردانند ای ادم هم چنین کذشته است در علم خداوند یکانه فبکی ادم و جبرئیل بکاء الثکلی
پس حضرت ادم و جبرئیل هر دو گریستند مثل گریستن زن بچه مرده آه واویلاه از جمله احوال شهر بشهر
بردن سرها و زنان انست که چون اهل بیت داخل کوفه میکردند زنهای کوفیان ناله و کریه و فغان
مینمودند پس ام کلثوم سر از محمل در اورد و فرمود که ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما مردان
ما را میکشند و زنان شما بر ما کریه میکنند و حاکم در میان ما و شما خداوند است در روز جزا ناگاه
صیحه عظیمی در میان کوفیان ظاهر کردید چون ملاحظه کردند دیدند که هجده سر از سرهای شهدا
اوردند و پیش از همه انسرها سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلم بود و ان مانند شب چهارده نور
میداد و شبیه ترین خلق بود برسول خدا پس چشم زینب خاتون بر سر بریده برادرش افتاد پس سر خود را
بچوب محمل زد راوی گوید که دیدم خون از زیر مقنعه انمظلومه خارج کردید وا فاجعتاه
در وقت ملاقات حضرت ادم و حوا چون حقتعالی توبه حضرت ادم را بواسطه توسل باسما خمسة
النجبا و بجهة کریه نمودن بجناب سید الشهدا قبول نمود خطاب کرده که ای ادم برو و بطلب حوا که
انیس و جلیس تو بود و او را پیدا کن و با او زندگانی نما پس حضرت ادم روانه شد و از طرف جناب حوا
کریه و زاری داشت تا اینکه امدند بکوه عرفات در روز عرفه یکدیگر را شناختند و چون حضرت ادم
و حوا با هم مقابل شدند پس دست در کردن یکدیگر کرده ساعتی کریستند تا دل ایشان ارام کرفت

وبعد ازان

وبعد ازان وضو ساختند و مشغول عبادت شدند و بعد از عبادت ساعتی نزدیک یکدیکر نشستند
و از یکدیکر احوال کذشته را پرسیدند و حضرت ادم ذکر زمین کربلا پر بلا و قصه زخم شدن پای مبارکش
و حکایت شهادت سید الشهدا و ستمهای ظالمان را بحضرت حوا بیان نمود و کیفیت تشنکی ان لب تشنه مظلوم
پس حضرت حوا نیز در تعزیه انجناب بسیار کریه نمود و لعن بسیاری بر قاتلان انحضرت کردند و کویا حضرت
ادم بر مصیبت مردان اهل بیت و حضرت حوا بجهة زنان کریه مینمودند کویا بخاطر اوردند از زمانیکه عبور
اسیران ال محمد بقتلکاه افتاد چون نظر ایشان بان بدنهای بی سر و پاره پاره شهیدان افتاد و همکی
بناله بلند کریه کردند و سیلهای غم بر صورتهای پر الم زدند و خود را از شتران مثل برکه خزان بر روی جسدهای
کشتکان انداختند و هر یک شهید برادر را اغوش جان کشیدند نوحه و ناله و وداع میکردند مثل انکه
جناب زینب جسد بی سر شاه شهیدان را چون روح روان در بر کشیده و با او در راز و نیاز بود و مادر
جناب علی اکبر ان نوجوان تشنه جکر را در سینه جای داده بود و مادر قاسم با عروس مایوس جسد پاره
پاره در هم شکسته ان نو داماد ناشاد را در میان کرفته نوحه و ناله میکردند در انوقت سکینه خاتون
امد و بدو زانوی ادب در پهلوی نعش پاره پاره پدر نشست آه آه اول کاریکه کرد این بود که دست جراحت
رسیده انشهید را برداشت و در دامن خود کذاشت پس کاهی دست پدر را می بوسید و کاهی او را بر سر دل
خود کذاشت کویا میخواست که پدر را از شدت اضطراب قلب خود خبردار کند یا دل سوختکی و تشنکی
خود را باو بنماید یا انکه قلب خود را بان تسلی بدهد پس انطفل دست خود را بلند کرده از خون پدر رنکین
نمود و کفی از خون برکرفت و بر سر و صورت و کیسو و زلف خود میمالید و میکفت ای پدر بزرکوار بکشتن
تو روشن کردید چشمهای شماتت کنندکان و خوشحال و خنک کردید قلبهای عداوت کنندکان یا ابتا
بنی امیه در این کوچکی مرا لباس یتیمی پوشانیدند و بر کام من شربت ناکوار اسیری ریختند و حال انکه من
طفلم و تاب این بار کران را ندارم یا ابتا اذا اظلم اللیل علی فمن یحمی حمای ای پدر جان بعد از انکه جفا
ترا کشتند چون شب در اید کیست که بنالیدنم متوجه شود و محافظت نماید و از شر اینهمه اعدا پناه دهد
وان عطشت یا ابی فمن یروی ظمای آه ایجان پدر بعد از تو هر کاه تشنه شوم که مرا اب خواهد داد پس کوش

خود را

خود را به پدر نشان داد و عرض کرد کای پدر جان گوشواره از گوشم بیرون کرده اند اه اه ای پدر ربا مقنعه از
سرم کشیده اند یا ابتا انظر الی رؤسنا المکشوفة واکبادنا الملتهبة ای پدر نگاه کن بسرهای برهنهٔ
ما و ملاحظه فرما جگرهای سوخته ما را و الی عمتی المضروبة و امی المسحوبة ای پدر جان ای پناه بیکسان
نگاه کن که دشمنان چگونه عمه مرا زده اند و مادرم را بر خاکها کشانیده اند و از بس اذیت رسانیده اند
او را از جان و زندگی سیر و بیزار کرده اند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس دوم

در خروش و ناله آمدن چهار قافله ملائکهای آسمان و خروج شفیع عاصیان از مدینهٔ خاتم پیغمبران و نقل عبدالله بن سنان در وقت سوار شدن آن بزرگوار و زلزله افتادن در زمین و زمان و ورود در مدینه با عمها پرستار بیکسان بی اقربا و حق بیشان

بعد از استعاذه و بسمله الحمد لله الذی جعلنا من امة اول مهاجر هاجر الی الله لاظهار کلمة لا اله الا الله والداعی
الی معرفة الله المدعو بحبیب الله محمد بن عبد الله علیه و علی اله الصلوة والسلام سیما ابن عمه
ولی الله و وصی رسول الله و موضع سر الله و ناصر دین الله و نفس رسول الله ثم صل اللهم علی
ولده و مهجة قلبه و ثمرة فؤاده المجاهد فی سبیل الله و ریحانة رسول الله و ثالث شروط لا اله
الا الله الذی هاجر مع اولاده و اعوانه و انصاره عن حرم جده رسول الله الی بیت الله و ضیقوا علیه
ذو الطغیان الزمان و المکان و منعوه من اتمام الحج فی بیت الله الجلیل فارسل الیهم ابن عمه مسلم
ابن عقیل ثم ارتحلوا منها بالیاس و الحرمان و عزموا الی الحرم الذی اصطفاه الله و اختاره الله
له و لاهل بیته و معه سلالة الخلیل و ذریة اسماعیل و نجوم عالم اللاهوت و ملوک اهل الناسوت
و سادات الشجعان و قروم الرکبان و علی اعدائهم لعاین الله دوام خلود اهل العدوان فی اسفل درک
النیران فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست پس صلوات فرست ای پروردگار من بر فرزند
رسول خدا صلی الله علیه و اله و میوه قلب او آنجنان کسیکه هجرت نمود و خارج شد با اولاد و عشیره اش

از مدینهٔ طیبه حرم جد خود و روانه بیت الله الحرام شد که محل امن و امان بود من دخله کان امنا لکن
امت جفاکار امر را چنان تنگ گرفتند اعمال حج را تمام نکرد در خانه پروردگار جلیل در نهایت یاس و محرومی
از خانهٔ خدا کوچ نمودند بجانب حرمیکه خداوند از برای آن امام والامقام و اهل بیت او برگزیده بود اما
اهل قافله در خدمت آنسرخیل کاروان الم چه کسان بودند سلالهٔ دودمان خلیل و ذریهٔ جناب
اسماعیل و ستارهای عالم لاهوت و پادشاهان عالم ناسوت و سادات و شجاعان و آقایان
قافلها عزیمت چهار قافله در عالم جبرئیل و ملئکه آسمان را به تعجب و خروش آوردند و قافلهٔ آن
انها جبرئیل بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض نمود و فیکه آنحضرت پرسید از او که
از عجایب عالم چه دیده گفت دو قافلهٔ عظیم عجیب مشاهده کرده ام یکی بمصر در آمد و دیگری از مصر بیرون
رفت که شش هزار و پانصد و هفتاد نفر بودند قافله سالار آنها موسی کلیم بود و چون بکنار دریا رسیدند
از عقب نگاه کردند سپاه فرعونیان مکمل و مسلح بشتاب میایند که در مقدمهٔ لشکر ششصد هزار کس
بودند و در تمام لشکر او هزار هزار کس و غلغلهٔ شادیانه و فریاد میکردند و وحشت عظیم در بنی اسرائیل
افتاد که ای موسی همین ساعت است که لشکر فرعون ما را هلاک کنند کلیم فرمودند نترسید که خدا با
با ما است پس موسی بجز وشید دست تضرع بدرگاه اله بلند کرده جبرئیل نازل شد که یا موسی ان اضرب
بعصاک البحر عصا را بدریا زد اول راه نیافت اضطراب او زیاده شد اما چون فتح هر مهمی و کشف هر مشکلی
بصلوات بر پیغمبر آخر الزمان و توسل بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است ده بار
صلوات فرستاد و توسل بخمسهٔ النجبا نمود آب گشاده شد دوازده شقه شد بعدد دوازده سبط بنی
اسرائیل چون شقه آب هر یک ضخیم بود و حاجب ما و را نمودند که موسی دعا کند تا شقهای آب مشبک
شود همه یکدیگر را ببینند و از احوال همدیگر مطلع شوند جبرئیل نازل شد که یا موسی دعا کن تا مشبک
شود آنگاه موسی عصا بر آب زد شقهای آب مشبک شد و زمین دریا خشک شد بنحویکه گرد از
آن برمیخواست تا اسرائیلیان همگی بیرون رفتند و فرعون و لشکرش از عقب رسیدند چون همگی
داخل دریا شدند آنگاه بانگ عظیم از دریا بلند شد که همه را از هم بدرید فی الفور همه عساکر فرعون

درآب غرق و هلاک شدند اما قافلهٔ دویم که جبرئیل و ملائکهٔ آسمان از بخروش واه ناله آورد
روز بیرون رفتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مصر مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله
که قافله سالار این سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلم بود وقتیکه آن شاه که سیمای آن قافله
اشک و آه اراده نمود که از مدینهٔ جد بزرگوارش بسمت مکهٔ معظمه روانه شود و امر فرمود که زنان و خواهرانرا
بمحملها و کجاوه‌ها سوار نمودند و ذوالجناح را طلبیدند پا در رکاب نهاده سوار شدند زنان بنی
هاشم و طایفهٔ بنی عبد المطلب از هر جانب و بسوی آن اشرف اولاد بنی غالب روانه شدند و از هر جانب
صدای ندبه و نوحه بلند کردند و مانند ابر بهار در فراق آن بزرگوار و برگزیدهٔ انبیا میگریستند زیرا
که از خمسهٔ النجبا که اشرف اهل زمین بودند همین امام حسین علیه السلم بعنوان یادگار مانده بود و
اهل مدینه خود را در مفارقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و حسن مجتبی سلم الله
علیهما با جمال جهان آرای آنحضرت تسلی میدادند چون از مدینه حرکت میکرد و از ایشان مفارقت
مینمود ایشان در مفارقت آن یگانهٔ آفاق شور گریه و ناله میکردند که گویا از دنیا پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله رفته آن بزرگوار هر چند ایشانرا تسلی میداد و امر بصبر میفرمود نمیتوانستند صبر نمایند
و میگفتند اگر بجهت چون تو امامی گریه و نوحه نکنیم پس بجهت کدام مصیبت نوحه کنیم امروز مثل
روزیست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته و پدر عالیمقدارت را کشتند و
مانند روزیست که مادرت این دار فانی را وداع کرد ای حبیب ابرار و ای یادگار انبیا پس اهل مدینه را
وداع نموده روانه شدند و هم چنانکه موسی بن عمران از مصر خائفا بیرون رفت آنحضرت نیز ناخوف
از مدینهٔ طیبه بیرون رفت و این آیه را میخواند فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین
ابو مخنف از سکینه خاتون روایت میکند که فرمود وقتیکه ما از مدینه بیرون رفتیم نبود احدی
که خوف او و غم او زیاده تر باشد از ما اهل بیت پس آنحضرت از راه راست روانهٔ مکهٔ معظمه شدند
روایت کرده است عبد الله بن سنان کوفی از پدر از جد خود که او گفت نامهٔ اهل کوفه را در مدینه
بجناب امام حسین علیه السلم من رسانیدم بعد از خواندن سه روز مهلت خواست بعد از آن مدت

کہ عزم

که عزم جزم کرد گفتم بروم ببینم که پادشاه حجاز بچه سان و از اعزاز سوار میشود وقتیکه رسیدم دیدم
آن بزرگوار در بالای کرسی نشسته و جوانان هاشمی مانند ستاره‌های آسمان دور آن ماه شب چهارده را
گرفته و قریب بچهل محمل دیدم همگی بازینت تمام پس در آن هنگام جناب امام حسین علیه السلم
فرمودند به بنی هاشم که محارم خود را بمحملها سوار نمایند پس دیدم جوان طویل القامه و روی او
چون قمر منیر از خانهٔ حضرت امام حسین علیه السلم بیرون آمد فرمود کناره شوید ای بنی هاشم ناگاه
دو زن بیرون آمدند که دامن چادرشان از زمین میکشیدند از حیثیت حیا از مردمان و اطراف ایشانرا
کنیزان گرفته بودند پس آن نگاه ماه بنی هاشم پیش آنها آمده و زانو خم نموده و آن بازوی آنها گرفته سوار
محمل نمود پرسیدم گفتند آن جوان قمر بنی هاشم عباس و آن دو بانوی مکرمه یکی جناب زینب و دیگری
ام کلثوم دختران حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پس دیدم دو دختر ماه رو بیرون آمدند یکی با جناب
زینب و دیگری با ام کلثوم در کجاوه نشستند پرسیدم گفتند یکی سکینه و دیگری فاطمه دختران امام
حسین علیه السلم اند پس از آن دیدم جوانی بیرون آمد مانند آفتاب تابان و همراه او زنی بود و در آغوش
آن زن طفل صغیری و اطراف او را نیز کنیزان گرفته بودند و آنجوان آن بانو را سوار محمل نمود پرسیدم گفتند
آنجوان شبیه پیغمبر علی اکبر است و آن زن مادرش لیلی است پس از آن جوان دیگری بیرون آمد مانند
پارهٔ ماه با یکزن پرسیدم گفتند آنجوان جناب قاسم و آن زن مادر اوست پس باقی زنان و اطفال امام
سوار شدند پس آنحضرت فرمود کجاست برادرم کجاست ماه بنی هاشم پس جناب عباس عرض کرد لبیک
لبیک حضرت فرمود اسب مرا بیار جناب عباس ذوالجناح را در پیش کشیده و رکابش را گرفته پس
آنسرور دست مبارک بر یال آنحیوان کشیده سوار گردید و بنی هاشم همه سوار شدند و جناب عباس
علم را پیشاپیش امام علیه السلم برداشت نالهٔ الفراق الفراق اهل مدینه و گریه بنی هاشم بلند شد
و حضرت ایشانرا تسلی میداد و راوی میگوید من با اهل بیت بودم تا آنکه وقت روز عاشورا سوار شدن
اهل بیت را دیدم که ابن سعد ولد الزنا امر نمود اهل بیت بر ناقه‌ها سوار شوند کسی نبود که آنها را
سوار ناقه کند مگر اینکه دیدم جناب زینب خاتون با ام کلثوم یک یک اهل بیت را سوار ناقه نمودند

دیگر

دیگر احدی نماند بغیر از جناب زینب پس بجانب راست و چپ التفات نمود غیر از بدنهای پاره پاره و سرها
در سر نیزها کسی ندید پس شروع نمود بناله و ندبه و گفت واغربتاه واخاه واحسیناه واضیاعتاه وا
ضیعتاه بعدک یا ابا عبدالله پس ان عزت مدینه را بخواطر اوردم و گریستم اما قافلهٔ
سیم که جبرئیل را متعجب اورد در روز وارد شدن مصر قافله سالار ایشان حضرت یعقوب بود
که با هفتاد و دو نفر از اهل و عیال و اولاد و احفاد با شعف و سرور که سموات را بخروش اوردند بعد
از اینکه خبر وصول یعقوب بیوسف رسید مقرر داشت صحرا را با طرازها و علمهای زرین بیاراستند
سپاه فوج فوج حجاب علیحده از اسماعیل ترمذی نقل شده از انجمله مقرر داشت دوازده هزار
حاجب همرکاب با علم و طبل و حشم و خدم شوکت چنان جلوه شد که یعقوب باول حاجب رسید پرسید از فرزندان
که این یوسف است گفتند این چاکری از چاکران اوست و هم چنان بحاجب دیگر تا اخر طاقتش بنهایت رسید
عرض کرد الهی تا کی حاجب و سپاه یوسف من کجاست جبرئیل بامر الله نازل شد و گفت ای یعقوب این شخص
سواره که بر سر چترهای شاهانه و صورت او چون ماه شب چهارده درخشانست یوسف تست همینکه
نظر یعقوب بجمال درخشان یوسف افتاد بی اختیار از شتر بزمین افتاد جبرئیل ندا کرد ای یوسف که
شیخ الانبیا پدر تست فرود امده یوسف پیاده شد هر دو بجانب یکدیگر روانه شدند بروایتی چون
هر دو را نظر بیکدیگر افتاد و هر دو از پا در امدند مدهوش وار در میان میدان افتادند و مدهوش
شدند و وارد شده که سکان طبقات سموات از این دو مشتاق حیران بخروش امدند بدرگاه الهی نالیدند
که الها این نوع اشتیاق و شادی و فراق و وصل میان پدر و پسر اتفاق شده ایا در هیچ وقت میان هیچ
دو دوستی رسیده واما قافلهٔ چهارم که اهل اسمان و زمین بگریه و ناله در اوردند
قافلهٔ سیاه پوش شام وقتیکه وارد مدینه خیر الانام میشدند که قافله سالار ایشان بیمار کربلا حضرت
امام زین العابدین علیه السلام با عمه‌ها و خواهران همگی لباس عزا در بر و معجر سیاه در سر دیده‌ها گریان
برادر مرده و داغ دیده و یتیم بی پدر گیسوها پریشان و سینه‌ها سوزان ملئکه عرض نمایند هیچ قافله
و مسافری با این هیئت از ابتداء خلقت تا حال وارد در وطن خویش شده همینکه نظر اهل مدینه

بران بیکسان

بران بیکسان افتاد دیدند از انجوانان ماهرو غیر از ان علیل بیمار هیچکس زنده نمانده نه امام حسین و نه
قاسم نه عباس و نه علی اکبر چون نظر محمد حنفیه بر خیمه بی صاحب برادر افتاد از اسب افتاده مدهوش
شد بیمار کربلا خود را ببالین او رسانید سر شریف را اغوش گرفت و میگریست عزیز من نظر محمد حنفیه
بر خیمهٔ بی صاحب برادر افتاد و بیهوش شد ایا چه حال داشت سید مظلومان وقتیکه بر سر نعش برادر
خود عباس حاضر شده دید دستهای برادر از تن جدا شده بند از بند قطع شده و سر برادر
بضرب عمود شکسته بعد از اینکه محمد حنفیه بهوش امد نعره از جگر بر کشید گفت یا ابن اخی ابن اخی
ای فرزند برادر کجاست برادر من کجاست جانشین پدر من حسین انجناب فرمود ای عم امده ام در
حالیکه یتیم میباشم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سیم

در شکسته شدن پیشانی چهار بزرگوار از سنگ جفای دشمنان غدار و برخی از مظلومی غریب بی یار مسلم

شکستن پیشانی چهار بزرگوار از سنگ جفا

بعد از استعاذه و بسمله الحمد لله الذی اجری تقدیره و قضائه علی الانبیاء والاولیاء
واجری لهم جمیل بلائه و جلیل ابتلائه فهم علی المحن والمصائب صابرون و علی ما اختاره
لهم راضون فکم من نبی و وصی کسر جبینه بالحجر فکم منهم مع ذا القی علی راسه الرماد والجمر و
طرح علی طریقه الشوک والشجر وهو نبینا وحبیبک صلی الله علیه و اله خصوصا علی شبله
الشهید المجروح الجبین بالاحجار و ناحت علیه الطیور فی الاشجار و علی ابیه و امه و اخیه
وعلی التسعة المعصومین من ذریته سلام الله الملک الجبار اللهم العن علی اعادیهم و مبغضیهم
من الان الی یوم القرار **فبعد** بعضی از فقرات خطبه شریفه اینست که چند بیا از پیغمبر و وصی
و ولی بسنگ جفا جبینشرا شکستند و بعضی از ایشان علاوه بر این خاکستر و اتش بر سرش میریختند
و بر سر راهش خار و خاشاک پراکنده میکردند که شاید بپا عرش بیایش فرو رود و این بزرگوار پیغمبر
ماست و حبیب تست ای پروردگار ما صلوات فرست بر او و بر ال او خصوصا بر فرزند شهید او که
جبین او را بسنگ جفا شکستند بدانکه پیشانی چهار نفر مظلوم را بسنگ جفا شکستند و از خون

بربان

بیشانی و محاسن صورة ایشان رنکین کردید **اوّل ایشان حضرت نوح بود**
که قوم خود را پنهان واشکارا دعوت مینمود وایشان ابا میکردند وطغیان مینمودند ودر صدد
ایذاء واذیّت بر میامدند تا انکه بضرب چوب وسنک بدن مبارکش را مجروح میکردند وبیهوش بر
سر راهها میانداختند تا فرزندانش خبردار کشته میامدند واورا بخانه می بردند وچون بهوش می
امد و بمی پرسید که مرا در کجا زدند میکفتند در فلان محله و فلان کوچه پس بر میخواست و بمحله
دیکر میرفت وایشانرا دعوت میکردند و میفرمودند که در کار حق تعالی جایز نیست وایشان بنز
بدستور بعضی ویرا میزدند و جمعی استهزا میکردند و قومی دشنام میدادند وکاه بود که جسم لطیفش را
می خستند واستخوانهایش را می شکستند وازدرد وازار مینالید حضرت جبرئیل امده برخود را بر
ان مینمالید و بهبودی میبافت و باز برخواسته پی ان میشتافت القصّه سالها و قرنها بابن محنت ومشقّت بسر
میبرد مرویست که روزی مردی پسر خود را بردوش کرفته بود نزد نوح علیه السّلم امد ووصیّت کرد که زنهار
باو نکروی و فرمان او نبری که او دیوانه است وازازار او خود را معاف نداری پسر کفت ای پدر عصا
که پیش از اینکه من این وصیّت را بجا ارم مرک مرا در یابد واز دولت ایذاء وازار او محروم بمانم مرا سنکی
ده انمرد سنکی برداشته بان ناخلف داد واو بجانب نوح افکند و سر مبارکش را شکست وخون
بر روی رخسارهایش فرود امد و حضرت نوح خون را پاک کرده واز هدایت قوم مایوس شد طوفان
قهر وغضب او شور و صدااش جوشید بنای نفرین کذاشت **دوّم ایشان خاتم انبیاء
صلّی الله علیه واله بود** وقتیکه مامور به تبلیغ رسالت شد فرمود قولوا لا اله
الّا الله ابوجهل لعین با جمعی از مشرکین سنک جفا بر پیشانی انور ان خاتم اصفیا زدند خون بر
رخسار مبارکش جاری شد انخون مبارک را پاک میکرد و میکفت خداوندا قوم مرا هدایت کن که نادانند
سیّم ایشان جناب مسلم بود در شهر کوفه ابن زیاد ولد الزّنا هزار نفر سواره و
پانصد نفر پیاده با بن اشعث ملعون داده بطلب جناب مسلم فرستاده چون نظر ان بزرکوار بر ان قوم
اشرار افتاد شمشیر خود را کشیده و بر ایشان حمله کرد چهل و پنج نفر را بعذاب الهی واصل کرد ایند و

شجاع

شجاعت قوّة ان شیر بیشه هیجا بمرتبه بود که مرد را بلند کرفت و بر بام بلند میانداخت وچون
ان اشقیا دیدند که بر مسلم نمیابند جمعی بر بام امده وانغریب مظلوم را سنکباران کردند وجمعی
اتش بر نی زده بر سر انغریب بی یاور میافکندند و تن مطهّر او از ضرب اتش وسنک مجروح میساختند
وباوجود این مسلم با ایشان محاربه مینمود و بهر که میرسید او را بر زمین میانداخت که ناکاه ملعونی که
او را بکر ابن حمران میکفتند ضربتی بر روی مبارکش زد که لب بالا و دندان او را انداخت در انحال با
خود کفت ایمسلم اماده مرک باش که ناکاه ملعونی دیکر سنکی بر پیشانی نورانیش زد که پیشانی او
شکافته شد وخون بر سر و روی او فرو ریخت در انوقت رو بجانب مکّه کرد و کفت یابن رسول الله خبر
داری که با پسر عمّت چه میکنند که ناکاه سنکی دیکر بر لب مجروح و دندان شکسته او رسید که خون از
دهان مبارکش جاری شد ودهن مطهّرش پر از خون شد و محاسن شریفش بخون خضاب کردید
از بس زخم بر بدن انغریب بیکس رسیده بود که ضعف بر او طاری شد پشت مبارک بر دیوار داده و میکفت
لا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم و کفت ابکروه بی شرم مرا جرعه ابی بچشانید که دلم سوخت
حکرم کداخت هیهات از انقوم بیحیا جرعه اب براو ندادند **چهارم ایشان مظلوم
صحرای کربلا بود** چون از بسیاری زخم وجراحت ضعف بر او مستولی شده لحظه
توقّف نموده واویلا چکونه میشود ضعف بروی عارض نشود بدنی که نشانه چهار هزار تیر و
هشتاد زخم شمشیر و نیزه و همه از پیش رو وخون از ان زخمها جاری ناکاه سنکی بر پیشانی انورش
زدند خون بچهره اطهر و محاسن مبارکش جاری کردید و بروایتی یکی ابو الحتوف حرامزاده تیری
انداخت و بر پیشانی نورانی وی نشست چون تیر را کشید خون مانند ناودان بر رخسار مبارکش
جاری شد وکفت خداوندا می بینی و میدانی که در راه رضای تو از دشمنان دغا چه میکشم تو در دنیا
وعقبا ایشان را بجزای عمل ایشان برسان پس کفی از انخون شریف کرفت و بر سر وروی خود مالید
و فرمود با خون خضاب شده جدّ بزرکوار خود را ملاقات خواهم کرد و اقول یا رسول الله قتلنی فلان
وفلان انّا لله وانّا الیه راجعون **مجلس چهارم** الا لعنة الله علی القوم الظّالمین

در ناله

بیان آمدن ملائکه‌ها از طپانچهٔ چهار نفر ظالم

در ناله و خروش آمدن ملائکه‌ها از طپانچهٔ چهار نفر
ظالم بیحیا و شهادت دو طفل یتیم غریب و بیداد
خواه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل اولیائه فی میادین الکرب والبلاء واحل احبائه فی عرصة المحنة و الابتلاء ورفع درجاتهم فی جنات العلا والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله وعلی وصیه حامل اللواء وعلی الهما خیر الآل وعلی انصارهما واعوانهما خیر الانصار وخیر الاعوان سیما علی المظلومین الصغیرین المغلولین فی سجن عبید الله لعنة الله علیه الذین فرا من الموت ووقعا فیه وذبحا فی شط الفرات والقیا علیه الذین لطما فی خدیهما هما من نسل الخلیل وسلالة الجلیل اعنی ولدی مسلم ابن عقیل صلوات الله علیهما ولعنة الله علی عدو آل محمد من الانس والجن اجمعین

فبعد ظاهر مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که صلوات و سلام بر خاتم انبیاء و بر وصی او و بر آل ایشان و انصار ایشان که بهترین انصار و بهترین حواریین اند خصوصاً بر آن دو طفل مظلوم صغیر که با غل و زنجیر محبوس در زندان عبید الله ابن زیاد لعنة الله علیه آنچنان دو طفل مظلوم که از مرگ گریختند و دوچار مرگ شدند و در کنار شط فرات ایشان را شهید کردند و بدن خون آلود ایشان را در میان آب انداختند و لعنت بر آنانکه سیلی جفا بصورت ایشان زدند آنها هر دو طفلان مسلم بودند در شهر کوفه

بدانکه در عالم چهار سیلی از چهار نفر ظالم واقع شد ملائکهٔ آسمانها را بناله و خروش آورد اول **سیلی آزر عم ابرهیم خلیل بود** بنا بر روایت مجلسی رحمه الله و سایر نقلهٔ اخبار همینکه ابرهیم خلیل را بحکم نمرود مردود دست و پا و گردن بریسمان و زنجیر بسته بمنجنیق گذاشتند آزر عم او که بت تراش بود طپانچه بر روی مبارک خلیل زد که برگرد از خدای خود بسوی نمرود گفت تا جان دارم نخواهد شد خواستند بیندازند بآتش افروخته خروش عظیم و ناله و فریاد بدرگاه اله از جمیع مخلوقات و آسمانها و زمین برآمد الی آخره **دویم سیلی بود که بیوسف بر سر قبر راحیل مادرش**

بقلوس

بقلوس زد چون یوسف را مالك بیع نمود غل در گردن زنجیر در پاها سوار بر شتر نموده به بقلوس غلام سپرد و بر بالای شتر بدترین احوال میبردند تا بمقابر آل اسحق رسیدند خود را بی‌اختیار از شتر بر خاك قبر مادر انداخت بنا کرد بگریستن چون نظر غلام بر شتر یوسف افتاد دید که خالی است نزد آقای خود رفته که آنچه میگفتند این غلام عبرانی گریز پاست صدق بوده است الان فرار کرده حسب الامر در تفحص آمده تا اینکه دید در سر قبر با ناله و زاری مینماید بمحض وصول طپانچه بر سر او زد و سیلی بر صورت ماه او زد که راست میگفتند که تو گریز پائی آن طفل مظلوم توجه بر عالم اعلا نمود و یا احکم الحاکمین بحق جدم ابرهیم خلیل و اسحق و پدرم یعقوب که بفریادم برس فی الفور بحر قهاریة الهی بتلاطم آمده در عالم معنی آشوبها بینکه این طفل مظلوم فرزند پیغمبر ماست که با او چنین ستم نمی پسندم خطاب بملك الریاح که بادها غضب و ملك السحاب که ابرهای سیاه بر آن قوم وارد آورید و ملك الزلزال که ارکان ارض را بتزلزل در آور ای جبرئیل پیش قافله اکبر پس جبرئیل پیش قافله فرود آمده پری بر زمین زد بادهای عظیم و ابرهای سیاه در هوا ظاهر شد از شدت بادها و تراکم ابرها ظلمانی اهل قافله یکدیگر را نمیدیدند و از جلوه خود مأیوس گشتند و شتران راه فرار پیش گرفتند زلزلهٔ عظیمی در زمین ظاهر شد و تغییر کلی در عالم بهم رسید فی الفور بامر اله دست بقلوس غلام خشك شده آفت عظیمی بخلق او پیچیده مالك فریاد بر آورد ای اهل قافله تأمل کنید آیا چه ظلم عظیمی از شما سر زده که باین عقوبت مبتلا شدیم ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اهل قافله گفتند گناهی از ما سر نزده بقلوس غلام گفت همانا این بلا بواسطهٔ عمل قبیح من روی داده که چون طپانچه بر روی غلام کنعانی زدم اشك بر رخسارهٔ خود جاری کرده رو بر آسمان لب بجنبانید احوال من بدین سان و احوال شما هم متغیر شد **سیم سیلی بود که حارث ملعون بر صورت دو طفل یتیم و غریب مسلم زد** و تفصیل این اجمال بر سبیل اجمال آنکه مشکور زندانبان معرفت بحال ایشان رسانید بدست و پای ایشان بوسه داده عذر خواهی نموده و شب از زندان بیرون آورده قافله مدینه منوره و اثر قافله پیدا بود گفت خود را

بقافله

بقافله برسانید چون آندو طفل غریب قدری راه رفتند اثر قافله ناپدید شده راه را گم کردند سراسیمه
و مضطرب گردیده در شهر میگشتند و بحال زار خود گریه میکردند تا اینکه بدر خانهٔ ضعیفه رسیدند و
میگفتند ای عجوزه ما هر دو طفل غریبیم راه را بلد نیستیم و تاریکی شب ما را فرو گرفته امشب ما را مهمان
نموده وقتیکه صبح شد ما راه را گرفته روانه میشویم پس آن عجوزه ایشان را منزل داده و طعام حاضر نموده
پس طعام و شراب خوردند وقتیکه داخل رخت خواب شدند برادر کوچک گفت ای برادر چنان میدانم
که امشب آخر عمر ما باشد بیا دست بگردن یکدیگر بکنیم و همدیگر را ببوئیم و ببوسیم وداع نمائیم پس چنین کرده
و دست بگردن یکدیگر کرده خوابیدند چون پاسی از شب گذشت بیدار شد گفت برخیز ای برادر خوابی
دیده ام از برای تو نقل کنم در خواب دیدم که پدرم در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی
مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن مجتبی علیهم السلم در بهشت میخرامید و من و تو از دور نظاره میکردیم
چون چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بما افتاد روی مبارک به پدر بزرگوار ما کرده فرمود ای مسلم دلت
چگونه تاب آرد که این دو طفل مظلوم را در میان گروه ظالمان گذاشته پدرم عرض کرد یا رسول الله
فردا بمن خواهند رسید پس تمام شد برادر دیگر گفت بخدا من نیز چنین خواب دیده ام پس هر دو برادر
دست در گردن یکدیگر کرده بر غریبی و مظلومی خود گریه میکردند و صدای واغربتاه و وا ابتاه و وا
مسلماه بلند کردند حارث ملعون روسیاه بیدار شده برخاست مانند شتر مست ناله میکرد و خانه را
میگشت و تفحص مینمود ناگاه دستش ببرادر کوچک رسید پس گفت کیستید این گفت من صاحب خانه ام
پس شما کیستید برادر کوچک برادر بزرگ را بیدار کرد و گفت یا حبیبی قم فقد وقعنا والله فیما کنا
نحاذره حارث ملعون بعد از شناختن ایشان چنان سیلی بصورت محمد زد که دندانهایش شکست و خون
از صورتش جاری شد و همچنین سیلی برادر کوچک زد که صورتش کبود شد برادر من شنیدم که بقلو
غلام یک سیلی بصورت جناب یوسف زد انقلاب در عالم واقع شد اما نمیدانم سرش چه بود که در این سیلی
تغیّر در عالم واقع نشد سهل است وقتیکه پیکان گلوی نازک علی اصغر را پاره کرده نیز در احوال عالم هیچ
تفاوت نکرد و شمشیر دست و بازوی عبدالله فرزند یتیم جناب حسن مجتبی را قطع کرد عالم تیره و تار نگردید

خلاصه حارث ملعون بالهای ایشان را محکم بر پشت بست پس آندو کودک با کتفهای بسته در آنشب
خوابیدند چون صبح شد آن لعین روسیاه غلام سیاهی داشت فلیح نام شمشیر را بدست او داد و گفت ایشان را
بکش و سر ایشان را نزد من آر چون غلام آنها را شناخت و نکشت و شمشیر را به پسرش داده و او نیز نکشت
و بروایتی آن ملعون غلام و پسر را کشت و آن عجوزه را نیز زخم زد و گفت غیر از من هیچکس شما را نمیکشد
شمشیر را برداشت آندو طفل یتیم آن حالت را دیدند لبهایشان سفید شده لرزه میکردند رنگشان زرد شده
مانند برگ بید میلرزیدند هر یک بهر اندازه با عجز و التماس آن نسناس کردند بجز زیادتی غیظ و غضب
چیز دیگر نفزود پس گفتند ای شیخ ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع شو و ما نمیخواهیم که پیغمبر
خدا در قیامت با شما خصمی کند گفت اینکار نمیکنم بلکه شما را میکشم و سر شما را نزد ابن زیاد برده از او
دو هزار درهم جایزه می ستانم گفتند آیا خویشی ما را با رسول خدا مراعات نمیکنی آن شقی گفت شما با رسول
خدا خویشی ندارید گفتند ای شیخ پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا آنچه خواهد درباره ما حکم کند گفت نمیشود
مگر آنکه تقرب جویم در نزد ابن زیاد از ریختن خون شما گفتند ای شیخ آیا بر کودکی ما رحم نمیکنی گفت
خدا از برای شما در دل من هیچ رحمی قرار نداده گفتند پس اگر لا محاله ما را خواهی کشت بگذار چند رکعت
نماز کنیم گفت اگر چنانچه نماز بر شما نفع بخشد هر قدر میخواهید نماز بکنید پس آندو مظلوم با دل
مهموم و مغموم چهار رکعت نماز گذارده روی نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز و بنده نواز کرده و فریاد
بر آوردند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما دو یتیم و غریب و این ظالم براستی چون آن دو طفل
برق شمشیر او را دیدند باطراف نگاه نموده یاوری و مددکاری ندیدند رو بآن زن صالحه کرده گفتند
آیا مادر بر تو وصیتی داریم که بعد از شهادت ما پیراهن ما را بخون ما رنگین کرده بجانب مدینه بمادر
ما بفرست و بگو که آن بیچاره انتظار نکشد پس در آن حال آن خنزیر آن مآل گریبان ابرهیم را گرفته قصد قتل وی
کرد محمد برخاسته گفت اول مرا بشهادت برسان که من برادر خود را غرق بخون نتوانم دید چون قصد وی
نمود ابرهیم گفت ای ظالم اول مرا بکش که من او را کشته نتوانم دید پس آخر الامر اول سر برادر بزرگ را
جدا کرد و بدن او را بفرات انداخت برادر کوچک خود را در خون او افکند و خون برادر را بر سر و روی

خون مالید پس آن ظالم بعنف تمام سر او را نیز از قفا برید و عن الجار بدن برادر بزرگ بقدر یکساعت در
بالای آب فرات ایستاده بود چون بدن برادر کوچک بر آب رسید بدن برادر بزرگ با آب آمد
دست بگردن کوچک کرد و همچنین برادر کوچک نیز دست بگردن او کرده در آب فرو رفتند و از میان
آب بهم آمدند کرب تعلم و تری ما نفعل بنا هذا الملعون پس آن ملعون سرهای ایشان را برداشته نزد ابن زیاد
رفت الی آخره و تتمه مقاتل حارث ملعون را بدرک اسفل فرستاد لعنة الله علیه سرهای مبارک ایشان را
بر آب انداخت جسدهای هر دو برادر از آب بیرون آمده و هر تن سر خود را قبول نموده باز دست در گردن
یکدیگر کرده در آب فرو رفتند

چهارم سیلی بود که شمر لعین بر روی سکینه امام حسین علیه السلم زد در قتلگاه

از روی نعش پاره پاره پدر جدا نمیشد سکینه چون جسم شریف پدر بزرگوارش را در خاک و خون
طپان دید خود را بجانب آن نعش رسانید و او را در بر گرفت و بنحوی ناله و شیون نمود که تمام
حاضران از دوست و دشمن بگریه و فغان در آمدند و آن مظلومه با بدن پدر در راز و نیاز بود و شکایت
ظلم و ستم کوفیان را با آن بدن بی سر مینمود که موکل سکینه مطلع شد و میخواست که او را از بدن پدر
بزرگوارش جدا کند سکینه هر دو دست بر بدن پدر چسبیده بر نمیخواست آن ظالم تازیانه چند بر
بدن آن مظلومه زد که دست از پدر بردارد تقبل جسم بن البتول سکینة وشمر لها بالضرب
سوطا یمنع سکینه جسد نازنین پدر را در بر گرفته و بوسه بر او میداد و شمر ملعون تازیانه
بر او میزد و او را منع میکرد فیولها ضرب السیاط فتلتجی بعمها من حیث بالضرب توجع
تقول لها یا شمر ویحک خلها اذا کان بالتقبیل ترضی و تقنع سکینه از شدت ضرب تازیانه
بعمه خود پناه میبرد و عمه او میگفت ای شمر وای بر تو واگذار این طفل یتیم را که از دیدار پدر خود
بوسیدن راضی است و تو او را منع میکنی ای ملعون بگذار که دیدار آخرین و وداع بازپسین است
تا پدر خود را ببیند و وداع نماید ای ظالم این طفل یتیم بشام خواهد رفت بعد از این دیگر وصال
پدر ممکن نیست آن ملعون کلام زینب خاتون را نشنید و سکینه را بجبر از نعش پدر جدا کرد

الا لعنة الله

الا لعنة الله على القوم الظالمين ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون

مجلس پنجم

در آب دادن و سیراب نمودن فرزند ساقی کوثر اهل کوفه را چهار دفعه و طلب آب نمودن از ایشان نیز چهار دفعه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

السلام على آدم صفوة الله و نوح نبي الله و ابراهيم خليل الله و موسى كليم الله و عيسى روح
الله و محمد حبيب الله و من بينهم من النبيين السلام على مولانا امير المؤمنين علي بن ابيطالب
صاحب المناقب و النجدة الباس العظيم الساقي المؤمنين من حوض الرسول السلام على سبطه
الذي سقى اهل الكوفة وارواهم حتى خيولهم ودوابهم في اربعة مواضع واستسقى منهم الماء في
اربعة مواضع ومنعوه منه ومن عياله واطفاله فقالوا لا ذقت من الماء حتى تذوق الموت وعلى
اهل الكوفة لعنة الله من الآن الى يوم القيام **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه این است
که سلام بر آقای ما امیر المؤمنین علیه السلام باد که در روز قیامت سقای مؤمنان است از حوض کوثر رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلام بر سبط او آنکسیکه آب داد بر اهل کوفه و اسبهای ایشان و چهارپایان
آنها را سیراب نمود در چهار جا و از اهل کوفه نیز طلب آب نمود در چهار موضع و لکن قطره آب بر او
و بر عیال او ندادند بلی سید الشهداء سلام الله علیه چهار دفعه اهل کوفه را آب داده سیراب نمود
اول از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اهل کوفه بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام
آمدند و از کمی باران شکایت کردند و گفتند مدتیست که خداوند عالم باران رحمت از ما باز داشته و
خلق از بی آبی برنج و مشقت گرفتارند تو جانشین پیغمبری و وصی بر حقی میخواهیم که از خداوند رحیم
درخواست نمائی که ما گناهکاران را ببخشاید و باران رحمت بر ما عاصیان بفرستد آنجناب بحضرت
امام حسین علیه السلم خطاب فرمود که برخیز و دعای باران کن از برای اهل کوفه مناسبست که بفرماید

بکوفه

بکوفی اهل کوفه از خجالت خواهند بیرون آمد در وقت احتیاج و اضطراب ترتیب در روز عاشورا
ای اخوه پس حضرت امام حسین علیه السلم برخاست حمد و ثنای حقتعالی بجا آورد و صلوات بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و دستهای شریف را بسمت آسمان کرفته کدام دستها آن دستهائیکه بجهت
ملعون انکشتش را با انکشتر برد یا جمال ملعون بطمع بند زیر جامه قطع نمود مجملاً حضرت امام
علیه السلم دعائی را با اعلا درجات فصاحت و بلاغت انشاء نمود و طلب باران آن اهل کوفه از پروردکار
نمود هنوز از دعا فراغت نیافته بود که باران از آسمان بارید بشدتیکه اعرابی از بعض کوفه آمده
دکفت رودخانها و تلها را دیدم که از آنها آب جاری شده بود و بر یکدیکر موج میزد **دویم**
در وقتیکه همای لوای فتح نشان امیر مؤمنان در هوای عزیمت صفین بال افشان بود و در عرض
راه انوار الاجناب در بیابان بی آب نزول فرموده بعضی از سرداران لشکر بعرض رسانیدند که یا امیر
المؤمنین اینجا آب نیست لشکر از بی آبی زحمت میکشند آنجناب بحضرت امام حسین علیه السلام
فرمود یا حسین بعضی از کراماتی که پروردکار عالم بتو ارزانی داشته اظهار نما در آنوقت در دست
مبارک حضرت امام حسین علیه السلم عصای کوچکی بود بر زمین استوار نمود ناکاه درختی شده
قد کشید برک و میوه بسیار آورده در نهایت خوبی و لذیذ و چنان بزرک شد که سایه او تمامی لشکر را
احاطه نمود و در زیر آن چشمه آبی در نهایت شیرینی و صفا جاری شده بهر سمتی از برابر خیمه‌ها
لشکر جوی روان کشته تمامی عسکر ظفر اثر از میوه آن درخت خوردند و همکی سیر و سیراب کشته چون
بنای کوچ شد آن درخت بنوعی آن هیئت روانه شده پس مولای متقیان نبسید مظلومان فرمودند
عصایت را بکیر حضرت امام حسین علیه السلام دست مبارک بر آن درخت نهاده باز همان عصای
کوچک شده مضمون سنعیدها سیرتها الاولی ظاهر شد **واقعه سیم در**
جنک صفین لشکر معویه علیه الهاویه پیش از لشکر امیر مؤمنان وارد مشرعه
فرات شدند و مانع شدند اصحاب ساقی کوثر را از آب فرات و حضرت مدارا میکرد با اهل شام و ابتداء
بقتال نمینمود و اتمام حجت میکرد پس حضرت عبد الله بن بدیل خزاعی را فرستاد نزد معویه فرمود بکو

که علی میکوید هر کاه من پیش از تو بکنار آب میرسیدم ابدا از تو منع نمیکردم پس مانع شدن تو اصحاب
پیغمبر را از آب حرامست بکذار ایشانرا تا آب بنوشند مآل کار بجائی منتهی میشد آن ملعون مصر شد در منع آب
پس اصحاب آنحضرت از بی آبی شکایت کردند حضرت فرمود که ریختن خون عظیم است پیش از آنکه اتمام
حجت کنیم مجملا حضرت امام حسین علیه السلم چون اینحالت را مشاهده نمود بخدمت پدر بزرکوار
آمده عرض کرد ای پدر ما این را بر خود نمی پسندیم که آب بدست لشکر معویه باشد و اصحاب ما تشنه لب باشند
مرا مرخص فرما که بضرب تیغ آبدار آب از دست منافقان بکیرم حضرت مرخص فرمود و فرمود ای نور دیده
فوجی از سپاه بردار و سعی کن که بضرب شمشیر آبدار آب از دست کفار بکیری حضرت امام حسین علیه السلم
فردا فوجی از لشکر برداشته حمله بر لشکر معویه کرد آن خلف کنندهٔ در خیبر بنیاد آنکافران از آب رسانید
بسیاری بجهنم فرستاده از ضرب شمشیر آب از مخالفان کرفت اصحاب بسر آب رفته سوز عطش را از نوشیدن
آب فرات نشانیدند و آن وارث مسند شهادت با وجود اینکه خود بسیار تشنه بود ایشانرا تا همه یاران سیر
شدند اما ای عزاداران همینکه امیر مؤمنان خبر فتح حضرت امام حسین را شنیدند سیلاب اشک از دیده
های حق بینش جاری شد و چندان کریست که تشنکی از خاطر مردم رفت عرض کردند یا امیر المؤمنین
فرزند ارجمندت چنین فتح کرده و آب از تصرف کفار بدر آورده و بدوستان تو رسانیده در چنین
وقتی دیده شما چرا کریانست پس حضرت نکاه بصورت پر از غبار و لبهای خشکیده امام حسین علیه
السلم کرده کریه او زیاده شد حضار سبب کریه را پرسیدند حضرت فرمود ای اصحاب کریه من از برای
این حسین است که امروز لوای فتح برپا کرده و آب از برای شما کرفته در صحرای کربلا از سموم تشنکی
شکست خواهد شد چون وارد آن صحرا کردد اول چیزیکه بر او و یاران او وارد آرند آنستکه آب را بر
روی ایشان ببندند و این نور دیده من از تشنکی صدای ناله اطفال صغیره بشنود هر چند بکوفیان الحاح
نماید کسی قطره آبی بکلوی تشنه او و لب خشکیده کودکان او نرساند و آنجماعت بی دین چندان کار
بر نور دیده ام تنک نمایند که طفل صغیر خود را برداشته نزد لشکر کفار رود و آب از ایشان طلب کند
بعوض آب تیر بجانب او اندازند که کلوی او را پاره پاره کنند و علی اکبر فرزندش را روانه میدان کند او را

از ضرب تیغ وسنان از پا در آورند ای اصحاب دستهای فرزندم عباس را در سر نهر فرات از بدن
جدا کنند وقاسم بن حسن را شهید نمایند وجگر گوشه ام حسین بعد از آنکه زخم بسیار بر بدن او زنند
از پا در آورند سر شرا از بدن جدا نمایند وبر سر نیزه میکنند وبعد به نزد یزید پسر معاویه برند واهل
بیت حسینم ودختران مرا اسیر کرده شهر بشهر گردانند ودر خرابها منزل دهند نه روز آرام داشته
باشند ونه شب قرار وجسد این سردار شما با هفتاد دو تن از فرزندان ویاوران امام حسین بر روی
خاک کربلا افتاده باشند وکسی ایشانرا غسل ندهد ودفن نماید چون امیر مؤمنان اینکلمات
جانسوز را میفرمود وحضار گریه میکردند در انحال نظر مبارکش بحضرت عباس افتاد که ببازی برادر
رفته وجنگ کرده وغبار آلود بوده پس اورا طلبید ودست مبارک بر رخسار انورش کشید فرمود
ایفرزند باید علمداری روز عاشورا با تو باشد وفرمود ای نور دیده وصیت میکنم ترا اگر چون وارد
صحرای کربلا کردی تو پیشتر از حسینم جان خود را فدا کنی جناب عباس عرض کرد که هزار جان من فدای
برادرم حسین باد یا علی کاش میبودی در روز عاشورا میدیدی که عباس تنها جان خود را فدای امام
حسین نکرد بلکه بیش از خود جان برادرهای مادری خود را فدا کرد بعد خود را **دفعهٔ چهارم**
در منزل ذو جشم حضرت امام حسین در انجا منزل نمود وخیمه هارا
زدند که در انحال لشکر حر رسیدند در حین شدة حرارت هوا در برابر ایشان صف کشیدند آن
جناب مشاهدهٔ آثار عطش شدید از انکافران واز حیوانات ایشان نمودند باصحاب فرمودند آب
دهید این قوم را وجوانات ایشانرا **امر کتاب نجاة الخافقین** از جناب زینب
خاتون مرویست که در وقت بروز ظهور لشکر حر سکینه را دیدم که از خوف آنگروه انبوه چنان می
لرزید که استخوانهای آنطفل صدا میکرد گفتم ای نور دیده ترا چه میشود سکینه گفت میترسم که
پدرم را شهید کنند وما را اسیر نمایند پس جناب امام حسین علیه السلم نزد سکینه آمده فرمود ای
جان پدر ناله مکن آرام بگیر هنوز وقت ناله نیست پس سکینه را تسلی داده ساکت نمود مجملا این سخا
انحضرت در مقام مهمان نوازی حسب الامر انمظهر رحم الهی که شامل حال دوست ودشمن است تشنها

وظرفها

وظرفها پر آب نمودند پیش اسبهای نهادند پس همه ایشانرا آب داد وآب ایشان سیر آب نمودند عزیز من کو با
همین اسبها بودند که در وقت عبور اهل بیت از قتلگاه از گریه ایشان انها نیز گریستند بحد یکه سمهای
ایشان از آب چشم خود تر شد کو یا میگفتند که ایشان انکسانی هستند که در حالت تشنگی ما را آب داده و
در شدت حرارهٔ هوا سیراب نمودند علی بن طعان میگوید من در آخر لشکر حر بودم چون امام علیه السلم
نظر مرحمت تشنگی مرا دید فرمود بجوانان شتر خود را وازراویه آب خور پس من هرچه کردم نتوانستم وآب
بر زمین میریخت از طرفی که بر شتر بودان امام علیه السلم دید که من نمیتوانم آب بخورم پس خود برخاسته
ودهن خیک را برجانب من بر گردانید پس من آب خوردم تا سیراب شدم لاحول ولا قوة الا بالله این مرحمت
امام کجا وانشقاوت کافران بجوی بود که فریاد العطش اهل بیت گویا باسمان میرسید از قطرهٔ آب مضایقه
مینمودند ان امام ایشانرا آب میداد واز زحمت تشنگی خلاصی میداد وایشان بعوض آن شمشیرها
ابدا بر بدن آن نازپروردهٔ فاطمهٔ زهرا سلم الله علیها میزدند واورا بالب تشنه شهید میکردند واو
اسبهای ایشانرا سیراب میکرد وایشان طفل شیرخوارهٔ اورا آب نمیدادند بلکه پیکان تیر بر حلقش
میزدند وایشان بدون اینکه آب از او طلب نمایند ایشانرا سیراب میکردانید واو هرچند نالهٔ واعطشاه
میکرد وهرچه میفرمود یکشربت ابی بمن بدهید ایشان بجز نیزه وسنان جوابی نمیدادند ای عزاداران
شنیدید که فرزند ساقی کوثر چهار دفعه باهل کوفه آب داد واین را نیز بشنوید که انجناب نیز چهار دفعه
از اهل کوفه آب خواست **اوّل** انوقتی بود که فرمود یا ابن سعد اخیرک فی ثلث خصال از انجمله فرمود
ایظالم جگرم از تشنگی کباب شده اسقونی شربة من الماء ای بیمروت وبی حمیت ایکجرعه آب بمن دهید
ابن سعد روسیاه در جواب آن پادشاه کم سپاه گفت ای حسین اینمطلب تو هرگز بر آورده نخواهد شد
دویم وقتیکه آن طفل صغیر خود علی اصغر را در میان میدان آورد از اهل کوفه آب خواست فرمود
ایقوم اگر بقول شما من گنهکارم اما این طفل معصوم است وگناه ندارد میشود قطرهٔ آبی باین بی
گناه بدهید از هیچ طرف جوابی بآن مظلوم وغریب نرسید ناگاه حرملة بن کاهل ولد الزنا تیری
از کمان کین رها کرد بر حلق آن امام زادهٔ معصوم رسید وکذر نمود بباز وی شاه تشنه لبان ان

طفل

طفل معصوم در دامن پدر بزرگوار شهید شد و مرغ روحش بشاخ سدرة المنتهی پرواز نمود سیم

در حدیث هست که چون غریب فاطمه بعد از وداع اهل حرم در میان میدان رسید بطرف راست خود نظر فرمود هیچکس از یاوران خود ندید و نظر بطرف چپ کرد هیچیک از اصحاب را نیافت پس بصدای بلند فرمود که آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل پیغمبر برگزیده شده و آیا یاری کننده هست که یاری کند ذریهٔ طاهره را و آیا هیچ پناه دهنده هست از برای اولاد بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام پس بعد از این نداها و نشنیدن جواب از آن قوم بیحیا دفعه دیگر از برای اتمام حجت فرمود ای قوم یکجرعه از آب فرات بمن تشنه لب بدهید که بسیار تشنه ام ای بیمروتها ما از تشنگی هلاک خواهیم شد و حال آنکه این آب فرات در مهر مادر منست جرعهٔ ابی بآن مظلوم ندادند چهارم در روضه که از بالای ذوالجناح بزمین کربلا نازل شد در نهایت تشنگی و زبان معجز بیانش در دهانش خشکیده بود و از اهل کوفه آب میطلبید از احدی جواب نمی شنید تا آنکه شمر ولد الزنا نزدیکی قتلگاه آمد فریاد زد که در کدام گوشه افتاده ای حسین پس آنجناب فرمود که در این مکان در خون طپانم ای ملعون بیدین آمد و گفت آیا شربتی از آب میطلبی اینمطلبی است محال سید ابن طاوس از هلال بن نافع روایت کرده که گفت من در میان لشکر ابن سعد ملعون ایستاده بودم که ناگاه شخصی فریاد برآورد که ای امیر بشارت باد ترا که شمر امام حسین علیه السلام را بقتل آورد و من چون اینکلام را شنیدم رفتم دیدم که نزدیکست که روح مقدسش از بدن منورش پرواز کند و بخدا سوگند ندیدم کشته را که بخون خود غلطیده باشد نیکوتر و نورانی تر از آن مظلوم بتحقیق که نور جمال او مرا متحیر کرده بود بنحویکه داشت که تفکر نمایم در قتل او که ناگاه آن مظلوم بی پناه از آن قوم روسیاه جرعهٔ آب طلب نمود ملعونی در جواب گفت بخدا سوگند که نخواهی چشید مگر آنکه شهید شوی من از این احوال دلم بدرد آمده برگشتم و آب برداشته خواستم که براو برسانم ناگاه دیدم سر انورش بنوک سنان بلند شده لا حول و لا قوة الا بالله

مجلس ششم

در استغاثه نمودن چهار بقعه شریفه در

طوفان نوح و نجاة یافتن آنها از غرق شدن و ورود سید الشهداء علیه السلام بزمین کربلا و قدم برنداشتن ذوالجناح و منزل نمودن حضرت ابی عبد الله در آن محل بربلا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا رب البیت الحرام یا رب الشهر الحرام یا رب المشعر الحرام لک الحمد انت بقدرتک الفرق و فلقت برحمتک الفلق و نجیت البقاع الاربعه من الغرق لاستغاثتهم منک والصلوة والسلام علی علة ایجاد العالمین و غایة النشاتین محمد بن عبد الله و علی وصیه و ابن عمه اسد الله باب الله ید الله ولی الله امیر المؤمنین علیه السلام و علی بضعته کبده الانسیة الحوراء فاطمة الزهراء و علی عترتها الطاهرین الذین مثلهم کمثل سفینة نوح من تمسک بهم نجی و من تخلف عنهم غرق سیما سبطه الذی سیق مع اهله فی البراری والفلوات و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم من الاولین والاخرین **فنعکل** مضمون بعضی از فقرات خطبه آنست که ترا حمد ای انکسیکه در زمان طوفان نوح چهار بقعه استغاثه کردند بدرگاه تو بسبب استغاثه نمودن آنها نجات دادی آن بقعه ها را از غرق شدن چنانکه در کتاب معراج الیقین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چهار بقعه در طوفان حضرت نوح علیه السلام نالهٔ و استغاثه کردند بسوی خدا تعالی از غرق شدن **اول بیت المعمور بود** پس خلاق آسمان و زمین او را باسمان برد **دویم غری که زمین نجف اشرف است** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نجف کوهی بود که بر روی زمین کوهی از آن بزرگتر نبود و آن همان کوهی بود که پسر نوح گفت که پناه بکوهی میبرم مرا از آب نگاه میدارد پس حقتعالی وحی نمود بسوی کوه که آیا بتو پناه میبرند از عذاب من پس پاره پاره شد بسوی بلاد شام و ریگ نرم شد و جای آن دریای عظیم شد و آن دریا را نی میگفتند پس آن دریا خشک شد گفتند که نی جف یعنی دریا خشک شد

پس این نام اندر باشد و بر بنای استعمال بحث کنند زیرا که بر زبان ایشان سبکتر بود
سیم زمین کربلا بود چهارم طوس که مدفن
رضا علیه السلام است ومعلوم است که مقصود امام علیه السلام
از حکایت استغاثه آنها اشاره است با اینکه خدایتعالی دعای آنها را مستجاب کرده و از طوفان محفوظ
نمود و لکن نکته بخاطر میرسد **اما بیت المعمور** پس البته گفت که من خانه خدایم که
مرا نباید ابتکیرد **و فی غریه** استغاثه کرد که من مدفن ولی خدایم **و فی طوس**
ناله کرد که مرا غم غربت رضا و شهادت او کافیست **اما کربلا** چگونه و از کدام در استغاثه
کند که طوفانی در زمین من خواهد شد که طوفان نوح در جنب وی مانند بادیست و غرقه انس و جان
نسبت با و عین شادیست مرا غم اکبر کفایت میکند که خون گلوی اصغر سیراب کرداند و دامادی قاسم
مسرور خواهد ساخت و غوغای زنان و دختران مدهوش خواهد نمود پس مقصود از طوفان بلاست
مرا صد چندانست و اگر مطلوب ابتلاست من از ازل بغم حسین گرفتارم و انکه من چگونه ایکبر شوم چون
سایر زمینها سیراب کردم و حال انکه سکینه بر سر من العطش العطش گوید و لبهای نازک علی اصغر
از تشنگی کبود میشود و دهان حضرت امام حسین علیه السلام چنان خشک شود که لبها را از شدت عطش
میمکد پس مرا نشاید که مثل سایر زمینها پر اب شوم ای عزاداران این زمین را میشناسید که کدام زمین
است این زمینی است وقتیکه حسین مظلوم با عیالش وارد این زمین شد ناگاه موکب همایون انشاه
زمینی دید هولناک مضطرب و بی اختیار از رفتار در مانده قدم از قدم بر نداشته چون بید لرزان و
مانند صید در قید حیران بود پس ان بزرگوار بروایت منتخب از پشت ذو الجناح در امده بر اسب دیگر سوار
گردید باز حرکت نکرد و قدم از قدم بر نداشت تا اینکه شش اسب برکاب انجناب کشیدند هیچکدام کام از
کام بر نداشتند پس روی خود بسوی اصحاب کرده فرمود هیچ میدانید که این زمین را چه نام بعضی گفتند
ای سرور اولیاء جمعی این زمین را نینوا گویند فقال هل لها اسم غیر هذا الاسم قالوا نعم تسمی الغاضریه
فقال علیه السلام هل لها اسم غیر هذا الاسم قالوا نعم شاطئ الفرات پس فرمود غیر این اسم دارد گفتند

عمورا پس فرمود ایا غیر از این نامها اسم دیگر دارد عرض کردند بلی این زمین را کربلا نیز گویند در
انوقت انمظلوم شهید اهی کشیده و اشکش جاری شد فرمود هی و الله ارض کرب و بلا و موضع سفک الدماء
ههنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا گویا فرمود **شعر** اینجا چو گل تنم شود
از ظلم چاک چاک اینجا قدم چو سرو بیفتد بروی خاک اینجا بخون خویش خورد غوطه اکبرم از من جدا
کنند دو دست برادرم زینب شود اسیر بدست مخالفان گردد بسوی شام روان همچو بیکسان
پس پای مبارک از مرکب بر کرداینده فرود امد و چون قدم انفرزند لولاک بخاک کربلا رسید فی الحال
رنگ انخاک زرد ناک گردید و غبار زردی برخاسته بر محاسن شریف ان سبط طه و یثرب نشست
و از کتاب تحفة الذاکرین نقل شده که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ای عباس و ای علی اکبر
در این زمین جای گودالی پیدا کنید تا انکه خیمه ها را در انجا برپا کنید علیا جناب زینب خاتون عرض
کرد ای برادر با جان برابر پدرم امیر المؤمنین علیه السلام هر وقت بجنگ میرفت شنیده بودم اصحاب
خود را امر میکرد خیمه ها را در جای بلند نصب کنند شما بر عکس او میکنید حضرت گریسته فرمود
خواهر جان راست میگوئی ولکن سبب ان است هر وقتیکه پدرم این طور میکرد بجهت اینکه همیشه بر دشمن
غالب بود و من یقین میدانم که مغلوب خواهم شد و این طور میکنم تا عیال مرا دشمنان نظر نکنند
مظلومه این کلام را چون شنید بشدت تمام گریست پس انمظلوم جمع کردند اهل بیت خود را و فرزندان
و برادران خود را و بروی ایشان بحسرت نگاه کرده و ساعتی گریستند پس روی مبارک بجانب اسمان
کرده گفت پروردگارا ما ایم عترت پیغمبر تو و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را از حرم رسول خدا بیرون
کردند و بر ما جفا کردند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و اهل بیت نیز گریستند پس جناب ام کلثوم
عرض کرد ای برادر جان این چه بادیه هولناکیست که از ان خوف عظیمی بر دل من جا کرده پس فرمود که
من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیر المؤمنین علیه السلام باین زمین رسیدیم پدرم فرود امد
و سر بکنار برادرم امام حسن علیه السلام نهاده ساعتی بخواب رفت ناگاه از خواب بیدار شد و زار
زار گریست برادرم عرض کرد یا ابتا شما را چه شد حضرت فرمود که در خواب دیدم که این زمین دریائی

دفعهٔ چهارم علیها سلام الله ...

از خون کردیده و حسینم در میان افتاده دست و پا میزد و فریاد و استغاثه میکرد کسی بفریاد او نرسید
پس روی بمن کرد و کفت یا اباعبدالله کیف تکون اذا وقعت بك هیهنا الواقعه ای فرزند چکونه
خواهی بود هر کاه ترا در این وادی واقعه هایله دست دهد کفتم صبر خواهم کرد و بجز صبر و شکیبائی
چه چاره دارم فرمود چنان کن ای فرزند خداوند اجر جمیل و ثواب جزیل کرامت خواهد فرمود
اناالله وانا الیه راجعون

مجلس هفتم

در عزاداری نمودن جناب زینب خاتون با اهل بیت و حلقهٔ ماتم ایشان چهار دفعه و کریستن حیوانات بکریستن ایشان سه دفعه در زمین کربلا و یکی در شام محنت انجام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی خامس اصحاب الکساء السلام علی وحید ارض البلاء السلام علی مقطوع الراس من القفاء السلام علی مقطع الاعضاء السلام علی محروق الخباء السلام علی مسبی النساء السلام علیك یا اباعبدالله و علی اختك زینب الکبری بنت سیدة النساء التی جمعت النساء والحریم حولها للعزاء لك والبکاء فبکت علیك مع السبایا و بکت من بکائهن من کان فیها حتی تقاطر دموع خیل الاعداء علی حوافرها و لعنة الله علی اعادیهم الاشقیا **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات سلام اینست که سلام بر تو باد یا اباعبدالله و بر خواهر تو زینب باد که دختر فاطمه زهراست آنچنان خواهری که وقتی که عبورش با اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله بقتلکاه افتاد پس همه اهل بیت را باطراف خود جمع نموده بجهة کریستن در عزای تو پس بهمراه اسیران کریه کرد بر تو چنانکه کریه و ناله نمودند که دوست و دشمن و هر که در آن سرزمین بود همه کریستند تا آنکه دیدند که اشك از چشمان

اسبان مخالف میریخت بر سمهای ایشان جناب زینب خاتون چهار دفعه حلقهٔ ماتم زده اهلبیت را باطراف خود جمع نموده بجهة عزاداری برادر مظلومش **اول در وقت ورود و نزول بزمین کربلا** چنانچه در بعضی از کتب مراثی ذکر کرده اند یحتمل در طریق امکان باشد که جناب زینب خاتون بحضرت سید الشهداء عرض کرد ای برادر جان این زمین را شناختم که چه مصیبتها بما وارد خواهد شد اما آسته ادارم که اذن دهی اهل بیت را جمع کرده عزای ترا بر پا نمایم باد لخواه و خالی از کوفیان روسیاه بر تو و بر جوانان اشك خود را جاری کرده واه خود را بلند نمایم پس آن بزرکوار اذن داده حلقهٔ ماتم زده مرد و زن ناله و شیون کردند که زمین و زمان را بلرزه در آوردند این اول حلقهٔ ماتم اهل بیت رسول انام بود که در زمین کربلا زده شد که زنان و جوانان آل هاشم همکی کریستند **دوم حلقهٔ ماتم ایشان بود در وقت ورود بقتلکاه** بچه حالت اکر این کیفیت باین مجلس داخل میشدند همه سینه ها را چاك میکردید و سرها را برهنه و میدید که جوانان کشته شده و سرادقات بریده شده و خیمه ها سوخته و زنان غارت شده و کیسوها پریشان و دیده ها کریان جناب زینب خاتون با سایر اهل بیت در کرد و ز بدن پاره پاره سید مظلومان حلقهٔ ماتم زده مشغول بعزاداری شدند لکن اهل کوفه و شام نکذاشتند که آن بیچاره کان بجان و دل بر کشته های خود کریه نمایند بلکه ایشان را بجبر و تعدی و بضرب تازیانه جدا نموده بر اشتران سوار کرده با سیری بجانب کوفه روانه شدند چنانکه کفتکوی سکینه خاتون با شمر ملعون در مجلس چهارم ذکر شد **سیم حلقهٔ ماتم ایشان در شام شد بعد از رخصت دادن یزید میشود** زمانی که اهل بیت رسول خدا را مخیر کرد این ما بین توقف در شام و مراجعت بمدینهٔ خیر الانام جناب زینب خاتون فرمود ای یزید اول میخواهم ما را رخصت دهی که تعزیهٔ برادرم را بکیریم و در عزای انمظلوم نوحه و ندبه نمائیم بجهة آنکه بعد از شهادت برادرم ما را فرصت کریه و عزاداری ندادند یزید

ملعون این معنی را قبول کرد بعد از آن جناب زینب فرمود که در خارج سرای جائی که مناسب حال
باشد برای تعزیه برپا نمایند و زنان بنی هاشم و عورات مهاجر و انصار که در شام سکنی داشتند مخصوص
کنی که نزد ما بیایند و در گریه و زاری ما را یاری کنند و در حین انعقاد مجلس عزا سرهای
شهدا را بعزاخانهٔ ما فرستند یزید قبول نمود و گفت آنچه خواهید بکنید خانهٔ بجهة تعزیه داری
آنغریبان مقرر نمود و امر کرد که در کوچه های شام ندا کردند که هر که میخواهد بعزاخانهٔ حضرت
امام حسین علیه السلم برود مأذون است پس زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند زیورهای
خود را کندند و لباس ماتمی که برای همین روز درست کرده بودند پوشیدند و یکدیگر را از صورت
حال خبر دادند با هیئت اجتماعی بعزاخانهٔ امام حسین علیه السلم آمدند و از اطراف زینب خواتین
و سایر مخدرات در آنخانهٔ غم فزا اساس عزا برپا کردند و هنوز نیک نالهٔ اهلبیت رسالت صلی الله
علیه و آله یکقدم از آن ماتمکده بیرون نرفته بود که زنان بنی هاشم و بنات آل ابوسفیان نیز در عزا
خانه در آمدند و با یکدیگر در عزاداری موافقت نمودند و اسباب عزا از هر گوشه مهیا کردند لیکن
همین جناب فاطمهٔ زهرا علیها السلم در آنجا نبود که زنان مو پریشان و دختران دیده گریان را باطراف
خود جمع نماید و فریاد وا حسیناه وا شهیداه برکشد و یتیمان جناب امام حسین را در بر گیرد و
اشک حسرت از روی ایشان پاک سازد و دست مرحمت بر سر آنها بکشد و در مصیبت ایشان
با ایشان یاری نماید **چهارم حلقهٔ ماتم ایشان بود در سر**
قبور شهدا بعد از آنکه یزید ولد الزنا اهلبیت ستمدیده را اذن رجوع بمدینهٔ
رسول خدا صلی الله علیه و آله داده نعمان بشیر یا بشیر جذلم را همراه اهلبیت نموده آنقافلهٔ غم فرجام
از شام محنت انجام روانهٔ جانب مدینهٔ خیر الانام شدند و هر وقتیکه براه می افتادند بشیر با اتباع
خود بجهة رعایت ادب بقدر مسافت یک میل پیش می افتادند و یا در عقب میماندند اما اهل بیت
بهر منزل که میرسیدند بساط تعزیه میگستردند و محفل مصیبت میآراستند و همچنین در
راه رفتن نیز شغلی بغیر از گریه نداشتند از آنجهة بشیر با اتباع خویش با عقب میماندند

و بروایت ابن طاوس چون بحدود عراق عرب رسیدند در آنجا راه حجاز و عراق
از هم جدا میشد جناب زینب خواتون از شتر داران پرسید که راه دست چپ بکجا میرود عرض
کردند که بکربلا و کوفه میرود اتفاقاً آنروز بشیر بعقب مانده بود جناب زینب خواتون فرمود که ما را
نگاه دارید تا بشیر برسد چون بشیر رسید از سبب توقف ایشان پرسید گفتند خواهر امام انتظار
قدوم ترا میکشد فی الحال خود را به پیش کجاوهٔ زینب رسانیده سلام کرد آنمظلومه بعد از رد
سلم فرمودند ای بشیر غرض اینست که ما را از راهی ببری که عبور ما بکربلای شهیدان افتد تا ایشانرا
زیارت کنیم و در سر قبر شهیدان بکام دل بنالیم زیرا که در هنگام اسیری ما را نگذاشتند که به
خاطر جمعی ناله و نوحه بر شهیدان خود نمائیم پس بشیر راه عراق را پیش گرفت و اهل حرم بر اثر او
روانهٔ عزا کربلا گردیدند و هر قدر بآن دشت غم افزا نزدیک میشدند نسیم کوی حسینی بمشام ایشان
میرسید صدای شیون ایشان بلند میشد تا آنکه صبح قیامت از مشرق مصیبت طالع گردید و در
آنروز بشیر در پیشاپیش قافلهٔ اسیران راه می پیمود که صدای ناله و افغان از آن بیابان بگوش بشیر
رسید پس یکی از سواران خود را فرستاد که از آن فغان و شیون خبر آورد منقولست که در آن ایام جابر
عبدالله انصاری با جماعتی از بنی هاشم و اقارب امام حسین علیه السلم بزیارت قبر آنسرور آمده
بودند و در تربت پاک امام شهید بعزاداری و گریه و زاری اشتغال داشتند که فرستادهٔ بشیر رسید
و خبر ورود سید سجاد علیه السلم و آمدن اهل حرم برایشان رسانید و چون جابر و یاران او از صورت
حال خبردار شدند سر و پا برهنه وا حسینا گویان باستقبال اسیران شتافتند از صدای ایشان
دختران فاطمهٔ زهرا مضطرب شدند از شتر داران پرسیدند که این سرزمین کجاست و این ناله و افغان
چیست ایشان کیفیت را بعرض رسانیدند چون اهل بیت خبردار شدند که بکربلا رسیده اند و اقوام
و عشایر ایشان بزیارت امام حسین علیه السلم آمده اند خود را از ناقه ها بر زمین انداختند و خاک آن
وادی را بر سر پاشیدند و چون جابر و یاران او با اهل بیت رسیدند و امام زین العابدین علیه السلم را
با لباس سیاه دیدند چنان شیونی کردند که یاد از شور نشور میدادند و از شیون ایشان جمع کثیری از

خدای تعالی در عوض شهادت چهار چیز بجناب سید الشهداء عطا فرمود

مردان و زنان اهل قریه و صحرانشینان با آنها پیوستند باتفاق هم بر سر قبر امام امم رفتند و مشغول عزاداری شدند

مجلس هشتم

در عوض شهادت الله تعالی چهار چیز بحضرت امام حسین علیه السلم عطا فرمود و ثواب زیارت و قدر و منزلت زائران در قیامت و وصیت نمودن باهل غاضریه زائران را و دفن ایشان شهدا را و آمدن سید الساجدین از کوفه بجهت دفن نمودن پدر بزرگوارش و خواب دیدن ام سلمه پیغمبر خدا را و میدان رفتن امام زین العابدین و وداع نمودن سید الشهداء العلیل بیمار را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم رزیتنا بمصیبة من جعل الامامة من ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته وعدم احتساب ایام زیارته من اعمار زواره صلوات الله علیه وعلی جده وابیه وامه واخیه وذریته وعلی اعدائه لعنة الله ولعنة کل لاعن الی یوم الدین **فبعد** از صادق آل محمد صلی الله علیه واله روایت شده که حقتعالی در عوض شهادت چهار چیز بحضرت امام حسین علیه السلم کرامت فرمود **اول** آنکه امامت را در ذریه آنحضرت **دویم** شفای امراض در تربت **سیم** استجابت دعا را در تحت قبه منوره او قرار داد **چهارم** آنکه ایام رفتن و برگشتن زوار را از عمر او حساب نمی نماید یعنی خداوند تبارک و تعالی از هر نفسی از عمر انسان سؤال

خواهد شد که بچه چیز صرف کردی و لکن بجهة قرب و منزلت آن بزرگوار در درگاه احدیت از ایام زیارت زوار آنحضرت سؤال نخواهد فرمود و از عمر زائر حساب نخواهد کرد تفصیل اجمال هر یك از این چهار چیز را بدان **اول در کیفیت زیارت آنحضرت ترکاً و فعلاً**

مجلسی ره در تحفه بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت نقل کرده که هر که بزیارت امام حسین علیه السلم نرود از شیعیان ما ایمان و دینش ناقص خواهد بود و اگر داخل بهشت شود از مؤمنان دیگر پست تر و اسفل خواهد بود وفی التهذیب عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو ان احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین علیه السلم لکان تارکاً حقاً من حقوق رسول الله صلی الله علیه واله لان حق الحسین فریضة من الله تعالی واجبة علی کل مسلم عنه علیه السلم قال حق علی الغنی ان یاتی قبر الحسین علیه السلم فی السنة مرتین وحق علی الفقیر ان یاتیه فی السنة مرة و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بزیارت امام حسین علیه السلم نرود گمان کند که شیعه ماست تا بمیرد در پس از شیعه ما نیست و اگر او از اهل بهشت باشد مهمان اهل بهشت خواهد بود راوی از آنحضرت پرسید که چه فضیلت در آن هست فرمود که خیر و فضیلت بسیار اول چیزیکه باو میرسد آنست که گناهان گذشته اش را می آمرزند و میگویند که عمل را از سر گیر و نیز فرمودند بجهة زیارتش نوشته میشود ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله و اگر شقی باشد سعادتمند گردد و پیوسته در رحمت خدا باشد و در حدیث ام ایمن هست که جبرئیل خبر داد به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله که در هر شبانروز هزار ملك از آسمان فرود آیند بدور قبر مظلوم کربلا احاطه نمایند و صلوات بپیغمبر صلی الله علیه واله میفرستند و تسبیح و تقدیس خدا مینمایند نزد قبر مطهر و طلب مغفرت گناهان زائرین مینمایند و مینویسند نامهای ایشان و پدران ایشان و عشایر و بلاد ایشان را و از نور عرش الهی داغ بر رویهای ایشان میکنند که اینست زائر قبر بهترین شهداء و فرزند بهترین [میگذارند] انبیاء روز القیمة آثار این داغ رویهای ایشان بدرخشد بحدیکه دیده ها را فرو گیرد و بران نور

مردمان محشر میشناسند که ایشان زایر حسین علیه السلم میباشند پس جبرئیل عرض کرد که گویا
می بینم که توای محمد صلی الله علیه و اله در میان من و میکائیل و علی پیش روی ما و ملئکه بسیار
با ما میباشند و بر چینیم از میان اهل محشر اشخاصیرا که این داغ در روی ایشانست تا نجات یابند از
اهوال محشر و اینست عطای الهی از برای زایرین قبر تو و علی و حسنین علیهم السلم و اخبار کثیره
دلالت دارد بر اینکه ملک منصور با چهار هزار ملک در دور قبر انسرور میباشند تا بروز
قیامت بر انحضرت میکریند و هر کس که بزیارت میرود اورا استقبال میکنند و هر کس مراجعت
مینماید اورا مشایعت میکنند و هر زایریکه بیمار شود اورا عیادت میکنند و هرگاه فوت شود
برای او نماز میکنند و بعد از فوت از برای او استغفار میکنند و سید الشهداء سلام الله علیه
زایران خویش را باهل غاضریه وصیت فرمود وقتیکه زمین کربلا را از ایشان خریدند بعد
از ان تولیت ان زمین را به انها واکذار نمودند و در ضمن ان فرمودند وصیت چند دارم بشما
میکنم باید که وصایای مرا حفظ کنید و انهارا بعمل اورید که خیر دنیا و اخرة شما در انست پس
بدانید که در روز دهم این ماه کوفیان مرا و اصحاب مرا شهید خواهند کرد و اهل حرم مرا اسیر کرده
شهر بشهر خواهند برد باید که شما بعد از دو روز بر سر نعش ما بیایید و بدنهای پاره پارهٔ مارا
جمع نموده مدفون سازید و بر سر قبر من نشانه بگذارید که این مکان مقدس محل امد و شد
شیعیان ما خواهد بود و از اطراف عالم دوستان من باین زمین خواهند امد و گروه گروه بزیارت
تربت من شرفیاب دنیا و اخرت خواهند کردید و طایفهٔ از ایشان مجاور قبر من خواهند بود
و بر شماست که استقبال ایشان بروید و انهارا بقبرهای ما ارشاد نمایید و تا سه روز ایشانرا
مهمان کنید و اکر بیمار باشند بعیادت انها بپردازید و اکر بمیرند در جوار من مدفون سازید و
در وقت مراجعت ایشانرا مشایعت کنید انکاه متوجه زنان شده فرمود شمارا وصیت میکنم
باینکه چون مارا میکشند و زنان مارا اسیر مینمایند برما کریه کنندهٔ نخواهد بود پس شما باید
بر غریبی و بیکسی و مظلومی ما کریه کنید پس کویا بعد از ان اطفال و جوانان ایشانرا مخاطب ساخته

فرمود

فرمود فرزندان در نزد پدران و مادران عزیز میشوند اکر شما ببینید که ایشان در وصایای ما
تکاهل میورزند حرف مرا بخاطر ایشان بیاورید و محرک شوید تا بانچه کفته ام بعمل بیاورند
راوی کوید که چون دو روز از روز عاشورا کذشت مشایخ قبیله قاصدی بکربلا فرستادند و کیفیت
حال شهیدان را معلوم کردند پس کسانیکه بخدمت انحضرت مشرف شده وصایای اورا
شنیده بودند در یکجا نشستند بر احوال انجوانان هاشمی و بر انحضرت کریه بسیار کردند
در انوقت زنان قبیله نزد مردان امدند و کفتند چرا ایستاده اید و نمیروید که انغریب و بی
نوارا دفن نمایید ایشان جواب دادند که اینجماعت بر خلیفه خروج کرده بودند از این جهة
ابن زیاد لشکر فرستاده است و ایشانرا بقتل اورده اند اکر از ما این حرکت صادر شود می
ترسیم که مارا نیز مثل انها بقتل رسانند و زنان مارا اسیر کنند و در ان اثناء اطفال قبیله
بفریاد امدند و مادران خود را کفتند اخر این جوان بشما وصیت کرد که بر سر نعش او بروید و بر
مظلومی او کریه کنید اکر مردان از قتل میترسند شمارا که نخواهند کشت پس زنانرا غیرت
دست داد جمعیت کردند بیل و کلنک برداشته و بجانب کربلا روانه شدند و اطفال نیز در
عقب زنان روانه و راهی شدند چون رجال قبیله صورت حال را چنان دیدند با خود کفتند که
این عمل بنام ما تمام شد دیکر توقف کردن صورة ندارد پس ایشان نیز بصحرای کربلا شتافتند
اما هنوز بقتلکاه نرسیده بودند که بوی خوشتر از بوی مشک بمشام ایشان رسید پس تعجب
کرده حیران و سرکردان رفتند تا انکاه بقتلکاه رسیدند و نعش کشتکانرا در میان خاک و خون مشاهده
کردند و مرغان چندی دیدند که بال ببال داده بر بدنهای شهیدان سایه افکنده اند و از خار و خاشاک بیابان
صدای ناله و افغان بکوش ایشان میرسید از اینحالت تعجب کرده بی اختیار کریستند پس زنان
بمراسم نوحه و ندبه قیام نمودند و در بعضی از کتب مقتل ذکر کرده اند وقتیکه اهل قبیله به
قتلکاه رسیدند و خواستند اول بدن پاره پارهٔ سید مظلومان را دفن نمایند و لکن نمی
شناختند چون علامت شناخت نداشت متحیر بودند در انحال دیدند سوارهٔ روی بانها میاید

چون

چون نزدیک شد پرسید چرا متحیر و ستر کرده اید گفتند ما آمده ایم که نعش حضرت امام حسین علیه
السلام و فرزندان و انصار او را دفن نمائیم و نمیشناسیم نعش امام حسین علیه السلام را پس آن سوار
این کلام را شنید شروع کرد بگریستن و ناله کردن و میفرمود وا ابتاه وا اباعبدالله کاش حاضر
بودم و میدیدم ترا اسیر و ذلیل پس فرمود من نشان میدهم آن بدن مبارک را پس از اسب پائین
آمده چند قدم در میان کشتگان برداشت ناگاه نظرش بر جسد مبارک امام حسین علیه السلام
افتاد آن بدن پاره پاره را بسینه خود چسبانید و گریه میکرد و میگفت یا ابتاه ای پدر جان
بواسطه کشتن تو دیده شماتت کنندگان روشن شد بجهت کشته شدن تو شاد شدند بنی
امیه یا ابتاه بعد از تو طول خواهد کشید حزن ما و کرب ما آری گویند پس آن سوار قدری راه
رفت از نزدیک آن بدن پس خاک را دور کرد ناگاه قبر کنده مرلحد ساخته ظاهر شد و آن بدن
زخمدار را بآن قبر مبارک گذاشته مدفون ساخت پس بعد از آن نشان میداد که این بدن فلان
و این فلان قبیله بنی اسد دفن میکردند وقتیکه از دفن ایشان فارغ شدند تشریف برد بجانب نعش
عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام چون نظرش بر آن بدن بیدست افتاد بی اختیار خود را انداخت
بر او ندبه میکرد و ناله مینمود و میفرمود ای عم بزرگوار کاش میدیدی حال اهل حرم و دختران را
و اینها نداء واعطشاه واغربتاه میکنند پس امر کرد قبری کندند همانجا و آن بدن را دفن نمودند
پس آمد بسمت بدنهای انصار و امر نمود جای وسیعی کندند و همه را در یک موضع بخاک سپردند
مگر حبیب بن مظاهر بعضی بنی اعمامش راضی نشدند با شهداء مدفون شدن و او را در گوشه قبر
علاحده درست کردند کنار از سایر شهداء در آنجا دفن کردند پس چون بنی اسد فارغ شدند از
دفن ایشان آنجوان فرمودند بیائید بدن حر ریاحی را نیز دفن کنیم پس او پیشاپیش رفت و ایشان
از عقب او تا اینکه رسیدند به بدن حر ایستاد و فرمود اما تو ای حر بتحقیق که خدا قبول کرد توبه ترا
و زیاد نمود سعادت ترا بجهت فدا کردن جان خود را در پیش روی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
بنی اسد خواستند او را بیاورند بجانب شهداء پس فرمود اینجا دفن کنید پس وقتیکه اهل قبیله

از دفن شهداء فراغت بهم رسانیدند آنجوان سوار شد بنی اسد اطراف او را گرفتند گفتند قسم
میدهیم ترا به آنکسیکه با دست خود زیر خاک کردی کیستی تو فرمود منم حجت خدا بر شما منم علی بن الحسین
آمدم تا اینکه دفن نمایم بدن پدرم را با سایر شهداء آنهائیکه با او بودند از برادران من و عموها و اولاد
عموهایم را و انصار ایشان را آنچنان کسانیکه بذل نمودند جانهای خود را در قدم مبارک پدرم و الآن
برمیگردم بزندان عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیه و اما شما ای بنی اسد پس گوارا باد بر شما و وداع
نمود ایشان را پس قبیله بنی اسد از آن خوب برگشتند بقبیله خودشان **و اما دویم** الشفا
من تربته الشریفة والنجاة فی حق الموالین و من الاهلاک فی حق المستخفین والمستهزئین بها
اکثر من ان تحصی و لا یحتاج تطویل الکلام فیه بلکه ذکر میکنیم از فضیلت آن تربت مبارکه از حضرت
صادق علیه السلام روایت شده که آنجناب فرمودند ببرکت سجده کردن بتربت حضرت امام حسین
علیه السلام نماز مصلی قبول درگاه الله میشود اگرچه آن نماز شایسته قبول نباشد و نیز فرمود آنحضرت
سجده کردن بخاک حرم امام حسین علیه السلام باعث تمامی نماز میشود هرچند آن نماز ناقص شده باشد
با شرایط و ارکانش بعمل نیامده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود سجده کردن بر تربت امام
حسین علیه السلام فایده اش آنست که فردای قیامت آن تربت پیش حقتعالی خواهد ایستاد و خواهد
گفت بار خدایا بنده تو فلان بن فلان بمن سجده نموده پس او را بیامرز از جانب حقتعالی ندا
در رسد که من او را آمرزیدم و نیز از آنحضرت ماثور است بمحض تسبیح خاک تربت در دست داشتن
ثواب تسبیح گفتن در نامه اعمال شخص حامل ثبت میشود هرچند که ذکر نکند و تسبیح نگوید
و هرگاه ذکر کند و تسبیح گوید چهل حسنه در نامه اعمال او ثبت خواهد شد و نیز آنجناب فرمودند
اعتقاد آن میت را برکفن نوشتن بتربت نور و روشنی مؤمن خواهد بود نزد هولهای قبر و امانست
از برای میت نزد سؤال نکیرین و در حدیث هست که حوریان بهشت چون ملکی را می بینند که بزمین
میاید و از او التماس میکنند که تسبیح و تربت آنحضرت را برای ما بیاور و در بهای عزیز من از همین
تربت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بام سلمه داد و فرمود که هر وقت این تربت خون شد بدانکه

فرزند من حسین علیه السلم شهید شده است چنانکه از ابن عباس روایت شده که گفت روزی در خانهٔ
خود خوابیده بودم که ناگاه از خانهٔ ام سلمه صدای شیون بلند شد پس قاید خود را گفتم که مرا بخانهٔ ام
سلمه ببر چون بخانهٔ او رسیدیم دیدیم که شیون و نوحه میکنند و مردان و زنان مدینه را دیدیم که همه
در خانهٔ او جمع شده پس گفتم یا ام المومنین سبب گریه و ناله تو چیست جواب مرا نگفت و رو کرد بسوی زنان
بنی هاشم و گفت یا بنات عبد المطلب اسعدنی علی البکاء ای دختران عبد المطلب مرا یاری کنید و
با من موافقت نمایید در گریه و نوحه والله قد قتل سبط الرسول و ریحانته بخدا سوگند که بزرگ
شما و سید جوانان بهشت و سبط رسول خدا و گل بوستان آنحضرت حسین علیه السلم شهید شده
است من گفتم یا ام المومنین از کجا دانستی این را و چگونه بر تو معلوم شد گفت در این ساعت حضرت
رسالت را در خواب دیدم ژولیده مو و گرد آلوده و غمگین عرض کردم یا نبی الله مالی اریک بهذا الحال
سبب اینحال را پرسیدم فرمود ای ام سلمه امروز فرزندم حسین و اهل بیت او کشته شدند در این
ساعت از دفن ایشان فارغ شدم چون از خواب بیدار شدم مدهوش بخانه میدویدم که ملاحظه
کنم تربت حسین را که در شیشه ضبط کرده بودم چون بر سر آن شیشه رفتم دیدم که آن تربت مقدس
همه خون شده و از سر شیشه میجوشد پس ام سلمه آنخون را گرفت و بر روی خود مالید و ماتم آنحضرت را
داشت و نوحه و زاری میکرد تا آنکه خبر رسید که آنحضرت در آنروز شهید شده است بلی این تربت همان
تربت است که با خون آن مظلوم و با خون شهداء آمیخته وقتیکه سر مبارک آن مظلوم را به نیزه بلند نمودند
خداوند امر نمود بملکی از مقربین از آسمان ندا بلند نمود قتل والله الامام بن الامام اخو الامام و ملکی را
نیز مامور نمود که بر اهل دریاها خبر شهادت آنشهید را اعلام نماید و آن ملک بالهای خود را بهم زد و
صیحه زد یا اهل البحار البسوا ثوب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح ای اهل دریاها لباس حزن و مصیبت
بپوشید که فرزند رسول خدا را ذبح نمودند اما بعد از اعلام آن ملک آمد بصحرای کربلا بهمان شهیدان
تا نزدیک آن بدن پاره پاره غرق خون که بخاک کربلا غلطیده بود البته نوحه و زاری نمود چون قاعده است
هرگاه در غربت کسی بمیرد یا کشته شود نشانی چون پیراهن خونین از آنشهید بجهت صاحب مصیبت میبرند

حال آنملک

حال آنملک بجهت سماویان آن باید نشانی ببرد اما آن شهید را عمامه اش را از سر او برداشته و جامه اش را
غارت نموده اند حتی پیراهن پاره پاره اش را از بدن بیرون کرده اند تا بنگویم انگشترش را با انگشت مبارک
بریده اند آه جمال ملعون نیز کرد آنچه خواست چون نشان نمانده بود لهذا حسب الامر که از تربت آنشهید
به آسمانها برد ملکی نماند مگر بزیارت آن تربت آمد که بوی حسین علیه السلم بوسید از او و ذره از آن
تربت اقتباس نمود و اما سیم استجابة الدعاء تحت القبة النوره باقیه الی یوم القیمه
همه اوقات هست میخواهی تجربه کن تا معلوم شود و اما چهارم که قرار دادن خدا
عالم ائمه را از نسل آن بزرگوار و قطع نظر از خبر دادن جبرئیل و خبر دادن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
خود آنجناب نیز مکرر فرموده اند از آنجمله در شب عاشورا فرمودند باصحاب خود انی غداً اقتل و تقتلون
کلکم معی و لا یبقی منکم واحد فقالوا الحمد لله الذی اکرمنا بنصرک وسئل عن ولده سید الساجدین
فقال ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا و لا یصلون الیه و هو ابو ثمانیة ائمة علیهم السلم و هم
در صبح روز عاشورا بعد از نماز صبح رو باصحاب کرد فرمود گواهی میدهم که امروز غیر از فرزندم علی بن الحسین
علیه السلم همگی شهید خواهیم شد و از مصیبت و مذلت دنیای فانی خلاص خواهیم شد و زمانی
که سید الساجدین علیه السلم بیکسی و بی یاری آنمظلوم را مشاهده نمود و تنهائی آن امام غریب را
دید طاقتش طاق شد شمشیری برداشت با آن بیطاقتی روانه شد که بمیدان برود ام کلثوم از
عقب او فریاد کرد یا بنی ارجع ای فرزند برادر و ای نور دیده عمه غم پرور برگرد که تو طاقت محاربه
نداری و بیماری العلیل بیمار نمود یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه
بزرگوارم مرا واگذار تا در پیش روی فرزند رسول الله مقاتله کنم و کشته شوم و جان خود را فدای
پدر بزرگوارم نمایم چون آنحضرت از اراده فرزند گرامی خود خبر یافت فرمود ای ام کلثوم او را نگه دار
مگذار که بجنگ برود که نسل من از او بهم خواهد رسید و ذریه حضرت رسول الله از او باقی خواهد
ماند و خلیفه و جانشین من خواهد بود و هکذا در وداع آخرین بجهت تفویض ودیعه امامت
بخیمهٔ آن بیمار آمد سید الساجدین علیه السلم میفرماید که من در بستر بیماری مدهوش افتاده

بودم

بودم ناگاه دیدم کانه مرغ بزرگ پر و بالی مرا در آغوش کشید چون درست ملاحظه کردم دیدم
پدر بزرگوار منست از بسکه تیر جفا بر پیکر مبارکش تا پر نشسته گویا آن شاهباز اوج سعادت
بجهة صید طایر بلند آشیان قرب الهی پر و بال کشوده پس آن امام بی یار رخسار فرزند بیمار خود را
بوسید و دست مبارکش بر پیشانی نورانیش گذاشت و اسرار امامت را کما کان براو تفویض نمود
پس فرمود ای امین ودیعهٔ امامت چون بعد از اسیری و گرفتاری از سفر محنت اثر شام رو بسوی
مدینهٔ جدّ والا مقام نمائی سلام من غریب را بشیعیان من برسان و بگو که زینهار در محافظت دین
خدا مساهله ننمائید و در احکام الهی جدّ و جهد نمائید و شهادت مرا معیار سعادت دانید
و وسیلهٔ نجات خود نمائید ای دوستان من هرگاه شربت آبی بیاشامید از تشنگی من و اهل
بیت من بخاطر بیاورید و اگر بدردی از دردهای دنیا گرفتار شوید از محنتهای بیشمار من
یاد آورید و گریه کنید که درد دنیا باعث تسلی خاطر شما میگردد و در آخرت موجب رستگاری
شما میشود پس از بستران بیمار برخاسته و اهل بیت را مجدّدا بر سبیل استعجال وداع آخرین
نمود الا لعنة الله **مجلس نهم** علی القوم الظالمین

در مجالس شب عاشورا چهار مجلس در
عالم غیب بود و چهار مجلس در عالم شهود
و ظهور بود یکی ذکر وفهٔ مجلس ابرار بادو فرستادن
شمر را بکربلا و روانه شدن لشکر بجانب
خیمه ها و گفتگوی زینب با برادر الی آخره

دویم مجلس جناب عباس با جوانان هاشمی
سیّم مجلس حبیب بن مظاهر با انصار
چهارم جناب زینب زار با برادر بی یار
و با برادر زاده بیمار و با اهل بی غمخوار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل لیلة العاشورا
لیلة بلیّة لنفس الرسول و کرب و محنة لأخ الرسول و لیلة مصیبة لبنت الرسول
و رزیّة و بلاءٍ للحسن ابن الرسول و لیلة تاسّف لحریم قرة عین الرسول و لیلة وداع
لفلذة کبد الرسول و لیلة تاوّه و حسرةٍ لبنات البتول والصلوة والسلام علیهم ما دام
للنیّرین طلوع و افول والعن اللهمّ علی اعادیهم و ظالمیهم بعدد ذوی العلم والعقول
فنقول در شب عاشورا چهار مجلس در عالم غیب بود و چهار مجلس در عالم شهود و ظهور
بود **امّا مجالس باطنی اوّل** مجلس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بود که ارواح انبیا و اصفیاء در نزد آن سیّد ابرار جمع شده بودند چنانچه قاعده است کسی را
که مسافری داشته و خبر ورود آنمسافر باو رسیده باشد پس همه احبا و اصدقاء جمع شده توقع مدت
گذاری کرده و تدارک پیشواز و استقبال میکنند چنانچه ازین کیفیت خود سیّد الشهداء
علیه السلم خبر داده شب مشغول عبادت و اصلاح آلات حرب و وداع اهل بیت که چون وقت
سحر شد آنحضرت را لحظهٔ خواب بوده بیدار شد اهل بیت خود را جمع نموده فرمود بدانید که در
خواب دیدم سگانی چند بر من حمله کردند و در آنمیان سگ ابلقی بود که زیاده از دیگران بر من حمله
میکرد و گمان دارم که قاتل من آن باشد و بعد دیدم که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله با فوجی
از ارواح مقدسه بنزد من آمدند جدّم فرمود ای نور دیدهٔ من وای مظلوم ترین فرزندان

من ای آنکه در آسمان معروفی بشهید آل محمد صلی الله علیه و آله اینک ساکنان عالم بالا و مقربان
ملاء اعلی باستقبال روح تو آمده اند و انتظار ترا میکشند تعجیل کن که امشب نزد ما افطار کنی
فرمود ای حسین این فرشته ایست که با شیشهٔ سبز بامر خدا از آسمان فرود آمده که خون ترا با این شیشه
گرفته نگاهدارد و بتحقیق که وقت رحیل از این سرای فانی نزدیک شده رشک در او نیست اهل
بیت اطهار از کلام آن بزرگوار شروع در ناله و گریه شدند غریب من کسیکه مسافر شد از سفر
برگردد از او احوالات و کذا از شات هما سفر می پرسد که در این سفر برای تو چها گذشت و اهل
کدام شهر مهمان نواز هستند مناسب با امکان در شب یازدهم بعد از ملاقات انتظار جد بزرگوار
را بفرماید یا حسین انتهای سفرت کجا بود و مهمانداری که بود و ترا چه خدمت نمودند عرض کند
ای جد بزرگوار آخر منزل کوفه بود ولکن اهل کوفه اول کاریکه کردند این بود آب فرات را بر روی من
و عیال من بستند و از آتش عطش جگر صغیر و کبیر اهل بیت را کباب نمودند و در زمین بی آب
و علف منزل دادند و اعوان و انصار مرا تشنه بقتل آوردند یا جدّاه شبیه تو نوجوان هجده
ساله علی اکبر را بجرم و گناه بدن نازنینش را پاره پاره نمودند و قنداقهٔ طفل صغیرم را بدست
گرفته گفتم ای جماعت این طفل بیگناه است و از تشنگی نزدیک بهلاکت است قطرهٔ آبی باین طفل
بدهید عوض آب با پیکان سیرابش نمودند و امر را بر من چنان تنگ کردند تنها و بیکس
ماندم هرچه استغاثه کردم بمن کسی فریاد رسی نکرد و از کثرت جراحت و جریان خون از زخمها
ضعف مستولی شد از بالای ذو الجناح بر زمین کربلا افتادم و هرچه فریاد کردم ای جماعت حکم
از تشنگی کباب شد تشنه سرم را از بدن جدا کردند و اهل کوفه حق ترا در بارهٔ اولاد تو رعایت
نکردند و با همهٔ این ظلمها لباس بدنم را غارت کردند و بدن مرا عریان در بالای ریگهای گرم
انداختند و با اینها هم اکتفا نکرده بدن مجروح مرا در زیر سم اسبان خورد کردند این بود مهمان
نوازی اهل کوفه **دوّیم مجلس ولیّ خدا بود** که جمیع اوصیا
و اذکیا بسر انور جمع شده بودند بعد از ملاقات سرور مظلومان والد ماجد خود را عرض نمایند

ای پدر

ای پدر فرزندان ترا لب تشنه شهید کردند و دو دست عباس را در کنار نهر فرات از بدن جدا
نمودند و بواسطهٔ قتل او پشت مرا شکستند و بیچاره گذاشتند و بعد از شهادت او اهل کفر
و نفاق بخیمه‌ها و آتش زدند **سیّم مجلس جناب فاطمهٔ زهرا**
بود که مریم و ساره و آسیه و خدیجه کبری و حوریان بهشتی بر حضور آن جناب ازدحام کرده بودند
که ملاقات فرزندش با او نزدیک بود و مناسب اینست که اگر فاطمه از احوال دختران خویش پرسد عرض
نماید ای مادر جان گوشوارهٔ ام کلثوم را از گوشش بر بودند و گوش او را پاره نمودند و معجر دختر زینب را
از سر برداشتند و از ضرب تازیانه و نوک نیزه پشتش سیاه شد و با اینها اکتفا نکرده ایشان را مانند اسیر
ترک و دیلم غل و زنجیر کردند و شهر بشهر گردانیدند **چهارم مجلس امام**
حسن بود که جمیع شهداء در خدمت آنمولا بودند و انتظار قدوم برادرش را
میکشیدند که ببینند بچه کیفیت و در چه حالت ملاقات یکدیگر خواهند کرد من عرض کنم
جمیع اعضای مجروح و خون از زخمها جاری و سر از بدن جدا شده و لباسها غارت شده و دستها را
جمّال قطع کرده و سایر اعضا در زیر سم ستوران مخالفان تمام خورد شده اگر از احوال قاسم
پرسد مناسبست بگوید ای برادر جان عمل بوصیّت تو نمودم عقد دخترم فاطمه را برای قاسم بستم
اما اساس شادی مبدل بعزا شد و دست و پای قاسم از خون خویشتن خضاب شد و گوش عروس را
بجهة گوشواره پاره کردند و علاوه بر همهٔ اینها در مجلس یزید ظالمی از او خواهش کنیزی کرد و اگر
از حال فرزند صغیرت اطلاع بهم خواهی رساند آن طفل مظلوم را بعد از جدا شدن دست خود
بتیر حرمله در آغوش خودم مانند جان شیرین بخدمت شما رسانیدم **و امّا چهارم**
مجلس ظاهری اوّل در کوفه مجلس ابن زیاد ولد الزنا بود مجلسی چیده بود
در تدبیر اطفاء نور الهی و کشتن فرزند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در آنوقت نامه
از ابن سعد ملعون رسید مضمون نامه اینکه حسین علیه السلام عهد کرده که مراجعت کند بخانه
خود یا آنکه برود در گوشهٔ از لشکرگاه اسلام و آرام گیرد و بوده باشد از مثل باقی مسلمانان و در

نفر

نفع وضرر شریک بوده باشد با ایشان تا اینکه بیاید نزد امیر المؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد
در دست او و در آخر نامه نوشت ای ابن زیاد این قرارداد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح امت
والسلم چون آن ملعون بر مضمون نامه مطلع گردید گفت این نامه کیست که از برای قوم خود پند و نصیحت
مینویسد پس شمر شریر در آن مجلس شوم بود از جای خود برخاست و گفت یا ابن سخنان را از او قبول
داری و حال آنکه او در زمین تو و در قبضه قدرت تو در آمده است والله که اگر حسین از دیار تو بیرون
برود و با تو بیعت نکند او اولی خواهد بود در قوة پس راضی باین کار مشو که باعث ضعف جلال
و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند پس آن ولد الزنا در جواب شمر ملعون
گفت که رای تو صحیح است پس نامه بهمراه شمر بعمر بن سعد مردود نوشت و بشمر گفت که این نامه را به پسر
سعد میرسانی و از برای پسر سعد نوشته بود یابن سعد اگر حسین و اصحابش در فرمان ما در آیند ایشان را
از روی اطاعت و فرمان برداری روانه جانب ما کن و اگر سرکشی کردند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را
بقتل رسانی چون آن شمر ملعون نامه آن ولد الزنا را برای عمر سعد ملعون خواند پس عمر سعد روی نحس خود را
بجانب شمر شریر کرده گفت ای بد بخت وای بر تو امر را فاسد کردی شمر شریر گفت ای عمر سعد من این
سخنان را نمیدانم مرا خبر ده که اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله کنی خوب و الا امر لشکر را
بمن بگذار من خود دانم با ابن زیاد لعین و لشکر او عمر سعد گفت ای شمر مادرت بعزایت بنشیند
که باین منصب نخواهی رسید تو سرکرده پیادگان باش من خودم امیر لشکر خواهم بود پس آن ملعون مهیای
قتال با جناب سید الشهداء علیه السلم گردید پس بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود کرد که ای لشکر
خدا سوار شوید و اظهار فرح و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام بر اسبها سوار و اسلحه حرب
بر اجساد خبیثه خود استوار شادی کنان و نعره زنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب
خیمه های بی سامان گردیدند در آنوقت آن امام غریب در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته
او را خواب بوده بود چون جناب زینب خاتون صدای شیهه اسبان و هاهوی لشکر را استماع
نمود از آنجا که هرگز گوش حرب نشنیده و بجز سرادق عصمت و طهارت تا آن زمان معرکه جدال

ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندام گریه کنان بر سر امام بیکسان آمده عرض نمود یا اخی
اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت ای برادر با جان برابر آیا نمیشنوی صداهای کوفیان بیوفا و شامیان
پر جفا چه قدر نزدیک خیمه ها آمده است پس آن امام تشنه لب از خواب بیدار شده با هزاران هم و غم
سر از زانوی الم برداشته فرمود ای خواهر حزین الآن جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر داغدار و برادر
غمگسار را بخواب دیدم و همه ایشان میفرمودند یا حسین انک رائح الینا عن قریب یا حسین تو عنقریب
بنزد ما خواهی آمد راوی میگوید که چون جناب زینب و انعزیق بحر رنج و تعب این کلام غم فرجام را از آن امام
مظلوم شنید بی اختیار سیلی غم بر روی اله خود زده پس نعره آتش بار از دل افگار او زمین کربلا را بلرزه
در آورده پس چون آن امام عالمیان آن حالت را از خواهر مهربان مشاهده نمود باو فرمود که ای خواهر جان دشمنان
را خوشحال مگردان آه ای بیچاره زینب ای مخدره اینوقت هجوم لشکر بخیمه ها برادر داشتی بر سر بالین
او رفتی اما چه حال داشتی در عصر روز عاشورا زمانیکه لشکر کفار با هلهله شادیانه بجهت غارت خیام
بر سر اهلبیت هجوم میاوردند و خیمه ها را غارت میکردند در حدیث است
که اهل بیت بی پناه از شدت اضطراب و اضطرار پناه بدشمن خود عمر بن سعد بردند و در اطراف آن
مرکز دایره اشقیا حلقه ماتم زدند چندان ناله و فغان و غوغا شد که آن ملعون با آن شقاوت و دنائت
که داشت قلبش بر احوال آن زنان بیکس بسوخت در خبر است که اگر شیر خدا امام غیرت اسد اللهی در آنوقت حاضر
میبود و آن حالت دختران خود را میدید که پناه بدشمن خود میبرند آیا چه میکرد و چگونه جزای آن ملعون را
میداد مجملا در آنحال علمدار لشکر و شجاع دلاور قدوه ناس جناب عباس نزدیک آمده و آمدن لشکر را
بعرض آن سرور رسانید آن بزرگوار آن ثانی حیدر کرار را فرمود ای جان برادر تو خود بجانب ایشان رو
ببین که این قوم را چه خبر رسید پس آنجناب با بیست نفر از اخیار اصحاب روانه جانب آن لشکر اشرار و
گروه کفار گردیدند پس جناب عباس به ایشان فرمود که چه شده است شما را و چه در نظر دارید که
چنین نزدیک آمده اید ای ظالمان در جواب آن سقای تشنه کامان عرض کردند که از جانب امیر یعنی
عبید الله زیاد امر شده است که بشما عرض کنیم یا راضی شوید به اطاعت امیر پس شما را نزد او بریم

نفع وضرر شریك بوده باشد با ایشان اما اینکه بیاید نزد امیر المؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد
در دست او و در اخر نامه نوشت ای ابن زیاد این قرار داد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح امت
والسلام چون آن ملعون بر مضمون نامه مطلع گردید گفت این نامه کیست که از برای قوم خود پند و نصیحت
مینویسید پس شمر شریر در آن مجلس شوم بود از جای خود برخاست و گفت یا ابن زیاد سخنان را از او قبول
داری و حال آنکه او در زمین تو و در قبضه قدرت تو در آمده است والله که اگر حسین از دیار تو بیرون
برود و با تو بیعت نکند او اولی خواهد بود در قوه پس راضی باین کار مشو که باعث ضعف جلال
و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند پس آن ولد الزنا در جواب شمر ملعون
گفت که رای تو صحیح است پس نامه بهمراه شمر بعمر بن سعد مردود نوشت و بشمر گفت که این نامه را به پسر
سعد میرسانی و از برای پسر سعد نوشته بود یا ابن سعد اگر حسین و اصحابش در فرمان ما در آمدند ایشان را
اندرون اطاعت و فرمان برداری روانه جانب ما کن و اگر سرکشی کردند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را
بقتل رسانی مجملا شمر ملعون نامه آن ولد الزنا را برای عمر سعد ملعون خواند پس عمر سعد روی نحس خود را
بجانب شمر شریر کرده گفت ای بدبخت وای بر تو امر را فاسد کردی شمر شریر گفت ای عمر سعد من این
سخنان را نمیدانم مرا خبر ده که اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله میکنی خوب و الا امر لشکر را
بمن بگذار من خود دانم با ابن زیاد لعین و لشکر او عمر سعد گفت ای شمر مادرت بعزایت بنشیند
که باین منصب نخواهی رسید تو سر کرده پیادگان باش من خودم امیر لشکر خواهم بود پس آن ملعون مهیای
قتال با جناب سید الشهداء علیه السلام گردید پس بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود کرد که ای لشکر
خدا سوار شوید و اظهار فرح و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام بر اسبها سوار و اسلحه حرب
بر اجساد خبیثه خود استوار شادی کنان و نعره زنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب
خیمه های بی سامان گردیدند در آنوقت آن امام غریب در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته
او را خواب ربوده بود چون جناب زینب خاتون صدای شیهه اسبان و هایهوی لشکر را استماع
نمود از آنجا که هرگز گوش حرب نشنیده و بجز سرادق عصمت و طهارت تا آن زمان معرکه جدال

ندیده

ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندام گریه کنان بر سر امام بیکس آمده عرض نمود یا اخی
اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت [illegible]
پر جفا چ
سر از زانو
عمکسار
نزد ما خوا
مظلوم ش
در آورده پس
را خوشحال
او رفتی آیا
بر سر اهلبیت
که اهل بیت
مرکز دایره ا
که داشت فلذ
مینمود و آنجا
میداد مجملا
تعرض انسر و
ببین که این
گروه کفار کرد
چنین نزدیك
عبید الله زیا

[illegible] از غزوه حدیبیه مراجعت نمودند [illegible] روز در مدینه ماند و بعد
از آن متوجه قلاع خیبر شد و چون بنزدیک خیبر رسیدند [illegible]
رب السموات السبع [illegible]
[illegible] بنام خداوند رحمن رحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولعنت الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حیدر [illegible]

نفع وضرر شریک بوده باشد با ایشان تا اینکه بیاید نزد امیر المؤمنین یزید پس دست خود را بگذارد
در دست او و در آخر نامه نوشت ای ابن زیاد این قرارداد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح امت
والسلام چون آن ملعون بر مضمون نامه مطلع گردید گفت این نامه کسیست که از برای قوم خود پند و نصیحت
مینویسد پس شمر شریر در آن مجلس شوم بود از جای خود برخاست و گفت آیا این سخنان را از او قبول
داری و حال آنکه او در زمین تو و در قبضه قدرت تو در آمده است والله که اگر حسین از دیار تو بیرون
برود و با تو بیعت نکند او اولی خواهد بود در قوه پس راضی باین کار مشو که باعث ضعف جلال
و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند پس آن ولد الزنا در جواب شمر ملعون
گفت که رای تو صحیح است پس نامه بهمراه شمر بعمر بن سعد مردود نوشت و بشمر گفت که این نامه را به پسر
سعد میرسانی و از برای پسر سعد نوشته بود یا ابن سعد اگر حسین و اصحابش در فرمان ما در آیند ایشان را
اندرون اطاعت و فرمانبرداری روانه جانب ما کن و اگر سرکشی کردند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را
بقتل رسانی مجملا شمر ملعون نامه آن ولد الزنا را برای عمر سعد ملعون خواند پس عمر سعد روی نحس خود را
بجانب شمر شریر کرده گفت ای بد بخت وای بر تو امر را فاسد کرده شمر شریر گفت ای عمر سعد من این
سخنان را نمیدانم مرا خبر ده که اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله میکنی خوب والا امر لشکر را
بمن بگذار من خود دانم با ابن زیاد لعین و لشکر او عمر سعد گفت ای شمر مادرت بعزایت بنشیند
که باین منصب نخواهی رسید تو سرکرده پیادگان باش من خودم امیر لشکر خواهم بود پس آن ملعون مهیای
قتال با جناب سید الشهداء علیه السلام گردید پس بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود کرد که ای لشکر
خدا سوار شوید و اظهار فرح و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام بر اسبها سوار و اسلحه حرب
بر اجساد خبیثه خود استوار شادی کنان و نعره زنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب
خیمه های بی سامان گردیدند در آن وقت آن امام غریب در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته
و او را خواب بوده بود چون جناب زینب خاتون صدای شیهه اسبان و هایهوی لشکر را استماع
نمود از آنجا که هرگز گوش حرب نشنیده و بجز سرادق عصمت و طهارت تا آن زمان معرکه جدال

ندیده

ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندام گریه کنان بر سر امام بیکسان آمده عرض نمود یا اخی
اما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت ای برادر با جان برابر آیا نمیشنوی صداها کوفیان و شامیان
پر جفا چه قدر نزدیک خیمها آمده است پس آن امام تشنه لب از خواب بیدار شده با هزاران هم و غم

[illegible]

سرا
عمه
بترد
مطا
درا
زاد
او
بر
کرا
مرکر
کردا
میو
میا
نعر
بیر
کرو
چند
عبید

تا اینکه با شما مقاتله کنیم **در حدیث است** که چون جناب عباس این کلام را از آن
قوم نسناس استماع فرمود در جواب ایشان فرمود که شما تعجیل در قتال میکنید و انقدر صبر کنید
که برادر بزرگوار مرا خبردار کردم ایشان آرام گرفته گفتند جواب از برای ما بیاور پس آن بزرگوار ملازمین
خود را در مقابل آن لشکر اشرار گذاشت که تا نگذارند آن قوم روسیاه خود را بخیمه‌گاه رسانند پس با
تعجیل بخدمت برادرش رسید و سخنان آن کفار را بعرض آنجناب رسانید آه آه آن آقای مظلوم ما
برادر خود سقای تشنگان کلامی فرمودند که جگر دوستان را کباب و دیده‌های ایشان را پر آب مینماید فرمود
که ای برادر بسوی این قوم دین تباه برو و اگر میتوانی کاری کن که مقاتله را بفردا اندازند و امشب را بما
مهلت دهند تا از برای پروردگار خود نماز کنیم و در درگاه او تضرع و زاری و استغفار کنیم فهو یعلم
انی قد احب الصلوة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار که خداوند میداند که من دوست میدارم
نماز را و تلاوت قرآن را و بسیار دعا کردن و استغفار را و در حدیث است که چون حضرت عباس فرمایشات
برادر بزرگوار را به آن قوم نابکار فرمود ملعونی فریاد کرد که شما را امان نیست و هر چند آنجناب اصرار می
فرمود که ای قوم جگر گوشه محمد مصطفی یک امشب را از شما مهلت میطلبد و چنان میداند که امشب
آخر عمر اوست و میخواهد که عبادت پروردگار را وداع نماید آن ظالمان مضایقه در مهلت دادن مینمودند
تا اینکه یکی از لشکریان گفت که وای بر شما اگر کافری از شما امان بخواهد او را امان میدهید اینک
فرزند رسول خدا و پرورده کنار زهرا یکشب از شما مهلت میطلبد برای وداع عبادت پروردگار و شما
او را مهلت نمیدهید وای بر شما و بر دین و آیین شما پس در میان لشکر شقاوت اثر شورش و غوغا شد
و چون روسای لشکر خوف آن کردند که فتنه بر پا شود منادی ندا کرد که شما را و یاران شما را یکشب مهلت
دادیم پس اگر تسلیم شدید شما را زنده بنزد عبید زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید با شما مجادله و مقاتله
خواهیم نمود

مجلس دویم مجلس جناب عباس بود

که تمام بنی هاشم و برادران و اولاد عموها همه جمع شده بودند مانند حلقه لا یعرف طرفها چنانچه
جناب زینب میفرماید نصف شب رفتم بخیمه جناب عباس که ببینم بچه کار مشغولند دیدم برادر خودم عباس

کر نشسته

که نشسته است در میان الحلقه بدو زانو مانند شیر و میگفت ای برادران و ای پسر عموها من میخواهم
بگویم کلامی بشما و شما چه میگوئید پس گفتند بفرمائید هر چه میخواهی و ما همانیم که گمان کرده پس جناب
عباس فرمود چون فردا میشود و قامت الحرب علی ساقها بنا محاربه و مجادله میشود اول کسیکه قدم
در عرصه نبرد میگذارد شما ای بنی هاشم باشید تا اینکه مردم نگویند که جمعی را خواستند بیاری خودشان
و ایشان را پیش انداختند که مرگ را از خود دفع نمایند ساعتی بعد از ساعتی و اینگروه همه غریب هستند
والحمل الثقیل لا ینهض به الا اهله پس همه گفتند ما مطیع و تابع امر تو هستیم و غیر این هم نمیباشد از کتاب
خزن المومنین نقل کرده اند سه نفر با یکدیگر مشوره کردند که تا حیات داریم نمیگذاریم که حضرت امام
حسین علیه السلم بمیدان رود و ایشان جناب علی اکبر و عباس و قاسم بود اما چون در روز عاشورا جناب
علی اکبر مصمم میدان شد قاسم نگذاشت و گفت یا ابن عم بگذار من بروم زیرا که من یتیمم دل کسی بر من نمیسوزد
اما اگر تو شهید شوی دل عمویم و دیده لیلا پر آب میشود و بعد از آن جناب عباس مانع از رفتن علی اکبر
شد که خود بجدال گروه نسناس رفت

مجلس سیم مجلس حبیب بود

که جمیع انصار در خیمه او جمع شده بودند او نیز خطبه خواند و صلوات فرستاد بر محمد و آل او علیهم السلم
بعد فرمود ایقوم میخواهم سخنی با شما بگویم چه میگوئید همه گفتند بگو هر چه میخواهی و ما همانیم که گمان
کرده پس حبیب فرمود یاران ای قوم چه باعث شد که باین سرزمین آمدید و بچه سبب زنهای خود را
طلاق گفتید خدا شما را رحمت کند واضح نمائید کلام خود را گفتند ما آمده ایم که یاری کنیم امام غریب و عزیز
فاطمه فرزند رسول خدا را حبیب فرمود که فردا صبح میشود فقامت الحرب علی ساقها بنای جنگ از هر
دو طرف گذاشته میشود پس اول کسیکه قدم در عرصه جنگ گذارد شما باشید و مگذارید که یکنفر از بنی
هاشم از شما پیشتر قدم بمحاربه گذارند تا اینکه نگویند مردم که مقدم نموده اند سادات و بزرگان خود را
بجنگ و دفع میکنند مرگ را بواسطه سادات شان از خود و رجاء للحیوة بامید زنده ماندن چون همه ما
تا به اجل کشته شدیم پروردگار مهربان اولی است با اهل پیغمبر خود پس همه اصحاب دفعةً گفتند القول قول تو
و رای رای تست و انچه گفتی او بهتر است و غیر از این نخواهد شد فاذا قتلنا قضینا ما علینا پس وقتیکه

فاهم

ماهمه کشته شدیم بجا آورده اهم چیزی اکر بر ما واجب بود اللهم ارزقنا فی الدنیا زیارتهم شکر الله سعیهم وارزقنا فی الاخرة شفاعتهم یالیتنا کنا معهم

مجلس چهارم

مجلس جناب زینب خاتون بود

که زنان جگر کباب و دختران دیده پر آب در خیمهٔ آن مخدره جمع شده بودند و همه در فکر مصیبت فردا هر لحظه ناله واغربتاه و وامحنتاه بر قبهٔ مهر و ماه میرسانیدند و زینب مظلومه میدانست که فردا بی برادر خواهند شد و برادرزاده ها همه قربانی کوی وفا خواهند شد و مادر علی اکبر و مادر قاسم بی پسر خواهند بود البته بنظر میاورد ذلت و خواری اسیری و دستگیری را در دست ظالمان چه محنتها و چه اذیتها و شماتتها خواهند دید و بکوفه و شام مانند اسیران ترک و دیلم با غل و زنجیر در میان نامحرمان کوباهر یکی ارزو مرک مینمودند فیالیتنا متنا ولم نر ما نری فیالیتنا لم نمتحن بجوی ازکتاب انیس الذاکرین از ابن ابی جمهور از جناب زینب خاتون روایت کرده که در شب عاشورا در میان خیمه نشسته بودم دیدم صدائی که از خیمهٔ برادرم میاید نزدیک رفتم دیدم برادرم مشغول نماز است مراجعت نمودم وقتیکه بخیمه رسیدم دیدم باز صدائی که به میاید امدم باز برادرم را مشغول نماز دیدم سه دفعه تا انکه توقف نمودم از نماز فارغ شد سلام کردم کیفیت را عرض نمودم برادرم گریسته فرمودند ایخواهر ببین چه قدر مصیبت ترا پریشان کرده که صدای مادرم را نمیشناسی امشب سه شبست که مادرم در کربلا مشغول گریه و ناله است انا لله وانا الیه راجعون

مجلس دهم

خواب نکردن چهار نفر در شب عاشوراء

یکی سلطان کربلا دوم علمدار شهداء

سیم جناب زینب خاتون دختر رشیدهٔ

علی مرتضی چهارم بیمار کربلا و غشی

نمودن جناب زینب خاتون سلام الله علیها

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل لیلة العاشوراء لیلة حزن و بکاء لفقدوه خیل الانبیاء و نخبة اهل الارض و السماء و لوصیة سید الاوصیاء و مجمع الکروب لصدیقه الکبری و لیلة مصیبة للمقتول بسم الجفا و لیلة المصایب العظمی لبنات البتول العذراء و لیلة وداع و عبادة لسید الشهداء و لاصحابه السعداء الطالبین الوصال و اللقاء الذینهم سهروا لیلتهم و باتوا بین راکع و ساجد و مستغفر و تالی القران کمولاهم الغریب العطشان و لعنة الله علی ظالمی ال محمد من الاولین و الاخرین من الان الی یوم القیام

فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که شب عاشورا شب وداع و شب عبادت بود از برای سید الشهداء و بجههٔ اصحاب او اینحا اصحابیکه انشان تا صبح بیدار بودند و شب را بروز اوردند در حالت رکوع و سجود و تلاوت قران مانند اقای غریب عطشان خود شان ای برادر من در شب عاشورا چهار نفر خواب نکردند **اول سرور مظلومان پس از مهلت گرفتن تا صبح مستغرق دریای عبادت حضرت احدیت بود** پس گاهی در رکوع و گاهی در سجود و زمانی با خضوع و خشوع و در بعضی انشب دست نیاز بدرگاه خداوندی نیاز قنوت میخواند و اشک خونین بر چهره جاری میفرمود و در بعضی انشب در وداع اهل بیت بود و بخواهرش زینب خاتون میفرمود ایخواهر ترا وصیت میکنم در حق فرزند صغیره و طفل یتیم و غریب و بیکسم سکینه خاتون که او را گرامی داری و نیکو محافظت فرمایی و نگذاری که کسی او را اذیت و ازار نماید که او کودک است و عزیز کرده است و نیز بخواهرش میفرمود که ای خواهر در

مصیبت صبر کن و بقضای الهی راضی شو ولکن ترا از گریه منع نمیکنم و زمانی بتدارک و تهیهٔ آلات حرب
مشغول بود **دویم جناب عباس برادر آن شاه
فلک اساس و امام ناس بود** که چون پروانه وار بدور خیام
با احتشام امام انام میگردید و حراست اهل بیت اطهار مینمود الحق برادری در عالم آن بود که آنجناب
نمود و از اینجاست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید که در روز قیامت شهیدی نیست که
آرزوی مرتبهٔ جناب عباس را ننماید پس آنحضرت ساکت شده و ساعتی سر بزیر افکنده بود چندان میگریست
که اشکش بدامان روان و آهش را مانند علم بر آسمانها میافراشت و با نیم خموش بیان فرمود که مرتبهٔ شهیدان
کربلا از هر شهیدی برتر است و درجهٔ ایشان برگزیدگان از هر درجه بالاتر زیرا که گمان ظفر نداشتند جمله کمر
بشوق شهادت بستند و از قید علایق رستند و ایشان نیز افتادگان بزرگوار سید جوانان اهل
بهشت نموده هر یکی در خیمهٔ خودش مشغول نماز و دعا و استغفار و تضرع و زاری گردیده وداع
عبادت پروردگار خود مینمودند و در حدیث وارد شده است که در شب عاشورا از خیمه‌های شهداء
صدای عبادت بهار نالها میآمد مثل نالهٔ زنبور عسل که در جا خود ناله میکنند و چون لشکر عمر
سعد ملعون آن احوال را مشاهده کردند سی و دو نفر از ایشان هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت
گردیدند **سیم از آن بیداران آن شب جناب زینب
بود** که آنخاتون زار گاهی در بالین بیمار با اندوه بیشمار بر پرستاری مشغول و گاهی در
تسلی اطفال صغار و زنان بی غمخوار اشتغال داشت و گاهی در خیمهٔ برادر بزرگوار چون ابر بهار گریان
و زار بود و بیرا هم وداع عمل مینمود **چهارم بیمار کربلا جناب
سید الساجدین علیه السلام بود** در آنشب از
شدت تب نیاسود و از آنجناب روایت شده است میفرماید که در شب عاشورا من علیل و رنجور بودم
و عمه‌ام جناب زینب خاتون مشغول بیمار داری و پرستاری من بود که یکوقتی از شب پدر بزرگوارم
خیمهٔ خود را خلوت فرمود و در خدمت او باقی مانده بود غلام ابی ذر غفاری و او مشغول بود باصلاح

کردن شمشیر خود که ناگاه شنیدم که پدر بزرگوارم در گوشهٔ تنهائی این اشعار را میخواند که شعر
یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب و صاحب قتیل والدهر
لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل چون اینکلمات را از
پدرم شنیدم و مدعای او را فهمیدم پس از شنیدن آن اشعار گریه در گلوی من گره شده و
مکرر آن اشعار را با خود خواندم و دانستم که بلا نازل شده و عمه‌ام جناب زینب خاتون نیز شنید
آنچه را که من شنیده بودم وهی امرأة و من شان النساء الرقة والجزع چون زن بود از شان زنان
آه و ناله و گریه و جزع و فزع است نتوانست که خود را نگهدارد پس از جای خود برجست و بجانب
خیمهٔ پدرم روانه شد بنحوی که جامهٔ خود را بر خاک میکشید و از دل پر درد آه و ناله بر میکشید
چون بخدمت پدرم مشرف گردید از قلب نالهٔ بی اختیار بر کشید و عرض کرد لیت الموت اعدمنی
الحیوة ای کاش که مرده بودم و زنده نبودم و این کلام را از برادر مظلوم و غریب بیکسم نشنیدم
فقالت الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین پس
روی بجانب برادر بیکس خود کرده عرض کرد که ای جان برادر این زمان که تو تن بشهادت داده
گویا الآن مادر مظلومه‌ام فاطمهٔ زهرا از دنیا رحلت کرده و پدرم علی مرتضی دار فانی را وداع
کرده و برادر زهر خورده‌ام حسن مجتبی وفات یافته ای برادر جان حسین ای یادگار گذشتگان
وای پناه بازماندگان وای مایهٔ امیدواری خواهران و دختران این چه اشعار است که خواندی
و آتش حرمان و هجران بر جان خواهرت فشاندی پس آنحضرت نظر مبارک خود را بجانب او کرد
و از روی نصیحت باو فرمود که ای خواهر جان صبر کن و آرام گیر کاری مکن که شیطان عنان
صبرم ببرد باری از دست تو بگیرد گویا آن مظلومه عرض کرد که ای برادر جان در این بیابان با این
همه دشمنان چگونه صبر کنم و آرام گیرم ای کاش که در مدینهٔ طیبه و در وطن بودم پس
چون آن بزرگوار اینکلمات را از خواهر دلسوخته شنید بی اختیار چشمهای حق بینش پر از
اشک شد و فرمود هیهات هیهات لو ترک القطا لنام ای جان خواهر هیهات دیگر من نمید

مراجعت نخواهم کرد ایخواهر اگر مرغ بحال خود واگذاشته شود وکسی اورا اذیت نکند البته در آشیانهٔ
خود قرار کیرد و ترک وطن خود نماید و در روایت وارد شده که چون آن مظلومه اینکلام را از برادر
خود شنید از تنهائی و بی یاری او ناله بی اختیار کشید و عرض کرد که ایجان برادر سخت دل برکنده
شده اید و تن ببلا و مصیبت داده فذلک اقرح لقلبی واشد علی نفسی این بیشتر از همه جگر قلب مرا
مجروح کردانیده و از همه شدید زیاد تر ناگوار کردیده ثم لطمت وجهها وهوت الی جیبها وشقته
وخرت مغشیة علیها پس آن مظلومه از کثرت هم و غم و زیادی مصیبت و الم بی اختیار شده و سیلی غم
بر روی ماتم زده و دست ناصبوری بکریبان بیطاقتی انداخته و جامهٔ صبر را چاک کرد و صیحه زد و افتاد
و غشی کرد فقام الیها الحسین فصب علی وجهها الماء پس حسین علیه السلم بتعجیل تمام بر سر
بالین او رسید و او را چون جان عزیز در بر کشید و قدری آب طلبید و بر روی او پاشید و او را
بهوش آورد تو انست حسین خواهرش زینب را بهوش بر بیند بمیند آنزمان زینب بیچاره پس [illegible]
نعش بخون آغشته حسین را در روی ریگهای کرم کربلا کشته دید و چو آب بر روی برادرش نپاشید
و او را بهوش نیاورد البته غیر ممکن بود الحاصل وقال لها یا اختاه اتقی الله و تعزی بعزاء الله
واعلمی ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون وان کل شئ هالک الا وجه الله تعالی
فرمود که ایخواهر جان از خدا بپرهیز و بتسلی خداوند خود را تسلی ده و بدانکه همه اهل زمین خواهند
مرد و هیچیک از اهل آسمانها باقی نخواهند ماند و بدرستیکه هر چیزی هلاک شونده است
مکر وجه الله تعالی که او خلق فرموده است خلق را بقدرت کاملهٔ و ایشانرا دفعهٔ دیگر بر خواهد
انگیزانید و زنده خواهد ساخت و او یگانه فردیست که از برای او دوی نخواهد بود پس فرمود
که ایجان خواهر جدم بهتر از من بود در عزای او صبر نمودی و پدرم از من بهتر بود در شهادت
او خود را تسلی دادی و مادرم از من نیکوتر بود در ارتحال آرام گرفتی و برادرم امام حسن علیه
السلم از من بهتر بود و چون بزهر جفا شهید شد در مصیبتش شکیبائی ورزیدی و بر هر مسلمانی
پیروی بر رسول خدا صلی الله علیه واله و اقتدا بر آنحضرت لازم است پس در شهادت من صبر

وشکیبائی

و شکیبائی را شعار خود کردان و اینقدر ناله و نوحه مکن پس باین کلمات و امثال آنها خواهر خود را
نصیحت و موعظه میفرمودند قال لها یا اختاه اقسمت علیک فابری قسمی لا تشقی علی جیبا
ولا تخمشی علی وجها ولا تدعی علی بالویل والثبور اذا انا هلکت و فرمود ایجان خواهر ترا قسم می
دهم و توقع آن دارم که خلاف آن نکنی که چون مرا کشته و بخون آغشته دیدی در مصیبت من جامه
بر تن ندری و بناخن غم کلکونهٔ خود را نخراشی و صدای خود را بکفتن واویلاه و واثبوراه
بلند نکنی و از سید الساجدین علیه السلم روایت شده است که فرمود که در شب عاشورا چون
پدر بزرگوارم وصیتهای خود را بعمه ام تمام نمود دست او را کرفته بخیمهٔ من آورد و او را بر سر
بالین من نشاند و باو امر فرمود که متوجه بیماری و پرستاری من شود پس رجوع نمود بمکان
خود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس یازدهم

در کیفیت آهو ها و گفتگوی حضرت عیسی و خبر دادن بحواریین و در منزل ماندن دختر صغیره از اهل بیت و زنجیر بستن رسول خدا بکردن آهوان و خبر دادن آهو که در روز عاشورا بتشنگی بسر میبرند و روز عاشورا اشک چشمها

ملتئمه

ملئکه جمع میکنند و ترتیب لشکر نمودن
انحضرت و کفتکوی انمظلوم با عمر ابن
سعد و اتمام حجت نمودن با لشکر کفّار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة
من ضجّ فی مصیبته خاتم الانبیاء وعجّ فی رزیّته سیّد الاوصیاء وفجعت بشهادته سیّدة
النساء وخدیجة الکبری وبکت علیه وحوش القفار وناحت علیه الاطیار فی الاشجار
مولانا وامامنا ابی عبد الله الحسین علیه السلم صلی الله علیک وعلی ابیک امیر المؤمنین
علیه السلم اذ قال فیک بابی وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة کانی به والوحش مادّة
اعناقها الی قبره یرثونه لیلا حتی الصباح فاذا کان کذلک فایّاکم من الجفا ولعنة الله علی
اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که امیر
المؤمنین علیه السلم فرمودند پدر و مادرم فدای حسین باد آن حسینی که او را در پشت کوفه
شهید میکنند کویا می بینم که وحشیان صحرا بر او میکریند پس بپرهیزید از جفا کردن بر او یعنی
ترک زیارت او مکنید بلی پیش از شهادت انمظلوم بلکه وحشیان صحرا بر او نوحه میکردند و روز
شهادت اشراهید انستند و در انروز تعزیتش را بر پا مینمودند از انجمله چهار اهو بود **اوّل**

آنها اهوهائیست در وقت عزاداری
ایشان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم

دید چنانچه در حدیث وارد شده روزی عیسی بن مریم با حواریین عبورش بصحرای

کربلا

کربلا افتاد در آن زمین پر بلا اهوئی چند دید بدور یکدیکر جمع شده اند و بعزاداری مشغولند
و همه کریه میکنند پس حضرت عیسی علیه السلم با حواریین نشستند و انحضرت کریه کرد و حواریین
از شدت کریه انحضرت بکریه درامدند و علت نشستن و کریستن انحضرت را نمیدانستند پس عرض
کردند یا رسول الله و یا کلمة الله چه چیز شما را بکریه در اورده است انحضرت فرمود ایا میدانید
که این چه زمین است عرض کردند نه فرمود این زمینی است که کشته میشود بر آن فرزند احمد مختار
که فرزند حرّه طاهره فاطمه زهراست که او مانند مادر من مریم همیشه پاکست و بخون حیض الوده
نمیشود و در این زمین قبر انفرزند بسته میشود و خاک ان از مشک خوشبوتر است زیرا که بخون
انشهید مخلوطست ای عزادار ایا خون کدام زخم مخلوط بخاک شد ایا ان زخمهائیکه ابن سعد
ولد الزنا حکم کرد بچهار هزار تیر انداز همه بیکدفعه بر انغریب تشنه بی یاور حمله کردند و
تیرها بر کمانها کذاشتند و بر ان بدن شریف و لطیف زدند و بحالی آن لعاب دهان که بر بن پیغمبر ان
پرورش یافته بود و همیشه در اغوش فاطمه زهرا جای داشت یا خون پیشانی مبارکش که بسنک
جفا شکسته شد یا که خون فرق مبارکش که بضربت مالک بن یسر ولد الزنا بر زمین کربلا
شد و یحتمل ان خون باشد که بواسطه خنجر شمر ولد الزنا بخاک کربلا مخلوط شد حضرت عیسی
علیه السلم فرمود هم چنین است تربت انبیا و اولاد انبیا ای حواریین این اهوها بمن می
کویند که ما در این زمین چرا میکنیم از شوق بسوی ان تربت مبارکه و کمان میکنند که این تربت
محل امن و امانست اما ای برادر من از برای اهل بیت پیغمبر نا امن شد زیرا که ایشان را
کشتند و خیمه هاشان اتش زدند و اموالشان را غارت نمودند و خودشان را در بالای شتران سوار
نموده مانند اسیران روم و فرنک شهر بشهر کردانیدند **ابن ربیع نقل**
میکند که در وقت بردن اهل بیت را بشام کروه ملاعین در منزلی از منازل
افتاده بودند و اسرای کربلا را در روی زمین بی پوشش و خیمه کذاشته بودند و حرارت هوا بحدی
اشتداد داشت که نفسها در سینه ها تنک و پای رفتار لنک بود قضارا **دختر**

صغیره

صغیره از اهل بیت عصمت جدا شده در زیر درخت سدری خوابیده بود

واحدی را از احوال آن دختر اطلاعی نبود پس چون از شدت حرارت هوا طاقت نیاورده از انمنزل
پرملال بنا ارتحال گذاشتند و در راه رفته بودند که ناگاه صدای ناله و آه جناب زینب بی پناه بعرش
اله پیچید بنحوی فریاد وا اخاه و اغوثاه کشید که بنی نوع بشر از گفتار و حیوانات از رفتار بازماندند
زمین و آسمان بر خود لرزید پس لشکریان هراسان گشته از جناب زینب خواتون سبب ناله و فریاد را پرسیدند
فرمود دختری از اسیران در بین راه جدا شده و در بیابان مانده و احدی خبردار نشده چون این را
شنیدیم بچشمهای ما دنیا تیره و تار گردید بحکم سرداران لشکر بطرف بیابان پراکنده و پریشان
شدند پس زاجر نام ملعون بسمت همان منزل رجوع کرده من نیز از پشت سر او روان گردیدم ناگاه
رسیدیم و دیدیم دختر کوچکی حیران و بطرف بیابان نگران و واذلتاه و وا غربتاه گویان
است وقتیکه نظر آن ملعون بان دختر افتاد خشمناک گردید و خواست که اذیت کند ناگاه نظر
کردم دیدم آن دختر چون برگ بید میلرزید و خون از لبهای مبارکش جاری میگردید گفتم وای
بر تو این یتیم و ترس از برای آن دختر صغیره بس نیست باز خشم میکنی و میخواهی اذیتش رسانی هیچ
از قیامت اندیشه وار خدا و رسول شرم نمینمائی میخواهی که زمین همه را خسف کند پس آن دختر را
برداشته به اهل بیت طاهرین رسانیدیم **دوم آنکه از ام سلمه روایت**

کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صحرائی راه میرفت ناگاه شنید که منادی ندا میکند که یا رسول الله

حضرت نظر کرد آهوئی دید که بسته اند

آهو عرض کرد که این اعرابی مرا صید کرده است و من دو طفل دارم در این کوه مرا رها کن بروم و آنها را
شیر بدهم و برگردم فرمود که خواهی برگشت گفت اگر نکنم خدا مرا عذاب کند عذاب عشاران پس حضرت
از او رها کرده چون آهو نزد فرزندان خود رفت و قصه رفتن خود را برایشان نقل کرد گفتند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ضامن تو گردیده منتظر است ما شیر نمیخوریم تا بخدمت آنحضرت برویم
پس بخدمت آنحضرت آمدند و بر آنحضرت ثنا گفتند و آن دو آهوبچه روهای خود را بر پای آن
حضرت مالیدند و آن آهو را یهودی شکار کرده بود پس یهودی انحال را دید گریست و مسلمان
شد و گفت آهو را رها کنید آنحضرت زنجیری در گردن آن آهوها برای نشانه بست و فرمود که
حرام کردم گوشت شما را بر صیادان **سیم** منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
بصحرا میرفت آهوئی دید که صیادی او را صید کرده و در شبکه است آن آهو عرض کرد که یا رسول
الله از این شخص اذن بگیر و ضامن شو من بروم دو بچه دارم او را شیر بدهم بعد از آن برگردم
حضرت از آن صیاد خواهش نمود و او نیز رضا داد بشرطیکه پیش از غروب بیاید آنجناب فرمودند
پیش از غروب بیا آهو عرض کرد یا رسول الله امروز چون روز عاشوراست روز عزاداری است و ما حیوانات
در روز عاشورا نه خودمان آب و علف میخوریم و نه بچه هامان را شیر میدهیم و شاهد براین مطلب
نیز حدیثی است **که در کتاب تهذیب از حضرت صادق ع**

روایت شده است که عادت وحشیان صحرا از زمان حضرت داود ع جاری شده که روز عاشورا وقت زوال ماه تمام از جرم تشنگی و گرسنگی و گریه و زاری بسر میبرند

وعن بدة الرياض في الخبر ان السباع والوحوش لا يرتضعن في يوم عاشورا ولا يرضعن اولادهن
ويرفعن رؤسهن الى السماء عزيز من اولا اين حديث را بشنو از حضرت صادق عليه السلم روايت
شده كه چون روز عاشورا ميشود ملئكه از اسمانها نازل ميشوند وباهريك از ايشان شيشها از
بلور است ودر وانه خانها ومحلات ومحفلها ميشوند كه در انها تعزيه دارى بر مظلوم كربلا جناب
سيد الشهداء ميشود وبر ان شهيد ميكريند پس اشكهاى چشمهاى ايشان را در ان شيشها جمع
ميكنند چون در روز قيامت زبانه جهنم ميخواهد كه بر شيعيان وكريه كنندكان حمله كند قطره
از ان اشكها را برا وميزنند اتش جهنم بمقدار شصت هزار سال راه از كريه كنندكان فرار ميكند اه
اه چون صبح روز عاشورا طالع شد ندائى از بطنان اسمان يا خيل الله اركبوا رسيد جناب ام
كلثوم از فرط وحشت ودهشت اين صدا خود را بخيمه سلطان شهدا رسانيد تحقيق اين صدا
نمود فرمود اى خواهر منادى جبرئيل بود كه خبر شهادت بما رسانيد پس ناكاه نعرهٔ تكبير حجاج
ابن مسروق مؤذن حجة الله بلند كرديد پس ان بزركوار افتاب وار از سرا پرده طلوع فرمود اصحاب
نيز بر سر ان امام جمع شده بجاى وضو تيمم نمودند بعد از اداى فريضه انجناب رو باصحاب نموده
فرمودند شهادت ميدهم كه امروز بغير از فرزندم زين العابدين عليه السلم همكى شهيد خواهيم شد
تو موا رحمكم الله الى الموت الذي لا بد منه پس اصحاب خود را جمع نمود موافق حديث جناب باقر عليه
السلم چهل پنج سوار بودند وصد پياده ودر روايت ديكر جميعا هفتاد ودو نفر بودند پس انجناب
زهير بن قين را در ميمنه اصحاب خود وحبيب بن مظاهر را در ميسره ايشان قرار داد وبرادر باجان
برابر خود جناب عباس را طلبيد وعلم را بدست مباركش داد واما لشكر شقاوت اثر يكصد وهشتاد
هزار ودر بعضى از روايت محصور بودند كو ما سبيل امده ادم اورده مجملا انجناب بخيمه تشريف اورده
وعمامه رسول خدا را در سر ودراعهٔ انحضرت را در بر وذو الفقار حيدر كرار را بر كمر ترتيب داده
بتوسن مرتجز نام كه از سيد انام يادكار مانده بود سوار شد برابر لشكر مخالف امده براى اتمام حجت
كفت كه اى اهل كوفه وشام شما را بخدا قسم ميدهم كه راست بكوييد مرا ميشناسيد فرياد كردند

كه بلى ترا نيكو ميشناسيم توئى فرزند رسول خدا صلى الله عليه واله وفرزند دختر او پس فرمود
شما را قسم ميدهم بخدا ميدانيد كه اين دراعهٔ سيد انبياء است واين اسپ خاص انحضرت است
پس دست مبارك خود را بلند وبجانب فرق خود اشاره كرده فرمود كه شما را بخدا قسم ميدهم
كه ميدانيد كه اين عمامهٔ رسول خداست كه بر فرق خود كذاشته ام پس ان اشقيا قسم ياد نمودند
كه ميدانيم **آقاى شيعه** انملاعين بعلم خود عمل نكردند انوقت كه انمظلوم
غريب بر زمين كربلا افتاد وبرخاست ونشست كه ناكاه ملعونى از عقب سر ان سركرده شهيدان
برامد وعمودى بر فرق همايونش زد كه فرق مباركش چون فرق بناحق شكافتهٔ پدرش شكافت و
همان عمامهٔ رسول خدا را بر هم دريده پر از خون شد وانرا هم اكتفا نكرده ان عمامه را بغارت بردند و
ان سر مقدس را بر نيزه كرده سهرها ودبارها ومجلسها را كردانيدند الى اخره **از كتاب**
رياض الشهادة نقل كرده اند كه در جنك جمل بعد از مهياى
جنك مولاى متقيان قران را كشوده فرمود كيست اين قران را كرفته پيش اينقوم رفته انها را
بر اين قران دعوت كند جوانى كه قباى سفيد داشت عرض كرد من فرمود برو اكر دست راست ترا
قطع كردند بدست چپ بكير اكر دست چپ را بريدند بسينه بكير واخر ترا ميكشند عرض كرد اين در
راه خدا وشما سهل است پس انجوان قران را كرفته پيش قوم امده كفت كتاب خداوند عالم ما بين
ما وشما پس هر دو دست او را قطع كردند وقران را با سينه كرفت پس او را شهيد كردند اما در كربلا
جناب سيد الشهداء عليه السلم خود قران را پيش انقوم بدتر از يهود كرفته واتمام حجت كرد چنانچه
از تهذيب **قال الواقدى وهشام بن محمد** لما رآهم
الحسين مصرين على قتله اخذ المصحف ونشره ونادى بيني وبينكم كتاب الله وسنة جدى
رسول الله يا قوم بم تستحلون دمى الست ابن بنت نبيكم الم يبلغكم قول جدى فيّ وفي اخي هذان سيدا
شباب اهل الجنة ان لم تصدقوا فاسألوا جابرا او زيد بن ارقم وابا سعيد الخدري تا خبر دهند
شما را كه خود شنيده اند همين حديث را از حضرت رسول صلى الله عليه واله كه در حق من وبرادرم

نموده پس فرمود ای جماعت اینهمه سخنانی که بشما گفتم باعث آن نشد که شما را باز دارد از کشتن من
و ریختن خون من پس فرمود که کجاست عمر بن سعد علیه اللعنه چون آن اشقی را از خواستن آنجناب
آگاهی بهم رسید اگر چه کراهت داشت که بخدمت آنجناب شرفیاب شود بعد از نزدیک شدن آن ملعون باو فرمودند
که ای عمر تو مرا بقتل میرسانی بگمان آنکه ترا والی خواهند کرد این ولد الزنا در ملک ری و بلاد
جرجان ای عمر والله تو بمراد خود نخواهی رسید آنچه میخواهی بکن که هرگز بعد از من خوشحالی
نخواهی دید در دنیا و آخرت پس آن ملعون روی نحس خود را گردانید و بمکان خود برگردید و روی
بلشکر شقاوت اثر خود کرد بصدای بلند گفت چه انتظار میکشید در حق ایشان از یک لقمه
بیشتر نیستند پس بگفته آن اشقی همه لشکر شقاوت بنیان بر آن مرکز دایره ایمان حمله ور گردیدند
و به تیرها و نیزه ها آن بزرگوار و اصحابش اذیتها میرسانیدند آه واحزناه که در بعضی از کتب مراثی
آورده اند که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا بر خیمه سرای مظلومان واقع شد جناب زینب
مطلع شده بی اختیار ناله غریبانه از سینه محزون برکشید پس مظلوم کربلا فرمود که ای جان
خواهر این ناله از چه بود آن مخدره عرض کرد که چگونه ناله نکنم که احترام خاندان عزت و رسالت شکسته
شده و کار بجائی رسیده است بر خیمه خامس آل عبا تیر میزنند جای داشت که امام غریب
مظلوم نفرماید ای خواهر احترام خاندان نبوت آنوقت شکست که در خانه فاطمه را شکستند و به
آتش ظلم او را سوختند پس آن مظلوم غریب این کلام را از خواهر محترمه خود شنید بی اختیار
بنالید و فرمود که ای خواهر ای زینب اگر بجهت زدن تیری بر خیمه برادرت حسین چنین ناله
میکنی آه نمیدانم که در آخر این روز همه اعضا و جوارح مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستان مرا
تیر و نیزه خورده و پاره پاره مشاهده کنی چگونه ناله و زاری و بیقراری خواهی کرد ای خواهر
صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد

چهارم در بعضی از اخبار روایت نموده اند که مردی اعرابی

بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله آهو بره صید کرده ام و آن را برای فرزندان تو امام حسن و امام حسین علیهما السلام هدیه آورده ام حضرت آن را قبول کرد و از برای آن اعرابی دعای خیر کرد

ناگاه جناب امام حسن
علیه السلام ایستاده بود آن آهو بره را خواهش نمود آنحضرت آن را باو بخشید ساعتی از آن گذشت
ناگاه حضرت امام حسین پیدا شد دید که برادرش آهو بره دارد گفت ای برادر این را از کجا آورده
گفت جد بزرگوارم بمن بخشید امام حسین علیه السلام بسرعت بخدمت جد خود آمده عرض
کرد یا جداه برادرم آهو بره دادی چرا بمن نمیدهی و این سخن را مکرر نمود آنحضرت امام حسین را
تسلی میداد آنحضرت ساکت نمیشد تا آنکه قصد گریستن کرد و نزدیک بود که بگریه در آید در آن اثنا
صدائی از در مسجد بلند شد چون نظر کردند آهوئی را دیدند که بتعجیل تمام میاید و بره خود را
پیش کرده و گرگی در دنبال اوست و او را پیش گرفته میراند و پهلو بر آن میزند و او را میدواند تا او را
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد آن آهو بسخن در آمد و بزبان فصیح عرض کرد یا رسول الله
دو فرزند داشتم یکی را صیادی صید کرده نزد شما آورد و آن دیگری نزد من بود و همین حالا او را
شیر میدادم ناگاه صدای قائلی بگوشم رسید که میگفت ای آهو بشتاب و بچه خود را پیش پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله ببر و بزودی باو برسان ای آهو امام حسین علیه السلام ایستاده آهو بره می
خواهد نزدیک است که بگریه در آید اگر بگریه در آید تمام ملائکه مقربین از گریه او بگریه و فریاد در آیند
و شنیدم که گوینده میگفت ای آهو شتاب کن و پیش از آنکه آب بر رخسار حسین علیه السلام روان
گردد بچه خود را بآنجناب رسالتمآب برسان اگر نرسانی این گرگ را بر تو مسلط میکنم تا ترا و بره ات را

بخورد پس بره خود را بخدمت تو آوردم یا رسول الله مشاد و قطع کرده ام و حمد میکنم پروردگار
خود را که پیش از نجاری شد اشک بر رخسار حسین علیه السلام بخدمت شما رسیدم پس اصحاب
صدا بتکبیر و تهلیل بلند کردند و رسول خدا برای آن آهو دعا بخیر و برکت کرد و آن آهو بره را
حضرت امام حسین علیه السلم برداشته بخدمت مادرش حضرت فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه از
مشاهده آن مسرور شد **ای عزیز من** همانا جهت این بود که آن غریب بیابان کربلا
در روز عاشورا در برابر قوم بیحیا برای اتمام حجت میفرمود ای قوم من فرزند رسول آخرالزمان پیغمبر
شما مکرر مرا بوسیده و میفرمود حسین منی و انا من حسین و بسیار از او شنیده اید که فرموده
حسن و حسین آقایان جوانان بهشتند ای قوم نشنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بس
مرا دوست میداشت از برای خاطر من آهو بره آورد از صحرا که من دلگیر نشوم از جفا همه یاران مرا
بقتل آوردید دیگر برای من معینی نگذاشته اید نه برادر و نه پسر والان هم قصد کشتن من دارید
وای بر شما آیا دور مرا گرفته اید بجهت آنکه کسی را بناحق کشته ام میخواهید مرا بعوض او بکشید
یا مالی از کسی خورده ام که دست از من بر نمیدارید یا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل
کرده ام یا حلال کرده ام حرام پیغمبر را یا حرام کرده ام حلال پیغمبر را که مرا میکشید **بروایت**
سید بن طاوس که جمیع گفتند الحسین آنچه میگوئی همه راست است پس آن
حضرت فرمود فلم تستحلون دمی پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته اید و آب فرات را از من و عیالم
منع کرده اید چون همه اقرار براستی گفتار آن مظلوم نمودند پس فرمود بچه سبب خون مرا حلال
دانسته اید در آن اثنا صدای زنان و اطفال بلند شد که بیتاب شدند و از کلمات آن خلاصه
موجودات بیقرار شدند طپانچه بر صورت زدند و صدا بنوحه بلند کردند کاش مرده بودیم و نمی
دیدیم مظلومی و بیکسی ترا **ای برادر من** اهل بیت و خواهران آن مظلوم طاقت
شنیدن کلمات جانسوز او را نداشتند و حال آنکه اعوان و انصار آنحضرت اطراف او را داشتند
و جوانان هاشمی مانند علی اکبر و قاسم و عباس و سایر برادران مثل بنات النعش پیرامن او را داشتند

وهنوز

وهنوز یکه و تنها نمانده بود آه آه نمیدانم چه حال داشتند اهل بیت بیچاره و خواهران آن مظلوم
در روزیکه از صدمه زین بر زمین کربلا نازل شد **شعر** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین
افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد از کثرت جراحت گاهی می نشست و گاهی از نشستن
عاجز میشد بر زمین می افتاد در آنوقت شمر شریر بانگ بر لشکر زد که چه انتظار میکشید نمی بینید
که ضعیف و بیحال شده مادران شما بعزای شما بنشینید پس ناگاه لشکر از اطراف ریختند هر کس نوعی
ضربتی بر بدن عزیز فاطمه میزدند **شعر** یکی ز نیزه بر آن طعن بیکران میزد یکی به پیکر او
ضربت سنان میزد دیگر همیگویم که که شمشیر زد و که نیزه بر سینه او که صندوق علوم ربانی بود
زد ای امان از حالت خواهر آن مظلوم دختر امیر عرب بی برادر زینب طاقت نیاورده از خیمه بیرون
دوید و فریاد بر آورد که وا اخاه وا اهل بیتاه کاش در اینوقت آسمان بر زمین می چسبید و کوهها
چون از هم می پاشیدند مجملا آواز خروش اهل بیت و گریه آن بیکسان بر آن امام عالمیان رسید حالش
متغیر شد فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس بجناب عباس و علی اکبر فرمود سکتاهن
فلعمری لیکثرن بکائهن این زنان را ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند
کرد و حالا در گریه تعجیل نکنند و دشمنان ما را شماتت نیاورند چون پیغام با ایشان رسانیدند
ساکت شدند آه آه سید مظلومان فرمودند که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد بود اشاره
است باینکه در وقت اسیری و دستگیری که عبورشان بقتلگاه خواهد شد گریه بسیار خواهند کرد
یا در راه کوفه و شام شبها یا در زندان یا در خرابه شام بعد از وفات دختر صغیره الی آخره
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوازدهم

در روز عاشورا چهار نفر از شهداء کربلا بعد از اجازه میدان بجانب خیمهای حرم رفتند

دکهنکوی

و گفتگوی ایشان با اهل بیت و وداع علی اکبر و عمه‌اش و سفارش زینب با او بمادرش فاطمهٔ زهرا علیها سلام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الدنیا وجعلها دار فناء وزوال وخلق العقبی دار ثبات وقرار فالمغرور من غرته الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها فالسعید من اعرض عنها و طلب الاخرة کانصار الحسین این انصار کل نبی وولی این انصار کلیم الله این انصار روح الله این انصار حبیب الله این انصار ولی الله هل وقف منهم موقف انصار الحسین کلا وفی یوم الطف اربعة منهم توجهوا الی الخیام باذن الحسین علیه السلم بعض للاستحلال وبعض للاعتذار وبعض للوداع عن حرم الحسین علیه السلم وصل اللهم علی الحسین وانصاره والعن اللهم علی اعدائه وظالمیه اجمعین الی یوم الدین **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که دنیا دار فنا و زوالست مغرور کسی است که دنیا او را بفریبد سعادتمند آنکسی است از دنیا اعراض نماید وطلب آخرت نماید مانند اصحاب سید الشهداء علیه السلم لکن اصحاب آن بزرگوار کجاست که پشت بر دنیا زده از مال و عیال و از جان بگذرد و کجاست انصار پیغمبران آیا میشود کسی از ایشان در مقام انصار حسین علیه السلم بایستد نه چنین است در روز عاشورا از شهداء کربلا بعد از آنها از سید الشهدا علیه السلم چهار نفر بسمت خیمهای حرم رفتند **اول از آنها حر بود** وقتیکه لشکر کفر و ایمان مقابل شدند آن بزرگوار نزد عمر سعد لعین آمد و گفت آیا باز هم در خیال قتال وجدال داری گفت بخدا جدال و قتال خواهم کرد که آسانترش اینست که سرها و دستها از تن جدا شود پس حر گفت آیا راضی نمیشوید باینچه میگوید که دست از من بدارید که بمدینهٔ جدم روم عمر سعد گفت اگر امر با من بود هر آینه چنین میکردم ولکن امیر تو منع مینماید مجملا حر از ظالم مأیوس شده در انحال اسب خود را بجولان آورده و رو بجانب سرور مظلومان و دست خود را بر سر

گذاشته اظهار ندامت و پشیمانی نمود و گفت التوبة التوبة یابن رسول الله من نمیدانستم که این کافران با شما چنین خواهند کرد و چون طغیان ایشان ظاهر شد از گفتار و کردار خود پشیمانم آیا توبهٔ من قبول درگاه احدیت خواهد شد آنجناب با نهایت التفات فرمودند توبه تو مقبول و حشر تو با آل رسول خواهد شد پس حر عرض کرد مرا مرخص فرما تا نقد حیات خود را در پای مبارک نثار کنم بعد از الحاح بسیار آنجناب او را رخصت میدان داد و حر بعد از مرخص شدن روی نیاز بسوی آنجناب آورد و عرض کرد ای مولا آیا مرا اذن میفرمائی که نزد خیمهٔ مخدرات حرم بروم و عذر گناه خود را بخواهم چون رخصت یافت بدر سراپرده ها آمد و گفت السلام علیکن یا اهل بیت النبوة ای عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله منم آن مردی که بر سر راه شما را گرفتم و دلهای شما را ترسانیدم اکنون از کردهٔ خود پشیمانم و با امید مغفرت بدرگاه عالم پناه شما آمده ام و از سر و روی بی رخصت مبادرت یافته ام و از شما استدعا دارم که مرا ببخشید و از تقصیر من درگذرید و در نزد فاطمهٔ زهرا علیها سلام از من شکوه نکنید چون اهل بیت این سخنان را شنیدند بناله و افغان در آمدند و صدای ناله و واویلا بگوش دوست و دشمن رسانیدند حر چون نالهٔ جانسوز ایشان را شنید بی اختیار از اسب پیاده شد و طپانچه بر سر و صورت خود میزد و میگفت کاش زبانم لال بودی تا آنچه گفته ام نگفته بودم در آنوقت بعضی از اهل حرم او را دعای خیر کرده و تسلی داد پس حر با کمال نشاط سوار شد و جولان کنان خود را بلشکر دشمن رسانید **دویم جون آزاد کردهٔ ابی ذر غفاری بود** بخدمت آقای مظلومان شرفیاب شد و اذن جدال خواست پس آنحضرت فرمود که ای غلام ترا مرخص کردم که بهر طرف که میخواهی بروی تو در این سفر همراهی برای طلب عافیت پس مبتلا مشو بگرفتاری ما غلام بیک انجام عرض کرد که یابن رسول الله از کجا رواست که من در حالت رفاهیت کاسه های شما را بلیسم و حال که وقت شدت شماست رو بگردانم و شما را وا گذارم بخدا سوگند که بوی من بد است و نسبم پست است و رنگ من سیاه مولای من این اندوه را از دل من بردار و مرا اذن جهاد عطا فرما تا داخل بهشت گردم پس نیکو گردد بوی من و شریف شود حسب

و نسب من و نور این کرد دیگری من قسم بخداوند که سرافکنده خدمت بر ندارم تا اینکه این خون سیاهم مخلوط گردد بخونهای طیب و طاهر شما تا برکت آن طیب و طاهر گردم پس با لحاح بسیار اذن جدال گرفته

از طوفان نقل کرده اند

که آن غلام سعید بعد از اجازه جنگ از امام مجید بدور خیمهای اهل بیت اطهار آمده اظهار عجز و نیاز نموده عرض کرد **نظم**

مسلمانان دلیر بلا خدا حافظ حرم سرای رسول خدا خدا حافظ

مصمم سفرم مرده ام خیال کنید محبت اگر غلطی کرده ام حلال کنید

پس بعد از دعای اهل بیت بمیدان آن قوم لئام آمده

سیم غلام ترک فرزند لولاک بود

چون آن سعادتمند بلا خود را تنها دیده و ناصر و معینی ندارد و دانست که وقت آنست که بمراسم بندگی عمل نماید و جان خود را در راه مولای خود در بازد پس بخدمت آن بزرگوار آمد عرض کرد یابن رسول الله در این بیابان احدی از یاران نخواهد ماند مرا مرخص فرمایید تا جان خود را نثار خاک راه سازم الحاصل بعد از اینکه از سرور مظلومان اجازه طلبید و بجهة استحلال بعقب خیمهای اهل بیت عصمت و طهارت در آمد و فریاد کرد که ای خواتین سرادق عزت و کرامت ای دختران فاطمه زهرا غلام خود را حلال کنید مدتی خدمت شما را کرده ام اگر تقصیری کرده باشم درگذرید و مرا فراموش نکنید و در روز قیامت مزد خدمت خود طلبید شما را بخدا میسپارم از سخنان غلام خروش و فغان از خیام اهل بیت امام بلند شد پس ایشان را وداع کرده روانه میدان شد آخر شرا عرض کنم تا آنکه از کار زار ماند حضرت امام حسین علیه السلم بر سر او آمده او را برداشت و بدر خیمه آورد و سر آن غلام را بر کنار گرفت و روی مبارک خود را بر روی او نهاد و گریست چنانچه با شبیه پیغمبر چنان کرد

چهارم جناب علی اکبر بود

از نجاة الخافقین نقل کرده اند

که شخصی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال نمود یابن رسول الله چه نعمت از همه نعمتها بهتر و مرد را خوبتر است که او را جوان نگذارد و نگذارد که پیر و محزون دل بشود آنحضرت فرمود جوان هجده ساله که

همیشه

همیشه در پیش نظر پدر راه برود و پدر از روی شعف از عقب او نگاه کند و ملتذ گردد پس راوی عرض کرد که چه چیز پیش از همه غصه ها مرد را پیر و در دست مرگ اسیر میکند آن جناب فرمود تا از جوان هجده ساله که با دل پر حسرت عیش دنیا را ندیده از دنیا برود راوی گوید چون حضرت اینکلام را گفت گریان شد عرض کردم فدای تو شوم سبب گریه چه شد فرمود نوجوان هجده ساله جدم امام حسین علیه السلم بخاطرم رسید که در کربلا بناکامی بخاک و خون غلطید بدان جهت بی اختیار گریان گردیدم مجملا جناب علی اکبر آن برای اذن قتال بخدمت پدر تشنه جگر آمده عرض کرد ایجان پدر هزار جان علی اکبر بفدای جناب تو باد دیگر از برای شما ناصری و یاوری نیست که جان خود را فدا کند ابا دادن میدهی فرزند خود علی اکبر را که جان خود را بفدای جان مقدست نماید ای پدر دیگر طاقت آن ندارم که جناب شما را تنها و غریب و بیکس و محزون مشاهده نمایم هر چند اذن جدال طلبید قلب مبارکش راضی نمیشد که او را اذن دهد آخر الامر لا علاج مانده قلب محزون خود را رضا نموده او را اذن داد و فرمود که ای فرزند گرامی حال که عزم آن داری که جان نثار کنی روانه خیمه شو تا برادر و مادر و عمها و خواهران را وداع نمایی پس آن سرو قد بفرموده پدر روانه خیام طاهرات گردید و در بعضی از کتب هست که چون نزدیک سرادقات عصمت و طهارت رسید گویا بندای بلند فرمود سلام بر تو باد ای برادر علیل بیمار و ای اهل بیت ذریه رسول مختار اینست سلام آخر من دیگر بعد از این صدای سلام علی اکبر را نخواهید شنید و وعده ملاقات در جنت است آه واویلا که چون صدای وداع علی اکبر بلند شد بیمار کربلا و خیمه نشینان بیابان محنت و ابتلا همگی از جای جستند و بدور ماه وجودش حلقه ماتم زدند و دستها در آغوشش در آوردند و هر یک چندان ناله و نوحه نمودند که جمله از ایشان مدهوش گردیدند و بر خاک افتادند و با آنکه قلبهای ایشان از داغ عباس و قاسم و سایر شهدا سوخته و مجروح بود همینکه نوبت شهادت بآن بزرگوار رسید همگی بر حالتی شدند که گویا همه آنها را فراموش کردند

رخصت جناب علی اکبر

وداع جناب علی اکبر با اهلبیت

بیان سعی جناب زینب شفاعتش

بمیدان رفتن جناب علی اکبر

کردند چندان صدای الوداع و ناله الفراق از خیام طاهرات باسمان بالا رفت که ساکنین سموات و ارضین بگریه و ناله درامدند و سید الشهداء علیه السلم گویا در عقب خیام ایستاده بود و گوش بوداع ان نو جوانان برده گریان میبود و قطرات عبرات از چشمهای حق بینش جاری کردید و از تحفة الذاکرین و نجاة الخافقین جناب زینب بشبیه پیغمبر فرمود ای علی اکبر حالا که بمیدان میروی من هم وصیتی دارم وقتی که بخدمت مادرم فاطمه زهرا میروی بگو دخترت سلام میرسانید اما در درد و شکوه ظالمین تعجیل مکن بجهة انکه انچه نزد ماست اشد از انست که در نزد تست بگو اما در اگر تو در محشر بیایند ادر رفا عن حلق بعبیر وعمامه پرخون پدرم حیدر و پیراهن زهرالود برادرم حسن و پیراهن خون الود حسین را از بنیت کفنن و قنداقه محسن در کنار بعرصه رستخیز قدم گذاشته قیامت دیگر برپا خواهی نمود اما دختر زینب با بدنهای زخمین بیسر و یتیمان بی پدر و زنان بی پسر و قنداقه علی اصغر و لباس عروسی قاسم خون جگر و با علم ابی عبدالله و بازوهای شکسته غل بگردن دست بسته و لب تشنه و شکم گرسنه بعرصه محشر قدم خواهم گذاشت و بساط حشر را برهم خواهم داشت و علم قیامت دیگر در قیامت خواهم افراشت پس انغازم میدان شهادت از پیش و اهل بیت در عقب سر او گریه کنان امدند پس سید مظلومان گویا بدست خود کفن بر جسد نازنینش پوشانید و اسلحه حرب بر قامتش بیاراست پس دست مبارک را برداشته در اغوشش در اورد و او را وداع نمود و بعد از وداع سوار کرده روانه میدان نمود در انوقت گویا مادر و خواهرانش در رکاب و عنانش او بچسبند و بجای اشک خون از دیده میریختند **نظم** هجوم اهل حرم شد بدو وا نمولا بگوش چرخ رساندند بانگ وا علیا

گرفت مادر مسکین بناله دامن او دو دست خواهر گریه فکنده کردن او

گرفت خواهر صغری عنان توسن را برنگ ماتمیان کج نموده کردن را

مجلس سی دهم در جدا شدن دستها از بدن چهار نفر و گفتگوی وهب با زن و جناش و

تحریص نمودن وهب را بجنگ و شکایت جناب سید الشهداء علیه السلم بجدش و پرسیدن رسول خدا صلی الله علیه و اله دست را که قطع نمود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة خاتم النبیین و شیعة امیر المومنین و محبی اولاده الطاهرین و صل اللهم علی الشهداء الصالحین الذین بذلوا رؤسهم و ایدیهم فی سبیلک سیما الجعفر ذو الجناحین و الوهب و العباس بن امیر المومنین صلوات الله علیه و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و ظالمیهم من الان الی یوم الدین **فبعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات یعنی صلوات بفرست ای پروردگار من بران شهیدانی که در راه رضای تو سرها و دستها نثار نمودند خصوصا بر جعفر و وهب ابن حباب الکلبی و ابو الفضل العباس ابن امیر المومنین بدانکه دستهای چهار نفر شهید را در جهاد فی سبیل الله بشمشیر کین و عدوان از بدن خویشتن جدا نمودند **اول ایشان جعفر ابن ابیطالب بود** و در فضل و همین بس که سید الشهداء علیه السلم فرمود **نظم** من له عم کعمی جعفر وهب الله له اجنحین

و او را رسول خدا با سه هزار نفر بجنگ بعضی از کفار فرستاد و ایشان قطع منازل نموده تا اینکه در منزلی که انرا موته مینامند بلشکر کفار برخوردند و لشکر کفار صد هزار نفر بودند و ایشان با وجود قلت اندیشه نکردند و با ان صد هزار مقابل ایستادند و بمحاربه مشغول شدند و در روایت وارد شد که رسول خدا صلی الله علیه و اله از مدینه بحکم الهی کارزار ایشان را میدید و اصحاب را خبر میداد و فرمود که جعفر علم برداشت بمیدان رفت دست راستش را جدا کردند و علم را بدست چپ گرفت پس فرمود دست چپش را نیز انداختند علم را بسینه خود چسبانید پس جعفر رو بسمت مدینه کرد و گفت السلم علیک یا رسول الله سلم کسی که هرگز ترا ملاقات نخواهد کرد پس ضربتی زدند و او را از زین انداختند و رسول خدا این سخنان میفرمود و گریه میکرد و چون دید کافران سر عمش را با سر نیزه از زمین بلند کردند روی مبارکش را بجانب اسمان کرد و چون ابرها میگریست و کف الهی بسر عمم را رسوا

مکر زان حقتعالی دو بال از زمرد سبز بجعفر کرامت فرمود از سر نیزه های کافران بروضه رضوان
پرواز کرد و یا بن جهته او را جعفر طیار میکویند آه آه یا رسول الله راضی نشدی بدن جعفر را در
سر نیزه های کافران ببینی اما در روز عاشورا بدن پاره پاره حسین را در زیر سم اسبان خورد کردند
و در بدن جعفر نود جراحت بود اما در بدن حسین هزار و نهصد و پنجاه زخم بود همه از پیش رو

دوم از ایشان وهب ابن حباب کلبی بود

جوان زیبا
روی و مادر و عروس نیز همراه داشت مادرش نزد وی آمد و کفت ای فرزند نکاه کن که فرزند شافع
قیامت چکونه در این صحرا بیکس و تنها مانده ای نور دیده برخیز و خون خود را در محضر امام ابرار
بریز تا آنکه بمرافقت آنجناب داخل بهشت شده و مرا در نزد فاطمه زهرا سربلند نمائی الحاصل
بعد از اینکه وهب اجازه خواست و رجزخوان رو بمیدان نهاد و جماعتی از آن اشقیا را روانه سقر
ساخت و بنزد مادر آمده و کفت یا اماه ارضیت عنی ای مادر از من راضی شدی کفت خدا از تو راضی
شود و از بحار بروایت منتخب عروسش کفت ترا بخدا امیدوارم مرا در مصیبت خود محزون و مرا
بیوه و بی‌شوهر مکذار پس وهب کفت رضای مادرم بهتر است از رضای تو مادرش کفت ای فرزند اعراض
کن از سخن عروس بدرستیکه تو بشفاعت جد حسین فایز نمیشوی مکر برضای او و رضای من پس
وهب خوشحال و مسرور بجانب میدان شتافت و آنقدر محاربه کرد که لشکر اعدا بامان آمدند تا
اینکه او را در میان کرفتند ملعونی از اهل کوفه دست راست او را جدا نمود پس شمشیر را بدست
چپ کرفته مشغول بجنک بود که ملعونی از قبیله کنده دست چپ او را جدا نمود پس زن وهب
عمود خیمه را کرفته و رو بمیدان کرد و صیحه بوهب میزد و تحریص و ترغیب میکرد و میکفت ای وهب
پدر و مادرم فدای تو باد در یاری حسین و حرم محترم او جنک کن تا کشته شوی پس وهب کفت
تو مرا منع میکردی چکونه آمدی تا من جنک میکنی پس زن وهب بنا کرد بکریه کردن و کفت ای
وهب امام حسین جکرم را میسوزانید و ندای او که میفرمود وا غربتاه و اقلة ناصراه ایا فریادرسی
هست که بفریاد ما برسد و کریه اهل بیت آن مظلوم در خیمه‌ها من طاقت نیاوردم با ایشان

بخشیم پس کفت زندکانی بعد از ذریه رسول خدا حرامست آه آه یکدست دیکر در اینجا قطع نمودند
آن دست عبد الله طفل یتیم جناب امام حسن بود الی آخره

سیم از آنها عباس ابن امیر المؤمنین بود

و قتیکه آن بزرکوار زاری و بیقراری تشنه کامان را
دید بطاقت کردید پس بر مرکب سوار شد و نیزه خود را بر داشت و مشکی بر کرفت و روانه فرات کردید
و چهار هزار خارجی که موکل آب فرات بودند از هر جانب جناب عباس را احاطه کردند و سر راه براو
کرفتند آن سقای تشنه لبان بر آن قوم بی ایمان حمله نموده بضرب سنان منافقان را بر خاک هلاک
انداخت تا اینکه هفتاد نفر از ایشان بقتل رسانید و مرکب بمیان فرات انداخت و از مرکب فرود آمد
و مشک را پر آب کرد و چون از کرمی هوا و حرارت هیجا تشنکی براو غالب شده بود در آنحال دست دراز
کرد آب بیاشامد از تشنکی برادر مظلوم خود و عیال و اطفال آنحضرت بخاطر آورده پس آب را از
دست خود ریخت و کفت نه والله قطره از آب نمیخورم و حال آنکه آقای من حسین و عیال و اطفال
او تشنه اند این هرکز نخواهد شد که ایشان تشنه باشند و من آب بیاشامم از صنادید ریاض الشهاده نوشته
که آورده اند مرکب جناب عباس نیز چون حال صاحب خود را بدان نهج دید که جناب عباس آب را نخورد
نخورد آن حیوان نیز سر خود را بالا کرده قطره از آب نیاشامید پس جناب عباس مشک را بدوش راست
کشید بر مرکب سوار شد ناکاه آن اشقیا سر راه براو کرفتند جناب عباس با آن قوم نسناس محاربه مینمود
و راه می پیمود که شاید جرعه آبی بلب تشنکان رساند آه وا ویلاه ناکاه یزید بن ورقاء ولد الزنا از کمین
کاه در آمد و حکم بن طفیل نیز او را امداد کرد و ضربتی بر آن نور دیده حیدر کرار زدند دست راست او را
از تن جدا کردند آن شیر بیشه شجاعت از آن ضربت پروا نکرده مشک را بدوش چپ کشید و شمشیر را
بدست چپ کرفته و بر آن اشقیا حمله کرد پس آن علمدار لشکر شهداء و یادکار علی مرتضی با لب تشنه
و جکر تفتیده و دست بریده و تن مجروح تا آنکروه جدال مینمود و در جهاد کفار و یاری برادر بزرکوار
خود داری نمیکرد که ناکاه ملعونی ضربتی بر آن مظلوم لب تشنه زد که دست چپ او را جدا کرد مشک را
بدندان کرفت و برکاب شتابان از پهلوی خود دور میکرد

چهارم از ایشان

ان دستهاست که جمال ملعون قطع نمود شب بعد از عاشورا
بطمع بند زیر جامه در چه حالت بود سر از بدن جدا و اغشته بخون و لباس غارت شده و باد خاک
و ریکهای صحرا را بر او افشانده مکبا علی وجهه از روی سیما میکوید با بیضون و هیئات پیدا کردم نظرم
بران بند زیر جامه افتاد دست دراز کردم بکشایم دیدم کره بسیاری بر او زده بسعی بسیار کره او را کشودم
دیدم انمظلوم دست راست خود را اورد و بند زیر جامه را گرفت هرچه سعی کردم ان بند را از دست انمظلوم
بگیرم نتوانستم پس شقاوت مرا واداشت بتحصیل خوبه که قطع نمایم دست انمظلوم را پس قطعه شمشیری
یافتم از کذاشتم بدست انمظلوم انقدر زدم که دست او را جدا نمودم پس دست زدم که کره بند زیر
جامه را واکنم دیدم دست چپ خود را اورد بند زیر جامه را گرفت باز انچه سعی نمودم که دور نمایم دست
انجناب را نتوانستم بهمین قطعه شمشیر انقدر زدم که دست چپ او را نیز قطع نمودم پس دست دراز
کردم که بند او را بکشایم ناکاه دیدم که زمین بلرزه امد و اسمان بزلزل و صدای شورش و غوغای عظیم
شنیدم که قایلی میکفت وا ابناه وا مقتولاه واذبحاه واحسیناه واغریباه یابنی قتلوک ما عرفوک
ومن شرب الماء منعوک بوحشت عظیم صیحه زدم خود را بمیان کشتکان انداختم دیدم سه مرد
و یکزن ایستاده و خلایق بسیاری دور ایشان ای عزادار ان زن مادر انجناب فاطمه زهرا بود و ان سه مرد جد
او محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی بودند الحاصل پیغمبر خدا او را در اغوش کرفته میفرمود
فدیتک یا حسین بخدا قسم کران است بر من بر ببینم سر از بدن تو جدا و جبین تو بخون اغشته و خون
از کلویت جاری پس انجناب ملاحظه دست انجناب نموده دید که دستش جدا شده فرمود یابنی
من قطع یدک الیمنی وبان اکتفا نکرده دست چپ ترا نیز قطع کرده اه اه پیغمبر خدا از هزار و نهصد
پنجاه زخم نپرسید انمظلوم عرض کرد ای جد بزرکوار جمالی از مدینه با من همراه بود بجهة بند زیر جامه
دستهایم را قطع نمود و شمار دید خود را در میان کشتکان انداخت چون رسول خدا صلی الله علیه
و اله این کلمات را شنید کریه بسیار نمود بمیان کشتکان تفحص انجمال نمود همینکه نظرش بران ستمکار
شقی افتاد کفت ای جمال ترا با من چکار است قطع میکنی دستهای را که جبرئیل و ملئکه خدا بسیار او را بوسیده اند

وبراد

وتبرک جستند بان اهل اسمانها و زمینها ایا کفایت نکرد انچه ملاعین کوفه بان کرهند از ذلت و هتک حرمت
زنان او نمودند بعد از اینکه در پس پرده ها بودند خدا روی ترا ای جمال سیاه کند در دنیا و اخرت و دو دست و پای
ترا قطع کند ولنعم ما قال نظم ایا نبود بس بریدن انکشت بخاتمی تا انکه قطع دست نمودی ساربان تو

مجلس چهاردهم از شهدای کربلا چهار نفر عیال همراه داشتند التماس نمودند زن وهب که در سلک کنیزان خواهر امام حسین علیه السلام باشد و ام حبیب با مسلم در زمین کربلا استدعای زن وهب که از جمله کنیزان باشد و کفتکوی زن علی بن مظاهر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی انصار الله السلام علی انصار رسول الله
السلام علی انصار ولی الله السلام علی انصار حجة الله السلام علی ال الله هنیئا لهم این مثلهم کالجبل انصار
لا تحرکه العواصف ولا تزلزله القواصف واین مثل نسوانهم کامراة زهیر وام وهب وزوجة علی بن
مظاهر حیث بذلن مهجهن وساعدن سادتهن کرجالهن رحمة الله علیهن ولعنة الله علی اعداء ال محمد
من الجن والانس اجمعین **فبعد** مضمون بعضی از فقرات سلام بر انصار اهل بیت محمد صلی الله علیه واله
کوار اباد بر ایشان که جاست مثل ایشان بودند مانند کوه محکم که از وزیدن باد خلاف بحرکت و اضطراب در نیاید
و از شدت زلزله و رعد و برق و صاعقه در هم نشکنند کانوا مقیمین عند حجة الله و کجا پیدا میشود مانند
زنهای ایشان مثل زن زهیر و مادر وهب و زوجه او و زوجه علی بن مظاهر مثل مردها خویش جانهای خود را
بر سادات خویشان بذل نمودند رحمت خدا باد بر ایشان لی از کتب مصایب چنان بنظر در امد که از شهداء
کربلا چهار نفر عیال همراه داشتند زهیر ابن قین چنانچه از بحار و مهیج و مجمع المصائب و جماعتی از بنی فزاره
و بجیله که ما با زهیر بن قین هم سفر بودیم در زمانیکه از مکه مراجعت نمودیم و در پشت سر امام حسین
مسافت میپیمودیم تا انکه انحضرت در منزلی نزول نمودند و ما در نزدیکی انحضرت منزل نمودیم مشغول طعام
خوردن بودیم ناکاه رسول فرزند رسول خدا صلی الله علیه واله امد بر زهیر کفت که فرزند پیغمبر خدا ترا

میطلبد

میطلبد پس ما همگی آنچه در دست داشتیم واگذاشتیم بعد از آن زوجهٔ زهیر که دیلم دختر عمرو بود گفت
سبحان الله ای زهیر فرزند رسول الله ترا میطلبد تو هنوز نشسته برخیز برو بخدمت او پس زهیر بخدمت
آنجناب رفت آنحضرت تکلیف جهاد نموده برگردید بخوشحالی برگشت فرمود که خیمهٔ او را برکنده در جوار
سرادقات امامت زدند پس متوجه رفقا شده ایشان را تکلیف بنصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه
واله کرده رفقای او رو بکوفه شدند پس زهیر متوجه زوجهٔ خود شد گفت ای یار غمگسار من در خدمت
فرزند رسول مختار عازم کارزارم تا جان خود را نثار راه او سازم ترا مهر حقی که در ذمهٔ من باقی است برقرار
از مال من بردار و مرا حلال کرده باهل خود ملحق شو نمیخواهم که بسبب من ترا محنتی رسد بروایتی
آنزن گفت ای زهیر من هم از تو جدا نشوم چنانچه تو میخواهی در زمرهٔ مردان خاندان رسالت باشی من هم میخواهم
که در ملازمت دختران فاطمهٔ زهرا که خدمتکار باشم پس زهیر او را دعا کرده و در رکاب فرزند رسول
خدا بودند و در وقت شهادت زهیر زنش از او استدعا کرد که از جناب سید الشهدا علیه السلام استدعا
نماید که او را بدست خواهران خود سپرده از جملهٔ کنیزان خود شمارند پس زهیر از آنجناب استدعا نمود
آنحضرت نیز قبول نموده آنزن را بجناب زینب خاتون سفارش نموده آه ای عزیزان اصحاب آن مظلوم
یک نفر و دو نفر جمع میشدند اما لشکر مخالف پنجهزار چهار هزار مشهور است که ملاعین کوفه پی
در پی نعل بندی میکردند بکربلا میامدند و هر دسته که میرسید طبل شادیانه میزدند چون عصر
تاسوعا شد شمر ولد الزنا با چهار هزار مثل خود رسید باز طبل شادی زدند جناب علی اکبر از
پدر بزرگوارش پرسید که ای پدر باز چرا طبل میزنند سید الشهدا سلام الله علیه فرمود که شمر با
لشکرش وارد شدند علی اکبر عرض نمود ای پدر چرا برای ما ناصر و معینی نمیاید پس اعانت کنندگان
ما کی میرسند حضرت فرمود میایند بعد از زمانی دیدند از سمت کوفه گردی نمایان شد حضرت فرمود
اینها ناصر و اعانت کنندگان ما هستند تا نزدیک رسیدند دیدند دو نفر پیر ریش سفید یکی
حبیب و دیگری مسلم بن عوسجه هر زمان قدم بر میداشتند میگفتند غریب حسین بیکس
حسین مظلوم حسین **دویم زن هلال بن نافع بود** در وقت میدان

رفتن هلال زن از او التماس کرد که مرو و مرا بیوه مگذار چون آنحضرت از گفتگوی آن ضعیفه مطلع
شدند فرمود ای هلال جانب زوجه‌ات را رعایت کن الی آخره **سیم زن وهب بن حباب کلبی بود**
خلاصهٔ مطلب وهب در وقت وداع آمد عروس او را وداع نماید گفت که التماس آن دارم که بقضای الهی راضی
شوی و در این بلیه صبر نمائی عروس گفت ای عزیز جان جمیع عالمیان فدای قدم سرور شهیدان باد درگاه
زنان جهان لازم و جان میدهند جان خود را فدای فرزند رسول خدا مینمودم لکن از تو توقع آن دارم که در
حضور شاه مظلومان عهد نمائی که بی من قدم در بهشت نگذاری و در روز قیامت مرا باز طلبی و از آن
بزرگوار نیز التماس کنی که مرا از جملهٔ کنیزان شمرده بجناب زینب سفارش نماید وهب قبول نموده هر دو
بخدمت آنشاه کربلا آمده آن زن عرض کرد که یابن رسول الله یقین دارم که شهیدان راه تو همینکه از زمین
افتادند حوریان سر ایشان را در کنار گرفته غبار از رخسار ایشان پاک خواهند نمود حاجتم آنست که مرا
در قیامت باز طلبد و بی من در بهشت قدم نگذارد و استدعا از شما دارم که مرا بخواهران خود سپاری که از
جملهٔ کنیزان باشم سرور شهیدان و اهل بیت و پریشان از سخنان آن زن نالان و گریان شدند وهب عرض
کرد که یابن رسول الله گواه باش که بی او قدم بخلد نگذارم و شما نیز او را بخواتین حرم سرای عصمت
و طهارت بسپارید حضرت قبول نمود پس وهب روانهٔ کارزار شد **چهارم از ایشان**
زوجهٔ علی بن مظاهر بود و آن بر سبیل اجمال اینست که در شب نهم
محرم نصف شب سید الشهدا علیه السلام از خیمه بیرون تشریف آورده و تکیه بر شمشیرش نموده
کرسی گذاشتند و بر کرسی قرار گرفت و همهٔ اصحاب جمع شدند و خطبه در نهایت بلاغت و فصاحت
ادا نموده و در آخر خطبه فرمودند ای قوم شب شما را فرو گرفته فاتخذوه سبیلا هر کدام راهی بگیرید
بروید بخدا قسم که اگر این لشکر بمن ظفر یابند شما را هرگز بد نمیرسانند پس حبیب برخاست و گفت یابن
رسول الله دوست میدارم اینکه کشته شوم پس باز کشته شوم تا هفتاد مرتبه هرگز از شما مفارقت نخواهم
کرد و سایر اصحاب آنحضرت نیز قریب باین مضمون کلماتی ادا کردند آنجناب همه را جزای خیر دادند بعد
از آن فرمود که آگاه باشید هر کس در منزل خود زنی داشته باشد او را برگرداند براهلش پس یکنفر از اصحاب

برخاست عرض نمود چرا چنین کنیم یا سیدنا و مولینا و عمادنا فرمود بدرستیکه زنهای ما را اسیر خواهند
نمود و من میترسم بر زنهای شما از اسیری پس برخاست از اصحاب آنحضرت علی بن مظاهر و رفت بخیمهٔ خود
چون نظر زوجه‌اش بر وی افتاد برخاست بجهت تعظیم او و تبسم نمود فقال لها ما داعی التبسم پس علی بن مظاهر
بزنش گفت که واگذار تبسم را که زمان زمان شادی و سرور نیست زوجه‌اش گفت یا بن مظاهر بدرستیکه
من شنیدم که غریب فاطمه خطبه میخواندند نشنیده بودم مثل آنرا مگر در زمان امیر المؤمنین علیه السلام
و شنیدم در آخر خطبه همهمه و دمدمه نفهمیدم چه میفرمود پس علی بن مظاهر گفت آنحضرت فرمودند
کسیکه در خیمه‌اش زنی باشد برگرداند بجانب اهل و گفت شما چه عرض نمودید گفت ما عرض کردیم
چرا برگردانیم فرمود زنهای ما را اسیر خواهند نمود و من میترسم از زنهای شما باسیری آن زن صالحه گفت
پس تو چه میکنی علی گفت بیا ببرم بپیش بنی اعمامت پس آن زن برخاست و سر شرا کوبید بستون خیمه و کریست
گریهٔ شدیدی و گفت انصاف نکردی با من ای پسر مظاهر ایسرّک ان تسلب زینب ازارها من علی راسها
آیا خوشحال میکند ترا که لباس زینب غارت نمایند و مقنعه از سرش بردارند و من مستور باشم و آیا خوشحال
و مسرور میکند ترا یا بن مظاهر ان تسلب سکینة قرطاها من اذنیها ای پسر مظاهر که هر دو گوشواره
سکینه را از گوشش در آورند و انا ازیّن فی قرطی و من زینت بر خود نمایم بگوشوارهای خود و با مسرور میشوی
که لباسهای دختر رسول خدا را غارت نمایند و من زینت خود با آرام دل و بخواطر جمعی مستور باشم آیا تو میخواهی
خواهی که در روز قیامت در خدمت رسول خدا رو سفید باشی و من در نزد فاطمه زهرا روسیاه باشم لا و الله
نه قسم بخدا شما مردها جانهای خود را سپر زنان ایشان فدا نمائید و ما زنها جانهای خود را فدای زنان
ایشان مینمائیم پس علی بن مظاهر برگشت بخدمت حضرت امام حسین علیه السلم و عرض کرد ای مولای
من ابا و امتناع مینماید اسدیه بجانب خویش و اقارب خود رفتن را بلکه در نظر ندارد چیزی بجز از مواسات شما
حضرت فرمود خدا تعالی شما را جزای خیر دهد از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مروت بعید است دور
افتادن از اهلش و مروت نیست نبیل شد عزیز الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس
پانزدهم با شدت گریه نمودن سکینه خواتون در

چهار موضع و پرسیدن یزید لعین چرا گریه میکنی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بعظایم
مصیبات الحسین و اجلّ رزیتنا بجسایم رزیّات الحسین و اطفاء نیران سیئاتنا بقطرات عبرات
الحسین روی اسفا اما جری علی البنین و بنات الحسین و هم ما بین من نحش وجهها بیدیها و من نزع
قرطها من اذنیها و بین من تستجیر فلا یجار و تستنصر فلا ینصر سیما ابنته الصغیرة التی اصابتها
سهام الدهر و لیس لها شغل الا البکا بدوام الدهر و ناحت لابیها فی اللیل و النهار و لکن اشدها
اربع و لعنة الله علی ظالمی آل محمد اجمعین الی یوم الدین **فصل** مضمون بعضی از فقرات خطبه
ای تاسف بسیار از مصائبی که وارد آمد بر فرزندان و دختران سید مظلومان و حالت ایشان این بود که
بعضی بدست روهای خود را میخراشیدند و بعضی را گوشواره از گوشهای او میکندند و بعضی طلب مینمود
پناه دهنده را کسی پناه نمیداد و اعانت میطلبیدند کسی اعانت او نمیکرد خصوصا سکینه مظلومه دختر
آن مظلوم که مصیبتهای روزگار بان صغیره وارد آمده بود شب و روز در مفارقت و غربای پدر بزرگوار
نوحه و گریه میکرد و لکن در چهار جا بشدت گریه نمود **اول** در شب عاشورا میگوید در میان خیمه نشسته
بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم و چون از خیمه بیرون آمدم دیدم پدرم نشسته و اصحابش
دور او میباشند پس پدرم فرمود که شما آمدید با من بجهت اینکه من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت
کرده اند بدل و زبان و حال میبینید که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند و حال
بدانید که ایشان را مقصدی نیست مگر کشتن من و یاران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن
اموال من و من میترسم که شما ندانید یا دانید و شرم کنید مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرام است
پس هر کس کاره باشد در یاری ما برگردد در این وقت زیرا که شب پرده است و کسی بکسی نیست و کسیکه
ما را یاری کند بجان خود با ما خواهد بود در درجات عالیه جنان سکینه خواتون میگوید و الله ما اتم
کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة و عشرین بخدا هنوز کلام آنجناب تمام نشده بود که جماعتی از بی
وفایان که بطمع دنیا آمده بودند طریق بیوفائی را پیش گرفته دسته دسته در آن بیابان متفرق

شدند چون این را دیدم برگشتم بخیمه واشك از دیده ها میریخت عمه ام ام کلثوم مرا دید وگفت برادر چه مشوش
قصه را نقل کردم چون این را شنید ناله واابتاه واجداه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه بر آورد و گفت
نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص خواهم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم مارا
هلاك میکردند **دویم گریه او وقتیکه سید مظلومان بدن**
پاره پاره شبیه پیغمبر علی اکبر را بسمت خیمه ها
آورد و نوجوان بزرگوار بادیده اشکبار داخل خیمه شده باطراف خیمه نگاه میکرد و گویا
بجا نشستن علی اکبر را نظر میکرد و در آنحال سکینه خاتون پیش آمد و گفت ای پدر بزرگوار چه واقع
شده است که خبر مرگ خود را بما میدهی واشك از دیده ها میبارید و کجا است برادر من علی اکبر حضرت فرمود برادر
تو علی اکبر را این قوم لئیم کشتند سکینه این خبر وحشت اثر را شنید فریاد کشید وااخاه وامهجة قلباه
واز شدت کدورت و بیتابی خواست که از خیمه بیرون رود حضرت او را مانع شد و فرمود ای سکینه صبر کن و
بیتابی مکن سکینه عرض کرد یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر بزرگوار چگونه صبر
نماید کسیکه مانند علی اکبر برادرش را کشته باشند و در اندوه و کدورت باشد پدر او را نیز چنین است در
اینصورت صبر و شکیبائی مشکل است **سیم گریه او در وقت وداع پدر**
بزرگوارش سکینه پیش آمد و گفت ای پدر بزرگوار
تن بمرگ داده و مارا بکه میسپاری آن امام غریب گریست و فرمود
ای نور دیده من هر که یاوری ندارد یقین مرگرا بر خود قرار میدهد آیا خبر نداری همه کس خدا است و رحمت
خدا در دنیا و عقبی از شما جدا نخواهد شد پس آن امام مظلوم فرزند خود را در بر کشید و او را بر سینه خود
چسبانید و بآستین اشك از دیده آن نور دیده خود پاك کرد و فرمود **نظم** سیطول بعدی یا سکینة
فاعلمی منك البکاء اذا الحمام دهانی ای نور دیده ای سکینه بدانکه چون من شهید شوم و مرگ
مرا دریابد بعد از من گریه تو دور و دراز خواهد شد و پیوسته از درد بی پدری گریه خواهی کرد **نظم**
لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة مادام منی الروح فی جثمانی ای سکینه دل مرا بر اشك دیده خود

مسوزان و از گریه حسرت خود آتش بر دلم میفکن و مادام که روح در بدن منست و زنده ام گریه مکن **نظم**
فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان هرگاه من کشته شوم و بقتل آورند مرا تو
سزاوار تری بگریستن ای بهترین زنان **چهارم گریه آن مظلومه در**
مجلس یزید لعین وقتیکه نظر آن مردود بر سکینه
مظلومه افتاد که روی خود را به آستین از نامحرمان پوشیده و از دیده اش سیل سرشك
جوشیده پرسید که این دختر کیست و اینقدر گریه چیست این سخن آن ملعون بیشتر آتش اندوه دل سکینه شد
و چنان گریه گلوگیرش گرفت که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت نماید یزید لعین گفت چرا اینقدر گریه
میکنی گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه چادر ندارم که روی خود را از تو و نامحرمان دیگر پنهان سازم آن
ملعون گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را که چه قدر قلبش در حق اولاد رسول قساوت داشته آه ای
عزادار تعجب از سوال این ملعون است که چرا گریه میکنی ای ولد الزنا سکینه چگونه نمیتواند گریه نکند با همه
این مصائب مانند امام حسین علیه السلم پدر مهربانش شهید و مانند علی اکبر نوجوان برادرش بدن پاره پاره
بخون خویش غلطان و خود با عمه ها اسیر در مجلس نامحرمان و سر پدر بزرگوار با سرهای یاران در برابر دشمنان
مجلس شانزدهم در تمام شدن آبها از خیمه ها در دهه محرم
و عطش اطفال و تشنه برگشتن چهار نفر از شریعه فرات
و آب آوردن بریر بجهة اطفال اهلبیت و ریختن آب
بر زمین و تشنه ماندن ایشان و رسیدن تیر بدهان تشنه
امام حسین علیه السلام وعلیه الالف التحیة والثناء
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی رطب مدامعنا بالحزن والبکاء
فی عزاء الحسین ومحی سیئاتنا بقطرات عبرات الحسین علیه السلم وفضل مجالسنا بذکر مصائب الحسین
علیه السلم وشرفنا علی سایر الامم بالدخول فی زمرة اولیاء الحسین علیه السلم والصلوة والسلام
علی سید المرسلین جد الحسین علیه السلم وعلی علی امیر المومنین ابی الحسین وعلی فاطمة سیدة

العالمین ام الحسین علیه السلام و علی الحسن بن علی اخ الحسین علیه السلام و علی اصحابه السعداء الشهداء
السالکین مسلک الحسین الذین وردوا الشریعة ووصلوا الفرات و رجعوا منه عطاشا ناکمولا لهم الحیاة
والعن اللهم علی الکفرة والفجرة من اعداء الحسین **و بعد** حاصل مضمون بعضی از فقرات صلوات
بر اصحاب شهدا سعادتمند در طریق حق سلوک نمودند مانند سلوک حسین اینجا کسانی که داخل شریعه
فرات شدند و تشنه از فرات بیرون آمدند اقتدا نمودند بمولای خویش حضرت امام حسین عزیز من چهار نفر
بشریعه فرات داخل شدند اما هر چهار نفر تشنه بیرون آمدند **اول** بریر بن خضیر همدانی بود چنانچه
ابن نما از بعضی از ثقات از سکینه خاتون فرمود در روز نهم ماه محرم تشنگی بما غلبه نمود و آبهای ما
تمام شد و ظرفها خالی افتاده و مشکها خشک شده بود از شدت حرارت چون نزدیک بغروب
شد بسیار تشنه شدم و بعضی از دخترها نیز تشنه بودند پس من رفتم بنزد عمه ام زینب از تشنگی خودمان
او را خبر دادم تا هم شاید آبی برای ما نگاه داشته باشد چون بخدمت عمه رسیدم دیدم در خیمه خود
برادر شیرخواره مرا در بغل گرفته گاهی می نشیند و گاهی برمیخیزد و آن طفل شیرخوار مانند ماهی
در میان آب اضطراب مینماید و ناله میکند و عمه ام میگوید صبرا صبرا یا ابن اخی و انی لک الصبر و انت علی
هذه الحالة المشومة صبر کن صبر کن ای فرزند برادرم و کجاست از برای تو صبر و حال آنکه بر اینحالت
بد هستی آه آه دشوار است بر عمه تو صدای گریه ترا بشنود و نتواند نفعی بتو برساند سکینه میگوید چون اینها را
شنیدم صدا بگریه بلند نمودم عمه ام فرمود سکینه گفتم بلی گفت چرا گریه میکنی گفتم بحالت برادر
شیرخواره ام و تشنگی خود را ظاهر نکردم که مبادا غم عمه زیادتر شود گفتم ای عمه جان هرگاه مرا می
فرستادی بخیمه بعضی از عیالهای انصار شاید در نزد ایشان آبی بهم رسد پس عمه ام برخاست و دست آن طفل را
گرفت و من همراه او رفتیم بخیمه پسر عموی هم حضرت امام حسن علیه السلام و فرستادیم بخیمهای انصار شاید
در نزد ایشان آبی بهم رسد و نزد ایشان هم آبی ممکن نشد پس عمه ام مأیوس شده برگشت بخیمه خود و با او بودند
قریب به بیست نفر از اطفال پسر و دختر و شروع نمود بگریه و ما نیز گریه میکردیم پس ناگاه یکنفر از اصحاب
دیدم که او را بریر همدانی و سید القراء میگفتند مطلع شده و گریه ما را شنید خود را بر زمین افکند خاک

برسر صوت

بر سر و صورت میریخت و اصحاب خود را صدا کرد و گفت رای شما چیست یا مروت که دختران فاطمه زهرا
از تشنگی هلاک شوند و قائمه شمشیر در دست ما باشد نه قسم بخدا خیری نیست در زندگانی بلکه باید پیش
از ایشان بمیریم بمجملا چهار نفر مشکی برداشتند قصد فرات نمودند چون موکلین ایشان را دیدند گفتند کیستید
گفت منم و ایشان هم اصحاب منند تشنگی بر ما غلبه نموده آمده ایم آب بخوریم گفتند همین جا باشید تا
برئیس خود معلوم کنیم میان رئیس ایشان و بریر قرابتی بود گفت بگذارید آب بخورند همینکه داخل فرات
شدند بریر گفت بخاطر بیاورید تشنگی اطفال حسین را و آب نخورید و تعجیل نمایید شاید آبی به لب تشنه
آنها برسانیم اصحاب بریر گفتند قسم بخدا آب نمیخوریم پیش از اینکه سیراب شوند اطفال اهلبیت آن ظالمان
مطلع شدند برئیس خود معلوم کردند آن ملعون گفت نگذارید پس آنها احاطه کردند اصحاب بریر را بریر باصحاب
خود فرمود یکی از شما این مشک را بدوش خود بکشد و ما این قوم را منع میکنیم پس یکنفر مشک را بدوش
خود کشید آن ملاعین بنای تیراندازی گذاشتند یک تیر آمد بر بند مشک خورد و از روی گذشت بدوش
آن شخص نشست و خون جاری شد از بدنهایش چون مشک را ملاحظه کرد دید که سالم است گفت حمد خدا را
که گردن مرا نگه دارنده مشک نمود چون بریر دید که آن ملاعین دست بردار نیستند بصدای بلند ندا کرد
وای بر شما ای اعوان و اولاد ابوسفیان فتنه برپا میکنید در آن وقت جماعتی از اصحاب حضرت امام حسین
صدای بریر را شنیدند پس سوار شده بجانب ایشان روانه شدند چون آن ملاعین ایشان را دیدند برگشتند
بریر مشک را نزد خیمه گذاشت و گفت بنوشید ای ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اطفال تشنه
همینکه اسم آب را شنیدند صیحه کشیدند بریر آن آب را برای ما آورده پس خود را افکندند در سر مشک بعضی
در بغل میگرفت و بعضی صورتش را میمالید و بعضی سر دل میمالید چون ازدحام ایشان بسیار شد دهن
مشک باز شد آب بزمین ریخت پس صیحه و ناله اطفال بلند که آب بر زمین ریخت ای بریر پس بریر تشنه بشریعه
فرات داخل شد و تشنه بیرون آمد و اطفال نیز از مشک آب نیاشامیدند **دوم** جناب
عباس بود که داخل شریعه فرات شد مشک را پر
آب کرد چون از کرمی هوا و حرارت هیجا تشنگی بر او غالب

تشنه

شده بود در انحال دست دراز کرده که آب بیاشامد تشنگی
برادر لب تشنهٔ خود و عیال و اطفال از تشنه لب بخاطر
آورد و آب را از دست خود ریخت از فرات تشنه بیرون آمد
از صاحب ریاض الشهادة نقل کرده اند که مرکب جناب عباس چون حال صاحب خود را بدان طرح دید او هم سر خود را
بالا کرده قطرهٔ از آب نیاشامید پس جناب عباس از مشرعه بیرون آمد ناگاه کفار از اطراف آن بزرگوار را گرفته
تیر باران کردند مجملاً نه خود آب خورد و نه کسی دیگر از آن مشک آب خورد سیم از آنها شبیه
پیغمبر جناب علی اکبر بود صاحب منتخب شهادت علی اصغر را چنین روایت کرده که چون
جناب عباس شهید شد سپاه کفار هجوم آوردند بحضرت امام حسین علیه السلام پس آنحضرت آن
طفل را در برابر لشکر آورده فنادی هل من معین یعیننا و هل من ناصر ینصر آل محمد المختار
اما احدی هست جرعهٔ آبی باین طفل دهد که طاقت تشنگی ندارد پس جناب علی اکبر برخاست عرض کرد
من آب هم آورم ظرف آبی برداشت رو بفرات و اسب خود راند بفرات رسانید مشک پر آب کرده بجانب
بجانب حضرت امام حسین علیه السلم آمد گفت ای پدر جان این آبست بیاشامان برادرم را و اگر چیزی
بماند بریز بمن که بغایت تشنه ام پس جناب سید الشهدا علیه السلم گرفت آن طفل را بر روان خود
نشانید و ظرف آب را نزدیک دهان آن طفل برد خواست بیاشامد ناگاه تیری زهر آلود بحلق آن طفل نشست
شهید شد پیش از خوردن آب پس حضرت گریست و ظرف آب را بدور انداخت رو با سمان کرده گفت الها
تو گواهی کنند شبیه ترین خلق را برسول الله چهارم سید الشهداء سلام الله
علیه از شدت تشنگی متوجه نهر فرات کردید و برابر الاعور سلمی
ملعون و عمرو بن الحجاج لعین که با چهار هزار نفر لعین موکل آب فرات بودند حمله کرده و آن ملاعین را از
سر آب فرات دور کردند و بازو الجناح داخل آب فرات شد چون ذو الجناح سر خود را فرو برد که آب بیاشامد
و تشنگی خود را تسکین دهد امام لب تشنه بذو الجناح فرمود انت عطشان و انا عطشان و الله لا اذوق
الماء حتی تشرب یعنی ای ذو الجناح تو تشنه و من هم تشنه ام و بخدا قسم که قطرهٔ از آب نخواهم

اشامید تا آنکه اول تو بیاشامی پس چون ذو الجناح این کلام را از آن بزرگوار شنید سر خود را کشید
و آب نیاشامید مثل کسیکه کلام آنجناب را فهمیده باشد پس آنغریب و حید فرمود که ای ذو الجناح تو
آب بیاشام من نیز آب میاشامم پس دست مبارک را بلند کرده کفی از آب برداشت که روزه از روز را افطار نماید
که ناگاه ملعونی فریاد زد که یا حسین تو آب میخوری و حال آنکه باسیری برده شد حرم محترم تو پس آن بزرگوار
چون این کلام را شنید از شدت غیرت و حمیت آشامیدن آب برو ناگوار آمد پس آب را بریخت چون شیر خشمناک
حمله بر آن لشکر بیباک فرمود صفوف ایشان را در هم شکست و خود را بخیمه بیکسان رسانید دید که خیمه ها
سالمست پس آنغریب بیکس داخل خیمه ها شد تا اهل و عیال خود را وداع کند و در بعضی از روایات هست
که آن امام تشنه لب خود را بآب فرات رسانید کفی از آب برداشته خواست که بیاشامد از تشنگی اطفال بیادش آمد
بریخت و در بعضی از روایات هست که کفی آب پیش دهن مبارک آورده هنوز قطرهٔ بحلقش نرسیده که حصین
ابن نمیر تیری بر دهن مطهر او زد و آب نصیب وی نشد و اما دهان آنحضرت زمان زمان پر خون میشد و بیرون
میافکند آه آه کدام دهان و کدام لبها آن دهانیکه همیشه پیغمبر خدا میبوسید و آن لبهائیکه بوسه فاطمهٔ
زهرا آنها را میمکید پس دشمنان حمله میاوردند و تن نازنین آن امام مظلوم را مجروح میکردند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس هفدهم واقعه شدن عقد آدم
و حوا در بهشت و جاری شدن عقد فاطمه علیها سلم در آسمان
چهارم و وداع سید الشهداء علیه السلم قبر مادر را و صدا
آمدن از قبر مادر و عروسی فاطمه در کربلا و جهاد قاسم
و آمدن بسوی خیمه ها و وقوع عقد رسول خدا صلی الله
علیه و آله در مکه و بتجارت شام مهیا شدن و آوردن جبرئیل
ابر را از بهشت و معجزات آنحضرت در راه شام و گفتگوی سهل
با سکینه و ترتیب مجلس خدیجه بجهت عقد و شهادت
جناب قاسم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اقرار النعمة و لا

الله الا الله اخلاصاً لوحدانيته وصلى الله على سيد بريته والاصفياء من عترته وقد كان من فضل
الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم
وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم **بدانکه** نکاح از جمله چیزهائیست
که خداوند عالمیان امر کرده است بان بندگان خویش را و پسندیده است از احادیث ان المتزوج یحرز نصف
دینه کسیکه عقد نماید حفظ نموده نصف دین خود را اما در عالم چهار عقد خوانده شد یکی در بهشت
و دیگری در آسمان چهارم و یکی در مکه و دیگری در کربلا **اما اول عقد ادم و حوا**
بود در بهشت وقتیکه خلاق عالم حضرت ادم را خلق کرد و خواب برا و مستولی کرده و از بقیه طینت
ادم حوا را افرید و حوا نیز بصورت ادم بود در حسن و جمال و هفتصد گیسو داشت و هر یکی مرصع بیاقوت و مروارید
و حنا در دستها و رقیق الجلد و رنگش اصفی و احسن صوتا من ادم و اصفا سنا و افتح منه عینا و ابیض
و انگشتها لطیفست و کفها نرم تر و چون خداوند خلق کرد حوا را نشاند او را در کنار حضرت ادم چون بیدار
شد حوا را نزد خود دید گفت کیستی تو گفت منم حوا خداوند مرا برای تو خلق نموده ادم گفت چه نیکوست
خلقت تو پس حقتعالی وحی نمود بسوی ادم که این کنیزک منست و تو بنده منی و من شما را افریده ام از برای خانه
که نام او بهشتست پس مرا بپاکی یاد کنید و حمد و ثنای من بگوئید پس ای ادم خواستگاری کن حوا را از من
و مهرش را بده ادم گفت پروردگارا مهر او چیست فرمود مهرش اینست که ده مرتبه صلوات فرستی بر محمد
و آل محمد صلی الله علیهم پس حوا را تزویج نمود و کان الولی رب العالمین والخطیب جبرئیل الامین والشهود
الملئکة المقربین والزوج ادم ابو النبیین والزوجة حوا و نثرت الملئکة علیهما نثار الجنة **اما دویم**
عقد علی و فاطمه سلام الله علیهما که حقتعالی امر کرد ملئکه را که مجتمع شدند
در آسمان چهارم نزد بیت المعمور و حق تعالی رضوان خزینه دار بهشت را امر کرد که منبر کرامت را نصب نماید
در نزد محراب بیت المعمور پس وحی کرد بسوی ملکی از ملئکه حجب که او را راحیل میگویند در میان ملائکه
خوش زبان و نیکوبیان تر از او نیست پس راحیل بر منبر بر آمد و حمد و ثنای حقتعالی کرد بمحامد که سزاوار عظمت
و جلال او بود و صدای فرح و ثنا از او جمیع آسمانها ساکنین ان بر آمد و جمیع اهل سموات شاد شدند

بعد از حمد

بعد از حمد و ثنای پروردگار عالمیان گفت بدرستیکه اختیار کرد خداوند جبار و برگزیده پسندیده خود را
برای کنیز خود که بهترین زنانست و دختر بهترین پیغمبران و اشرف مرسلانست پس پیوند کرد حبل این کنیز را
بحبل مردی از اهل و که مصاحب اوست و مبادرت کننده است بسوی دین و ملت او علی بن ابیطالب که پیوند یافته
است بفاطمه بتول پس حقتعالی گواه گرفت ملائکه را بر تزویج فاطمه و علی علیهما السلم پس امر کرد درخت
طوبی را که اینچه حلی و حلل و در سفید و یاقوت قرمز و زبرجد سبز و مروارید تر بر سر ایشان نثار کن
و چون درخت طوبی جواهرات خود را نثار کرد و در حدیث دیگر است که ابری پیدا شد و در و یاقوت
و انواع جواهر نثار کرد پس حوریان جنان از مکانهای خود برجستند و با کمال وجد و سرور انها را از دست
یکدیگر میربودند و از ان نثار روز قیامت در عوالم جنت برای یکدیگر تحفه میفرستند و میگویند
این تحفه حضرت خیر النساء فاطمه زهراست و هر یک از حوریان که زیاده از دیگری برداشته بود بر
دیگری فخر مینمود و از جمله آن نثارها بود آن دری که در مسجد کوفه یافت شده بود چنانچه شیخ بهاء
الدین رحمه الله علیه از والد خود نقل کرده که در عصر ما در مسجد کوفه دری سرخ رنگ یافته شد
در آن این شعر نوشته بود بهیئتی که معلوم بود که از عمل آدمیان نبود انا در من السماء نثرونی یوم
تزویج والد السبطین منه ذری که در روز تزویج فاطمه زهرا از آسمان نثار کردند کنت اصفی
من اللجین بیاضا صبغتنی دماء نحر حسین رنگ من از نقره سفید تر و صافتر بود لکن خون
حلقوم حسین مرا سرخ کرد و آن رنگی که داشتم برطرف شد و از حضرت صادق روایت شده است
که اگر حقتعالی امیر المؤمنین را خلق نمیکرد هر اینه از برای فاطمه کفوی نبود در روی زمین و ابن
شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حقتعالی وحی کرد بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله که من از جانب علی بهشت را و ثلث دنیا را تمام بعوض مهریه فاطمه
بخشیدم و از برای اولاد او چهار نهر مقرر ساختم نهر فرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ پس نهر فرات
که مختص بفاطمه بود بذریه فاطمه قطره ندادند از اضطرار کار بجائی رسید که قنداقه طفل را بدست
گرفته از لشکر کوفه و شام قطره از آب فرات که مال مادرش بود خواست عوض آب با آب تیر و پیکان

سیراب

وداع سید الشهدا با قبر مادر

شیرابی نمودند و همه ربع دنیا که در مهر فاطمه بود امت جفاکار روی زمین را بدینه غربت اطهار تنگ کردند که نور دیده فاطمه لابد و ناچار مانده بمفارقت مرقد مطهر جد بزرگوار و مادر علیا مقدار و برادر والا تبار راضی شده اهنگ مهاجرت بمکه معظمه نمود و در دل شبان شفیع عاصیان از برای وداع روانه جانب قبر مادر گردید که چون نزدیکی قبر منور مادر رسید بصدای حزین گفت السلام علیک یا اماه و لدک بود علیک سلم الهی بر تو باد ای مادر بزرگوار اینک فرزند تو حسین وداع کند ترا بوداعی که دیگر در ان بازگشت نیست ایمادر این وداع اخر است بعد از این فرزند تو حسین بر سر تربت تو نخواهد امد و صدای او را نخواهی شنید اه اه جان شیعیان بفدای مظلومیت ابی عبدالله که در روز عاشورا در روز وداع اخر با اهل بیت در بلا و خواهران خون جگر بمثل وداع مادر وداعی نمود که اهل اسمان و زمین را بناله در اورد زیرا که بر در خیمه بیکسان امده بصدای بلند فرمود یا اهل بیتی علیکن منی السلم هذا اخر السلم و هذا اخر الکلام فاستعدن الاسر و الذل و الغربة ای اهل بیت من از جانب من بر شما باد سلم الهی این اخر سلم کردن منست بر شما و این اخر سخن گفتن منست با شما دیگر بعد از این صدای مرا نخواهید شنید ای عزیزان از قبر دور ماندهٔ در وداع فرزندش صدا امد یکی راحیل مادر یوسف وقتیکه برادران او را بمالک میفروختند تاکید اکید کردند که این غلام گریز پا است چون مالک تاکیدات ایشان را در اینمرتبه دید بغلامان خود امر کرد غل و زنجیر حاضر نمودند همینکه چشم جناب یوسف بر غل و زنجیر افتاد اه دردناک و فریاد سوزناک از سینه پاک و قلب اندوهناک کشید که زمین و اسمان بر خود لرزید مالک اینحالت را چون دید گفت شتاب مکن و اضطراب منما غلام گریزنده را غیر از زنجیر و کنده چاره ندارد و جناب یوسف با هزاران افسوس و تأسف گفت غافل مباش من از غل و زنجیر ناله و فغان نمیکنم لکن از انحال یاد میاورم که خداوند علیم بزبانیه جحیم امر نماید که بگیرید این بنده عاصی را و زنجیر بگردن او کنید زیرا که گردن از اطاعت ما باز کشیده و غیر رضای

شکایت یوسف بمادرش

ما را بعمل اورده است مجملا جناب یوسف را دست بسته و پا در زنجیر در بالای شتر گذاشته و غلام سیاهی برا و موکل نموده میبردند تا انکه وقت سحر گذار ان غریب و اسیر در گذشتان بقبرستان ال اسحق افتاد پس جناب یوسف بی اختیار با هزاران ناله و زاری خود را از بالای شتر بر سر قبر مادر انداخته با دیده گریان و سینه بریان گفتا یا اماه ارفعی راسک و انظری حال ابنک المغلول المظلوم منم فرزند نازپرور تو که مانند اسیران مقید مغلول میبرند ناگاه از قبر اوازی برامد که یا ولداه یا قرة عینا ای فرزند دلبندم ای نور دیده محنت رسیده اکثرت همی و ازددت حزنی غم و اندوه مرا زیاد نمودی فاصبر ان الله مع الصابرین اما قبر دیگر که صدای ناله و اه بلند شد ناله سوزناک و اه دردناک دختر پادشاه افلاک و مخاطب لولاک بود وقتیکه سید ابرار بعد از وداع قبر رسول مختار و برادر بزرگوار با هزاران شور و نوا بر سر تربت بتول عذرا و شفیعه روز جزا مادرش فاطمه زهرا امد گفت السلام علیک یا اماه انا ابنک المظلوم و من زیارتک المحروم ارفعی راسک و انظری ولدک المهموم منم فرزند دلبند تو حسین که از جور و ظلم مخالفان دلتنگ شده بوداع تو امده و این اخرین زیارت اوست ترا پس از قبر زهرا صدائی امد که علیک السلم ای مظلوم مادر ای شهید مادر مدتیست مشتاق دیدار جمال تو ام سعی کن تا بزودی خود را بمن برسانی پس سید الشهداء از شنیدن این صدا بنحوی بیقرار و ناارام شد که قوه جواب نداشت اما سیم عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا در دشت پر بلا بنا بر انچه از کتب بحار و عوالم روایت کرده اند اینست که جناب قاسم چون عم بزرگوار خود حضرت سید الشهدا را در روز عاشورا غریب و بیکس و بی یاور دید با انکه هنوز بحد بلوغ نرسیده بود از برای اذن گرفتن بجهة جان نثاری روانه خدمت عموی خود گردید

چون نظر عم بزرگوار او با و افتاد که بجهت اذن خواستن برای جهاد میاید اغوش رحمت کشوده ان فرزند
دلبند خود را چون جان شیرین در اغوش رحمت جا داده دست بگردن او حمایل فرموده چندان گریستند
که هر دو غشی کردند پس از غشی افاقه حاصل شد عرض کرد که ای عم عالیمقدار با جازه فرما که بمیدان کارزار
این کفار رفته جان خود را نثار مقدم شریف گردانم انحضرت فرمودند ای فرزند برادر تو از برادرم حضرت امام
حسن یادگاری میخواهم تسلی قلب حزین را بتو بنمایم پس او را اذن جدال نداده پس آن انکه حضرت قاسم
مایوس شد رفته بگوشهٔ تنهائی با هزاران هم و غم با قلب حزین و چشم گریان سر بزانوی بیکسی گذاشته می
گریست که ناگاه بخاطرش خطور کرد که پدر بزرگوار تعویذی بر بازوی او بسته و با و وصیت فرموده
که ای فرزند گرامی هر وقت بتو المی و مصیبتی رو دهد بر تو باد که آن تعویذ را بکشا و انچه در ان نوشته
عمل کنی پس آن تعویذ را دید کشود که در ان نوشته است که یا ولدی اوصیک اذا رایت عمک الحسین فی
کربلا و قد احاطت به الاعداء فلا تترک البراز و الجهاد لاعداء الله و اعداء رسوله ای فرزند من ای قاسم
وصیت میکنم ترا هر زمانیکه دیدی عم بزرگوار خود حسین را در کربلا که احاطه کرده اند در اطراف او دشمنان
پس نباید که ترک مبارزت و جهاد کنی و هر چند عم بزرگوار تو اذن جدال ندهد تو التماس کن تا او راضی
کردانی و اذن از او حاصل نمائی تا انکه سعادت ابدیه حاصل نمائی پس بعد از مطالعه انفرمان شهادت
بر تعجیل تمام بعرض عم غمخوار رسانید چون دیده مبارک و هجران کشیدهٔ اقای مظلومان بخط مبارک برادر
مهربان افتاد گرچه مهربانیها در بارهٔ ان مظلوم نموده و گویا بخاطر اورد از زمانیکه در مدینهٔ طیبه همراه
برادر بودند و الان لشکر دشمن احاطه نموده اند همه شمشیرها در دست و تیرها و نیزه ها شروع نمود
بگریه کردن و اه جانکاه از سینهٔ غمدیده بر کشید و فرمود که ای فرزند برادر این وصیتی است که پدرت
از برای تو فرموده و نزد من وصیت دیگر در حق تو فرموده که باید لابد آن بعمل اید و روی عن
بعض کتب الاصحاب ان بعد اجتماع النسوة و الاولاد حول الحسن علیه السلم فی وقت الوفاة تبسم القاسم
و یقبله فسئل واحد من الحاضرین عنه علیه السلم من احب الاولاد عندک فاجاب بالقاسم فقال
لانه یفدی بنفسه للحسین فی یوم عاشورا فبعد ذلک اوصی الحسین و اعطاه امانة الامام و اخذ

ید القاسم و وضع فی ید اخیه الحسین علیه السلم فقال هذا امانة عندک و انه علیه السلم خطب فاطمه بنت
اخیه الحسین و اوصی بالتزویج لهما پس بنا بر وصیت برادر دست جناب قاسم را گرفته روانهٔ خیمهها گردیدند
پس حضرت عباس و عون را طلبیده پس خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون را طلبیده و فرمود
که لباسهای جناب امام حسن را حاضر نموده اه اهل بیت بران لباسها نظر نمودند مصیبت ایشان
زیاده شده چه نالهها از سینه بر کشیدند پس سرور مظلومان بدست مبارک خود قبای امام مسموم را
بر قامت موزون داماد نوجوان خود بیاراست و عمامهٔ انجناب را بر فرق همایونش گذاشت و با یکدست دست
داماد را گرفته و بدست دیگر دست فاطمهٔ نو عروس دختر خود را گرفته که در میان ایشان که رشک حور و
غلمان بودند اجراء صیغهٔ عقد فرموده پس بهمراه ایشان تشریف برده در خیمهٔ علاحده دست ایشان را
بدست یکدیگر داده گریه کنان بیرون تشریف اوردند اه در انوقت از شدت تشنگی و از کثرت حزن
و غم و الم دنیا در چشم همهٔ ایشان سیاه و تاریک گردیده بود پس سید مظلومان با تمام زنان و دختران
براه و ناله و افغان بیرون تشریف اوردند و روانهٔ خیمهها خود شدند پس عروس مایوس نظر حسرت بروی
داماد تماشا میکرد و داماد بصورت دختر عم خود مینگریست و میگریست که ناگاه ندای هل من مبارز
از جانب لشکر دشمن بلند شد پس قاسم دست عروس را رها کرد خواست که از خیمه بیرون اید فاطمه
عرض کرد چه در نظر داری جناب قاسم فرمود که ای دختر عم وای مبتلا بدرد و الم مگر نمیشنوی که
اعدای دین مبارز میطلبند اراده این دارم که جان خود را فدای عم بزرگوار خود نمایم که عروسی ما بقیامت ماند
پس گویا فاطمه عرض کرد که در میدان قیامت بچه نشان ترا بشناسم پس جناب قاسم استین پیراهن خود را
پاره کرده و فرمود ای دختر عم در روز قیامت در میان شهیدان مرا باین استین پاره بشناس اه چون
زنان و دختران از گفت و شنید داماد و عروس مطلع گردیدند چنان ناله و فغان نمودند که ملائکهٔ
زمین و آسمان بگریه و ناله در اوردند پس آن نوداماد عروس را در خیمهٔ بیکسی گذاشته روانهٔ خدمت
عم بزرگوار گردید چون نظر عم بزرگوار بقاسم افتاد که اراده قتال میدان کوفیان دارد فرمود یا ولدی
اتمشی برجلک الی الموت ای فرزند ایا میخواهی که بپای خود بجانب مرگ و کشته شدن میروی فقال و کیف

گفتگوی جناب قاسم با عروس

یا عمی وانت لا عداء وحید پس جناب قاسم عرض کرد که ای عم بزرگوار چگونه راضی بکشته شدن شوم و حال
آنکه جناب امی بهم کرده در میان اعدای دین و منافقین بد آیین تنها و بیکس شده و کسی نیست که جان خود را فدا
نوکرداند و جسم بفدای روح تو و جانم بفدای جان تو مرا مرخص فرما که این جان ناتوان را نثار مقدم شریف
کردانم هر چند التماس میکرد عمش اذن نمیداد که آخر الامر ختم شده و دو دست و پای عموی غریب و بیکس
خود را بوسید تا آنکه جدال حاصل نمود پس مظلوم کربلا بدست مبارک خود جامه را شق کرده بکردن قاسم
انداخت و عمامه او را بدو نصفه پاره کرده از پیش روی او آویخت پس جامه ها او را بصورت کفن بر قامت موزون
بیاراست و شمشیر خود را بر کمر او بست آه و اویلا که یکدیگر را چنان وداعی کردند که از ناله و گریه های ایشان
ملائکه آسمان و زمین بگریه و فغان در آمدند پس آن نوجوان ناکام داماد چون ماه تابان و صورت درخشان از
خیمه ها طالع شد و اشک چشمها برصورت منورش جاری بود و کان وجهه کفلقة القمر و در حالی [بود]
که روی نورانیش چون ماه پاره بود و قدم جرات در میدان شجاعت گذارد و رجز انشا کرده پس آن فرزند
حیدر کرار شمشیر ابدار را از نیام کشید چون شیر خشمناک میان رو بهر صفتان افتاد تا آن کودکی سی و
پنج نفر از آن اشقیا را بدرک نیران روانه نمود و خود را نزد عمر سعد لعین رسانید و باو فرمود که ای ملعون
هرگز خداوند ترا جزای خیر ندهد تدعی الاسلام وال رسول الله عطاش ظماء قد اسودت الدنیا
باعینهم ای شقی تو ادعای اسلام میکنی و حال آنکه ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی تشنه [اند]
که از شدت تشنگی حیران و پریشان احوال شده اند بمجدی که دنیا در پیش چشم ایشان تار و تاریک گردیده
پس مبارز طلبید ملعونیکه او را با هزار سواره مقابل دیده بودند چهار پسر داشت شجاع که هر یکی را
مقابل شجاعان بسیار دیده بودند این ملعون ازرق شامی نام و یکیک از پسران بی ایمان خود را بمیدان
آن فرزند امیر مومنان روانه نمود و هنوز بمیدان نرسیده بودند که بنیران رسیدند پس عالم در چشم آن ملعون تیره
و تار گردید پس آن شقی خود بمیدان آن بزرگوار آمد پس آن فرزند اسد الله او را روانه دار البوار گردانید
و شروع بمقاتله و مجادله نمود و بهر سمت که حمله ور میشد شجاعان بر خاک هلاک میانداخت
تا آنکه از شدت تشنگی کار بر او تنگ شده پس اراده کرد که یکدفعه دیگر بخدمت عم بزرگوار خود مشرف

گردد پس دران بین ازرق شامی سر راه بر آن مظلوم بی کس گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف گردد
و محاربه در میان ایشان شد پس غضب بر او مستولی شد چون شیر خشمناک بر آن شقی حمله کرد چنان
شمشیر بر فرق آن شریر زد که فرقش شکافته و بجهنم سرنگون گردید پس بخدمت عم غریب و بیکس خود
مشرف شد و عرض کرد یا عماه العطش ادرکنی بشربة من الماء ای عم غالب مقدار آه از شدت تشنگی و از بی [آبی]
ایعمو جان ناش بجرعه آبی میتوانست راه برد پس آنحضرت او را بصبر و شکیبائی امر کرد و فرمود که صبر کن
که خداوند صابران را دوست میدارد و کیفیت انگشتر دادن در دهن انگشتر ذکر شده و کیفیت شهادت در
آخر عروسی خدیجه ذکر خواهد شد **چهارم عقد جناب رسول خدا و خدیجه**
کبری بود در مکه معظمه و از بحر سبیل اجمال اینست که روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عم خود ابو طالب رفت
و او را غمگین یافت و فرمود که ای عم سبب اندوه شما چیست ابو طالب گفت ای
فرزند برادر زمانه بر ما بسیار تنگ شده و آرزو دارم که ترا زنی بوده باشد که من با و شاد گردم و ضرورت ما
آنکه مرا میسر نیست حضرت فرمود که ای عم شما را در این باب چه تدبیر بخواطر رسیده است ابو طالب گفت ای [فرزند]
برادر خدیجه دختر خویلد مال بسیار دارد و اهل مکه اکثر از آن مال او منتفع شده اند آیا راضی هستی
که از برای تو مالی بگیرم که بتجارت بروی شاید خدا نفعی کرامت فرماید و آرزوها من بان میسر گردد
حضرت فرمود که بسیار خوبست بر خیز و آنچه صلاح میدانی چنان کن پس ابو طالب بخانه خدیجه رفت
و ما فی الضمیر خود را در میان نهاد و خدیجه از این خبر بسیار مسرور شده بفرمایش ابو طالب عمل نمود
بعد از آن خدیجه ناقه صهبای خود را طلبید که بحسن سیر مشهور بود و بر آن سوار آنحضرت فرستاد و میسره
و ناصح دو غلام خود را طلبید و گفت بدانید که این مرد برای که من امین اموال خود کردانیدم هر چه در مال
من کند مختار است پس روان شدند و اهل مکه همگی در ابطح جمع شده بودند که آنحضرت را وداع کنند
چون بر ابطح رسید نور خورشید جمالش بر کوه و دشت تابید جمیع اشراف از نساء و رجال از حسن و جمال
او متعجب شدند دوستان شاد شدند و دشمنان در آتش حسد سوختند و چون حضرت دید که اموال خدیجه

برزمین افتاده وهنوز بار نشده است تا غلامان خطاب فرمود که چرا بارها بر شتران نبسته اید کفتند
ای سید عرب ما کم است و مال بسیار پس آنحضرت پا از راحله کردانیده فرود آمد و دامن بر کمر زده شتر
بزیر بار میکشید وبقوة ید اللهی بیک طرفة العین بار هر شتری را محکم می بست چون آفتاب کرم شد و عرق
مانند شبنم از چهرهٔ آن بزرکوار فرو ریخت دلهای حاضران از مشاهدهٔ آنحال در تاب شد ناکاه
ساکنان صوامع ملکوت بخروش آمدند و دریای غیرت سبحانی بجوش آمد ناکاه رسید بجبرئیل که برو بسوی
رضوان خزینه دار بهشت بکو بیرون آور آن ابر را که برای حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله خلق کرده
ام پیش از آنکه آدم را خلق نمایم بدو هزار سال و ببر بر سر آن سرور و بکشا که کرمی آفتاب باو ضرر نرساند چون
نظر حاضران بر آن ابر افتاد دیدهای ایشان از حیرت باز ماند پس روانه شد ای عزیز برادر در بدن مبارک
رسول خدا صلی الله علیه و آله زخم نبود صحیح و سلامت بود فی الجمله عرق در صورت مبارکش ظاهر
شد دلهای حاضران در سینه تاب و خروش از ملائکه بلند و دریای رحمت الهی بجوش آمده خطاب بجبرئیل
نمود فی الجمله حرارت را راضی نمیشد نمیدانم مصلحت چه بود که در روز عاشورا آن یادکار همین رسول
خدا با زخمهای بسیار بر روی ریکهای کرم و آفتاب تابان کرم الله الله نزدیک حاضران بر آن سوخت و نیز
ملائکه آسمان خروش خداوند بجبرئیل نفرمود بر بالهای خود را سایه کستر نما بجهة تابش آفتاب زخمهای
حسین سوزش نکند تا آن بدن نازنین را از آفتاب بردار جای بکذار که بدن زخمدار را بر آنجا بکذارند
آه وامصیبتا دل هیچکس نسوخت مکر بیمار علیل بمحض رؤیت دلش سوخت و آنحال اثر مشاهده
نموده نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت نماید الی آخره مجملا قافله روانه شدند و در اثنای راه بسر
چاهی رسیدند آب نداشت چون واقعه را عرض کردند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بسوی
آسمان بلند و بدعا برداشت از زیر قدمهای مبارکش چشمهٔ آب شیرین صافی جاری شد که همه آشامیدند و چهار
پایان را سیراب کردند و مشکها را پر کردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله با میسره فرمود که اکر اندکی
خرما داری بیاور چون طبقی خرما نزدیک آنحضرت کذاشت و آنحضرت خرما را تناول فرمود و هسته
آنها را در زمین پنهان میکرد عباس کفت چرا چنین میکنی ای فرزند برادر فرمود ای عم میخواهم در اینجا

نخلستانی بیار آورم عباس کفت که کی میوه خواهد آورد فرمود که در همین ساعت خواهی دید آیات پروردکار
مرا پس چون اندکی راه رفتند حضرت فرمود ای عم برکرد و نخلها را ببین و از برای ما خرما بچین عباس
چون برکشت دید که نخلها سر بسوی آسمان کشیده و خوشهای رطب خرما آویخته است پس یک شتر از آن
خرما بار کرد و بخدمت آنحضرت آورد تا همهٔ اهل قافله خوردند و شکر الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی
کفتند پس روانه شدند تا بوادی رسیدند که کمان آب در آنجا داشتند و چون آب نیافتند مضطرب شدند
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستهای خود را تا مرفق برهنه کرده در میان ریک فرو برد و رو بجانب
آسمان کردانید و دعا کرد ناکاه از میان انکشتان برکت نشان آب جوشید و نهرها روان شد پس از آن آب تناول
نمودند و حیوانات را آب دادند و مشکها را پر کردند پس رفتند چون نزدیک شام شدند راوی میکوید
والله که دیدم که قصرهای شام بحرکت آمدند و نوری از آنها بلند شد از نور آفتاب بیشتر و چون داخل
شام شدیم از بسیاری هجوم نظاره کیان از بازارها عبور ممکن نبود از هر سو بتماشای جمال عدیم المثال
آن نور خدای میشتافتند و آوازهٔ حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت باطراف بلاد شام رسید آه آه بازار شام
نمیدانم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز از دروازهٔ ساعات داخل شام شد بجهة بسیاری تماشائیان از
بازار شام عبور ممکن نشد از صاحب مناقب روایت کرده اند که سهل ابن سعد میکوید که در سالی که
روانهٔ بیت المقدس بودم وارد شام شدم دیدم که نهرهای آب جاری و درختهای آن سبز و خرم و بر اطراف
پردهها و حجابهای دیباج آویخته اند و اهل آن در کمال فرح و شادی و سرورند و زنان ایشان
مشغول لهو و لعب و دف و طنبل مینوازند من با خود کفتم که مکر اهل شام را عیدی هست که در نزد ما
معروف نیست پس دیدم که جماعتی در کوشه نشسته اند و با یکدیکر سخن میکویند نزد ایشان رفتم و کفتم ای
قوم مکر از برای شما در شام عیدی هست که در نزد ما معروف نیست ایشان کفتند ای شیخ می بینیم ترا
که در این شهر غریبی کفتم من سهل بن سعدم و از صحابهٔ جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم
ایشان کفتند که ای سهل چه بسیار عجب است که از آسمان خون نمیبارد و زمین با اهلش منخسف نمیشود
کفتم چرا کفتند ای شیخ اینک سر امام حسین را با عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله از زمین عراق از برای

حکایت جاری شدن آب از میان انکشتان رسول خدا

گفتگوی سهل با سکینه

یزید بهدیه میاورند واهل شام عیش وشادی میکنند چنانچه میبینی پس گفتم که واعجبا که سر مقدس
امام حسین را بهدیه میارند ومردم اظهار فرح وشادی میکنند پس سؤال کردم که از کدام دروازه وارد
شوند گفتند که از دروازهٔ ساعات پس من روانهٔ دروازهٔ ساعات شدم که ناگاه دیدم که رایات کفر وضلالت
از عقب یکدیگر میایند وپیش از همه ایشان سواری میاید که بالای نیزهٔ او سری بود که از همه شبیه‌تر بحلایق
بود برسول خدا صلی الله علیه وآله آه واویلا که از عقب آن سر منور سرهای نورانی بسیار دیدم که بر سر
نیزه‌ها بود وبعد از آنها زنها چند دیدم که بر شترهای بی جهاز سوار شده بودند پس من نزدیک آنکه بر همه مقدم
بود رفتم وعرض کردم آیا دختر کیستی جواب داد انا سکینة بنت الحسین پس من عرض کردم که ای دختر
آیا ترا حاجتی هست بسوی من ای سکینه من سهل بن سعد از جملهٔ اشخاصی میباشم که بخدمت جدت
رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده‌ام وادراک فیض صحبت آنجناب نموده‌ام پس سکینه فرمود که
ای سهل حاجت من آنست که باین نیزه دار بگو سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه دارد بگوئی که این سر را از پیش روی
ما ببرد تا آنکه مردم مشغول شوند بنظر کردن بآن ونظر نکنند بسوی حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله
سهل میگوید که نزد آن نیزه دار رفتم وگفتم که میشود که از من چهارصد درهم بگیری واین سر را پیش
بری تا مردم بدیدن او مشغول شوند گفت بلی وسر را پیش برد ومن آنچه را که وعده کرده بودم بآن دادم
ولکن سید ابن طاوس ره روایت کرده است که چون اسیران نزدیکی دروازهٔ شام رسیدند جناب ام کلثوم
شمر ملعون را طلبید فرمود که ای شمر مرا حاجتی است بتوان بجا عرض کرد که آن حاجت کدام است
فرمود هر وقت که ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل کن که نظر کننده کمتر باشد ونیزه داران را بگو
که سرها را از میان محملها بیرون برند وما را از راه دیگر برند آه بجهة که بهمین کفایت میکند که
دخترانی که در خانهٔ سید انبیاء وسید اوصیا وسیدة النساء در حجابها عصمت وطهارت پرورده
شده باشند واز دست اشرار برملا شوند که از دشمن مثل شمر بیحیا بطریقهٔ التماس چنین خواهشها
کنند وبفرمایند که ای شمر ما باین پریشانی احوال وبی اوضاعی در میان این همه نامحرمان خوار وذلیل شده‌ایم
بگو که سرها را از طرفی که نظاره کننده کان بسیار برند وما را از راهی که جمعیت کمتر است ببرند آه واویلا مصیبتا

انملعون

انملعون از شدت عداوتی که وکفری که داشت در جواب سؤال ام کلثوم امر کرد تا سرها را بر نیزه‌ها کردند ودر
میان محملها جای دادند واز راهی که نظاره کنندکان بیشتر بودند سرها را ومحملها بی اساس را باهم بردند
الحاصل چون قافله وارد شام شدند اهل شام همچو اورده متاع اهل قافله را بقیمت اعلا خریدند وحضرت
رسول صلی الله علیه وآله از متاع خود چیزی نفروخت چون روز دیگر شد عربان نواحی شام مطلع شدند
از آمدن قافله همچو آوردند وچون متاعی غیر متاع خدیجه نمانده بود وحضرت رسول صلی الله علیه وآله
آنرا باضعاف آنچه دیگران فروخته بودند فروخت پس فرمود در این سفر غنیمت بسیار حاصل کرده روانهٔ سمت
مکهٔ معظمه شدند خلاصه آنحضرت بخانهٔ ابوطالب آمده وارباح آن سفر را با ابوطالب گذاشت وابوطالب
او را در بر گرفت وروی مبارکش را بوسید وگفت ای نور دیده من آرزوئی که دارم آنست که برای تو زنی بخواهم
که مناسب شرف وجلال تو باشد وچون روز دیگر شد آنحضرت بحمام رفت وجامهای فاخر پوشید وخود را
خوشبو گردانید وبمنزل خدیجه تشریف برد وچون خدیجه آنحضرت را دید شاد گردید وگفت ای سید من
هر حاجت که داری از من بخواه که حاجت تو در نزد من رواست وبگو که اموال خود را از من میگیری در
چه مصرف صرف خواهی کرد فرمود که عم من میخواهد که صرف تزویج نماید وبرای من زوجه خواستگاری
نماید پس خدیجه تبسم نمود وگفت ای سید من آیا میخواهی که من از برای تو زنی پیدا کنم که لایق تو
من باشد فرمود که بلی خدیجه گفت زنی برای تو بهم رسانیده‌ام از قوم تو که در مال وحسن وجمال وعفت
وکمال وسخاوت وطهارت از جمیع زنان مکه بهتر است ویاور تو خواهد بود در جمیع امور واز تو بقلیلی
راضی است ودر نسب بتو نزدیکست واگر او را بخواهی جمیع عرب بلکه پادشاهان زمین رشک ترا خواهند
برد اما دو عیب دارد اول آنکه دو شوهر پیش از تو دیده است دوم آنکه در سال از تو بزرگتر است حضرت
فرمود که نام نیکوی او را اگر کیست خدیجه گفت کنیزک تو خدیجه است چون حضرت این سخن را شنید از نهایت
حیا جبین انورش عرق در عرق شد وساکت گردید پس بار دیگر خدیجه اعادهٔ این نوع کلمات نمود
گفت ای سید من چرا جواب نمیفرمائی حضرت فرمود که ای دختر عم تو مال بسیار داری ومن پریشانم ومن
زنی میخواهم که در مال وحال شبیه بمن باشد خدیجه گفت والله ای محمد صلی الله علیه وآله من خود را

کنیز

کنیز تو میدانم و اموال و غلامان و کنیزان من از آن تو اند و کسیکه جان خود را از تو دریغ ندارد چگونه در
مال با تو مضایقه نماید و در همین ساعت برخیز و عموهای خود را بفرست تا امر عقد نمایند خلاصه مطلب
انکه ورقه عم خدیجه از جانب پدر خدیجه وکیل شده و ابوطالب از قبل انحضرت بنای مجلس عقد گذاشتند
پس ورقه بخدیجه گفت جانب خود را مزین کردان و اسباب ولیمه فردا را مهیا کردان که اکابر قریش حاضر
خواهند شد پس خدیجه حکم فرمود که غلامان و کنیزان خود اکه فروش و ساید و انچه از اسباب زینت
داشت بیرون اوردند و خانه را بهر زینتی اراستند و حیوانات بسیار کشتند و انواع میوه‌ها و حلواها و
اطعمه لذیذه ترتیب دادند چون صبح شد اکابر عرب و صنادید قریش در بیت الشرف خدیجه مجتمع
گردیدند و خدیجه کرسیها بسیار برای ایشان مرتب گردانیده بود و کرسی بزرگی در صدر مجلس گذاشته
که از همه کرسیها ممتاز بود و چون ابوجهل ملعون داخل شد از غایت جهل و تکبر متوجه ان کرسی شد که بر ان
قرار گیرد پس میسره بانگ زد بر او که جای خود را بشناس و در کرسیهای دیگر قرار گیر که امکان تو نیست در
این اثنا صداها بلند شد اهل مجلس همه برجستند دیدند که عباس و حمزه و ابوطالب میایند و حمزه
شمشیر خود را برهنه کرده است و میگوید ای اهل مکه دست از شیمه ادب بر مدارید و باستقبال
سید عجم و عرب بشتابید که امد بسوی شما محمد صلی الله علیه و اله حبیب خداوند جبار و صنادیدها
و وقار ناگاه دیدند که سید بشر مانند خورشید انور نمودار شد عمامه سیاهی بر سر بسته و نور جبین از مهر
ساطع گردیده و پیراهن عبد المطلب در بر کرده و برد الیاس نبی را بر دوش افکنده و عصای ابرهیم خلیل را
در دست گرفته و انگشتری از عقیق سرخ در انگشت مبارک کرده و از دور و کنارش افواج تماشائیان
حیران حسن و جمال او گردیده اند و اعمام کرام و شاعشا ذوی الاحترام ان فخر کعبه مقام را در میان
گرفته میایند پس همه اکابر قریش و اشراف عرب باستقبال ان بزرگوار دویدند اه اه ای عزیز من اکابر
عرب و صنادید قریش اگرچه همه کافر بودند اما در نهایت ادب باستقبال این تازه داماد دویدند ای
داد از ظلم کوفیان و شامیان باستقبال ان داماد حسین بچه قسم امدند همه نیزه‌ها در دست و شمشیرها
عریان کرده و تیرها در چله کمان گذاشته و همگی خود را مسلمان و امت محمد پیغمبر اخر الزمان میدانستند

استقبال نمودن کفار قریش

شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و اله پیراهن عبد المطلب در بر و برد الیاس نبی بر دوش و سید الشهدا
عمامه حسن مجتبی را بر سرش گذاشته و ردای انحضرت را بر دوش قاسم افکنده انگاه فرزندان هر یکی بنوعی زخم بر بدن
ان تازه داماد میزدند و بدن نازنین ان یادگار امام حسن را پاره پاره میکردند فاحاطوا بالنبل اه از جفا
جانب او را تیرباران کردند حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی ان پسر
که پیراهن و ازاری پوشیده و نعلین در پا داشت که بند یکی گسیخته بود و عمر بن سعد ازدی گفت قسم بخدا
که بر او حمله میکنم و او را میکشم من گفتم سبحان الله چه میخواهی بخدا قسم که اگر شمشیری حواله من کند
دست باو دراز نمیکنم انجماعتی که او را در میان گرفته‌اند کافیست و از گفت بخدا قسم که خواهم کرد است تا اخیره
براو حمله کرد ان ظالم بیحیا از او دست برنداشت تا انکه ضربتی بر سر مبارک او زد که بر رو در افتاد و بروایت
دیگر شیبه بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد که از سینه‌اش بیرون امد که قاسم بر زمین افتاد فریاد کرد
یا عماه ادرکنی چون اواز او بگوش سید الشهدا رسید مانند عقاب پرواز کرده تا بر سر ان طفل رسید
و مانند شیر خشمناک بر ان بی باکان حمله کرد و شمشیر حواله قاتل او کرده ان ملعون دست را سپر کرد دستش
از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر باعانتش حمله کردند که او را دریابند جنگ در پیوست
و مغلوبه شد ایعزاداران در کربلا بدن هیچ شهیدی را پیش از مردن پایمال سم اسبان نکردند و اسب بر بدنش
نتاختند غیر از این مظلوم اه اسبهای مخالفان او را پایمال و بدن شریفش را بسمهای خود مجروح نمودند
و استخوانهای پهلویش را خورد کردند اه و او بلا کو ما میگفت ای عمو جان استخوانهای سینه‌ام را خورد کردند
ای عمو جان بازوهایم را شکستند چون جنگ وا راست سید مظلومان بر سر قتیل امد دید اعضای او خورد
و پاره پاره شده و بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید ای امان از حالت ان مظلوم هیچ شهیدی مثل قاسم
دل سید الشهدا را بدرد نیاورد و دلیل بر این در وداع هیچ شهیدی غش نکرد مگر در وداع قاسم انحضرت
فرمود بخدا قسم که دشوار است بر عم تو که تو او را بخوانی و او اجابت نکند یا اجابت کند و ترا اعانت نکند و دفع
شر از تو ننماید پس او را برداشت و بر در خیمه‌ها اورد ای برادر من قاعده در میان خلق روزگار اینست در شب
عروسی داماد استقبال عروس را میکنند در کربلا سید الشهدا نعش قاسم را بدر خیمه‌ها اورد کو ما عروس را کفنند

میان قتلگاه بودم شنیدم که منادی ندا میکند که فرزند
رسول خدا را برهنه میکنند پس مردد بودم که چیزی
از لباسهای او را بغارت بردارم چون بر سر نعش بی سر
او رسیدم دیدم که همه لباسهای او را برده‌اند و چیزی
که توان بغارت برد نیست الا انگشتری که در انگشت اوست
پس هر چند سعی کردم از انگشت او در آورم چون
انگشتهای انحضرت مجروح شده بود نتوانستم که بیرون
آورم پس خنجر خود را از کمر کشیدم اول انگشت انمظلوم را
قطع کردم پس آن انگشتر را بغارت بردم امان از بیرحمی ظالمان و مصیبتی بدتر از
این برید بن ساربان ملعون بود هر دو دست انغریب فاطمه را الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس نوزدهم در محکم شدن پشت اسلام بواسطه
ضربت شیر خدا و شکستن پشت اسلام بضربت ابن ملجم
ولد الزنا و شکافته شدن فرق صورت علی در آسمان
و شکسته شدن پشت اهل بیت پیغمبر بضربت مالک
بن یسر و شکستن پشت امام حسین ع بضربت نوفل ازرق
و رسیدن تیر بر حضرت عباس اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سینه

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدك یا من رفعت بقدرته رایات الاسلام و علت بحکمته آیات سید الانام
علیه و علی آله الصلوة والسلام سیما ابن عمه علی الذی نصبه علما للاسلام و جازم اعناق النواصب اللئام
الذی خضب شیبه بدمه فی شهر الصیام صل اللهم علی سبطه الذی استقام به الرکن والمقام و تعطلت
لقتله الحدود والاحکام واظلمت الدهور والاعوام مخضب الشیب بالدماء صاحب المحنة والبلاء
و علی اخیه مضروب الراس بعمود الکفر والطغیان حامل لواء اخیه العطشان المقطوع الیدین عباس

ابن امیر المؤمنین

ابن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی قاتلیهم و ظالمیهم من الآن الی یوم الدین
فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست صلوات و سلام بر ابن عم سید انام انکه محاسن شریفش
از خون فرق شکافته‌اش خضاب شد بواسطه ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله در ماه مبارک رمضان و صلوات
و رحمت ای پروردگار من بر سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجنابیکه محاسن مبارک او نیز مانند
پدر بزرگوارش از خون فرقش خضاب شد بضربت ولد الزنای مالک بن یسر و صلوات بر برادر با وفای
علمدار او که فرق مبارکش بضربت عمود ظالمی نوفل بن ازرق شکافته شد و علاوه بر همه اینها هر دو دست
انمظلوم را از بدنش جدا کردند که یعنی او حضرت عباس فرزند رشید امیر المؤمنین است غرض من
در اسلام چهار ضربت واقع شده هر یکی بنوعی تاثیرش را بخشیده بواسطه یکی پشت اسلام محکم شد
انضربت امیر مؤمنان علیه السلام بود بر عمرو بن عبدود در جنگ احزاب و در آن غزوه مجموع قبایل
عرب و طوایف یهود اتفاق نموده تا ده هزار کس جمع شده بجانب مدینه روانه شدند چون این
خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید اصحاب خود را طلبیده مشورت کرد و ایشان هفتصد
نفر بودند پس سلمان عرض کرد یا رسول الله جماعت قلیلی در رزم در برابر جماعت کثیر نمیتوانند
ایستاد و ما در بلاد عجم وقتیکه لشکر گران متوجه ما میشد خندقی میکندیم بر دور خود که جنگ
از مواضع معین واقع میشد پس در اینجا نیز چنین میکنیم پس جبرئیل نازل شد و گفت رای سلمان
صوابست پس بنابرای جناب سلمان گذاشته حفر خندق نمودند و چون لشکر قریش در ناحیه
خندق نزول کردند زیاده از بیست روز ماندند و در میان ایشان جنگی نشد مگر به تیر و سنگ
انداختن پس گروهی از اشقیای قریش متوجه میدان قتال شدند که از جمله ایشان عمرو بن عبدود
بود که شجاعت او در میان عرب مشهور بود با هزار سوار برابر میکردند مکان تنگی یافتند اسبان
خود را از خندق جهانیدند و عمرو نیزه خود را نصب کرد جولان میزد و طلب مبارز مینمود کسی
حرب او نمیکرد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله رو باصحاب کرده فرمود کیست این را دفع کند
کسی جواب نگفت امیر مؤمنان علیه السلام از جا برخاست و عرض کرد انا ادفعه انشاء الله تعالی

پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا علی این عمرو بن عبدود است عرض نمود انا ایضاً علی ابن ابیطالب
آنگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست خود عمامه بسر او بست و ذوالفقار بدستش داد فرمود برو
با این شمشیر جهاد کن و عقب سر او دعا مینمود خداوندا علی را که نصرت ده علی را پس اسد الله الغالب
بسرعت متوجه میدان گردید بعد از گفتگو آن ملعون مبادرت کرد و ضربتی بر سر امیر المؤمنین حواله کرد
حضرت سپر را بر سر کشید و ضربت آن ملعون سپر را بدو نیم کرد بر سر آنحضرت نشست پس حضرت ضربتی
بر پاهای او زده که هر دو پای او را قطع کرده پس سر نحس آن ملعون را جدا نموده بدست گرفته بخدمت پیغمبر
روانه شد بهیئتی که خون از سر مبارکش بمحاسن شریفش جاری و از ذوالفقار هم خون جاری میشد
و میفرمود انا علی بن ابیطالب خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آنجناب مسرور شد و فرمود
شاباش ای علی که عمل تو الیوم زیاده است از عمل امت محمد صلی الله علیه و آله ضربة علی یوم الخندق
خیر من عبادة الثقلین الی یوم القیمة در هر دو بواسطه همین ضربت اسد الله الغالب علیه السلم
پشت اسلام محکم شد اما ضربت دویم که پشت اسلام و ایمان را
شکست ضربت ابن ملجم ولد الزنا بود بلکه سرایت باسمانها
نمود چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج
ملکی را دیدند که منبری از نور نشسته و قبه از مروارید
سفید بر بالای سر او نصب بود و لمعان او بحدی بود که
ظاهر و باطن او در دیگری نمایان بود و فرشتگان بیحد و
حصر اطراف او صف زده در نهایت خضوع و انکسار بروی
نگاه میکنند از جبرئیل پرسید عرض کرد نزدیک برو و سلام
کن پیغمبر ماید چون رفتم و سلام کردم حبیب عزیز و برادرم
علی بن ابیطالب علیه السلم است گفتم یا جبرئیل مگر علی پیش
از من باسمان آمده گفت علی نیست بلکه صورة ابوالحسن است

چون

چون قدسیان ملاء اعلی نظر بمحبت جبلی که با علی داشتند مشتاق لقای او شده عرض کردند الها
ما را دیدار و بکرامات مقامات علی نما پروردگار اعلی از نور علی این ملک را خلق کرد جمیع ملئکه ملکوت
در شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار بزیارت او میایند و تقدیس و تسبیح الهی میکنند و ثواب
او را اهدای دوستان علی میکنند مرویست که آن صورت با آن کیفیت بود و ملئکه در خدمت او بودند
تا وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربتی بر فرق علی زد از اثر جراحت سر آنحضرت شکافی در آن صورت بهم رسید
ملئکه با فریاد و فغان بدرگاه احدیت عرض کردند که یا عالم السر و الخفیات در این چه حکمتست خطاب
رسید که ایملائکه در این وقت در زمین مرتضی علی را در حبیبکه در مسجد بتسبیح و تقدیس مرا بجا
میاورد شهید کردند پس جمیع ملئکه باواز بلند بر قاتلان آنحضرت لعنت کردند آه آه در آنوقت
جبرئیل امین بناله در آمد و در میان آسمان و زمین فریاد زد فرمود که خراب شد والله ارکان هدایت
و تاریک شد والله ستارهای آسمان تاریک شد و کشته شد پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله
و کشته شد علی مرتضی و کشت آنجناب را شقی ترین همه اشقیا و چون ندا را جناب ام کلثوم شنید
سیلی غم بر روی پر الم خود زد و پیراهن بطاقتی را چاک کرده و بناله بلند گفت وا ابتاه و اعلیاه وا
محمداه پس بجانب حسنین علیهما السلم روانه شد و فریاد بر کشید و گفت ای برادران پدر شما را کشتند
پس آن دو بزرگوار داخل مسجد شدند شیعیان را در دور محراب مجتمع دیدند و چون نزدیک آمدند دیدند
که پدر بزرگوار ایشان از شدت ضربت در دامن محراب بر خاک و خون افتاده و قبضه قبضه از خاک بر میدارد
و بر جراحت خود میریزد و این آیه را میخواند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری
و آنحضرت از شدت الم قدرت بر رکوع و سجود نداشت و حال آنکه یک زخم بیشتر نداشت لهذا رکوع
و سجود را بطریق اشاره بعمل آورد آه آه نمیدانم بر فرزند مظلومش در روز عاشورا با آنهمه زخمها
و جراحتها چه گذشت در آنوقت که از ذوالجناح بر خاک کربلا افتاد و قدرة بر نشستن نداشت و
در آن تنهائی و بیکسی قدری خاک گرم جمع کرد سر مجروح بیکسی را بر دامن خاک گذاشت گاهی بطرف
راست میشد و گاهی بطرف چپ از شدت تشنگی میفرمود که اسقونی شربة من الماء مرا یکجرعه

ان

ابد هید و هیچکس ان تشنه مجروح غریب را جواب نمیداد مجملا همین که امیر مومنان سر عمرو بن عبدود
در دست بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید پیغمبر خدا بدست مبارک خود عصابه بمحل ضربت
بی بست میفرمود این اکون اذا خضبت هذه من هذه یعنی کجا باشم من وقتیکه این محاسن علی خضاب
میشود مرتبه دیگر با این خونهای سر او و اما ضربت سیم که پشت اهل بیت پیغمبر را
شکست بلکه پشت زینب دختر امیر المومنین را خم کرد وان
ضربت مالک ابن یسر ولد الزنا بود بر سر مبارک ان نور دیده
شهسوار لافتی زد که عمامه انحضرت پر از خون شد و فرمود
که هرگز با این دست نخوری و نیاشامی با ظالمان محشور شوی
اه اه انقدر زخم بر بدن غریب فاطمه میزدند هیچکدام را نفرین نکرد
نمیدانم این ظالم چگونه شمشیر زد که انحضرت نفرین کرد پس ان
صورت خون الود امد بسمت خیمها کجا بود رسول خدا که عصابه
بان زخم بندد اه واویلاه فرمود یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه علیکن
منی السلام پارچه بیاورید که بان موضع شمشیر ببندم ان بیکسان اگر بهر و انغا ما حالت مابوس پارچه
اورند ان مظلوم بجراحت سر خود بسته و عمامه بر ان پیچید الی اخره مراجعت بجهاد نمود ولکن در اینجا
بخاطر رسید که جگر مستمعین را کباب میکند شنیدید که پیغمبر خدا بدست مبارک خود عصابه بمحل
ضربت علی بست و سرور مظلومان نیز از اهل بیت پارچه گرفت بجراحت سر خود بست اه واویلاه از ضربت
منقذ بن مره عبدی ولد الزنا در وقتیکه شمشیر بر فرق علی اکبر زد نه کسی که جراحت سر او را ببندد
و نه قوتی که بیاید بخیمها ام لیلا را صدا نماید که ای مادر پارچه بیاور که زخم سرم را ببندم بلکه هر
دو دست را بر گردن عقاب انداخته یعنی ای عقاب مرا بخیمها برسان تا مادرم پارچه بجراحت سرم ببندد
و اما ضربت چهارم که پشت جناب امام حسین را شکست انضربت
نوفل ابن ازرق ملعون بعمود اهنی بر سر علمدار کربلا زد که فرق

مبارکش را شکافت و بر زمین افتاد و فریاد بر اورد و عرض کرد
که یا اخا ادرک اخاک گویند تا بحال یا اخا نگفته بود همیشه اقا میگفت اه این ضربت کی واقع شد
در زمانیکه هر دو دست ان بدن علمدار جدا شد مانند مرغ بی پر و بال در دام کوفیان افتاده مشک را
بدندان گرفته و بر کاب دشمنان را از پهلوی خود دور میکرد و اسب میدوانید که اب را بلب تشنگان رساند
اه واویلاه ناگاه تیری بر مشک خورد بسکه در نگهداری ان غایت سعی اهتمام نمود و در محافظت ان وسع همی
خود را بر دم تیغ داده از ابرو و شرق دندان میگرفت بر زمین ریخت و تیر دیگری امد بر سینه بی کینه اش
نشست ای امان از درد و الم این تیر وقتیکه تیر زهر الود بر سینه سید الشهدا نشست ان تیر را با دست
خود کشید هنوز دستش را سابان قطع نکرده بود اما هر دو دست علمدار را جدا کرده بودند دست نداشت
که تیر را از سینه بکشد مجملا همینکه سرور مظلومان صدای برادر را شنید اسب را بکحت و لشکر کفار را
از هم درید بر سر نعش برادر رسید دید با ان بیدستی بخون اغشته و عضوها از پیکرش جدا شده
فریاد بر کشید واخاه وا عباساه وا مهجة قلباه الان انکسر ظهری و قلت حیلتی اه مناسبت عباس عرض
کند ای برادر اول این تیر را از سینه من بیرون اور و لنعم ما قال نظم ال علی یقین با سیر خونشان
اندم که سمعشان برسید انکسار ظهر انا لله و انا الیه راجعون مجلس بیستم تعب و
مشقت کشیدن جبرئیل در چهار موضع و رسیدن تیر بگلوی
نازک علی اصغر و دفن نمودن روایتی و نکته دفن و پیدا کردن
سکینه نعش پر خون او را روایت دیگر اه کیفیت بوسیدن
ان مظلومه و گفتگوی او با علی اصغر شیر خوار بعد از پیدا
کردن نعش برادر صغیر خود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی السبط السعید و الامام الشهید و الغریب الوحید و صاحب العطش الشدید السلام علیه و
علی جده و ابیه و امه و اخیه السلام علی النساء الصارخات و البنات النادبات و الناظرات المذهوشات و رحمة
الله و برکاته السلام علی عبد الله الحسین الطفل الرضیع المرمی الصریع المتشحط بالدماء و المتصعد

دمه فی السماء المذبوح فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی **فبعد** مضمون بعضی از
فقرات خطبه اینست سلام بر علی اصغر حسین طفل شیرخواره که به تیر گلویش را پاره کردند و او را در دامن
پدر بزرگوارش ذبح کردند و خون حلقوم آن طفل مظلوم بی گناه را پدر غریبش بطرف آسمان نثار نمود خدا او
لعنت کند کشنده او را اگر حرملة بن کاهل اسدی باشد در حدیث وارد شده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید آیا با این صورت و هیئت از آسمان نازل میشوی تعب و مشقتی بر تو
رسیده است عرض کرد بلی در چهار موضع **اول وقتیکه حضرت ابراهیم را در**
آتش انداختند و کنت تحت العرش من در زیر عرش بودم
خطاب الهی رسید که بنده مرا دریاب فادرکته فقلت له
هل لک من حاجة دوم وقتیکه حضرت ابراهیم خلیل
کارد را بر گلوی فرزند خود اسمعیل گذاشت کنت تحت
العرش ندا از جانب رب العزة رسید ادرک عبدک پس در طرفة
العین رسیدم کارد را بر گردانیدم سیم حین القی یوسف
فی الجب قال الله تعالی بنده مرا دریاب در اثنای راه او
گرفتم و بر بالای سنگ گذاشتم چهارم در جنگ احد
وقتیکه دندان مبارک تو را سنگ جفا زدند و دهن مبارک
تو خون آلود شد و آن خون را در دست گرفتی و بجانب آسمان پاشیدی
قال الله تعالی ادرک دم عبدک خون حبیب مرا دریاب اگر قطره از آن بر زمین برسد هر آینه گیاهی در جهان
از زمین نمیروید با تو عزیز من بعوض کارد گلوی جناب اسمعیل من چهار مرتبه عرض میکنم وقتیکه حرملة
بن کاهل ولد الزنا تیر بحلق نازک علی اصغر زد سید مظلومان تیر را از حلق او کشید و دست بزیر حلق او
گرفت پر از خون شد بطرف آسمان پاشید فرمود سهل است در راه خدا در چه وقت زمانیکه فدائم طفل
شیرخواره اش را با تیر زده است که رو بسوی آن کافران میفرماید ای قوم شیعیان مرا کشتید و اهل بیت مرا بقتل آوردید

بعد از این طفل کسی نمانده دل او از تشنگی میسوزد و میشود که شربت آبی باو دهید باین عبارت اظهار نمود و
بر شما باین طفل رضیع آب دهید آیا نمی بینید چگونه از شدت عطش بخود می پیچد و گناهی نکرده پس عوض
آب تیر انداختند در بعضی از روایات هست تیر از گلوی علی اصغر گذشت بازوی آن امام غریب رسید تیر را
کشید و خون بسمت آسمان پاشید مناسب بود از جانب پروردگار عزت خطاب بجبرئیل رسید که اگر قطره از این
خون بر زمین رسد بلا نازل خواهم کرد و اهل زمین را هلاک خواهم نمود زیرا که خون طفل معصوم مظلوم
بی گناه است چنانچه در حدیث است که قطره از آن خون شریف بر زمین نیامد و بروایت بحار سید مظلومان
بدرگاه اله نمود و فرمود این طفل من نزد تو کمتر از ناقه صالح نیست موافق بعضی از روایات آنحضرت از اسب
فرود آمد بغلاف شمشیر زمین را حفر نمود آن طفل بخون آغشته را دفن نمود **نکته بیان**
کرده اند در دفن آن طفل مظلوم که چون آنحضرت بعلم امامت میدانست که من بعد اسب بر ابدان شهدا
می تازند و آن طفل کوچک بدن لطیفش بالمرة مفقود میشود و سرش هر گاه بر نیزه زنند در مجلس یزید از فرق
یهود و نصاری میباشد ننگ اسلامیان است توبیخ بدین اسلام خواهند نمود که شما طفل را هم کشتید
و سرش را هم بر نیزه زده اند و بتحمل چون سکینه با آن طفل بسیار میل داشت و همیشه در بغل بود چون سر او را در بالای
نیزه می نمود و یا در مجلس یزید میدید طاقت نمیاورد خود را از گریه هلاک مینمود چنانکه در بعضی از کتب
مراثی هست که چون سکینه خواهر آن در قتلگاه از جسد پاره پاره بی سر پدر جدا کردند روی به آن ملعون
که موکل بود نمود و فرمود ای مرد از برای من یک برادر کوچکی بود که این قوم او را کشته اند اگر ممکن است مرا مهلت
دهی که او را وداع کنم امید دارم که خدا حاجت ترا روا کند پس آن ملعون دید که آن طفل التماس می نماید و دعا
میکند او را مرخص کرد پس هر چند کاوش کرد فدائم علی اصغر را دید که در نزدیکی پدر افتاده پس چون نظرش
بر او افتاد آه آه اول خود را بر روی او انداخت و بعد او را برداشت و بر سینه خود چسبانید روی او را بوسه بسیار داد
پس او را بر روی خاک بجوابگاه خود مانند ایام حیوة در پهلوی او بجوابگاه که بعد برخاست و نشست و آن شهید را
بر دامن خود گذاشت و لبهای خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت ای برادر من اگر مرا مخیر میکردند در میان
زندگانی در دنیا و در ماندن در نزد تو البته اختیار میکردم ماندن در نزد ترا اگرچه جانوران مرا پاره پاره کنند برادر

از قتلگاه بیرون میبرند و من دل از مجاورت تو بر نمیکنم و مرا بزجر از تو جدا میکنند و نمیدانم که اهل عنادم از اینجا
میبرند ای برادر چون بخدمت جده ام برسی بجده ام بگو که خواهرم سکینه از احوال خود بجانب تو شکایت میکند
و میگوید ای جده جانا گوشم را پاره پاره کردند و خلخال از پای من بدر آوردند پس لبهای خود را بر لبهای خشک
برادر خود گذاشت و بعد صدا و زاری او دو چشم او را ابو سعید پس آن ملعون که موکل او بود او را از برادرش جدا کرده
بنا اسیران ملحق نمود **مجلس بیست و یکم** در داخل نمودن رسول خدا صلی الله
علیه و آله اصحاب عبا را در زیر کسا در خانه فاطمه با مناسبات و دفعه
داخل شدن جبرئیل و فخر نمودن او و تسلی ملئکه و حیوانات و فخریه
انسان الخ و دفعه در مباهله و آتش بر در خانه فاطمه زهرا الخ دیگر
و دفعه چهارم را ذکر خواستن از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و ذکر نمودن آنحضرت مصیبتهای هر یک از آل عبا را و جواب
تفصیلی عرض نمودن جبرئیل و اعانت او هر یک از آن بزرگوار
نزول او بعد از شهادت جناب سید الشهداء با چهل هزار
از ملئکه مقربین بزمین کربلا و گفتگوی او با نعش پاره
پاره جناب سید الشهداء اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اوجد اصحاب الکساء من نور عظمته و خصصهم بسره و کرامته و جعلهم فی علو المقام
تحت ذاته و فوق جمیع مخلوقاته و هم غواص بحار توحیده و سباح وحدانیته بل هم اعلام لمعرفة ذاته
من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و هم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا و جعل مودتهم اجر للرسالة و فضلهم علی العالمین تفضیلا فصل اللهم علیهم ما دام دوام
الدنیا و الآخرة و العن اللهم علی اعادیهم و ظالمیهم من الآن الی یوم القیمة **فبعد** انجیب خداوند
رحمن و علت ایجاد امکان و انجعل عالم ملکوت و همای اشیاء قرب لاهوت و شاهباز عالم جبروت انوار
اربعه مضیئه را در عالم ناسوت چهار دفعه در زیر بال رافت و مرحمت جای داده **اول** حدیث

کساء است

کساء است از جمله احادیث مشهوره است بین فرقه محقه شیعه و خواص و فواید این حدیث در آخر ذکر شد که امیر مؤمنان
از خاتم پیغمبران علیهما سلم الله الملک المنان سؤال نموده و از رسول ذو الجلال بجهت آن برگزیده قادر متعال
بیان فرموده اند پس اول فواید این حدیث شریف را باید نقل نمود تا مشوق استماع محبان و شیعیان گردد
و در بعضی از کتب مراثی چنین ذکر کرده اند که در هر مجلسیکه این حدیث شریف خوانده شود جناب صاحب الامر
عجل الله فرجه در آن مجلس حاضر میشود لهذا باید اهل مجلس مؤدب و با وضو بنشینند بنوعیکه گویا در مجلس
ظاهری در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و با ایشان تعزیه داری میکنند با امید اینکه از برکت اشک چشم آنجناب
اشکهای چشمهای حاضرین نیز قبول گردد از کتب معتبره از حضرت فاطمه طاهره علیها سلم روایت شده است
که میفرماید روزی داخل شد بر من پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه بدانکه ضعفی
در بدن خود می یابم پس من عرض کردم که ای پدر جان پناه میبرم بخداوند از ضعف بدن شریف تو پس پدرم فرمود
که ای فاطمه بیاور از برای من کسای یمانی را و برمن بپوشان حضرت فاطمه میفرماید من آن عبا آوردم و بر آنجناب
پوشانیدم و نظر بروی مقدس او میکردم در آن اثنا روی مبارک آنحضرت را چون ماه شب چهارده درخشان
میدیدم و بر اینحال ساعتی نگذشت دیدم که فرزند دلبندم حضرت حسن مجتبی داخل خانه شد و گفت السلم
علیک یا اماه پس من در جواب او گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فؤادی سلام بر تو باد ای نور
چشم من و میوه دل من فقال یا اماه انی اشم رایحة طیبة کانها رایحة جدی رسول الله صلی الله علیه و آله
ای مادر جان بدرستیکه من عجب بوئی میشنوم که مثل بوی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می آید گفتم ای
فرزند گرامی اینک جد بزرگوارت در تحت کساء آرمیده است پس حضرت امام حسن ع بجانب کساء آمده عرض
کرد که السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا اذن میدهی مرا که در
زیر عبا داخل شوم آنحضرت فرمود ماذونی داخل شو ای فرزند گرامی پس حضرت امام حسن ع داخل شد و در
آغوش جد بزرگوار خود آرام گرفت و نگذشت مگر ساعتی که ناگاه فرزند شهیدم حسین ع داخل خانه
شد و گفت السلام علیک یا اماه پس من در جواب او گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فؤادی
پس حسینم گفت که ای مادر بوی خوشی بمشام من میرسد که گویا رایحه جدم رسول خداست من در جواب

او گفتم

او گفتم که بلی ای نور دیده من اینک جد بزرگوارت و برادرت در زیر کسا اند پس فرزندم حسین جوان
اینکلام را از من شنید نزدیک کسا رفته و عرض کرد السلام علیک یا جداه السلام علیک یا من اختاره
الله سلام بر تو باد ای جد بزرگوار و سلام بر تو باد ای برگزیده خداوند متعال آیا اذن میدهی حسین را
که داخل شود با جنابتو در زیر کسا رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که بلی الحسین بتحقیق که اذن دادم
ترا داخل شو ای عزیز من در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله در جواب
فرزند مظلوم خود فرمود مرحبا بک یا ابتی و امی ادخل الحسین پدر و مادرم فدای تو شود داخل کسا شو
آه که بیننده اینقدر و منزلت داشته باشد چگونه روا است در روز عاشورا از کثرت جراحت بر زمین کربلا افتاده
باشد و ابن سعد لعین در میان لشکر شقاوت اثر فریاد کند که هر کس سر او را از برای من بیاورد هر چه جایزه
طلب کند باو میدهم ای گریه کنندگان جناب سید الشهدا بدانید که چون لشکریان از آن بزرگوار شجاعتها
بسیار دیده بودند تا آنکه بر زمین افتاده بود کسی را جرات آن نبود که نزدیک آنجناب رود مگر شمر شریر
ملعون که جواب داد و گفت انا ایها الامیر ای امیر این کار منست پس ابن سعید گفت که تعجیل کن و از
برای تست جایزه عظمی پس آن ملعون روانه جانب آن مظلوم غریب شد آه و امصیبتا اگر در وقتی بر سر بالین
آن مجروح غرقه بخون رسید که از شدت تشنگی و کثرت جراحت غشی کرده بود و چون نزدیک آنجناب
رسید و قدم جرات پیش نهاد و در میان آنحضرت و آن ظالم سؤال و جواب بسیار شد از آنجمله که ملعون شعر را
آتش میزند اینست که خامس اصحاب کسا بان ملعون فرمود که ای شمر مرا میشناسی که کیستم اراده قتل من کرده
تا اینکه آن ملعون جواب داد که بلی ترا میشناسم حق شناختنی توئی حسین بن علی بن ابیطالب و مادرت فاطمه
زهرا و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله پس آن مظلوم فرمود که وای بر تو ای شمر اگر میدانی حسب و نسب مرا
پس بچه سبب اراده قتل من کرده آن ملعون ازل و ابد در جواب عرض کرد ای حسین من اگر ترا بقتل نرسانم که از یزید
جایزه خواهد گرفت الی اخره پس حضرت فاطمه فرمود که ناگاه در آن اثنا ابو الحسنین جناب امیر المؤمنین
داخل خانه شد فرمود السلام علیک یا بنت رسول الله پس من در جواب گفتم و علیک السلام پس آنحضرت
فرمود که انی اشم رایحة طیبة کانها رایحة اخی و ابن عمی رسول الله صلی الله علیه و اله ای فاطمه تو هم استشمام

استشمام رایحه نیکوئی میکنی گویا بوی عطر برادرم و پسر عم رسول خدا است من در جواب عرض کردم که بلی
آنجناب با دو فرزند تو حسنین در زیر کسا خوابیده اند پس آنحضرت اینکلام را از من استماع نمود بسوی کسا روان
گردید و گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر کسا و بوده باشم با شما جواب
آمد که یا علی داخل شو پس داخل شد پس فاطمه میفرماید که من نزد آن کسا آمدم و عرض کردم السلام علیک
یا اباه السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر کسا و بوده باشم با شما و فیض حصول
با شما میبینم فرمود که بلی ای فاطمه اذن دادم داخل شو پس آن معصومه نیز داخل کسا پس از جانب خدای عز و جل ندا
رسید که ای ملائکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید که من خلق نکرده ام آسمانهائی را که بنا کرده ام
و نه زمینی را که گسترده ام و نه ماه و آفتابی که نور دهنده اند و نه افلاکی که دور زننده اند و نه دریائی
که جاری شونده اند و نه ملائکه که در اطراف سیر کننده اند مگر بمحبت این پنج بزرگوار که در زیر عبا قرار گرفته اند
پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من کیانند در زیر عبا ندا رسید که ایشانند اهل بیت نبوت
و معدن رسالت فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزند فاطمه سلام الله علیها و علیهم پس جبرئیل
امین عرض کرد که ای پروردگار من آیا مرا اذن میدهی که بر زمین نازل شوم و در زیر کسا داخل شوم تا ششم
ایشان من باشم از جانب خداوند ندا رسید که اذن دادم پس جبرئیل امین نازل شد و در بالای سر ایشان
ایستاد و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله خداوند علی اعلا بجناب تو سلام میرساند و بتخصیص
بالتحیة والاکرام و میفرماید که بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم که خلق نفرموده ام این آسمانها را که
بنا کرده ام و نه این زمین را که گسترده و نه ماه و آفتاب نور دهنده را و نه افلاک دور زننده را و نه ملائکه
اطراف رونده را مگر محض بجهة خواطر شما پنج بزرگوار و خداوند جل جلاله اذن داده است مرا که با شما
بوده باشم در زیر عبا یا رسول الله آیا شما هم اذن میدهید که در زیر کسا در آیم آنحضرت فرمود که اذن دادم
پس بعد از اذن داخل شد و عرض کرد که خداوند عالم میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا عزیز من جبرئیل امین وحی الهی تا آنکه ملک بود و از سنخ بشر نبود و با خواتون محشر نامحرم
بود پس از ماذون بودن از خداوند جل جلاله بجهة احترام اذن جدید تحصیل نموده و اولا که بعد از

ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله احترام خانهٔ او و دختر او نداشتند و اشرار امت در آنخانه را
سوختند و شکستند بر پهلوی دختر شن زدند و بدون اذن او داخل خانه اش شدند و انواع اذیتها و بی احترامیها
کردند و بعضی از علماء فرموده اند که در حدیث وارد شده است که چون جبرئیل داخل کسا شد فاطمهٔ زهرا از آنمکان
که تشریف ذات بجانب دیگر کسا حرکت کرد و از جلالت و عصمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار که بود
که داخل کسا شد که از سنخ ما نمیباشد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ای فاطمه آرام بگیر که اینک جبرئیل
امین است آه امان از بی احترامی لشکر کوفه و شام بعد از شهادت سید الشهداء با شمشیر برهنه رو بخیمهای
اولاد و دختران فاطمهٔ زهرا نهادند اول کاریکه کردند خیمهای ایشانرا آتش زدند و بعد از آن اسباب و لباس ایشانرا
بغارت بردند و ایشانرا اسیر کرده مثل اسرای ترک و دیلم و بر شتران سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار بردند
و داخل کوچه و بازار و مجالس نامحرمان کردند دشمنان بی اذن ایشان داخل منزل و مکان ایشان شدند حضرت
فاطمه میفرماید که بعد آمدن جبرئیل در زیر کسا و آوردن آیه شریفه جناب امیر المؤمنین عرض کرد که یا رسول الله
چه فضیلت است از برای نشستن در زیر کسا در نزد خداوند جلیل پدرم رسول خدا فرمود که یا علی قسم بآن
خداوندیکه مرا براستی برانگیزانید از برای نبوت و اختیار کرد مرا برای رسالت که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی
از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشد بسیاری از دوستان و شیعیان ما مگر آنکه نازل میشود بر ایشان رحمت
و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملئکه و استغفار میکنند برای اهل مجلس تا آنکه متفرق میشوند پس امیر
المؤمنین چون این فضیلت را استماع نمود فرمود که والله رستگار و سعادتمند شدیم و به پروردگار کعبه قسم
که هم چنین رستگار و سعادتمند شدند شیعیان ما پس دفعهٔ دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که بحق آن
خداوندیکه مرا براستی و درستی از برای نبوت برانگیزانید و از برای رسالت برگزید که ذکر نمیشود این حدیث ما در
مجلسی از مجالس که در آن بوده باشند شیعیان ما مگر آنکه در آنمجلس مهمومی بوده باشند خداوند او را فرج عطا
فرماید و نبوده باشد در آن مجلس مغمومی مگر آنکه خداوند غم او را بر طرف فرماید و نبوده باشد طالب حاجتی
مگر آنکه خداوند حاجت او را روا فرماید پس جناب امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که در این هنگام والله رستگار
و سعادتمند شدیم ما و هم چنین شیعیان ما رستگار و سعادتمند شدند در دنیا و آخرت **دوم** قال الامام

ابو محمد العسکری علیه السلام فان جبرئیل هو الذی لما حضر رسول الله صلی الله علیه وآله وهو قد اشتمل
علی عباء القطریة علی نفسه وعلی علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام وقال اللهم هؤلاء اهلی انا حرب
لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم محب لمن احبهم ومبغض لمن ابغضهم فقال الله تعالی لقد اجبتك الی ذلك
یا محمد صلی الله علیه وآله فرفعت ام سلمة لتدخل جانب العباء فجذبه رسول الله وقال لست هناك وان کنت
علی خیر والی خیر یعنی دوستی فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و او را داخل ننمود و جاء
جبرئیل مدثرا وقال یا رسول الله اجعلنی منکم قال انت قال فارفع العباء وادخل معکم قال بلی فدخل فی
العباء ثم خرج وصعد الی السماء الی الملکوت الاعلی وقد تضاعف حسنه وبهاؤه قالت الملئکة قد رجعت
بجمال خلاف ما ذهبت به من عندنا قال وکیف لا اکون کذلك وقد شرفت بان جعلت من آل محمد صلی الله
علیه وآله واهل بیته کما قالت املاك فی ملکوت السموات والحجب والکرسی والعرش حق لك هذا الشرف ان
تکون کما قلت آه یکدفعه امین وحی الهی فخر میکند که من داخل عبای اهل بیت شده ام و دفعهٔ دیگر فخر میکند
بر ملئکه که من گهوارهٔ جنبان حسینم و فطرس فخر میکند که من آزاد کردهٔ حسینم لعبا فخر میکند که من
قابلهٔ حسینم و ملك منصور فخر میکند با چهار هزار ملك که ما خدمتکار زوار حسینیم و پنجاه هزار املاك
با چهار هزار ملك دیگر
دیگر فخر میکنند که ما در دور قبر مبارك عزادار حسینیم و اما فخر طایفهٔ انسان جمعی فخر میکنند که ما هر سال
در دههٔ عاشورا از جملهٔ عزاداران حسینیم و جمعی دیگر فخر میکنند که ما از جملهٔ زواران حسینیم و
جمعی فخر می نمایند که ما خدمتکار مجلس عزای حسینیم و اما فخر حیوانات ذو الجناح فخر میکند
که من مرکوب حسینم و مناسبت اعقاب هم فخر میکند که من مرکوب علی اکبر حسینم و شیر فخر میکند
که من محافظت کنندهٔ بدن پاره پارهٔ حسینم مرغهای سفید فخر میکنند که ما سایه گستر بدن حسینیم
و زمین کربلا فخر میکند که من در بر دارندهٔ بدن حسینم و فخر دشمنان این بشنو آن روزیکه وارد
مجلس ابن زیاد میشدند دو نفر با یکدیگر پیشی میگرفتند یکی میگفت ای امیر جایزهٔ مرا زیاد بده
که نفر علی اکبر حضرت زده ام یکی میگفت که سر شهرا من از بدن جدا کردم یکی میگفت یکدست عباس را
من از بدن جدا کردم آن دیگری میگفت دست دیگرش را من جدا کردم یکی میگفت عروسی قاسم را من مبدل

نعرا کردم یکے میکفت بکلوی علی اصغر من تیر زدم آه و امصیبتا درا خورده نفر آمدند که امیر مستی بنا که جایزه ما آن کس بیشتر و زیاد باشد خدمتی که ما کرده ایم کسے مثل انخدمت نکرده کفت چه خدمت کرده اید کفتند که سر از تنها نکفته است و ابو حلیق نهر بان نکرده ماده نفر اسبها نعل بندی کرده واستخوانهای سینه اورا خورد کردیم

سیم در وقت مباهله نمودن با نصارے نجران

چون بنای مباهله شد رسول خدا صلی الله علیه و آله با مدد تشریف آورده حضرت امام حسین را در بر داشت و دست جناب امام حسن را کرفته بود و حضرت فاطمه و جناب امیر مومنان از پشت سر او میرفتند و حضرت رسول با ایشان میفرمود که هر گاه من دعا کنم شما امین بکوئید ولیشان را در زیر عبا اخذ نمود و میفرمود خداوندا اینها اهل بیت منند پاك كردان از ایشان هر پلیدی را پس اسقف که بزرك اهل نجران بود کفت ایکروه نصاری من رویها چند می بینم که خدا با این رویها کوه را از جا میکند پس مباهله مکنید که هلاك میشوید و بر روی زمین یك نفر نصرانی تا قیامت نخواهد ماند پس با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنای مصالحه کذاشتند و آن رویها شرم نمودند بجزیه راضی شدند و مباهله نکردند با آنکه نصاری بودند اما خلیفه مسلمانان هیزم جمع نموده بر در خانه که ایشان در آنجا تشریف دارند میخواهند بسوزانند خداوند لعنت کند کسانی را که چنین بدبخت شقی را پیشوا خود دانسته پیروی مینمایند مجملا آتش بر در آنخانه محترمه بر افروختند در با الحرام را سوختند بعد از آن عمر لکد زده در را افکند و تازیانه بر دست مبارك فاطمه زد و بروایتی غلام عمر تازیانه بر دوش مبارك فاطمه زد که کتف مبارکش ورم کرد تا وقت وفات کتفش مجروح بود و خالد بن ولید ملعون شمشیر با غلاف که در دست داشت ضربتی به آن بانوی سراپرده عصمت زد بعضی فوت محسن را از آن ضربت میدانند و از این ضربتها فاطمه بر زمین افتاد و صیحه او بکوش امیر مومنان رسید دید که آن ملعین از سر حد صبر کذشت از خانه بیرون آمده و عرق غیرتش بجوش آمده عمر بیحیا را برداشت و چنان بر زمین زد که بینی و کردنش مجروح شد خواست آن لعین را بدرك اسفل جحیم بفرستد از وصیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله متذکر شده دست از آن لعین برداشت آه آه یا علی کاش روز عاشورا در صحرای کربلا میبودی در وقتیکه چادر زینب را از دوشش میدا شتند و نیزه و تازیانه بر کتفش میزدند

یا علی کوش ام کلثوم را بواسطه کوشواره پاره نمودند یا علی مقنعه از سر فاطمه نوعروس برداشتند کوشوارها از کوشش بر بودند آنمظلومه افتاده غش کرده یا علی همه دختران تر امانند اسیران ترك و دیلم بر بالای شتران سوار کرده بعد سوختن خیمها غارت اموال ایشان را شهر بشهر و دیار بدیار بردند

چهارم

از کتاب صواعق محرقه نقل کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا تشریف آوردند امیر مومنان علیه السلم در خانه بود کسے فرستادند و آنجناب را حاضر ساختند آنکاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله جناب امیر مومنان را در دست راست و فاطمه را در دست چپ نشانید حضرت امام حسن را بر زانوی راست و جناب امام حسین را بر زانوی چپ و دست بکردن ایشان بر آورده کاهے لبها امام حسن را میبوسید کاه کلوی امام حسین را آنکاه عبا خود را در سر ایشان کشیدند همه اشیان نبوت و عظمت ایشان در زیر بال مرحمت داخل کردانید عرض کرد اللهم لکل نبی اهل بیت و هولاء اهل بیتی و خواصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بار خدایا از برای هر پیغمبرے اهل بیتی بوده است و اینها اهل بیت و مخصوصان منند دور کردان از ایشان چرکینی ظاهری و باطنی را و پاك كردان ایشان را پاك كردانیدنی و از کتاب کشف الحقایق روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلم را داخل زیر عبا نمود جبرئیل امین بشوق اینکه خود را داخل زیر عبا اهل بیت نماید نود هزار حجاب را طے نموده و صوامع ملکوت را ترك کرده در در خانه امیر مومنان ایستاده عرض کرد یا رسول الله چه میشود که بیك لسانی خود و چاکر دیرینه خود را که از عالم بالا بجهه کسب شرافت بر زمین آمده در زیر عبا راه دهے که با آن فخر و مباهات با ساکنان سرادقات نمود و سر افتخار بعرش رسانم آنحضرت فرمود یا اخی یا جبرئیل اهل العبا اهل العبا اهل عبا کسانی اند که از ناکسان ظلم و ستم کشیده و جبین مبینش از سنك جفا شکست خورده باشد از محنت ایام زار و خسته باشد و ابرو و دندانش مجروح شده باشد و بازو و دستش کشیدن دست سیاه و از ریسمان چاه آبله کشته و پهلوها شکسته شده پهلو و سقط از ظلم و عناد و عدو کردیده باشد یا با ناخوردن لذاید دنیوی خوردن تیغ سیدی تیغ جفا از ظالم بیحیا را مسموم شده باشد یا چشیدن زهر الماس پاره پاره دل داده باشد یا غریبی و تشنکی کربلا و شهادت برادران و فرزندان و اقربا و اسیری زنان و اولاد و سر دادن در راه خدا را آماده باشد

اول

از آنها یا منم مناسبت بهر یك از مضامین

عابدین بر سنبل الجمال است تمام به ما رضا ایشان چشمها گریان و جگرها بریان شود تا ثواب مصیبت آن در یابیم
و این دو کیفیت از آن رسول ذو الجلال در جنگ احد اتفاق افتاد منقول است که مغیره پسر عاص و قتیبه با جد معاویه سنگ
برداشت و گفت این محمد را میکشم و این ملعون چنان انداز بود و سنگی که میانداخت از نشان منحرف نمیشد در آن وقت
دو سر انبها مانده بود آن ظالم سنگدل فرصت غنیمت شمرده بر آنحضرت حمله کرد آن سنگها را حواله آن معدن جود
رسالت نمود از قضا یکی بر پیشانی مبارک آنحضرت آمد بغایت مجروح گشت و خون از آن جاری شد آن رحمت عالمیان
آن خون را برای طهر خود پاک نمود و نمیگذاشت بر زمین چکد میفرمود که اگر قطره بر زمین چکد عذاب بر اهل
زمین شود و میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا هدایت کن که آنچه میکنند از روی نادانی است
و سنگی دیگر بر بازوی مبارک آمد اثر مجروح شد از صدمه آن شمشیر از دست آنحضرت افتاد و سنگی دیگر
آمد بر لب و دندان آنحضرت خورد و لب مبارک آنجناب بغایت مجروح شد آه آه نظیر این جراحتها از برای شهید
آل محمد صلی الله علیه و آله در روز عاشورا اتفاق افتاد چنانچه شیخ مفید روایت کرده که چون امام غریب فاطمه از
کثرت قتال و جدال و زخم بیشمار ضعف بر او مستولی شده خواست ساعتی استراحت نماید ناگاه سنگی بجانب آنحضرت
آمد بر جبهه مبارکش خورد و خون از آن جاری شد جامه برداشت که آن خون را پاک کند ای امان ناگاه تیری زهر
آلود که سه شعبه داشت آمد و بر سینه بی کینه آنحضرت که صندوق علوم ربانی بود نشست رسول خدا بعد مجروح
بودن جبین عرض نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون در حقیقت هم چنین بود هنوز کفار قریش بر حقیقت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرار نکرده بودند و آن بزرگوار را نشناخته بودند آه آه از ظلم اهل کوفه و شام ایشان
همگی این مظلوم را میشناختند حق شناختن و امید شفاعت از جد او داشتند همینکه تیر بر سینه آن غریب فاطمه
رسید فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان میریخت گاه خون جبینش را
بر میداشت بر آسمان میانداخت و قطره بر نمیگشت بلی لب مبارک پیغمبر بواسطه سنگ مجروح شد اما در مقابل
آن بر لب و دندان آن غریب فاطمه بعد از اینکه از شدت عطش خشک شده بود چوب خیزران در مجلس ابن زیاد و یزید خذلهما الله
عذاب ایشان ملعون را زیاد کند میزدند آن بوسه گاه رسول خدا را بواسطه چوب میخستند پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بجبرئیل **و دوم آنها فاطمه است** از جابر روایت شده است که روزی سلمان

بخانه فاطمه علیها السلام در آمد دید که آنحضرت نشسته است و در نزد او دست آسیائی نهاده است و در دست شعیر از برای اهل خود
خورد میکند دست مبارکش مجروح شد و خون بر چوب دست آسیا روان شده است و حضرت امام حسین علیه السلام
از ناحیه خانه از گرسنگی گریه میکند و اضطراب مینماید سلمان گفت ای دختر رسول خدا دستهای تو از آسیا کردن مجروح
شده و پینه کرده است و اینک فضه کنیزک تو حاضر است چرا این خدمت را به او رجوع نمیفرمائی و خود متحمل میشوی
فاطمه فرمود که رسول خدا مرا وصیت کرده است که خدمت خانه یکروز با فضه باشد و یکروز با من دیروز نوبت
او بود امروز نوبت منست پس سلمان گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده آزاد کرده شما هم یا بفرما
که حسین را مشغول کنم یا اینکه آسیا بگردانم حضرت فاطمه فرمود که تسکین حسین را من بهتر میدانم پس
چند بار آسیا گردانید چون اقامه گفتند از برای صلاة اقامه نماز را شنید برای ادای نماز بمسجد رفت و چون از نماز فارغ شد آنچه
دیده بود از برای امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد و حضرت از استماع آن قصه گریان شد بخانه برگشت پس تبسم کنان
بمسجد معاودت نمود حضرت رسول از سبب تبسم آنحضرت سؤال کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض
کرد که بخانه برگشتم دیدم فاطمه بر پشت خوابیده بود و حسین علیه السلام بر روی سینه اش بخواب رفته بود و آسیا
بی آنکه دستی ظاهر باشد میگردید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تبسم فرمود و فرمود یا علی مگر نمیدانی که خدا را
ملکی چند هست که در زمین میگردند و خدمت میکنند محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت و رسول خدا
بجبرئیل فرمود که **و سیم ایشان علی علیه السلام با خوردن لذایذ دنیوی**
بجهة خوردن تیغ بیدریغ از ظالم بیحیا مصمم شده باشد و از دردی
که بعد از آنکه ابن ملجم ولد الزنا آن برگزیده خداوند را در میان
سجدتین در محراب مسجد کوفه ضربت زد و صورت نورانیش بخون
آلوده نمود جناب حسنین علیهما السلام و اصحاب در اطراف محراب جمع شده ناله و گریه ها
کردند که آن بزرگوار از اثر زهر و شدت ضربت غشی کرد چون بعد از ساعتی بهوش آمد فرمود که مرا بخانه برید
و بر جا نماز من مرا بخوابانید پس آنحضرت را در گلیمی خوابانیدند و یکسر از آن را حضرت امام حسن و یکسر دیگر را جناب
سید الشهدا علیهما السلام بر دوش گرفتند و اصحاب در اطراف آنجناب بشدت گریه میکردند که نزدیک بهلاکت

رسید وقتیکه بر جای شما او را خواب بینید پس از من با او مظلوم کربلا گریه کنان پیش آمد عرض کرد ای پدر جان هیچ
روزی مثل روز مصیبت شما نیست مگر روزی که جد رسول خدا از دنیا رحلت فرمود آنجناب پدر حسین بسیار ناگوار
است که شما اینطور بخاک و خون آلوده بر بینید در حدیث هست که چون نظر امیر المؤمنین علیه السلام بر سید الشهداء افتاد
که آنجناب ناله میکند فرمود که یا حسین پیش بیا ای فرزند پس آنجناب پیش آمد و حال آنکه زخم شده بود هر دو
چشم او از بسیار گریه و چون نزدیک آمد آن پدر مهربان هر دو دست مقدس خود را بلند کرده و اشک از چشمهای
فرزند خود پاک کرده و دست خود را بر قلب محزون فرزند خود گذاشته فرمود ای فرزند خداوند قلب ترا محکم فرماید
صبر و اجر عظیم عطا فرماید بتو شاکر داند که ترا آه آه کجا بود امیر المؤمنین در روز عاشورا که در جای اشکها
خونها از چشم صفو فرزندش پاک فرماید ملاحظه فرماید که بر همان قلبیکه محزون بود دست او راضی نبود دست
تسلی بر او گذاشته در روز عاشورا وقت شدت تشنگی نیزه و خنجر و تیر زده بودند و هر استغاثه میکرد کسی او را
جواب نمیداد و در حدیث هست بر اینحال که شنید یا امیر المؤمنین را چون بخانه آوردند بعد از آن اصحاب گفتند که
دختران از شدت تشویش و گریه هلاک شدند پس اصحاب جمیعا احتراما از خانه بیرون رفتند آه آه وا مصیبتا زینب
خاتون و ام کلثوم با گریه و زاری و نوحه و بیقراری خود را بخدمت پدر رسانیدند و میگفتند که یا ابتاه بعد از ما بر
مصیبت شما طولانی و علی الدوام اشک چشم ما جاریست و خشک نخواهد گردید یا ابتاه که ما را از برای
پرستاری صغیران معین فرموده تا بزرگ گردانند که ما را از برای اولاد بزرگ خود معین فرموده که در میان
همه معاندین یاری و همراهی نماید و ما با نوحه میکردند **نظم** فرق ترا زهم زینب فغان و زاری داشت
ز زخم کاری او نالها کاری داشت آه آه بعینه همین کلمات را سکینه خاتون در روز عاشورا در وقت
عبور از قتلگاه با جسد پاره پاره پدر میگفت لکن فرقش این بود که ایشان بزرگ بودند و سکینه کوچک و طفل
بود و ایشان در وطن بودند و در میان حسنین علیهما السلام بودند و سکینه در دست اهل کوفه و شام اسیر
گرفتار بود و امیر المؤمنین علیه السلام از یک ضربت بیشتر نخورده بود اما مظلوم کربلا با آن چاک چاک بدن
بیسر در میان خاک و خون در کربلا افتاده بود الی آخره و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل علیه السلام فرمود
که چهارم از اینها امام حسن علیه السلام است آه هزار آه که بر این مظلوم بعد از پدر بزرگوار

چندان مصیبتها روی داد که ملائکه هفت آسمان و زمین در مصیبت او گریه و ناله کردند چنانچه از رسول خدا صلی
الله علیه و آله روایت شده است که فرمود ای پسر عباس بدانکه حسن از منست و فرزند من و قرة العین و ضیاء قلب من
و میوه دل من است سید جوانان اهل جنت است تا آنکه فرمود که در روز شهادت او جمیع ملائکه آسمانها و زمینها
در مصیبت او گریه خواهند کرد حتی مرغان در هوا و ماهیان در دریاها ای پسر عباس هر کس برای او گریه کند کور نمیشود
دیده او در روزی که همه دیدها کور خواهد گردید هر کسیکه در مصیبت او محزون شود محزون نشود قلب او در روزی
که همه قلبها محزون خواهد گردید هر کس زیارت کند قبر او را در بقیع ثابت میماند قدم او بر صراط روزیکه قدمها
خواهد لرزید بلی همین بود مصیبت آن مظلوم از منافقین امت چندان اذیت کشید که لاعلاج از وطن اصلی
خود که مدینه طیبه بود هجرت نموده و مکرر باطراف شهرها تشریف برد آه آه آن مظلوم را ظالمان امت در غربت
چندان اذیت رسانیدند آن سید جوانان اهل بهشت مضطر گردیده نه در وطن آرامی داشت و نه در غربت مکانی
حتی آنکه خنجر بر ران مبارکش زدند **و جعده گور بگوری** از منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از این نیست که بموصل
رفته طرح دوستی با آنحضرت اندازم بوقت فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را بزهر آب داده روانه شد علی الدوام
در موصل بنماز آنحضرت حاضر میشد احادیث می شنید گریه میکرد تا روزی آنحضرت در زیر دکانی مشغول حدیث
گفتن بود که آن کور آمد و عصای خود را بر پشت پای آنحضرت گذاشت مثل کسیکه گویا نفهمیده باشد و چنان فشاری
داد که پای مقدس او را سوراخ و بغایت مجروح کرد پس آن مظلوم آهی کشید مدهوش شد پای مبارکش ورم کرده خون
از آن جاری شد موالیان خواستند که آن کور را بسزای خود رسانند آنمعدن حلم و عفو فرمود که دست از آن بردارید که بسزای
خود خواهد رسید بعد از چند روز جناب عباس از راهی تشریف میبرد که آن کور انعصا در دست گرفته و میخواهد که از
موصل بگریزد آنجناب انعصا را از دستش گرفته انقدر بر سر و بدن آن ملعون زد که پاره پاره شد پس غلامان را امر کرد
که سر او را ببریدند و موالیان جمع شده جسد نجس آن شقی را سوزانیدند آری برادر رشید چنین انتقام برادر میکشید
اگر در روز عاشورا خود شهید نشده بود و زنده میبود و میدید که منافقان کوفه و شام با نیزه زهر آلود بر بدن پاک برادر جان
برابر سید الشهداء میزدند مجروح و خون آلود میگردانیدند آه واویلاه و بان اکتفا نکردند اسبهای خود را نعل تازه
بستند و بر بدن آن مظلوم تاختند و مجموع اعضا و جوارح استخوانهای آن پرورده کنار رسول خدا را در هم شکستند

نمیدانم بر چه حال میبود و چگونه انتقام میکشید اه اما از مصیبت الشهید زهر جفا چند دفعه انجناب را زهر دادند
تا انکه اخر الامر بزهر جفا شهید کردند و پاره‌ها جگر او در میان طشت افتاد زهر موج میزد و بابها الکفا نکردند
که تیرها بر تابوت او مادر عایشه ملعونه زدند بنوعیکه بعضی ازان تیرها تابوت را سوراخ کرده بر بدن ضعیف نحیف رسیده بود
و شهید شد او و سید بود و مجروح کرده اما برادر مظلوم و غریبش در روز بیست و هفتاد زخم تیر رسیده
بود رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند بجبرئیل بیچاره از انشان که بار غریبی و تشنگی
کربلا و شهادت خویش و اقربا اماده باشد ان حسین مظلوم است
اما توای جبرئیل در فلک الافلاک لاهوت اطلس پوشیده در صوامع سرادقات ملکوت شراب قرب نوشیده
حمایل جواهر تسبیح در بر افکنده و بر سر سدرة المنتهی عالم علوی ساکن در عین خوشی و با پیغمبران هم صحبت و قرین
محنت و غم ایشان نداری ترا با این امت با محنت دکان چه کار که بسیار که جا در ملاء اعلی و مقام تشریف و عظمی است
خاکدان دنیا چه کار روزی که بزیر عبا در اوقت روح الامین بگریه در امد عرض کرد یا رسول الله اما با جناب مقدس شما
در جنگها قریش و دفع اعدا دو با چند هزار ملائک اسمان معاونت نموده‌ام و در خدمت حضرت زهرا دایما بوده‌ام
یا رسول الله بسا اوقات که با مر پروردگار از ملاء اعلی بجهة جنبانیدن گهواره حسنین علیهما السلام گذرانیده‌ام
و بسا وقتها حضرت بتول عذرا در خواب بود که من دست اسیا گردانیده‌ام و از میوه‌های بهشت بجهة حسنین علیهما
السلام اورده‌ام و ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار را من گفتم و ذو الفقار را با مر خدا من بجهة علی اورده‌ام
و در وقت لقات شما را بشارت بهشت من خواهم داد و بعد شما در خدمت جناب امیر و فاطمه من خواهم بود و در شهادت انجناب
فریاد اه قد قتل علی در میان اسمان و زمین من خواهم کرد و در مصیبت امام حسن شریک و غمخوار من خواهم
انداخت یا رسول الله در وقت شهادت فرزندت حسین علیه السلام من بیایم او خواهم امد اگرچه دانم از من قبول نخواهد
کرد و در وقت تنهائی انجناب هنگام سواری من بر نعل انجناب بگریه مرو عنان ذو الجناح امیگیرد انم اه اه چه وقت بود
ان در روز وداع اخر حضرت سید الشهدا میخواست که سوار شود بهر طرف نگاه کرد کسی را ندید که ذو الجناح را حاضر
نماید **نظم** طمع ز خدمت احبابش نا برید ز بیکسی خودش ذو الجناح را طلبید شهی که در همه کون و
مکان نظیر نداشت سوار میشد یکن رکاب گیر نداشت عجب نیست که یکطرف بانویش کلثوم بعبد

که زینب رکاب داری کرد چو اهل بیت نا امید شدند شاه شهید را سوار مرکب شهادت دیدند بیکبار کوچک و بزرگ
خروش وا حسینا بفلک رسانیدند پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بعد شهادت انجناب چهره‌ام را از خون او رنگین
خواهم نمود و ندای رب العزة را بجهة امام حسین من خواهم رسانید و از نسب چون روز عاشورا روح شریف جناب سید
الشهدا منزل گزین عالم بالا و ساکن نخل طوبی گردید جبرئیل امین با چهل هزار از ملئکه مقربین بزیارت
ان برگزیده رب العالمین نزول اجلال نمودند و بر سر نعش مطهر امام شهید رسیدند و بر او سلام کردند از حلقوم
امام مظلوم جواب سلام شنیدند پس جبرئیل بنعش ان برگزیده رب جلیل خطاب کرد که یا حسین پروردگار
عالم عالم را از برکت نور شما خلق کرد و اختیار دین و نظام نشأتین را بدست شما مقرر فرمود و شما سید شفیعان
روز قیامت و سید جوانان اهل جنت اید بعد شهادت روز دیگر درایی فرمود ای جبرئیل از روی من انست که کاش هزار
مرتبه مرا در راه خدا شهید میکردند و جان خود را مکرر در راه دوست نثار و فدا نمودمی و لیکن عاقبت الله برای جهاد
نشده است مقام این گفتگو سروش غیبی و هاتف لاریبی گویا بدین گونه مژده بعوض با و رسانید کرای بنده شایسته

شهادت

و شهید راه من بلای من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی قتلته و من قتلته فعلی دیته
و انا دیته پس جبرئیل بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض کرد یا رسول الله خدمتگار استان شما
و چاکر بودن ما امامتم استان از روز ازل علی است و نور معرفتم از انجناب منجلی است کجا از حال شما غافلم بلکه در همه
مصیبتها اهل بیت نا خلم رفعت شما غربت و شوکت و شان محبت علی و اولاد علی است اگر می در زیر عبا شما
بیاسایم سر افتخار بعرش اعلا رسانم حضرت پیغمبر برامد انگاه فرمود یا اخی یا جبرئیل انت منا پس رخصت داد جبرئیل
نشاط بال و فراغ احوال با مصطفی و ال در زیر عبا در امد **نظم** جبرئیل السر شرف از عرش در گذشت
تا جا دادیش تو بزیر عبای خویش مرو نیست که چو حضرت جبرئیل تمنا خویش رسید پروردگار عزت مقیم ملاء
اعلی را حکم فرمود که جبرئیل را تهنیت و مبارکباد بگویند که تشریف قبول حضرت حبیب ما یافته و با اهل بیت مصطفی
در زیر عبا در امده مجلس بیت و دو بهم در او فتشدن در ملئکه و در
جمیع موجودات جهان دفعه بهم رسید از اضطراب جهاد
اهل بیت کبیر انعظامی در وقت وداع و تسلی دادن بجناب زینب

و جواب آن مظلوم و در وقت آتش زدن بخیمه‌ها و در حین عبور از
قتلگاه شهداء علیهم السلام در کربلاء معلی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم نحمدك یا من خلق اللوح والقلم بمشیته وصیر النور والظلم بارادته وانشاء العالم من العدم بحکمته
والصلوة والسلام علی اول خلقك ومحل مشیتك ولسان ارادتك محمد اشرف بریتك صلوة کائنة دائمة
دوام خلود ربوبیتك ثم صل اللهم علی آله الذینهم عیبة علمك بما یکون وکان خصوصا علی سبط الرحمة
والقمر الطالع من الشمس المضیئة الذی اذا وصل القلم الی وقعته حین الکتب فی اللوح المحفوظ ارتعد واضطرب
وتحیر وکتب علی قاتله علی اربع لعنا وعلی اعدائه وظالمیه لعنا بین اهل الارض والسموات فبعد
خلاق عالم و موجد عالم و آدم قلم را از کتم عدم ایجاد کرد مامور ساخت که اکتب بنویس عرض کرد خداوندا چه بنویسم
علم مراد در خلق کفت خداوند ابتداء کتاب بکلام مجید کنم فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم چون قلم بسم الله بنوشت
هیبت نام الله مدهوش شد چنین گفته‌اند که چنان شکافته بر لوح بماند تا مدت هفت صد سال که ناتمام بسم الله
الرحمن الرحیم تمام شد پس خداوند عز وجل قسم یاد کرد بعزت وجلال خود که هر بنده که از مرد و زن از امت محمد صلی
الله علیه وآله که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسم در دیوان او هفت صد سال عبادت خود و بعد از آن نوشت
لا اله الا الله و محمد رسول الله من استسلم لقضائی وصبر علی بلائی وشکر علی نعمائی ورضی بحکمی کتبته وبعثته
یوم القیمة مع الصدیقین ومن لم یستسلم لقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یرض بحکمی
فلیخرج الها سوائی و بعد از آن قطرات عدد باران و اعداد لیل و نهار و هر چه خواهد شد تا روز قیامت و از اطهار نقل
کرده اند که چون قلم نام محمد را نوشت حق تعالی را سجده کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر برداشت وگفت السلام
علیك یا محمد حق تعالی از جانب نجاب جواب قلم باز داد فقال علیك السلام وعلیه منی الرحمة اوجبت له رحمتی ولمن
صدقه وامن به از آن بعد بسلام سنت جواب واجب شد اما چون قلم در نوشتن بواقعهٔ کربلا رسید مرتعش و مضطرب
و متحیر گشته لا حول ولا قوة الا بالله وگویا اضطراب قلم اشارت باشد بچهار دفعه اضطراب و رعشه که در واقعهٔ آن
مظلوم در موجودات بهم رسید **اول** آن اضطراب و خروش ملئکه بود که آنحضرت در مقام اتمام حجت در برابر
لشکر کوفه و شام آمده بعد از گفتگوی بسیار فرمود ای قوم آیا فرزند پیغمبر شما و آیا فرزند وصی پیغمبر و پسر عم او نیستم

ابا حمزه سید الشهداء عم من نیست جعفر ذو الجناحین عم من نیست آیا شما از سید است قول پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق
من و برادرم حسن هذان سیدا شباب اهل الجنة اکرم الصدیق مپسندید حال آنکه هر چه میگویم حق است واگر قول
مرا تکذیب میکنید بپرسید از جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری و سهل بن سعد و زید ابن ارقم تا خبر دهند شما را پس فرمود بخدا
قسم که در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند پیغمبر نیست پس خروش و اضطراب در ملئکه افتاد عرض کردند الها در روی
زمین فرزند پیغمبر نیست بجز این مظلوم و او را هم مبتلا بظلم این کافران نموده **دویم** آن اضطرابی بود در وقت شنیدن
ندای آنحضرت اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا فلما نادی هذا النداء تزلزلت ارکان العرش وقوائمه وبکت
السموات وضجت الملئکة واضطربت الارض فقالوا باجمعهم یا ربنا هذا حبیبك وقرة عین حبیبك فأذن لنا
لنصرته **سیم** زمانیکه سر آن مظلوم را بنیزه بلند نمودند و صدای الله اکبر یکدفعه از لشکر مخالف بلند شد
اضطراب و رعشه در کل موجودات ظاهر شد زمین کربلا بلرزه درآمد و آفتاب نورانی ظلمانی شد و از آسمان خون بارید
و حمره در آفاق آسمان ظاهر شد ملکی از آسمان ندا بلند نمود قتل والله الامام ابن الامام اخو الامام و جبرئیل صیحه
کنان واحسینا گویان در میان لشکر میدوید و میگردید بعضی ظهور نمودند و از فریاد کردن فرمود چگونه فریاد نکنم
این سر پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است نظر میفرمایید یکدفعه باسمان یکدفعه بر زمین میبرم نفرین نمایید اهل
زمین را من دوران میان اهلاك شود **چهارم آن وقتیکه در میان ملائکه اضطرابی بود**
که روح الجناب را باسمانها میبردند چنانچه ابوذر غفاری علیه الرحمة فرمودند
که اگر بدانید حزن و اندوه و الم وارد میشود باهل دریاها در وقت موج آنها و بر ساکنین آنها کوهها و بلندیها
و بیابانها و اهل آسمانها از شهادت این بزرگوار هر آینه والله انقدر گریه کنید که روحهای شما از بدنها مفارقت
کند یعنی از گریه هلاك شوید و نبود هیچ آسمانی که بر او بگذرد روح حضرت امام حسین علیه السلام مگر آنکه فزع
و جزع در آید از برای آن مظلوم هفتاد هزار ملك که همه از جاهای خود برخیزند و جمیع بندهای ایشان میلرزد تا روز
قیامت و هیچ ابری نمیگذرد و از او رعد و برق ظاهر نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت و هیچ روزی
نیست مگر آنکه عرض میشود روح حضرت امام حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله با یکدیگر ملاقات
میکنند عزیز من سر فزع هفتاد هزار ملك گویا این است که ملائکه هفت آسمان روح معصوم و روح مظلوم

پیغمبر و روح وصی پیغمبر و روح شهید دیدن بودند اما معصوم مظلوم شهیدیکه هزار و نهصد و پنجاه زخم ظاهری و همینها
دو زخم باطنی و نبود در عقب با نظار زنان خواهران و دختران و زبانش در ذکر و فیت بعهدی اوف بعهدک نا الله کو بان
ندیده بودند و معلوم هر کسی چنین روحی بینند نا بفنا میلرزند و یا از خوف چنانچه جبرئیل میکرد و علاوه بر این چگونه
میشود که عالم مضطرب نشود و حال آنکه آن بزرگوار حجت الهی و قلب همه عالم بود و هرگاه بر قلب صدمه وارد شود البته
مراتب بهمه اجزا نماید خصوصا صدمه که بر هیچ کس چنان صدمه واقع نشده باشد الی آخره و ممکن اضطراب قلم و مرتعش
بودن او از آنها باشد با ضطراب و مرتعش شدن آل رسول چهار دفعه اول فی **فیتکه انحضرت میخواست**
اهل بیت بیکس حیران و سرگردان خود را وداع نماید فرمود ای اهل بیت من
بر شما باد از جانب من سلام اینک وداع آخرین منست بیکر مراجعت نخواهم کرد دیگر من غریب را نخواهید دید پس اماده
اسیر شدن و ذلیل کردیدن و بشهرها غربت رفتن شوید آه آه بعد از این کلام غم فزا انغریب باور نکاب بیناء از روی
حسرت با اهل بیت بیکس خود فرمود ایشان نیز با چشمهای اشکبار نکاه بر انسید ابرار میمودند چون اهل بیت سرگردان
آنحالت را مشاهده کردند بصیحات اجتماع صداها را بناله و افغان بلند کردند چنان اضطرابی در ایشان بهم رسید
که جمیع ملئکهای زمین و آسمان بناله و گریه و زلزله در آمدند پس فرزندان آنحضرت میگفتند ای پدر بزرگوار
بکجا میروی و حال آنکه ما را ناصری و معینی نیست آه و اویلاه که خواهران آنسرور شهید عرض میکردند اینجا
برادر ما یتیم خواهران بیکس و حیران تو و نیست رحم کننده بر ما در این بیابان بکجا میروی ای پناه بیکسان آه و اویلاه
عیال انغریب بیلود عرض میکردند که ای پشتبان زنان اشکبار بکجا میروی و حال ما یتیم عیال بی غمخوار تو پس ما را
در این بیابان دشمنان وامگذار روان امام بیکس غریب در میان زنان حیران ایستاده بود و میگریست پس روی
خود را بجانب زینب خاتون کرده فرمود که ای خواهر جان از خدا بترس و اینقدر جزع و فزع مکن و در مصیبت من صبر
کن هم چنانکه در مصیبت جد و مادرم پدرم و برادرم صبر کردی پس آن مظلومه جوابی داد که ای عالمی را کباب کرده گفت
ای برادر جان چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت نمود دل خود را بمادر و پدر و برادر خوش داشتم و چون مادر رحلت فرمود
تسلی قلب خود را به پدر و برادرم دادم و چون پدرم کشته شد تسلی قلب شکسته خود را بدو برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم امام
حسن را بزهر جفا بدرجه شهادت رسانیدند تسلی قلب داغدیده خود را بوجود مقدس تو میکردم ای یادگار گذشتگان

هرگاه تو کشته شوی تسلی قلب خود بکه نمایم ای پشت و پناه بی ماندگان پس انغریب بیکس خواست که سوار شود فنظر
الی اطرافه کما هو عادته فلم یر العباس و لا علیا الاکبر و لا القاسم و لا غیرهم من الاعوان و الانصار یعنی در وقت
سوار شدن ملاحظه اطراف خود فرمود بجهة عادتیکه داشت پس برادر نامدار خود حضرت عباس را ندید و نور دیده خود
علی اکبر را ندید و اما ناشاد خود جناب قاسم و سایر یاران از اصحاب و دوستان خود ندید که امر فرماید ایشان را ذوالجناح را حاضر کردانیدن
ذوالجناح آه وا مصیبتا و وحدتاه که دو خواهر آنحضرت یعنی زینب خاتون و ام کلثوم محزون روان گردیدند و
ذوالجناح را حاضر کردانیدند پس چون خواست که قدم مبارک خود را در رکاب سعادت انتساب گذارد در حدیث هست که خرج
سفیدی از جانب آسمان نازل شد و بمنقار خود رکاب گرفت و نوا شده است که آن جبرئیل امین بود **دو مرو قبے**
که آن بیکسان شنیدند که میخواهند که اسب بدن آقای ایشان تاراز ند همه
آن مظلومان مشوش و مضطرب و متحیر شدند که چه علاج کنند آنفاطمه
دختر سید الشهدا نهل شده چون بدر بر هنکی و اسیری مبتلا شدیم که شنیدیم منادی ندا کند که باید بدن
حسین را پامال سم اسبان کنید چون این را شنیدیم نتوانستیم در جا خود قرار بگیریم من و عمه ام برخاستیم که از ایمکان
دو شوییم مانع بنیم این عمل را نسبت به پدر بزرگوارم و اما عمه ام سراسیمه و دیوانه فلکاشده و بکمانش اینکه میتوانیم
ایشان را منع کند **سیم اضطرابی بود از برای اهل بیت رسالت که بعد از شهادت**
خامس آل عبا اشرار کوفه و شام روی بغارت خیام طاهرات گذاشتند
و اطراف خیمها زنان بنو علی احاطه کردند که راه فرار بر ذریه احمد مختار بسته شد ناگاه صدای عمر و ابن سعد لعین بلند
شد که ایشان را آتش زنید چنانکه در خیمه بندکرد در انوقت مردی گفت که وای بر تو ای عمر سعد آیا کفایت نکرد ترا آن
کارها و ظلمها که با حسین کردی ای بیحیا اراده داری که حرم رسول خدا را بسوزانی پس آنملعون دید که او را بسوزانند
ایشان را آتش میکنند امر کرده بغارت اهل بیت پس اول زنی را که غارت کردند جناب زینب خاتون بود که چادر و مقنعه را
از سر او کشیدند و گوشواره را از گوش او بر آوردند آه و اویلاه که از جهة گوشواره گوش جناب ام کلثوم مظلومه محزونه را
هم پاره کردند و گوشواره از گوشش بیرون کردانیدند آه آه بلکه گوش فاطمه نوعروس را هم بجهة گوشواره پاره کردند اضطرابی
در ایشان بهم رسید که جمیع موجودات بر احوال ایشان گریه میکردند یکطرف خیمها غارت میکردند از یکجانب آتش بخیمها میزدند

ولیکن من بخواهم

واز طرفی با نوک نیزه و تازیانه اذیت میرسانیدند **چهارم اضطراب ایشان بود در وقت عبور از قتلگاه**
که همه آن اسیران مانند برگ خزان خود را از روی شتران بر روی پاره پاره شهیدان می‌افکندند هر یک شهیدی را در آغوش
کشیدند و ناله و نوحه و وداع میکردند پس جناب زینب خاتون جسد مقدس شاه شهیدان را چون روح روان در بر کشیده
و با او درد راز و بیان نمود و مادر جناب علی اکبر آن نوجوان تشنه جگر را در سینه گرفته بوسه میداد و مادر حضرت قاسم
با عروس جسد پاره پاره در هم شکسته آن نوداماد را در میان گرفتند و او را بوسه میدادند و در اضطراب بیکسان اهلبیت
بس که جناب سید الساجدین با آنکه صاحب علم و حلم و صبر بود و حجة الله علی اهل السموات و الارض بود او را نخورد آنوقت
مشاهده کرد که هر یک از اهل بیت جسد پاره پاره شهیدی در بر کشیده اند هر کدام بنوای نوحه و ناله میکنند و ابدان
شریفه پدر بزرگوار و سایر شهدا را ملاحظه نمود که در بیابان افتاده و بخاک و خون آغشته است و هیچکس متعرض جمع
و دفن و کفن آنها نیست آنجناب را حالتی عارض شد که نزدیک بود از شدت غم و الم جان مقدسش از بدن مبارکش بیرون رود
آه با آنکه جناب زینب جسد بی سر برادر خود را در آغوش گرفته و مشغول نوحه و ناله بود چون احوال عجیب و غریب از آن بیمار
مشاهده نمود دست از برادر شهید خود برداشت و نزد آن علیل بیمار آمد و عرض کرد ای فرزند برادر این چه حالت است که در تو مشاهده
میکنم آن اسیر بیمار در جواب فرمود ای عمه جان چگونه بر این احوال نشوم و چگونه زنده بمانم و حال آنکه شما را از این جا
اسیر و جوش و خروش و نوحه و وداع با این اجساد شریفه می‌بینم و مشاهده میکنم پدر بزرگوار مرا و عموها و نامدارم و اقربا
و اصحابم را که همه بخاک و خون مالیده شده اند و گویا ایشان از مسلمانان نیستند و هیچکس متوجه دفن ایشان نمیشود
پس جناب زینب عرض کرد که ای فرزند برادر خبر داد مرا جدت و پدرت باینکه خدای تعالی بر میانگیزاند جماعتی را که دفن میکنند
این جسدهای شریفه پاره پاره را و بر سر قبرهای ایشان نشانها و علامتی قرار میدهند که هرگز آن علامت بر طرف نشود و خلایق
از اطراف عالم بزیارت ایشان میآیند بر پا کنند قواعد تعزیه داری را الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست**
و سیم آمدن گروه از ملئکه باعانت سید الشهداء و قبول نکردن آنجناب
و آمدن زعفر جنی و جواب گرفتن و گفتگوی زعفر با یکنفر از طالب علم
و استدعای نصرت از سلطان قیس و دعا نمودن فضه تا نازل شدن غذا
بجهة اطفال اهلبیت و قبول نمودن نصرت برادر زاده یتیم عبدالله

صغیر

صغیر او شهید شد عبدالله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی
فاتحه صفحه الایجاد السلام علی خاتمه صحیفه الارشاد المبعوث علی جمیع الخلایق و العباد السلام علی قتیل لکل قوم هاد
السلام علی المظلوم الغریب المهجور من البلاد مع البنات و الاخوات و الاولاد کالاسیر بین البغی و العناد المجاهد الوحید
و الطرید الفرید الذی استجار و امنه لدفع حزب الشیطان معشر الملائکة و افواج الجن و طائفة من الانسان فلم یجبهم الاحاد
الا واحد من الانسان و هو قرة عین اخیه و ولد سید شباب اهل الجنان و علی امه و اخیه و شیعته و ناصریه سلام الله الملک
المنان ما دام اهل الجنان فی الجنان و علی قاتلیهم و ظالمیهم غضب الرحمن ما دام اهل النیران فی النیران **فبعد** حاصل
مضمون بعضی از فقرات خطبه زینب که در روز عاشورا زمانیکه قتال و جدال بحد کمال رسید که باقی نمانده از برای جناب سید
الشهداء در زمین کربلا نه دوستی و نه یاری و نه فرزندی نه هواداری نه برادری که تواند بجنگ کوفیان روانه شود مظلوم
و غریب تنها مانده بود که گروهی از سه طایفه استدعای اعانت کردند و التجا خواستند که یاری کنند آن غریب فاطمه قبول نفرمود
اول از ملئکه **دویم** فوجی از جن **سیم** از طایفه انسان **اما چهارمی را** از انسان قبول نمود اعانت او را و او را
فشار او را که یتیم و نور چشم برادر او بود کدام برادر اول سید جوانان اهل بهشت تفصیل این اجمال آنکه اما از طایفه
ملئکه **اول** ملک منصور بود که یکی از سرکرده ملئکه است با چهار هزار ملئکه بخدمت آنسرور مشرف شد عرض کرد
که ما را مرخص فرمائید تا دشمنان شما مقاتله نمائیم و ایشان را بخاک هلاک اندازیم آنحضرت ایشان را اذن نداد پس
بعد ما یوس شدن از اذن قتال بمکان خود باز گشت نمودند و در مکانهای خود از شدت حزن و غم و گریه و زاری نشستند
که آرام بگیرند بحدیکه چون از برای یاری کردن بسر زمین کربلا باز گشت نمودند آن غریب بیکس را کشته و در خاک و خون آغشته دیدند پس با موهای
پریشان و رویهای خراشان با ناله و افغان مجاور قبر مطهر شهید کربلا تا روز قیامت میباشند هر کس که بزیارت میرود او را
استقبال میکنند و هر کس مراجعت مینماید او را مشایعت میکنند و هر زائری که بیمار میشود او را عیادت میکنند و هر گاه فوت
شود بر او نماز میکنند و بعد از آن از برای او استغفار میکنند علی الدوام بر این حالند و بغیر از ایشان ملائکه بسیار دیگر در اطراف
قبر مطهر آنشهید مظلوم ملائکه بر پریشان و دیده گریان از گریه های ایشان اهل هواها و آسمانها گریه میکنند و اگر
آدمیان صدای ناله های ایشان را بشنوند از طعام خوردن و آب آشامیدن و از همه لذتها باز میمانند جناب
ابن قولویه از صفوان جمال روایت کرده است که گفت در راه مکه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در ما بین

مکه

مکر و مدد بسوی آنجناب ابیات عمیکین بید عرض کردم یا ابن رسول الله سبب اندوه و حزن شما چیست حضرت فرمود لو تسمع
ما اسمع لشغلك عن مسئلتی اگر میشنیدی آنچه را که من میشنوم هر آینه ترا حالتی عارض میشد که نمینمودی سؤال
کنی از من عرض کردم چه میشنوی فرمود تضرع و ابتهال ملائکه را بسوی خداوند در نفرین کردن و لعنت کردن بر قاتلان
امیرالمؤمنین و قاتلان حسین علیهما السلام و میشنوم نوحه جنیان و گریه کردن ملائکه را که بر دور قبر حضرت امام حسین علیه السلام
هستند و شدت جزع ایشان پس با استماع اینگونه و مشاهده این حالات چگونه گوارا میباشد خوردن و آشامیدن یا خواب کردن

و اما از طایفه جنیان زعفر جنی بود و قبیله شنید تنهائی و بیکسی آن امام غریب را با لشکر خود وارد صحرای کربلا گردید

چنین نقل کرده اند که زعفر در منزل خود بعیش و عروسی مشغول بود دید در پای تخت او دو نفر از جنیان سر برهنه کرده اند و سر و
سینه میزنند و گریان و نوحه میکنند گفت وای بر شما در چنین وقتی گریه و ناله میکنید گفتند ای زعفر خاک
بر سر تو تو مشغول عیش و عشرتی فرزند خدا و یادگار شیر خدا در صحرای کربلا در این وقت دشمنان احاطه نموده اند و یاوران
شهید کرده اند یکه و تنها مانده و کسی نمانده یاریش برسد مجملا زعفر با لشکر خویش نزدیک آن امام غریب رسید از مرکب
بزیر آمد دست ادب بسینه خود نهاده عرض کرد السلام علیک یا ابا عبدالله و علی جدک و ابیک و امک و اخیک حضرت
فرمود علیک السلام ای سعادتمند تو کیستی در چنین وقتی بر غریبان سلام میکنی عرض کرد یا ابن رسول الله من از پیروان
پیغمبر آخرالزمانم و غلام با اخلاص شما مردانم مرا زعفر زاهد میگویند سالار جنیانم آنوقتیکه علی مرتضی پای جلالت به
بئر العلم گذاشت و کفار جن را مسلمان ساخت پدرم سلطان جنیان نمود و بعد از پدرم سلطنت آن قوم بمن رسید و از استغاثه
شما شنیدم با لشکران بپابوس شما آمده ام اجازه بده تا انتقام شهدا را از کفار و معاندین برکشم حضرت فرمود ای زعفر
خدا ترا جزای خیر دهد اجازه جهاد شما با آدمیان از مروت دور است زیرا که شما ایشان را می بینید و ایشان شما را نمی بینند در این
صورت اگر شما ایشان را بقتل رسانید ظلم خواهد بود ای زعفر باز گرد بمنزل خود و مرا بحال خود واگذار که با زعفر عرض کرد ای
مولا که غریب و بی یار ماندی قتال ما با ایشان دور از مروت است آیا این از مروت بود با فرزند پیغمبر که آب را بر روی تو و عیال تو بستند حلق صغیر
کبیر از شدت عطش خشکیدند آیا ستم نبود هر دو دست برادرت عباس را از بدن جدا کردند دست قاسم از خون خویش خضاب
نمودند و داغ محمد الله فرزند نوجوانت را بسینه گذاشتند ای سید و الا انبار پدر و مادرم فدای تو باد اگر اجازه

ندادن

ندادن شما از این جهت است که ایشان ما را نمی بینند ما نیز صورت خود را بصورت انسان با ایشان می نمائیم پس از آن محاربه
کنیم اگر ایشان را بکشیم ثواب جهاد برده باشیم و اگر کشته شویم شهید راه تو گردیم آن بزرگوار فرمود ای زعفر دلم
از دیدگانی دنیا سیر گردیده و شایق لقای پروردگار عالمیان گردیده ام خدا ترا جزای خیر دهد بر گرد بمقام خویش پس
زعفر برگشت و از بعضی اهل علم نقل کرده اند که غالب اوقات در پنهان و آشکار بر زعفر ملامت و سرزنش میکرده
و تأسف میخورد بجهت رجوع از کربلا و اعانت نکردن بجناب سید الشهداء میگوید شبی در منزل خود نشسته بودم
در دهه اول محرم بود بکتاب مقتلی نگاه میکردم همانجائیکه زعفر با لشکرش وارد زمین کربلا شد و نصرت نکرده
باز گشت پس دیدم شخصی در را باز کرد و داخل حجره شد سلام داد بعد از جواب سلام تعظیم وی نمودم ولکن تعجب از باز
کردن در داشتم در را محکم بسته بودم پس بمن گفت مرا شناختی منم برادر تو زعفر جنی آمده ام بدیدن تو و شکایت دارم
بتو بجهت سبب ملامت کردنی پس از آن گفت ای برادر حقیقت امر را ندانسته تا حال پس بدان من با لشکر خویش وارد صحرای
کربلا شدم دیدم آن سرزمین از همه جوانب اطراف پر بود از لشکر از طوایف جن و از برای ایشان پادشاهان عظیم الشان
با لشکرهای فراوان و من با لشکر خود در جنب آنها حقیر و بیمقدار بودم از جهت کمی لشکر و هوا نیز پر بود از ملائکه و جن متصل
بود تا آسمان در پیش روی هر صف رؤسای ایشان از ملائکه و جن و اهل هر صفی از نزدیک و دور سلام میکردند بر امام
علیه السلام در مکان خویش با تعظیم و تبجیل مانند مراعات رعایا با سلطان السلاطین و ملک الملوک و او تضرع و زاری مینمودند
در طلب اذن و اجازه در یاری کردن و قتال نمودن با کفار و آنجائیکه من با لشکرم ایستاده بودم تقریبا چهار فرسخ بود تا مکان
امام علیه السلام هیچ مکانی خالی نبود نه در زمین و نه در هوا پس ما نیز از آنجا سلام کردیم بر امام علیه السلام با تبجیل و تعظیم
پس رد سلام نمود پس از آن شروع نمود بتکلم و سخن گفتن با اهل هر صفی از صفوف ملائکه و جن فقال جزاکم الله خیرا
خداوند شما را جزای خیر دهد پس هیچ احدی را از ملائکه و جن اذن جهاد نداد و همگی باز گشتند بمکانها و منزلهای خویش و من
با لشکر خود در گوشه ایستاده بودیم و گریه و تضرع میکردیم و طپانچه بر روی خود میزدیم پس شد آنچه شد بود از امر سید الشهدا
و لشکر کفار با جوهم رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچ نمودند و با سرهای شهدا بسمت کوفه روانه شدند و من با اصحاب
خود همراه ایشان میرفتیم که خدمت اهل بیت نمائیم کسی متعرض ایشان نشود و محافظت نمائیم اطفال را که از بالای شتر نیفتند
چون لشکر ابن زیاد علیه اللعنه به بیرون شهر کوفه رسیدند آفتاب غروب کرد و ممکن نشد دخول کوفه پس جمعی از موکلین اسرا

ویرها

وسرها در خارج کوفه منزل نموده برپا کردند و ذریهٔ رسول خدا را در گوشهٔ منزل دادند پس ساعتی از شب گذشت
جمعی از شهر کوفه بیرون آمده از برای حرسه و موکلین طعام آوردند با ظرفها و خوانها پر از طعام و مطبوخات از گوشت
و سایر اطعمه و اطفال اهلبیت در آنوقت در شدت گرسنه جزع بودند از گرسنگی چون آن طعامها را دیدند گریه و جزع
ابتدا نمودند پس فضه خادمهٔ فاطمهٔ زهرا آمد بخدمت بانوی خود جناب زینب خاتون و عرض کرد ای سیده من
می‌بینی این جزع اطفال و شدت گرسنگی ایشان را فرمود چه کنیم عرض کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داده
بود که این برآمدن در درگاه پروردگار عالم سه دعا مستجاب است و دو تا را اجابت فرموده یکی مانده است پس اذن بده از خداوند
کریم در خواست نمایم فرج بما عطا نماید بجهت اطفال پس جناب زینب رخصت داده فضه رفت گوشه گرد در
انجا دل کوچک بود دو رکعت نماز کرده از پروردگار خواهش فرج نموده هنوز فارغ نشده بود پس نازل شد از آسمان
کاسه که مملو بود از گوشت مرق و در بالای آن دو قرص نان و بوی مشک از آن ساطع بود پس غذای اهل بیت از سید
الساجدین و نسوان و اطفال از آن بود تا روزیکه به مدینه مراجعت نمودند و از لطایفه آدمیان سلطان
قیس بود در کتب سیر چنین نقل کرده اند که در هندوستان پادشاهی بود قیس نام روزی با سواران
عازم شکار شد چون چند راه رفتند آهوی پر خط و خالی بنظر پادشاه آمد و گفت هیچکس از پی این آهو نیاید خود
او را دستگیر کنم پس بطیب مرکب داده از پی آهو روان شد از سپاه دور افتاد طرف عصر شد آهو از نظر پادشاه غایب شد
ناگاه دید از میان دره شیر قوی هیکل نمودار شده رو به پادشاه آمد پادشاه مضطرب الاحوال مرکب از رفتار
باز مانده نه قوة بازگشتن و نه تاب ایستادن دستش از همه جا بریده با خود اندیشید که شنیده ام در مدینه پیغمبری بود
شده و حال از او فرزندی است که او را حسین گویند رو بطرف مدینه نمود عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله
السلام علیک یا حسین ادرکنی اما در آن هنگام سرور مظلومان عازم میدان بود که صدای استغاثه قیس بگوش آن
حضرت رسید روانه گردید قیس در اندیشه بود که از طرف دست راست گردی ظاهر شد از میان گرد گلگون کفن
عرصه کربلا چون عقاب برآورده هر دم میفرمود لبیک لبیک یا قیس رسید قیس نگاه کرد سواری دید از سر تا پا
تیر با شمشیر برهنه آمد بهیبت شیر داد ندکه انا ابن اسد الله ای شیر شیر سر بسم مرکب آنحضرت مالید و دراز
خوابید روانه شد قیس پیاده شد گفت فدای تو شوم کیستی که بامدادم آمدی حضرت فرمود ای قیس منم آنکه امام

کن تو از او امداد طلبیدی که قیس عرض کرد تو نوه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این حال در میان جنگ
گاه صدای استغاثه تو بگوشم رسید آمدم تا ترا نجات دهم قیس گفت که ترا بدین رسم کرده حضرت فرمود امت جدم
که این ستم بما نموده اند اصحاب و برادران و فرزندان مرا کشته اند مرا در خون آغشته اند قیس عرض کرد که اذن بده لشکر
کشیده همراه تو بیایم دمار از روزگار ایشان برآورم حضرت فرمود ای قیس مرا احتیاج بتو نیست برو در ولایت خود سلطنت دیگر
سر مرا از قفا می برند و عیال مرا اسیر میکنند و شهر بشهر میبرند تو مشغول بعزاداری باش از نظر قیس غایب گردید
در آنوقت آنحضرت ترکه چوب خشکی بقیس داد و فرمود این را نگاه دار هر وقت که دیدی از این خون جاری است بدانکه مرا
شهید کرده اند بعد از آنکه سلطان قیس بلشکرگاه در آمد کیفیت را از برای لشکر خویش نقل کرد در آن اثنا آن چوب را
در آستین خود گذاشته بود دید که از آستین پیراهن خون جاری شد نگاه کرد دید از آن چوب تاج را از سر برداشت بر زمین
زد از شهادت آنحضرت خبر داد همه مشغول عزاداری شدند و اعانت چهارمی را قبول کرد او که بود
طفل یتیم امام حسن عبدالله بود و در حدیث است که در آنوقت که اطراف آنحضرت را گرفته بودند و
هر یک بر آن بدن تشنه جراحتی میرسانیدند که ناگاه عبدالله فرزند حضرت امام حسن که کودک بود از خیمه زنان و از

مجروح

سرا پرده بیکسان گریان و نالان بیرون آمد بسرعت دوید میخواست که خود را نزد عم غریب و بیکس خود رساند پس جناب
زینب خاتون خود را باو رسانید و میخواست که او را نگاه دارد و آن کودک صبر نکرد پس آنحضرت در میان بصدای بلند
فرمود که ای خواهر او را نگاه دار آن طفل میگفت که والله لا افارق عمی بخداوند عالم قسم که از عموی خود مفارقت نخواهم
پس آن طفل یتیم خود را بعموی مجروح رسانید و گویا میگفت ای عم بزرگوار ما کودکان و زنان با میخواهیم بر خیز تا بخیمه گاه رویم
پس ملعونی که ابحر بن کعب ملعون بود تیغی حواله سر مظلوم کرد پس آن طفل گفت یا ابن الخبیثه أتقتل عمی ای ولد
الزنا میخواهی عموی مرا بکشی و دست راست خود را سپر عموی خود کرد پس آن ظالم تیغ فرود آورد و دست آن طفل را قطع
در بعضی از احادیث وارد شده است که پوستی بر بغل او جدا نشده بود و دست از او آویخته بود پس آن طفل فریاد
کرد که یا عماه ادرکنی ای عمو جانم امداد نما ای عم بزرگوار دستم را قطع کردند پس آن مظلوم آن طفل را در بغل خود گرفت
و فرمود که ای فرزند برادر صبر کن در آنچه بتو وارد شده جزای خیر او را از خداوند بخواه و در این ساعت بآبای صالحین خود
ملحق خواهی گردید پس حرمله ولد الزنا تیری زد و آن طفل را در دامن مظلوم کربلا شهید کرد و در حدیث هست که زینب

خواتون ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای فرزند برادر کاش مرده بودم و ترا باینحال مشاهده نمیکردم **مجلس**

بیست و چهارم آوردن جبرئیل از بهشت عمامهٔ بجههٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر سر گذاشتن در شب معراج و عمامهٔ که آنجناب باعرابی داد در منبر و دو عمامهٔ دیگر آنحضرت در روز عاشورا سید الشهداء یکی را بر سر شبیه پیغمبر نهاد که از عمامهٔ سحاب بود و اندیگری که ادهمیه باشد بر سر خود نهاد و اخنس بن زید بغارت و بستن زن آن ملعون عمامهٔ ادهمیه را هم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اعظم بلیتنا ببلیة من بکت علیه السماء بالدماء و قتیل الاعداء و اسیر المحنة و البلاء المذبوح بسیف الجفاء من القفاء مسلوب العمامة التی کانت لسید الانبیاء السلیب العریان و الذبیح العطشان مولانا و مولی الخافقین ابی عبدالله الحسین صلی الله علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و لعنة الله علی اعدائه و ظالمیه الی یوم الفناء

فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست حمد مر خدائی را که عظیم کردانید بلیهٔ ما را بسبب بلیهٔ کسی که آسمان در مصیبت او خون گریه کرد کشتهٔ اولاد زنا اسیر محنت و بلا و ذبح کرده شد از قفا و بدن شریفش را عریان نمودند لباسهای او را بغارت بردند و عمامهٔ او را غارت کردند و حال آنکه عمامه عمامهٔ رسول خدا و از سید انبیا رسیده بود عزیز من از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار عمامه بود **اول** آن عمامهٔ که در شب معراج بسر انورش گذاشت و آن عمامهٔ نور کرد رضوان خازن جنان هفتهزار سال قبل از خلقت حضرت آدم بنام آنسید عالم پیچیده بود و چهل هزار فرشتهٔ رحمت سر رشتهٔ بتعظیم او صف کشیده همه بتسبیح و تهلیل خداوند جلیل مشغول و از عقب صلوات بر آن سید با تبجیل میفرستادند و آن چهل هزار فرشته با عمامه همراه جبرئیل در آنشب بزیارت آن برگزیدهٔ دو جهان خلیل آمده بودند و آن عمامه را چهل هزار طراز بود و بر هر طرازی چهار خط نوشته بود **خط اول** محمد رسول الله **خط دویم** محمد نبی الله **خط سیم** محمد خلیل الله **خط چهارم** محمد حبیب الله **دویم** آن عمامهٔ بود که باعرابی داد بخت او ارد شد که آنحضرت در بالای منبر موعظه میفرمود اعرابی داخل مسجد شد که هر دو چشمش کور بود بعد سلام عرض کرد که یا رسول الله گرسنهام مرا سیر نما هفتاد دینار قرض دارم قرضم را

ادا کن حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت چیزی حاضر نداشت رو باصحاب نمود اعرابی را خوشنود کنید قرض او را ادا نمایید همهٔ اصحاب ساکت شدند تا سه دفعه تکرار فرمود باز سکوت کردند کسی باعرابی چیزی نداد بعد از آن بزرگوار عمامهٔ مبارکش را از سر برداشته و باعرابی داد اعرابی عمامه را بوسید و بر هر دو دیدهاش مالید هر دو چشمش مانند نرگس شهلا روشن شد و بر شکمش مالید سیر شد خواست از مسجد بیرون رود اصحاب همه بیرون ریختند به اعرابی گفتند ما قرض ترا میدهیم راضی نشد زیاد کردند تا هفتاد هزار دینار رسانیدند باز راضی نشد گفت اول هفتاد دینار نداشتید حالا اعرابی عمامه را بسینه چسبانید از مسجد بیرون رفت خواست همینکه از دروازهٔ مدینه بیرون رود بسمت بادیه ناگاه عبدالله بن سلم بتجاره شام رفته بود و چهل بار شتر از متاع شام آورد عبدالله دید از دروازهٔ مدینه یکنفر بیرون آمد نور از او بطرف آسمان ساطع شده درست نگاه کرد دید که پیغمبر خدا نیست علی مرتضی نیست متحیر شد قدری پیشتر آمد دید اعرابی عمامهٔ بسینه چسبانیده و نور او را احاطه کرده پرسید ای اعرابی چیست این از کیست گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیفیت را نقل کرد عبدالله گفت ای اعرابی یکشتر با بارش میدهم این عمامه را بمن ده گفت نمیدهم اعرابی گفت اصحاب هفتاد هزار دینار دادند ندادم عبدالله زیاد کرد تا چهل شتر همه را با بارش داد بعد از آن گفت دیگر چیزی ندارم مگر همین شتر سواری منست اعرابی گفت او را هم بده تا عمامه را بدهم عبدالله شتر سواری خود را نیز داده عمامه را گرفته اعرابی شترها را با بارش گرفته بسمت بادیه روانه گردید عبدالله بمسجد آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که آنحضرت بر منبر است هنوز پایین تشریف نیاورده کیفیت را عرض کرد بان بزرگوار پس آنجناب فرمود هر حاجت میخواهی از خدا بخواه که بر آورده است عبدالله عمامه را بهر دو دست گرفته عرض کرد الهی بحق صاحب این عمامه که گناهان مرا بیامرز ناگاه جبرئیل از جانب پروردگار جلیل نازل شد عرض کرد که یا رسول الله خداوند عالم سلام میرساند و میفرماید که عبدالله چرا بخالت کرد اگر از خدا آمرزش گناهان جن و انس را طلب میکرد خدا بحق صاحب عمامه قسم میخورد همهٔ آنها را میامرزید آه نوشتهاند همین عمامهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله دو دفعه خون آلوده شد یکدفعه در جنگ احزاب جناب رسول خدا همین عمامه را بر سر امیر مؤمنان نهاد بضربت عمرو بن عبدود خونین شد دیگر دفعه در شب نوزدهم شهر رمضان المبارک بضربت ابن ملجم مرادی ملعون بآن خون آلوده شد الی الآن

سیم عمامهٔ سحاب بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفرها بر سر مبارک میبستند همین عمامهٔ سحاب را

روز عاشورا جناب سید الشهدا بر سر شبیه پیغمبر علی اکبر نهاد و او را بقربانگاه فرستاد که با جمعه همین بود چون لشکر
ابن سعد ابتر فروغ جمال باکمال جناب علی اکبر را مشاهده کردند عمامه عمامه پیغمبر و صورت صورت پیغمبر و کفتند پیغمبر دوباره
زنده شد پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد که از لشکر جدا شد پیش عمر بن سعد آمده کفت خدا عذاب تراز یاد کند یا ابن سعد
بمیدان نکاه کن **نظم** بکو آیا که امین سر راست این — که کو یا حضرت پیغمبر است این — و جمعی نیز از لشکریان صدا زدند
که یا ابن سعد این جوان کیست که مرا از حرب او تحریص می نمائی ای ظالم بی ایمان چون نسبت امید ناظر انداخت جوانی دید که چون
ماه تابان بر توسن عقاب سوار با قد چون سرو روان و رخسار ما سلکل ارغوان ببوس خاتم پیغمبران چون درست ملاحظه
نمود شناخت کفت یاران شید این پیغمبر نیست بلکه شبیه پیغمبر است و سرو ریاض خیر البشر فرزند دلبند حسین تشنه جکر
علی اکبر است از سخن آن ملعون جوش و خروش در لشکر افتاد و لشکریان کفتند ای ابن سعد بی ایمان ببین کار امام حسین
بجا رسید که از فرزند جنین دست کشیده بجدال فرستاد مجملا علی اکبر مشغول بجدال در آن اثنا ملعونی که او را
منقذ ابن مره عبدی میکفتند ضربتی بفرق مبارک آن شبیه پیغمبر زد سرش چون قمر منشق شد که تا پیشانی بلکه اثر جراحت
تا بروی مبارکش رسید همین عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله خون آلود شد از شدت آن ضربت بر روی زمین در افتاد الی آخره
چهارم عمامه ادهمیه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حضر و سفر می بستند در روز عاشورا سر مظلومان
بر سر خود بسته همین عمامه پیغمبر از ضربت مالک ابن یسر و کندی لعنه الله خون آلود شد در هنکامیکه بدنش از شمشیر و ستم
خسته بود و رنکش از بسیاری رفتن خون شکسته و ضعیف شده بر خاک کرم کربلا نشسته که ناکاه ملعونی که او را اخنس بن
یزید میکفتند آن عمامه را با اینکه تمام خون آلود بود بغارت برد و آن لعین را زنی بود محب خاندان نبوت آن لعین شب بعد
از شهادت آن مظلوم نزد آن زن رفت پرسید در این روزها کجا بودی کفت کسی بر امیر خروج کرده بود بمحاربه او رفته بودیم
کفت غنیمت هم آورده کفت چه چیز آورده ام کفت مکر شکستی واقع شد کفت نه فتح کردیم لیکن بجنک او که رفته
بودیم چیزی نداشت اما عمامه بدست آورده ام که از عمامه خورشید برتری دارد و هر تارش با جالی برابری پس کفت آن زن
فردا میخواهم که بدار الاماره بروم و این عمامه را خوب بشوی که او را میخواهم بر سر بسته بروم و از امیر جایزه کلی بکیرم پس
آن لعین غذائی زهر مار نمود بخواب رفت آن زن بر سر آن خورجین آمد کشود دید عمامه بخون آلوده یافته و چون ماه
در شفق یافته هر تارش بر مظلومی صاحبش با خون دل آمیخته و هر پودش بر غریبی او رشته طاقت از هم کسسته پس

طشتی پر آب کرد و آن عمامه را در آب انداخت آن آب یکسر خوناب کردید آب را ریخت و باز تازه کرد باز آن آب خوناب کردید
زن از مشاهده این حالت حالش دکرکون شد دید اشک از دیده اش غرق خون زنان دست خون آلود بر سر آن لعین آمد او را بیدار
کرد و کفت ای ظالم این عمامه از کدام مظلوم است و از کدام محزون ای جفاکار با من بکو که صاحب این چه مذهب بود و چه
دین و ملت داشته آن ملعون در جواب کفت ترا با صاحب این چه کار زن کفت تا نکوئی بکار دست بدارم تا مرا آکاه نکنی کفت صاحب
او جناب امام حسین علیه السلام بود زن کفت کدام حسین کفت پسر فاطمه زهرا نور دیده علی مرتضی و پرورده سید انبیاء
پس آن زن دست خود را بر سر زد و چادر کریبان و معجر زد کفت ای لعین بد این عمامه فرزند رسول خدا را در خانه من آورده
و دستم را بخون او رنکین کرده من از تو بیزارم دست بخون را بفرق او زد پس چادر بر سر انداخته از خانه آن بی ایمان بر رفته
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست و پنجم در روز عاشورا چهار جوان**
زحمت و مشقت بسیار کشیدند و بعضی در عزاداری و بعضی اعانت
بذریه رسول صلی الله علیه و آله و حفظ بدنهای پاره پاره ایشان
نمودند الی آخره اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی رسول الله خیر خلق الله
السلام علی امین الله و خلیفة رسول الله السلام علی سیدة النساء السلام علی الحسن المجتبی السلام علی خامس اصحاب الکساء
الذی کان نعشه ملقی فی البیداء و فرسه یشم رائحته و یمرغ فی الدماء و ناحت علیه الطیور بالبکاء و الثبور و اقبل
الاسد الی مصرعه لیصون جسده عن ترضیض الکفار الفجور و لعنة الله علی اعادیهم الی یوم النشور **فبعد**
از مضمون خطبه شریفه چنین مستفاد میشود که در روز عاشورا در صحرای محنت افزای کربلا چهار جوان از زحمت بسیار
کشیدند در اعانت ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله **اول** از آنها عقاب اسب جناب علی اکبر بود در وقتیکه
لشکر کفار اطراف آن شبیه احمد مختار را کرفتند و بدن نازنین او را بحربها کران میزدند از طرف خیمکاه راه بر آنجوان
مسدود کردند پس آنجوان او را بجانب لشکر عمر سعد ملعون برد پس هر یک از آن کوفیان و شامیان بر آن جفاکاران نور
چشم مصطفی و پاره تن علی مرتضی و آن جکر کوشه فاطمه زهرا میرسید ضربتی میزدند از این جوان آنهمه جوان
که هرکاه اهل مدینه مشتاق لقای جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بجمال باکمال آن شبیه پیغمبر نظر میکردند و او را
که از بسیاری شمشیرها و ضربتها او را قطعه قطعه کردند چون اسب دید بهر سمتیکه میبرد صاحبش را شمشیر و نیزه

میرسند گویا در عالم معنی الهام الهی بقلب اسب افتاد که این نوجوان شهید کوی ما را از چنگال گرگان یوسف خوار دنیا
ببرون بجانب بادیه ببر تا اینکه از نظر یعقوب کربلا غایب شد اما آن امام مظلوم چون صدای یا ابا ادرکنی فرزند پاره پاره
اش شنید بسمت میدان اسب انداخت تا اینکه اسب علی اکبر از خارج میدان پیدا شد زین واژگون و یال و کاکل خون آلود
آن یعقوب هجران کشیده از یوسف خود دلالت میکرد با شفقت بسیار دو ویدند ذو الجناح تو بعد از اینکه زین و
از یار پرورده فاطمه زهرا خالی دید روی بقتلگاه گذارده که میکشان در میان کشتگان عیب کردید و نعش پاره پاره
صاحب خود را میطلبید آه واویلا چون صاحب خود را کشته و در رخسار و خون آغشته دید یجعل یشم رایحته و یقبله بفمه و یمرغ
ناصیته علیه کاری که کرد ذو الجناح این بود که اول صاحب خود را بوسید بعد اعضای او را بوسید بعد از آن پیشانی
خود را بخون آن سرور نکین خشا و ناله میکرد مانند فرزند مرده بکیفیتی که همه حاضران تعجب آمدند پس آن حیوان
ببر خود زین واژگون شد بجانب و نمو غلطید بخون ریزان و ناله و نوحه و نعره کنان از قتلگاه شهیدان از برای خبر کردن
زنان کربلای بیکس بی صاحب و بی پرستار ماند به بر خیمه گاه دوید ها بر سر کشید آماده اسیری باشید حالا لشکر یغما
میرسند چنانچه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله عجل الله فرجه میفرماید و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا
محمحما باکیا بسرعت میدوید اسب ای جد بزرگوار در حالتیکه از اضطراب و وحشت رم کرده بود پس وارد شد
خیمه گاه گردید در حالتیکه ناله و حمحمه میکرد و میگریست از آن حیوان شیحه میکشید که جمیع صحرای کربلا از ناله
او پر شده بود و جناب اقدس سبحانی بحضرت موسی وحی فرمود ای موسی بقتل میرسد مظلوم کربلا الحسین و امت سرکش
طغیان کننده جد او در زمینی که اسم کربلا است پس جولان دهد در میان اسب او و ناله و فریاد میکند میگوید که کسیب واداد
خواهی از این ظالمان بی ایمان که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را بسیف هم مرغ سفید بالی که هم جنس ما خود را
جمع نمود بر سر قتیل فاطمه که مرثیه و نوحه خوانی نمودند چنانچه از منتخب روایت شده که مرغ سفیدی از عنود در قتلگاه
افتاد همینکه نظرش بر آن بدن پاره پاره افتاد خصوصا بان نازپرورده فاطمه زهرا که سر در آن تن داشت که در خاک افتاده
و خون از زخمهای آن جاری است بنور ولایت دانست که این پرورده آغوش پیغمبر خدا و فاطمه زهرا است بسط اشتی شد که
خود را بخون آن مظلوم آغشته نمود پس بر پرید و او خون از پر و بال او میچکید در رسانید خود را بمرغزاری که بر دید
مرغان بسیار در سایه های شاخهای درختان نشسته اند مشغول آب و دانه اند فریاد آن مرغ خون آلوده ناله بر کشید و گفت

یا و یلکم

یا و یلکم اتشتغلون بالملاهی و المناهی و ذکر الدنیا و الحسین علیه السلام فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء
وای بر شما تا کی مشغول شده اید بلهو و لعب و ذکر دنیا و نافرمانی الهی و حال آنکه سید امام حسین علیه السلام در این هوای
گرم در زمین کربلا بر روی ریگهای گرم افتاده است در حالتیکه تشنه کشته شده است و خون او بر اطراف زمینها جاری است پس
چون آن مرغان این کلام و بیان را شنیدند همگی خود را چون برگ خزان از درختان بجنبیدند و روانه بارض ماریه گردیدند پس چون
وارد زمین کربلا شدند دیدند که عزیز فاطمه بی سر بخون بسمل و کفن بر روی زمین افتاده آه واویلاه دیدند که باد خاک و خاشاک
بر او افشانده و بدن مطهر او را پایمال سم ستوران کردید و از برای او زاری و تعزیه داری و نوحه کننده بجز وحشیان صحرا و جنیان
بیابانها و هواها نیست پس نظر مرغان بر آن احوال افتاد همگی صداها و صیحه و ناله در هم انداخته خود را در خون
مقدسش انداختند و در آن بغلطیدند پس پرواز کرده هر یک بسمتی روانه شدند تا اطراف را خبر گردانند که سید
جنان را شهید کرده اند پس مرغی از آن مرغان بجانب مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه شد تا اینکه خود را
بر سر مرقد مطهر حضرت رسول رسانید پس بر بالای آن مرقد منور پرواز میکرد و قطرات خون از بالش میچکید با ناله و آه
عرض میکرد که الا قتل الحسین بکربلا آگاه باشید ای اهل مدینه که کشته شد حسین بکربلا و با خبر باشید
که ذبح کرده شد حسین بکربلا چون سایر مرغان صدای آن مرغ نالان را شنیدند بدور او حلقه ماتم را زدند و همه گریه
و نوحه میکردند پس چون اهل مدینه مرغان و ناله کردن ایشان را دیدند و آن مرغ دل سوخته خون آلوده را مشاهده
نمودند که از بال او خون میچکد متحیر شدند و نمیدانستند که در عالم چه چیز واقع شده است تا اینکه بعد از چند وقت
خبر شهادت آن مظلوم آمد دانستند که آن مرغ خبر شهادت از کربلای پر بلا آورده بوده است و اینست که جناب صاحب الامر
عجل الله فرجه میفرماید فقام ناعیک عند قبر جدک الرسول فنعاک الیه بالدمع الهطول ای جد بزرگوار
قبر ای حسین پس بر پا ایستاد خبر شهادت او رساننده نزد جدت رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر شهادت ترا عرض نمود
با دیده اشکبار با این کلام که یا رسول الله کشتند فرزند دختر تو و نور جوانان تو و با سیری بردند اهل و عیال دوستان
ترا و چه صدمه‌ها که واقع شد بر ذریه تو پس از این خبر وحشت اثر رسول خدا ناله کنان از جا خود جست و بگریه در آمد
قلب مبارک او که همیشه مطمئن و آرام بود پس از برای تسلیه و تعزیه او آمدند ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین
و اصحاب او که از استماع این قضیه هایله بگریه و ناله در آمدند برای تو مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و جماعتی

از ملائکه

ملائکهٔ مقربین تعزیت و تسلیت دادند پدر بزرگوارت امیر المؤمنین و برپا کرده شد از برای تو عزاخانها در اعلی علیین و در
عزای تو سنبلها کاکل بر سر خود زدند حور العین **چهارم همان شیر بود که محافظت**
نمود بدن پاره پارهٔ یادگار پیغمبر خدا را چنانچه در حدیث وارد شد است فضه خادمهٔ
زهرا علیها السلام همسفر اسیران کربلا بود که ناگاه شنید که مخبران گفتند اسب بر بدن مولای و آقای او بتازند **نظم**
ای زخمناک زخم تو از اختران فزون   آیا کدام بیمروت از آن اسبها دواند   پس فضه بخدمت خاتون خود
جناب زینب آمد و کیفیت را بعرض آنمظلومه رسانید آه و امصیبتاه همه آن بیکسان مشوش و مضطرب شدند و متحیر که چه علاج
کنند پس فضه عرض کرد ای سیدهٔ من سفینه آزاد کردهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی او در دریا شکست و او
بر تختهٔ پارهٔ چسبید تا اینکه او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیری افتاده باو گفت که ای شیر من آزاد کردهٔ
رسول خدایم مرا راه نشان ده پس آن شیر پیش افتاد و همهمه میکرد که از عقب سر من بیا پس او را براه رسانید و هم درین
بیابان شیری گمان دارم آیا اذن میدهی که او را خبر کنم ملکه او مارا یاری کند پس چون آنمظلومه این کلام را شنید فرمود
که ای فضه برو بآن شیر بگو که دختر شیر خدا شیر اسلام میرساند و میگوید که درین مصیبت مارا یاری کن پس
فضه چون نزدیک آن شیر رسید ناله از دل سوزان کشید که یا ابا الحارث ای شیر پس چون آنحیوان سر خود را بلند کرد
فرمود اتدری مایرید بنو امیة ان یعملوا غدا بابی عبد الله آیا میدانی که بنی امیه چه اراده دارند که فردا بعمل آورند
ببدن ابی عبد الله الحسین علیه السلام یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره اراده دارند که اسب بر بدن مجروح پاره پارهٔ او
بتازند در حدیث است که چون آن شیر این خبر را شنید نعره از دل پر درد بر کشید آمد تا داخل قتلگاه شد فوضع یده
علی جسد الحسین علیه السلام پس در پهلوی آن بدن مجروح نشست هر دو دست خود را از برای محافظت کردن بر
بالای جسد آنمظلوم گذاشت گویا بنای نوحه خوانی و عزاداری گذاشت و بر زخمهای آنمظلوم از آب دیده مرهم مینهاد
پس چون آن کافران آمدند که اسب بر آن بدن بتازند آن شیر را دیدند و عمر سعد ملعون را از آمدن آن شیر باو خبر کردند آن
ملعون ازل و ابد گفت این فتنه ایست از آن فاش نکنید برگردید پس آن ملاعین برگشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و ششم در آمدن خواهران بر سر کشتهٔ برادران دو مؤمنه و دو کافره و گفتگوی جناب زینب با لشکر کوفه

و آمدن

و آمدن سکینه بر سر بدن پاره پارهٔ پدر بزرگوار و از زبان نمودن
با پدر و التماس نمودن از موکل خود که عمر او را بگذارد در همین جا
بمانم و من طفلم طاقت سفر ندارم التماس آنمعصومه آنملعون را
اثر نکرد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة خاتم النبیین
و سید المرسلین و جعله علی الکفار و الفجار غالبین و فتح له البلدان و الحصون کالخیبر و غیرها بید سیف الله
و اسد الله امیر المؤمنین و سید الوصیین و قد کان من فضل الله علی الخلق اجمعین ببذلهم البنات و البنین و من شأنها
الرقة و الرحمة علی الآباء و الاقربین کالاخوات الاربع العابرات المارات علی الاخوان المصرعین المضمخین فاثنتا
منهن فی الشرک فاحدیهما اخت عمرو بن عبد ود العامری و الاخری صفیه اخت المرحب الخیبری و لعنة الله علی عدو
آل محمد من الجن و الانس اجمعین **فبعد** حمد خدا و ثنای رسول اکرم قرار داد ما آن است عمرو جو و غالب نمودن او را
بر اولیا باطله بواسطهٔ شیر خدا فتح نمود از برای او شهرها و قلعه‌ها را مثل قلاع خیبر و غیر او و از تفضل او است عطا
فرموده است بر همه مردان و زنان دختران و پسران و از شأن زنها آن است که رقیق القلب و مهربان میشوند بر پدر و مادر و خویش و برادران
خود مثل آن چهار همشیره که بر سر کشتهٔ برادران خویش آمدند دو نفر از ایشان کافره بودند **اول** خواهر عمرو بن عبدود
بود چون خبر قتل برادر را شنید جامه دریده و گریه کنان بسر کشتهٔ برادر آمد چون دید او را برهنه نکرده اند و زره پر قیمت
مشهور بین العرب در برش هست برون نیاورده اند گفت کفو کریمی او را کشته است چون شنید جناب علی او را کشته
تسکین یافت گفت اگر غیر از علی کسی او را کشته بود تا ابد گریه میکردم خواهر عمرو بجهت دو چیز گریه نکرد یکی بواسطه
در نیاوردن لباس عمرو دیگری باعتبار اکرم بودن قاتل او **دوم** دختر حیی بن اخطب بود وقتیکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله متوجه قلاع خیبر شد در پای قلعه توقف چون امر محاصره بطول انجامید لشکر اسلام ازکار
و گرسنگی شکوه نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را سردار کرده بجنگ فرستاد و جمعی لشکر اسلام
بدرجهٔ شهادت در آورده با ذلیلی هزیمت نمود روز دیگر عمر را بامر مذبور مامور نمود و کسب ابو بکر عمل نمود ناموس
اسلام بباد داد چنانچه از صحیح بخاری نقل شد او نیز گریخته برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
روز دیگر رایت نصرت آیات را بشاه ولایت تسلیم نمود جناب اسد الله عرض کرد یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم

حضرت

خضرت فرمود در مقابله تعجیل مکن اول باسلام ایشان دعوت نما پس زره خود را در آنحضرت پوشانید و ذوالفقار بر کمرش
بست و رایت را بدستش داد پس امیر مؤمنان قدم در راه نهاد چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار نمود اول
حارث یهودی با فوجی بیرون آمد با ضربت ذوالفقار حیدر کرار بدار البوار رفت بعد از آن مرحب که بشجاعتش مشهور بود
او را نیز شیر خدا با ذوالفقار آبدار بنزد حارث فرستاد یهودان بقلعه گریختند و آنجناب چون شیر خشمناک در عقب
ایشان در حصار کنده سپر خود ساخت بعد از آن در را مانند پل در دست گرفته مسلمانان را از خندق گذرانید داخل
قلعه شدند و از حضرت امام محمد باقر روایت است که چون امیر مؤمنان در حصار را بجنبانید تمامی قلعه چنان بلرزید که صفیه
دختر حیی ابن اخطب از تخت بیفتاد و رویش مجروح شد مردم آن قلاع چنان امر غریبی را مشاهده نمودند فریاد الامان
برآوردند اسد الله همه را بامر رسول خدا امان دادند و اکثر مسلمان شدند و از جمله سببها که شیر خدا گرفته صفیه بود
پس بلال را طلبید و صفیه را با او داد و فرمودند که او را ببر بدست رسول صلی الله علیه و آله پس بلال او را
از پیش کشتگان از برادر و غیر آن گذرانید و چون نظر صفیه بر کشتگان خویشان افتاد حالتی بر روی او داد که نزدیک
بود روح از بدنش مفارقت نماید چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و آنحضرت آن حالت را در او مشاهده
کرد عتاب فرمود که مگر رحم از دل تو کنده شده است که زنی را از پیش کشتگان و خویشان او میگذرانی بلالش بسیمه
صفیه خواهر حمزه سید الشهدا و چونکه خبر شهادت حمزه بمدینه رسید صفیه طاقت نیاورده و رو بکوه احد
نهاد خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید زبیر را فرمود که برو بمادرت بگو نیاید برادرش را بدین حالت نه بیند
که طاقت نیاورد و زیاده از حد جزع کند زبیر پیش مادر رفت و گفت بکجا میروی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان
فرمود که تو باز گردی صفیه گفت ای پسر شنیده ام که برادرم حمزه را شهید کرده اند و مثله ساخته اند میدانم که
این بلا و برا بجهت رضای خدا پیش آمده آمده ام تا او را ببینم انشاء الله که خدا نیز مرا صبر دهد و بدولت رضا و برسم زبیر
آمد سخن مادر را بعرض رسانید آنحضرت وبرا رخصت داد تا آمد برادر را دید گویا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
عمه بلند گریه مکن که مبادا صدایت را نامحرمان بشنوند پس صفیه طلب آمرزش از حقتعالی طلبید و استرجاع نمود
ولیکن خود را از گریه نتوانست نگاه داشت رسول خدا از گریه او بگریه در آمد و فاطمه زهرا میگریست حضرت رسالت
فرمود هرگز مصیبت هیچکس مثل مصیبت تو نخواهد بود چهارم دختر امیر عرب قرین رنج و تعب علیا جناب

زینب از زنانیکه بر سر نعش پاره پاره برادر آمد شنیدکه خواهر عمرو بواسطه دو چیز گریه نکرد یکی بجهة ربودن
لباس عمرو دوم بجهة باعث کریم بودن قاتل و اما این دل سوخته مظلوم نگاه بسر برادر میکند میبیند حتی لباس کهنه عریان
بی قیمتی که برادر رشید او بود کسی رغبت در آن نکند اراذل ناس آن لباس کهنه را نیز از بدنش بیرون آورده اند
و قاتلش را ملاحظه مینماید میبیند کفو کریم نیست بلکه اراذل خلق و ولد الزنا با وجود این مضطر گونا گون چگونه
میتواند خود را از گریه منع نماید و نیز مذکور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهة دختر کافری بلال
عتاب کرده فرمود مگر رحم از دل تو کنده شده بود که زنی را از پیش کشتگان و خویشان او میگذرانی و حال آنکه خویشان
او همه کافر بودند و مستحق قتل و او هنوز اختیار اسلام نکرده بود و محل ترحم نبود آه چه قدر بیرحم و سنگدل
بودند لشکر کوفه و شام که بعد از اسیر نمودن اهلبیت پیغمبر را از پیش قتلگاه و کشتگان ایشان میگذرانیدند چه
اسیران اهل بیت پرده گیان حرم نبوت دختران فاطمه زهرا و خواهران سید الشهدا و حسن مجتبی و چه شهیدان
همگی جوانان هاشمی نسبت و چه کشتگان همه یاران برادران و فرزندان سید الشهدا آیا بدنهای چاک چاک بر
خاک هلاک افتاده آه و امصیبتا پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عمه اش فرمود مبادا صدایت را نامحرمان بشنوند یا رسول
الله کاش در آن زمان در کربلا بودی میدیدی که زینب با اهل کوفه و شام میگوید ای امتان پیغمبر آخر الزمان آخر دختر
پیغمبر شما هستیم که الحال ما را با این خواری مانند اسیران روم و فرنگ میبرید از گفتار زینب خاتونان جمعی از مخالفان
صدا بگریه بلند کردند پس در آن وقت سکینه خاتون آمد بدو زانوی ادب در پهلوی نعش بیسر و پاره پاره
بدن نشسته الی آخره انا لله و انا الیه راجعون **مجلس بیست و هفتم در رسیدن خبر شهادت**
حضرت امام حسین علیه السلام بکوفه با بن زیاد و بشام به یزید
لعنة الله علیهما و بمدینه دو دفعه و شنیدن فاطمه بیمار در دفعه
اول و بمسجد فرستادن ام لقمان و دفعه دیگر خبر بشیر جزلم با اهل
بیت و گفتگوی بشیر با کنیز شبیه پیغمبر و گریه کنیز بجهة آقای خود
جناب علی اکبر شبیه پیغمبر بحمدك یا من حبه لنا سبیل و حبیبه الیه دلیل و عطانا
له قلیل و عطاوه علینا جزیل و صل اللهم علی سید الوری و سند الاصفیا و علی آله و اولاده سیما الامام

للمقتول الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته واخبر الله سبحانه الانبياء بزراياه ولم يبق في السموات ملك
الا ونزل الى جده وكل يعزيه في ولده والعن اللهم على قاتليه وظالميه من الآن الى يوم القيام فبعد سعی
از مضمون فقرات خطبه اینست که صلوات فرست ای برادر بر امام مقتول انچنانکه پیش از ولادتش وعده شهادتش
دادند وخبر شهادت اورا خداوند عالم وعصا اورا بر جمیع پیغمبران رسانید وهیچ ملکی در اسمانها نماند مگر اینکه
بر جد او نازل شد وخبر شهادت وتعزیه داد بران بزرگوار واما بعد از شهادت چهار نفر خبر شهادت ان مظلوم را گفتند
وبدخواهان بجهاکس دیرحها شهر رسانیدند اول حرمله ولد الزنا با منقذ بن مره عبدی قاصد فتح بودند در کوفه
با ابن زیاد ولد الزنا رسانیدند دوم قاصد ابن زیاد ملعون بود بشام بیزید میشوم فرستاد گویا باین مضمون نظم
که ای امیر بشاباد تراکه حسین را با همه یارانش در یکروز کشتم وسرهای ایشان را از تنها جدا وبر نیزها نمودم
نمیدانی چه بیدادی من بیدا کردم چهادر کربلا با عترت خیر البشر کردم کشودم دست کین بر خاندان مرتضی یکسر
بیکدم خانمانش را همه زیر وزبر کردم چه مشکین خط جوانانی که بیجرم وگنه کشتم چه شیرین طفلکانی را
بتیغ وبی پدر کردم چه مه سیما زنانی را کشیدم از حرم بیرون چه نورس دختران را اسیر ودربدر کردم در اول
تا ختم خصمانه بر عباس اکبر بیکساعت حسین را بی برادر بی پسر کردم پس انگه تشنه لب کشتم حسین را
باد وصد خواری زمرکش خواهرانش را همه خونین جگر کردم بجسمش تاختم اسب وزدم بر خیمه اش اتش
بر او ظلم انچه تو میخواستی من بیشتر کردم غرض یک اتشی افروختم در کربلا تا که که افاق جهان از شرارش
پر شرر کردم سیوم قاصد فتح نامه بر امیر مدینه نوشت بعمر بن سعد بن عاص وچون نامه با ملعون رسید
امر کرد که در کوچه وبازار مدینه ندا کردند تا اهل مدینه در مسجد پیغمبر خدا جمع شوند وکیفیت غلبه یزید ومغلوبی امام
شهید را بشنوند وچون اینخبر بتوسط منادیان در مدینه شایع شد اولاد مهاجر وانصار گریان وبیقرار متوجه مسجد
سید ابرار شدند چنان شیونی از خانهای بنی هاشم بلند شد که خبر از یوم نشور میداد وچون فاطمه دختر امام حسین علیه السلام
ندای منادی وصدای شیون اهل مدینه را شنید مضطرب شد پس گریان وبیقرار نزد ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله
علیه وآله آمد گفت ای جده مهربان منادی ندا میکرد که قاصدی از کوفه آمده ومژده فتحی اورده است باید مرا بمسجد رسول
خدا ببری تا ببینم از پدر بزرگوارم چه خبر اورده اند وچون ام سلمه این سخن را شنید گریان گردید فرمود ای نور دیده

ترا از شدت بیماری قوت رفتار نیست بگذار تا ام لقمان خواهر مسلم را بمسجد بفرستم تا خبر بیاورد پس ام سلمه ام لقمان را بمسجد فرستاد
وپنهان از فاطمه با وی فرمود که ای خواهر اگر خدا نکرده خبر ضرری باشد که باید مدتها بفاطمه اظهار نکنی که بعد از این زندگی
بر وی دشوار میشود وچون ام لقمان از حرم سرا قدم بیرون نهاد دید که اهل مدینه فوج فوج ایستاده اند واحوال شهدا را نقل
میکنند یکی میگفت دریغ از رنگ گلگون علی اکبر که بر خون خود الوده گردید ودیگری میگفت افسوس از قد موزون
عباس که بی دست وبی سر در کنار فرات افتاده ویکی با حسرت تمام شهادت قاسم را حکایت میکرد که عروس بعزا مبتلا شد
ودست وپایش بخون خضاب شد یکی میگفت علی اصغر را از اب بیکاسیر نمودند ام لقمان از استماع این سخنان هوش از سرش
پرید بی تابانه خود را بمسجد رسانید ودر گوشه قرار گرفت که عمرو بن سعید بد اختر بر منبر پیغمبر برامد نامه ابن زیاد را از برای
مردم خواند گویا باین مضمون نوشته بود که ای والی مدینه وسایر موالیان یزید بدانید که در این اوقات حسین بن علی ابن ابیطالب
علیهما السلام بجهة تسخیر مملکت عراق توجه بسمت کوفه نموده وهنوز بکوفه نرسیده صیت صولت عزیمت انحضرت مارا
خبردار گردانید پس بفرموده خلیفه زمان فوج فوج لشکر خونخوار باستقبال ان سید ابرار ارسال کردیم لشکر نصرت
اثر در زمین نینوا که او را ارض کربلا نیز میگفتند دچار شده او را در میان گرفته وبیعت یزید بروی عرض کردند امتناع نموده لاجرم
جنود نامسعود ما اب فرات را بروی او بستند از اتش عطش جگر صغیر وکبیر اهل بیت رسالت سوختند عاقبت در روز دهم
محرم الحرام غازیان کوفه وشام عرصه را بروی تنگ کردند ودر اندک زمانی یاوران او را از پا درآوردند ودر اخر کار
ان بزرگوار بجائی رسید که خونین لب تشنه وجگر خسته بخون غلطان گردید وبعد از شهادت اتش بر خیمهای او زدند
واموال او را غارت کردند وعیالش را اسیر کرده بر ناقهها سوار نموده بکوفه اوردند چهارم بشیر جذلم بود که همسایه
یعقوب صحرای کربلا نزدیک شهر مدینه رسید بشیر را طلبید فرمود داخل شو بمدینه وخبر شهادت ابی عبدالله را باهل
مدینه برسان اما بشیر چون نزد مسجد رسول صلی الله علیه وآله رسید صدا بگریه بلند کرده وخبر مرگ امام را بعبارات
انشاء نمود ای اهل مدینه اقامت ننمایید در مدینه که امام حسین علیه السلام کشته شد وباین سبب اشک از دیده ها
من روان است بدن مبارکش در کربلا میان خاک وخون افتاده وسرش بر سر نیزه ومیگردانند در شهرها انگاه گفت اینست
علی بن الحسین با عمهها وخواهران نزدیک دیار شما رسیده اند خروش از اهل مدینه بلند شد بشیر گوید که
هرگز گریه کننده بیش از او ندیده بودم وهرگز روزی تلختر از او ندیده بودم بر مسلمانان وشنیدم که کنیزی با بن اشعار

بجناب سید الشهدا نوحه میکرد یعنی سید تاج نعشا فاوجعا وامرضنی ناع نعاها فافجعا یعنی خبر شهادت اقای مرا
او و خبر مرگ او رنده پس بدرد آورد مرا خبر او و بیمار و ناخوش کرد اینمرا فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا
بدمع بل بدمعکما پس ای دو چشم من کرم کنید بر من باشکهای خوبی بریزید اشکها خود را نیکی کریه کنید بلکه
هر دو اشک ببارید علی بن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمهای من کریه
کنید بر فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و وصی او اگرچه منزل و ماوای او دور شد از ما پس انکنیزک رو به بشیر
کرده گفت کرای خبر شهادت او زنده تازه کردی اینکه حزن قلب ما را در مصیبت امام ما ابی عبد الله الحسین علیه السلام
وقلبها الم رسید ما را اینچنان مجروح کرد اینکه معالجه پذیر نخواهد بود ای مرد تو کیستی که چنین خبری اوردی
بشیر میگوید من در جواب گفتم که منم بشیر خدا لم که رسولم از جانب مولای خود علی بن الحسین علیهما السلام تا اهل
مدینه را مطلع کردانم که ان بیمار علیل با اهل و عیال و زنان بی صاحب ابی عبد الله وارد شده اند و در فلان مکان منزل کرده اند
و در بعضی از کتب اصحاب است که بشیر از او سوال نمود که تو کنیز کیستی که باین شدت ناله و نوحه و کریه میکنی اه اه جواب داد که
من کنیز نوجوان شهید نوجوان علی اکبرم که در مصیبت اقایان خود کریه و زاری میکنم انا لله وانا الیه راجعون

مجلس بیست و هشتم بسیار کریه کنندگان در این محنت سرای کسانی چند بودند سوزناک تر از همه انها کریه جناب آدم بود و حضرت فاطمه زهرا و حضرت یعقوب و اذان گفتن بلال و بوییدن پیراهن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و کریه سید الساجدین علیه السلام الی اخره

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی من بکی علیه آدم ابو البشر مائة سنة وبکی علیه یعقوب ابو
الکوکب الاحد عشر ثمانین سنة السلام علی من بکت علیه فاطمة ام الائمة الاثنی عشر الی یوم المحشر وبکی علیه
علی بن الحسین احد الثقل الاصغر الی اربعین سنة الصلوة والسلام علی سید البشر وعلی وصیه فاتح باب الخیبر
وعلی ابنه الحسن الزکی الاطهر وعلی عترته الانجم المضیئة الانور والعن اللهم علی اعادیهم الابتر واسکنهم
فی اسفل السقر **فبعد** بدانکه بسیار کریه کنندگان در این محنت سرای عالم بی بقا و فنا چند نفر بوده اند از جمله
انها داود نبی بود چنانچه ابن عباس روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اکر بکا جمیع اهل زمین را

بکریه داود نبی ضم نمایند بکاء داود از همه زیاد اید و چهل سال کریست چنانچه کوهها از ناله او بکریه در امدند
اغاز کریه و نوحه میکرد در ان کوهها و مرغها با وی هم ناله و اواز شدند تا اینکه چهل روز بیک سجده کذرانید و همچنین
کریه نوح نبی از بسیاری کریه نوح گفتند و کریه از اسمش عبد الغفار بود و از جمله کریه کنندگان حضرت شعیب بود از
شوق جمال الله انقدر کریست که نور بصرش زایل شد خطاب الله بجبرئیل رسید که نور بصرش را اعاده نما جبرئیل
در حدقه اش دمید روشنا ظاهر شد باز کریست تا سه دفعه پس تمام عمرش را دل بر نابینائیها و ماندن در اینجا چها نفر از
بسیار کریه کنندگان ذکر میکنیم زیرا که کریه ایشان بسیار و سوزناکتر است **اول** ایشان جناب آدم بود که دویست سال
متصل کریست تا انکه از اب دیده او رودخانها در سرندیب جاری شد مرغان میاشامیدند میگفتند هرگز ابی بدین
خوشگواری ننوشیدیم آدم عرض کرد الها مکر ابم مرغان بمن توبیخ میکنند خطاب الهی رسید ای آدم بعزت و جلال
خودم که ابی الذ از اب چشم تو بانیشان نرسیده مدت سیصد سال از شرم سر بالا نکرد **دوم** از ایشان حضرت یعقوب بود
بروایتی تا هشتاد سال بفراق یوسف مبتلا در زاویه بیت الاحزان انقدر نالید که مصداق وابیضت عیناه ظهور رسید
سیم ایشان خاتون محشر بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله از آه و ناله اهل مدینه شکوه نزد امیر مومنان علیه السلام
امدند تا انکه بیت الاحزان در بقیع ساخته هر صبح جناب فاطمه حسنین را با خود میبرد تا شب کریه میکرد و امیر مومنان
ایشان را بجا میاورد چنانچه تفصیل کریه انمعصومه در مجلس دیکر ذکر شده است روایت فضه الی اخره ای برادر من
کریه جناب فاطمه بجا بود و فاطمه میباید کریه کند زیرا که اطراف فاطمه را تنصدا احاطه نمود چنانچه انمخدره خوش فرمود
صبت علی مصائب الی اخره **نظم** بجانم ریخته چندان مصیبتها که کر بر روزها ریزند کردد تیره چون شبها
یکطرف مفارقت پدر بزرگوار و صوت قران خواندن پدر استماع نمیکند و از طرفی حسنین را نکاه میکند بی جد بزرگوار
میفرمود کجاست پدر شما پیغمبر خدا که شما را بدوش میکشید نمیکذاشت که بر زمین راه بروید و از یکجانب ابوبکر را در محراب
پدر و در بالای منبر میدید از جانبی امیر مومنان را در نهایت مغبون و حق انحضرت را غصب نمودند و از طرفی عمر ملعون
با جمعی از اشرار هیمه در در خانه انمظلومه جمع نمودند میخواستند اتش در انخانه زنند و خانه را با اهلش بسوزانند و شیر خدا را
بر بیعت ابی بکر تکلیف مینمودند ابن بابویه علیه الرحمة روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا
مفارقت کرد بلال موذن انحضرت امتناع کرد از اذان گفتن و گفت اذان نمیگویم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس فاطمه زهرا سلام الله علیها روزی فرمود من میخواهم که بشنوم صدای مؤذن پدر خود را این خبر به بلال رسید شروع
کرد باذان گفتن چون بلال الله اکبر گفت فاطمه پدر خود را و ایام معاشرت آنحضرت را بیاد آورد و خود را از گریه ضبط نتوانست
کرد چون بلال بر اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله رسید فاطمه نعره زد و بیهوش شده در افتاد و غشی
کرد مردم گمان کردند که آنحضرت از دنیا رفت به بلال گفتند که ترک کن اذان را که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت
پس بلال اذان را قطع کرد و تمام نکرد بعد از آن بوسید پیراهن پدر بزرگوار الی آخره و خبر دادن از وفات خود در ایام بیماری کردن
شهادت **پنجم** از شهادات جناب امام زین العابدین علیه السلام بر مصیبت پدر بزرگوارش چهل سال گریست و روزها
روزه میداشت و در شبها بعبادت حق تعالی میایستاد چون غلام آنحضرت آب و طعام برای آنحضرت میآورد که افطار نماید عرض
میکرد ای مولای من تناول کن آنحضرت نظر بآب و طعام اشک از دیده میبارید و میفرمود قتل ابن رسول الله جایعاً قتل ابن
رسول الله عطشاناً چگونه طعام خورم که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه شهید شد چگونه آب بیاشامم
که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تشنه کشته شد این سخنان را میفرمود و میگریست تا آن طعام و آب را بآب دیده خود
مخلوط میکرد چون مدت گریه آنحضرت بطول انجامید یکی از موالیان آنحضرت عرض کرد که یابن رسول الله آیا وقت آن نشد که گریه تو
تخفیف یابد و الم تو کم شود حضرت فرمود وای بر تو جناب یعقوب دوازده پسر داشت و یکی از ایشان از پیش او ناپدید شد و از
مفارقت او آنقدر گریست که چشم مبارکش از کثرت بکا کردن سفید شد با آنکه میدانست که پسرش زنده است و من بچشم خود
دیدم که پدر و برادران و اعمام و هفده نفر از خویشانم را کشتند بخاک و خون غلطان کردند پس گریه من چگونه کم شود و اندوه
بنهایت رسد ای غلام من در بستر بیماری خوابیده بودم دیدم یک کسی دستها را بهم زد و چشم باز کردم دیدم برادرم علی
اکبر است ساعتی نگذشت دیدم پدر مظلومم نعش پاره پاره آنجوان هجده ساله را بخیمهها آورد ای غلام من در بستر بیماری
خوابیده بودم دیدم مرغ بزرگ پر و بال مرا در آغوش کشید چون درست ملاحظه کردم دیدم پدر غریبم از بسکه بر جفا
بر پیکر مبارکش تیر نشسته که گویا آن شاهباز اوج سعادت بجهة صید طایر بلند آشیان قرب الهی پر و بال کشوده است و بر
روایت شده که جناب سید الساجدین علیه السلام روزی بسوی صحرا با جمعی از اصحاب به مزرعه تشریف میبردند راوی میگوید
از روی بیابان گرم بودن راه که میرفتیم بغایت ریگستان بود تشنگی بما غالب شد هر چند که سعی کردیم آب پیدا نشد چون
بوسط راه رسیدیم دیدیم آنجناب پیاده شد سر بسجده نهاد و سجده را بسیار طول دادند و هنگامیکه سر از سجده برداشتند ملاحظه

نمودیم که آنحضرت بسیار گریسته حتی ریشها تر شده بود عرض کردیم یابن رسول الله باعث گریه چیست فرمودند
بخاطرم افتاد روز عاشورا آن وقتیکه پدر مظلومم با لب تشنه و جگر گرسنه و با جسم چاک چاک بر روی خاک
افتاده بود و لبهای مبارک خود را می مکید و از تشنگی بی یاری فریاد میکردند کسی بفریادش نرسید راوی
گوید چون این کلام را از آن امام شنیدیم دنیا بچشم ما تیره و تار شد بسیار گریستیم و روانه شدیم انا لله و انا
الیه راجعون **مجلس بیست و نهم در بیان چهار ضربت در روز عاشو**
را بدستهای جناب سید الشهداء سلام الله علیه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی ابن خاتم الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی ابن سیدة النساء
السلام علی اخی الحسن المجتبی السلام علی غریب الغرباء السلام علی ساکن کربلا السلام علی خامس اصحاب الکساء
السلام علی مقطع الاعضاء السلام علی مقطوع الاصبع و الید مولانا ابی عبدالله الحسین و علی جده و ابیه
و امه و اخیه صلوات الله و علی اعادیهم الاشقیاء لعنة الله من المبدء الی الانتهاء **فبعد** مضمون
بعضی از فقرات سلام بر کسیکه پنجم آل عباست سلام بر آنکسیکه اعضای شریف او را قطعه قطعه کردند سلام
بر کسیکه انگشت او را بجهة انگشتر قطع نمودند سلام بر کسیکه بعد از همه این زخمها هر دو دست او را از بدن
جدا کردند بلی در روز عاشورا بدستهای جناب سید الشهداء علیه السلام چهار ضربت و زخم رسیده اند که دستها را
جبرئیل آنها را میبوسید ملائکه مقربین تبرک میجستند و میبوسیدند **اول وقتیکه طفل**
شیرخواره خود را بر روی دست گرفته و بجانب لشکر عمر سعد
آورده از برای اتمام حجت بایشان فرمود ای قوم اگر بزعم شما من گنه
کارم این کودک شیرخواره بنابر هیچ مذهب گناهی نکرده است از بی شیری پستان مادرش خشک
شده و این طفل شیرخواره من از بی شیری نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که از این آب فرات جرعهٔ باو
بچشانید که بر روی دستهای من هلاک نشود ناگاه حرمله ملعون تیری بجانب آن طفل بی شیر تشنه لب از کمان
نفاق رها کرده آمد آن گلوی نازک علی اصغر در گذشت و بر بازوی سید مظلومان نشست آه و امصیبتا
آن مظلوم غریب تیر را از حلقوم آن طفل و بازوی خود کشید پس آن طفل چشمهای خود را بر روی پدر بزرگوار خود

کشود و روح آن بیکناه از قفس بدن پرواز نموده بر شاخسار شجره طوبی جا کرفت دویم زنهاییکه
از کثرت مقاتله و مجاهده و تشنکی ضعف بر آن مظلوم غالب
شده بود دست از قتال کشید پس شمر ملعون فریاد کرد و بر لشکر شقاوت اثر
بانک زد و کفت سبب توقف شما چیست چرا انتظار میکشید آیا نمی بینید که کثرت جراحت ویرا چکونه بیحال
و ضعیف کرده است و قدرت بر مجاهده از برای او نیست آیا مشاهده نمیکنید که چه قدر تیر بر بدن شریفش جای کرفته
مادرهای شما بمرک شما نشینند حمله کنید بر او ناکاه آن ملاعین از چهار جانب بر آن عزیز فاطمه حمله کردند ابو ایوب
غنوی تیری بر حلقوم آن تشنه مظلوم زد و سنان بن انس حرامزاده نیزه بر سینه بی کینه اش زد که صندوق
علوم ربانی درهم شکست و زرعه بن شریک ولد الزنا ضربتی بر فرق همایونش زد که مانند فرق
پدر بزرکوارش علی بن ابیطالب علیه السلم شکافته شد غلغله و شورش در سکان سموات و ارضین افتاده
و او بلاه این ظالم بیمروت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شرم نکرده و بر آن ضربت اولی اکتفا نکرده دفعه دیکر
حمله کرده و ضربتی بر کف دست آنجناب زد که کف دست آنجناب را مجروح ساخت سیم ضربت بجدل
بن سلیم بود آن ظالم وقتی رسید نعش پاره پاره آن شهید دید که همه لباسهای او را بغارت برده اند
دیکر چیزی نمانده ناکاه نظر آن ظالم بیمروت بانکشت مبارک آن مظلوم افتاد دید انکشتری در انکشت آنحضرت
باقی مانده دیکر عرض نمیکنم آن ملعون ولد الزنا انکشتر را با انکشت بغارت برد چهارم با همه
این ضربتها و جراحتها و اذیتها که تا بدست رسیده بود آخر الامر
جمال ملعون هر دو دست آن شهید غریب را جهت غارت بردن
بعضی لباسها از بدن آن مظلوم جدا نمود آن ظالم میکوید همینکه دستهای آن
عزیز فاطمه را قطع نمودم دیدم که لرزه بر زمین و آسمان افتاد و غلغله عظیم و صدای کریه و ناله بلند شد پس شنیدم
کوینده میکفت و ابناه و مقتولاه و اذبیحاه و احسیناه و اغریباه یا بنی قتلوک ای فرزند ترا کشتند و از آب فرات
ترا منع کردند پس آن خبیث میکوید من این احوال را دیده خود را در میان کشتکان انداختم پنهان شدم پس دیدم
که سه مرد و یک زن حاضر شدند و در اطراف ایشان خلق بسیاری صف کشیدند پس شنیدم که یکی از آن سه

میفرماید یا ابتاه یا حسین فداک جدک و ابوک و امک و اخوک ای فرزند ای حسین فدای تو شود جد تو و پدر
تو و مادر تو و برادر تو پس ناکاه دیدم که آن شهید برخاست و سر او بر بدن او قرار کرفت و جواب داد که لبیک یا جداه
بزرکوار ای رسول خدا و ای پدر جان و ای امیر مؤمنان ای مادر ای فاطمه زهرا و ای برادر شهید بزهر جفا از جانب
من بر شما ها سلام الهی باد پس دیدم آن مظلوم کریست و کویا عرض کرد ای جد بزرکوار شبیه تو علی اکبر
جوانم را کشتند یا علی دستهای فرزند تو عباس را از بدن جدا کردند و ای برادر یا حسن عروس تو قاسم را
بعزا مبدل کردند ای مادر ای فاطمه لباسهای دختر تو زینب را بغارت بردند و او را با سایر زنان و دختران
اسیر نمودند بکوفه و شام بردند پس فاطمه زهرا عرض کرد ای پدر یا رسول الله آیا نمی بینی که چه جفا کرده اند
امت تو با فرزند من ای پدر آیا اذن میدهی مرا که از خون ریش او بکیرم و پیشانی خود را با آن رنکین نمایم و با خدا
ملاقات نمایم در حالتی که خود را با آن رنکین نموده باشم پس آنحضرت فرمود که هر چه خواهی بکن که ما نیز
چنان خواهیم کرد پس فاطمه زهرا علیها السلم از برای دیدن سر آن نعش بیسر آمده و از خون ریش فرزند خود میکرفت
و بر پیشانی خود میمالید پس رسول خدا و امیر مؤمنان و حضرت امام حسن علیهم السلم همکی از خون ریش آن
مظلوم کرفتند و بر کردنها و سینه ها و دستها خود تا مرفق میمالیدند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که بعد از تو شوم ای حسین و الله که بر من ناکوار است اینکه ترا مشاهده کنم سر بریده و دستها از تن
جدا شده و پیشانی بر خاک و خون مالیده شده و جسد بر خاک افتاده و بادها ریکها بر آن افشانده
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سیم در ذکر اطفال و دست مرحمت کشیدن
چهار بزرکوار بر سر چهار طفل یتیم و صغیر یکی خاتم انبیا
و دیکری جناب سید الشهداء با دختر صغیره مسلم بعد از
رسیدن خبر شهادت مسلم و سیم امیر مؤمنان و چهارم
دست بر سر سکینه کشیدن در وقت میدان رفتن و امر
نمودن زینب که ای بیمار از کریه سکینه بردار زینب و راضی
نشدن سکینه نمیکذارم تا از کریه عمه ها هم بر ندارید

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الراحم على الارامل واليتامى بعبرتهم وعلى الشهداء لبذل مهجتهم وعلى المسلوبين العرايا لضجتهم والصلوة والسلام على خاتم الانبياء وخاتم الاوصياء الذين هما ابوا الارامل والايتام ويؤثران على انفسهما واهل بيتهما في الدهور والاعوام خصوصا سبطه الذي نهبوا امواله وايتموا اطفاله وذادوا بهن في القفار والبراري وسبوا نساءه كالاماء ولعنة الله على قاتليه وظالميه من اول الدهر الى يوم القيمة **فبعد** مضمون بعضى از فقرات حمد مر خدايى راست كه رحم كننده است بر بيوه زنان و يتيمان با عبرات اشك چشم ايشان و صلوات و سلام بر پدران بيوه زنان و يتيمان كه هميشه ايثار ايشان را اهل بيت خود شان اختيار ميكردند خصوصا بر سبط او كه غارت كردند مالهاى او را و يتيم نمودند اطفال او را و اينجا چهار نفر طفل يتيم را چهار بزرگوار التفات نموده و دست رحمت بر سر ايشان كشيدند **اول** از انس بن مالك روايت كرده اند كه رسول خدا صلى الله عليه و اله بنماز عيد تشريف ميبردند جمعى از اطفال مشغول بازى و لهو و لعب بودند يك طفلى در گوشهٔ نشسته بود با لباس كهنه و گريه ميكرد پيغمبر خدا صلى الله عليه و اله با نهايت التفات فرمودند سبب گريه چيست چونكه انحضرت را نميشناخت گفت اى شخص مرا بگذار با خودم و سؤال مكن پدرم در غزوهٔ فلان در خدمت رسول خدا صلى الله عليه و اله شهيد شد و مادرم شوهر ديگر اختيار كرده و مرا از خانهٔ خود اخراج كرده نه طعامى دارم و نه شرابى و نه منزلى چون نظر باطفال ميكنم همه پدر دارند بخوشحالى بازى ميكنند پدرم بخاطرم افتاد از اين جهت گريه ميكردم پس رسول خدا صلى الله عليه و اله دست ان يتيم را گرفتند فرمودند ايا راضى ميشوى كه من پدر تو باشم و على عليه السلام عم تو و حسن و حسين عليهما السلام برادران تو عرض كرد چگونه راضى نميشوم يا رسول الله پس پيغمبر خدا او را بخانه اورده نهايت التفات باو كرده دست رحمت بر سرش كشيد و لباسى بر بدنش پوشانيده و سير و سيراب نموده انطفل با زينت تمام بيرون امد مسرور و خوشحال وقتى كه اطفال او را ديدند گفتند تو الحال گريه ميكردى بجهت چه خوشحالى ميكنى گفت گرسنه بودم سير شدم برهنه بودم لباس پوشيدم و يتيم بودم پس رسول خدا صلى الله عليه و اله پدرم شد على عليه السلام عمويم و حسن و حسين عليهما السلام برادران من شدند پس چرا مسرور نشوم انها نيز همه ارزو كردند كه كاش پدران ما نيز در ان غزوه كشته شده بودند تا اينكه رسول خدا صلى الله عليه و اله

پدر ما ميشد **دويم** نظير گفتگوى جناب رسول خدا صلى الله عليه و اله با ان يتيم گفتگوى جناب سيد الشهداء است با دختر مسلم چون خبر شهادت مسلم و هانى بمنزل ثعلبيه بان بزرگوار رسيد انحضرت پسران و برادران مسلم را از قتل او باخبر گردانيدند تسليه و تعزيه دادند و بعد از ان فرمود كه راى شما چيست و همراهى ما ميايد يا بر ميگرديد ايشان عرض كردند كه والله ما بر نميگرديم تا خونخواهى پدر خود را بكنيم يا انچه بچشيم انچه كه او چشيد اورده اند كه مسلم را دخترى بود صغيره كه بسيار او را دوست ميداشت و دائم بهمراه پدر را ميگرفت و اهل بيت او را تسلى ميدادند حضرت انطفل را طلبيدند و دست محبت بر سر و روى او ميكشيدند و با او ملاطفت ميفرمودند انطفل عرض كرد يابن رسول الله با من ملاطفتى ميفرمايى كه گويا حال يتيمان است مگر پدرم را شهيد كردند حضرت طاقت تحمل نياوردند بى اختيار گريان شد سيلاب اشك از ديدهاى شريف جارى شد فرمود غم مخور كه من بجاى پدرت ميباشم اينچنانچه رسول خدا صلى الله عليه و اله بان يتيم فرمودند و فرمود خواهرم بجاى مادرت و دخترانم بجاى خواهرت و فرزندانم بجاى برادرت انطفل بى اختيار ناله اتش بار از سينه براورد و اشك از ديدها فرو ريخت از گريهٔ انطفل صداى ناله از مخدرات سراپردهٔ عصمت و پرده نشينان سرادق غيرت بلند شد شيون و شورش در ميان زنان و دختران بلند گرديد كه حاضران همه بگريه در امدند اه اه بعد از مسلم عيال او مانند سيد الشهداء عليه السلام پناه و جاى داشتند كه ايشان را جمع اورى ميكرد و تعزيت و تسليه ميگفت اما بعد از ان مظلوم كسى عيال و اطفال انجناب را تعزيت نداد بلكه بانواع اذيتها اذيت كردند و خيمهاى ايشان سوختند اسباب و اساس ايشان را بغارت بردند و ايشان را نگذاشتند بر سر اجساد شهيدان مشغول عزادارى شوند بلكه مانند اسيران از براى اولاد زنا بهديه ميبردند انجناب بدختر جناب مسلم فرمودند من بجاى پدر تو با نهايت التفات ولكن سكينهٔ انمظلوم را بعوض دلدارى سيلى بر صورتش زدند و بريسمان جفا دستهايش بستند در مجلس نامحرمان نگاه داشتند الى اخره **سيم** عبد الله بن زيد روايت كرده است كه در طواف كعبه دو زن ديدم كه با يكديگر مكالمه ميكردند يكى بديگرى ميگفت كه چنين نيست كه ميگويى قسم بحق بركزيدهٔ وصايت و حاكم خلايق بخلافت و عدل كننده در قضايا بر امت بحق على كه پسر فاطمهٔ راضيهٔ پسنديده است من از ان زن پرسيدم كه كيست صاحب اين صفات كه تو بر زبان جارى گردانيدى ان زن گفت والله كه صاحب

اینصفات شاه هدایت الهی و دروازهٔ شهرستان علوم رسالت پناهی قسیم نار و جنت کشندهٔ اهل ضلالت
تادیب کنندهٔ فجرهٔ ارباب بدعت سید سرکردهٔ امت پادشاه مومنان و پیشوای مسلمانان شیر خدا داماد
مصطفی علی مرتضی علیه السلام است راوی گوید پرسید که ای زن علی را از کجا میشناسی گفت چگونه
نشناسم علی را و حال آنکه پدرم از جملهٔ چاکران و خادمان او بود و در جنگ صفین در خدمت آنحضرت جهاد
میکرد تا بدرجهٔ شهادت فایز شد بعد از شهادت پدرم بخانهٔ ما آمده بمادرم فرمود ای مادر یتیمان چون
میگذرانی مادرم عرض کرد یا علی بخیر و خوبی دستم را گرفته بخدمت آنحضرت آورده هر دو چشمم از آبله
نابینا بود آنحضرت دست مبارک بر دیدهٔ من مالید چشم من بینا شد بسبب التفات فرموده و دست رحمت
بر سر و صورت من مالید آنحضرت از بیت المال وظیفهٔ از برای من مقرر فرمود و بعد از آنکه آنحضرت رحلت اقامت
بدار القرار کشید حسن ابن علی علیه السلام از احوال من خبردار بود همیشه مرا امداد میکند پس آن زن بهای های
بگریست و چندین بیت در مدح شاه ولایت بر زبان جاری نمود و من یافتم که دوستی علی ابن ابیطالب علیه السلام
در رگ و ریشهٔ او اثر کرده **چهارم** سکینه خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود چنانچه
در بعضی از کتب مصیبت ضبط کرده اند که در وداع آخرین که چون آنحضرت از خیمهها دور و بمیدان نزدیک شد شنید
صدای نحیف و ضعیفی را از جانب پشت سر خود چون نظر کرد دید که دختر صغیرهٔ خود سکینه خاتون محزونه با
پای برهنه میدود و فریاد میکند و میگوید ای پدر جان اندکی صبر کن یا ابت مهلاً مهلاً آنجناب آهسته رو
که من بتو حاجتی دارم و عرض کرد که حاجت من آنست که یکدفعهٔ دیگر از ذو الجناح پیاده شوی و مرا در
دامن خود بنشانی و دست لطف و مهربانی بر سر من بکشی هم چنانکه عادت بدان داشتهٔ پس آنسرور پیاده شد
بر خاک کربلا نشست و دست رحمت بر سر و صورت آن طفل کشید پس در بین نوازش کردن دختر غریب تشنه و بی
کس خود از لشکر مخالف شنید که یکی میگفت که ای حسین اگر ترا یاوری باقی نمانده خود بمیدان جدال بیا پس
خیرگی آن ملاعین از حد گذشت آنجناب آن طفل صغیرهٔ خود را از دامن خود بر داشته بر خاک کربلا نشانید و خود
روانهٔ میدان شد ای عزاداران دفعهٔ دیگر بسکینه محزونه التفات شد که بود در مجلس یزید ولد الزنا ملعونی
پیش آمد و رو به یزید و اشاره بسکینه صغیرهٔ حسین و گفت ای امیر این کنیزک را از برای خدمت کاری بخانهٔ من عطا

فرما که این غنیمت من بوده باشد در میان اسیران آه و اویلاه سکینه مضطرب شد حالا عرض خود را بسر
مبارک پدر بزرگوار نماید یا ابتاه حال دختر را ملاحظه نمیکنی و التفاتی بجانب صغیرهٔ خود نمینمایی
یا اینکه روی خود را بجانب سر شبیه پیغمبر که ای علی جان بغیرت تو نمیگنجد که سکینه را بکنیزی خواهش نماید
پس آن مظلومه رو بعمه اش ام کلثوم نموده گفت ای عمه جان از کجا روا است که نسل انبیا خدمتکاری کنند
در خانهٔ اعدا پس جناب ام کلثوم در غضب شد و رو بآن شامی کرده او را نفرین نمود هنوز کلام آن مظلومه تمام
نشده بود که خداوند دعای او را مستجاب کردانید و در کتاب بعضی اصحاب است که نظر یزید ملعون بسکینه خاتون
افتاد دید که یکدست بگردن خود گذاشته آن لعین گفت ای سکینه چرا یکدست بگردن خود گرفتهٔ آن مظلومه
جواب داد که ای یزید این ریسمانست تو که بر گردن من بسته اند گردن مرا مجروح کرده پس آن ملعون امر کرد که ریسمان را
از گردن او بر دارند آه آن طفل بهر دو دست آن ریسمان را گرفت و بناله آهی فرمود که ای یزید تا ریسمان از گردن
عمه هایم بر نداری نخواهم گذاشت که از گردن من باز کنی پس آن شقی امر کرد که ریسمانها را از بازو و گردنهای همهٔ
اسیران برداشتند الا لعنة الله علی یزید و آل یزید و تابعیه **مجلس سی و یکم منور شدن چهار**
خانه از نور سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام تنور خولی
غرفهٔ یزید ابن ارقم و اسلام آوردن راهب نصرانی و خواب دیدن
هند زوجهٔ یزید و متحیر نمودن آن ملعون اهل بیت را اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور قلوبنا بنور الایمان و جعلنا من امة سید الانس و
الجان و شیعة قسیم النار و الجنان و محبی عترتهم ائمة الرحمن و الصلوة و السلام علیهم من الآن الی
اقیم المیزان سیما سبطه الذی داروا براسه البلدان و سطع النور من راسه الشریف فی مواطن متعددة
و اماکن متکثرة و لعنة الله علی اعاديهم و ظالميهم من الآن الی انقضاء النيران **فبعد** حاصل بعضی از فقرات
صلوات و سلام بر سبط او آنچنان کسیکه از نور سر مبارک او مکانهای بسیار روشن و نورانی گردید یکی از نور
سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام چهار خانه روشن شد **اول مطبخ خولی ولد**
الزنا بود چنانچه زن خضریه خولی که عادت بهمان شب بود گوید بهم شب بجهة تهجد بیرون آمدم دیدم

کہ نور از مطبخ خانہ شعلہ میکشد باسمان گویا مشعلها و چراغها افروختہ اند پس داخل مطبخ شدم دیدم آن روشنی
از تنور میآید کفتم سبحان الله من که در این تنور آتش نکرده بودم دیدم ملائکه چند بصورت مرغان سفید در دور
آن تنور میگردند و نوحه میکنند حیرتم افزود پس غلغلهٔ واحسیناه و واشهیداه و واغریباه بلند شد چهار
زن فرود آمدند در تنور یکی از آنها سر از تنور بیرون آورد میبوسید و بسینه خود میگذاشت و زار زار میگریست و میگفت
ای غریب مادر ای مظلوم مادر دستان فاطمه عرش الهی بر بدارم تا داد تو نستانند ای عزادار فاطمه زهرا علیها السلام
دو دامن المتوکل ترا میگیرم و گفتند که بیاحسین اشتا میکردم که مبادا بعد او غبار بنشیند حال چگونه در تنور
پر از خاکستر و خون میبینم و آن لب و دندانها که همیشه فاطمه میبوسید حال نظر مینمایند خون آلوده پس گریه بسیار نمودند
سر را گذاشته غایب شدند زن خولی گوید من نزد آن سر رفتم چون مکرر خدمت امام حسین علیه السلام رسیده بودم
درست نظر کردم شناختم که سر امام است نعره کشیده بیهوش افتادم هاتفی آواز داد ای زن بر خیز ترا بعمل شوهر
مؤاخذه نمیکنند زن خولی گوید از هاتف پرسیدم این چهار زن کیان بودند که بردند و این سر را ناله و گریه میکردند
گفت آن زن که گریه اش از همه بیش بود و سر را بسینه خود گرفته نوحه و بیقراری داشت فاطمه زهرا مادر حسین علیه السلام
بود و آن دیگران که با او هم نوحه و آواز بودند جدّه او خدیجه کبری و مادر عیسی مریم و آسیه زن فرعون بودند
پس زن خولی بهوش آمده کسی ندیده سر را از تنور برگرفته خاکستر از جبین و محاسن مبارکش پاک نموده
و بمشک و گلاب شسته غالیه کافور بر او مالیده در موضع پاکی گذاشت و زن بر سر آن ظالم آمد **دوم**
از آنها غرفهٔ زید بن ارقم بود میگوید که من در غرفهٔ خانه خود نشسته ناگاه صدای هجوم عام و خروش مردم
بگوش من رسید چون سر از غرفه بیرون کردم دیدم که سرهای شهدا را بر نیزه کرده اند و یک سر در میان آنها مانند
آفتاب میدرخشید نور از آن ساطع بود چون بنزدیک غرفهٔ من رسید آن غرفه از شعاع آن سر منور و روشن
و منور گردید **اما سیم** دیر راهب نصرانی بود وقتیکه سر سرور مظلومان را بشام شوم میبردند لشکر
شقاوت اثر بمنزلی نزول نمودند و در آنجا دیری بود از راهب نصرانی در حوالی آن دیر فرود آمدند و نیزه که سر
آنحضرت بران نصب بود بر زمین استوار کردند راهب بر بام دیر آمده آنگروه را دید نظر او بر سر مبارک حضرت امام حسین
علیه السلام افتاد دید که نور عظیم از آن سر مبارک بجانب آسمان بالا میرود و هیبتی از آن سر بر دل راهب افتاد پس

راهب آن لشکر را ندا داد که شما کیستید و از کجا میآیید این سر کیست گفتند از عراق میآییم و بحرب جماعتی از دشمنان
والی شام رفته بودیم و این سر بزرگ ایشانست که بجهت یزید میبریم پیر گفت اسم بزرگ ایشان چه بود گفتند حسین
علیه السلام گفت ابن آن حسین که پدرش پسر عم پیغمبر شماست و مادرش دختر پیغمبر شماست گفتند آری گفت لعنت
خدا بر شما باد اگر زنده میبود ما او را بر دیده های خود می نشاندیم شما با پسر پیغمبر خود چنین میکنید پس راهب (عیسی را)
گفت ای قوم التماس دارم که شما بسر کردهٔ خود بگویید که ده هزار درهم از پدرم بمن میراث رسیده است آن را از من
بگیرد و سر این سرور را بمن بدهد که امشب نزد من باشد چون وقت رحیل شود من باو پس دهم چون بشمر ملعون گفتند
گفت زر را بگیرید و سر را بدهید که نزد او باشد تا هنگام رحیل پس راهب دو همیان زر که ده هزار درهم بود از دیر
بزیر انداخت و شمر لعین آن زر را تصرف کرده سر شهدا مهر کرد بیکی از معتمدان خود سپرد و سر انور را بآن نیک اختر
داد راهب آن سر را بدیر خود برد و وضو ساخت و از نور آن سر منور و نورانی گردید و صدای هاتفی را شنید که ای پیر خوشا حال
تو و خوشا حال کسی که حرمت آن بزرگوار را بدارد پس راهب آن سر مطهر را بگلاب شسته با مشک و کافور معطر
نمود و بر سجادهٔ خود گذاشت و خود بخانهٔ دیگر که در جنب آنخانه بود رفت بعد از زمانی دید که آنخانه که آن سر مطهر در
آنخانه بود روشن شد و نوری در آن ظاهر گردید که تاب دیدن آن ندارد و آن پیر از روزن خانه می نگریست دید
بعد از آن غلبهٔ نور سقف آنخانه شکافته و عماری نازل گردید خواتین زیبا روی از آن عماری بیرون آمده و حوریان
بسیار از اطراف و جوانب فریاد میزنند که طرقوا طرقوا آگاه دهید که مادر همه آدمیان حوا میآید و بهمین طریق
ساره حرم محترم حضرت خلیل و هاجر مادر اسماعیل و آسیه زن فرعون و مریم مادر عیسی فرود آمدند همه
محزون و غمناک هر یک از آن خواتین معظمه آن سر را زیارت میکردند و احترام آن بجا میآوردند ناگاه خروش و فغان
دیگر برآمد عماری دیگر رسید خدیجه کبری و بعضی از ازواج محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرود آمدند و آن سر
منور را طواف نمودند و زیارت میکردند ناگاه ناله و خروش عظیم بگوش او رسید غلغله و ولوله در زمین و
زمان افتاد و عماری نورانی پدید آمد یکی نالان براهب ندا کرد دیده بپوش که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بانوی
سراپردهٔ عزاخوانان قیامت میآید پیر راهب از آن صدا بلرزید و بیهوش گردید چون بهوش آمد حجابی در پیش نظر
او بود که کسی را نمیدید اما خروش و افغان را میشنید و آواز یکی از جگر سوختگان میآید که میگفت السلام علیک ای

مظلوم مادر و ای شهید مادر ای نور دیده ای فرزند پسندیده غم مخور که مرا دشمن از قاتلان تو بستانم از سنا
جفا کاران بیراه پس از ان بیهوش شد چون بهوش امد دید مسافران عالم بالا و عماریها انشانها بر خاست با دیده گریان نزد
انسر مطهر امد و بزانوی ادب در امده و عرض کرد که ای سر سروران عالم ای مهر و مه بهشت ادم چنان کمان دارم
که تو از انکه نبی اکرم وصف ایشان را در توریه موسی دیده ام و در انجیل عیسی خوانده ام بحق انخدایی که ترا این
قدر و منزلت داده که محرمان سرادق عزت و خوانندگان سرادقه نبوت برای تو زاری کنند که مرا خبر دهی که چه
کسی و بزبان شریف با من تکلم کن فی الحال بفرمان خداوند ذو الجلال سر امام حسین علیه السلام بسخن درامد
فرمود ای پیر منم مظلوم دشت بلا منم کشته قوم دغا انا الغریب انا الشهید منم غریب دور از وطن و دور از یار و شهید
گروه قوم جفا کار پیر عرض کرد ایها الراس المبارک زدنی بیانا ای سر مبارک بیان را زیاده کن میخواهم که
خود از زبان معجز بیانت حسب و نسب ترا بشنوم سر مبارک فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم فرزند
محمد مصطفی منم نور دیده علی مرتضی و منم جگر گوشه فاطمه زهرا پیر راهب که این سخنان را شنید فغان براورد و
روی خود را بر روی مبارک انسر گذاشت و گفت روی خود را بر نمیدارم تا بگویی که من شفیع تو ام در فردا ناگاه از سر مبارک
امام حسین علیه السلام اوازی برامد که بدین جد من در ای تا ترا شفاعت کنم در زمان راهب گفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پس حضرت امام حسین علیه السلام قبول شفاعت
او کرد اما چهارم خانه هند بود مروی است که در ان زمان که اهل بیت رسالت در شام بودند هند زوجه
یزید ملعون شبی در خواب دید که درهای اسمان کشوده شد و فوج فوج ملئکه نازل میشدند و در برابر سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام میایستادند و میگفتند السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول
الله صلی الله علیه و اله ناگاه ابری از اسمان فرود امد مردان بسیار در میان او بودند در میان ایشان مردی بود
در نهایت صباحت و نور و صفا و چون بمن رسید از ابر فرود امد خود را بران سر منور رسانید لب و دندان او را
بوسید و زاری میکرد و میفرمود ای فرزند گرامی ترا کشتند و از اب فرات منع نمودند که ترا نشناختند
ای نور دیده منم جد تو رسول خدا صلی الله علیه و اله و این پدرت علی مرتضی و اینست برادر تو حسن مجتبی
علیه السلام و اینها عموهای تو جعفر و عقیل و حمزه اند و یکایک اهل بیت خود را میشمرد و هند از وحشت

دهشت

دهشت از خواب بیدار شد و نزد سر بزرگوار انحضرت امد و دید که نوری از انسر منور باسمان میرود و نهایت حجرها
از ان نور منور شده است پس هند رفت که یزید را بیدار کند از این خواب هولناک مطلع سازد و او را در جا خود
نیافت بعد از ان تفحص بسیار کرد دید ان ولد الزنا بخانه تاریک برامده و رو بدیوار نشسته با کمال خوف و هراسان
میگوید مالی و الحسین بن علی علیه السلام یا حسین بن علی چکار پس هند سر بار بر و زد و گفت ای میشوم خبر انچه
در عالم خواب دیده ام برای تو نقل کنم چون یزید پلید انخواب را بشنید خوف و بیم او زیاده تر شد و هیچ نمیگفت و چون
صبح شد اهل بیت را بمجلس خود طلبید و ایشان را ما بین توقف در شام و مراجعت بمدینه مخیر کرد ایشان جناب زینب
خاتون چون این کلمات را شنید فرمود ای یزید اول میخواهم ما را رخصت دهی که تعزیه برادرم را بکنیم و در عزای مظلوم
نوحه و ندبه نماییم بجهت انکه بعد از شهادت برادرم ما را فرصت گریه و عزاداری ندادند مجلس سیوم و دویم

در ملاقات چهار پدر فرزند خود را ملئکه اسمان خروش و ناله
نمودند یکی پدر ما ادم علیه السلام الی اخره و کیفیت نزاع علمی و
تعجب او و قدرت دید کیفیت شهداء کربلا الی اخره اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الدنیا دار محنة و بلاء و محل ابتلاء و عناء فاول من ادم الی الدنیا
ابونا ادم علیه السلام ابتلی بمصیبة ولده هابیل و الثانی ابرهیم الخلیل امر بذبح ولده اسمعیل و الثالث
یعقوب النبی الشفیق ابتلی بمفارقة یوسف الصدیق و الرابع حبیب رب العالمین اخبر عن الله جبرئیل الامین
بشهادة ابنه سید المظلومین المجروحین اه و اسفا ضجت ملائکة السماء عند لقاء الاباء مع الابناء و لعنة
الله علی اعدائهم من الیوم الی یوم البقاء فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که دنیا دار محنت و بلا ست
اول کسیکه قدم نهاد حضرت ادم بود بمصیبت فرزندش هابیل مبتلا کشت بدینا
دوم ابرهیم خلیل مامور بذبح فرزندش اسمعیل شد **سیوم** جناب یعقوب پیغمبر مبتلا بمفارقت یوسف
چهارم پیغمبر ما صلی الله علیه و اله جبرئیل امین از جانب رب العالمین خبر شهادت فرزندش را باو رسانید
اه و وا اسفا و اندوه و ناله و خروش نمودند ملئکه اسمان در ملاقات چهار پدر فرزند خود را **اول** بطریق اجمال
جناب ادم بزیارت بیت الله رفته بود قابیل ملعون فرصت یافت دید که هابیل در خواب بود سنگی بر سر او زد و برا

بکشت

بکشد و بعد از آن ندانست که چه کند و چه باید کرد اما گفته اند که او را بر پشت گرفته بود در بیابانها میگردید تا روزی
دو زاغ با هم جنگ کردند یکی دیگری را کشت و با منقار خود زمین را بشکافت و زاغ کشته را در میان آن حفره بگذاشت
و خاک و ریگ بر سر او ریخت چندانکه آن زاغ پنهان شد پس گفت یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب
پس قابیل بر مثال کوری کند و هابیل را در آنجا پنهان کرد و سر او را بپوشانید اما چون جناب آدم مراجعت نمود از بازار
اولاد او استفسار نمودند هابیل را در میان فرزندان آدم هیچیک بصفوت و سیرت و خوی هابیل نبودند آدم علیه السلام
چون هابیل را ندید سؤال از احوال او نمود گفتند مدتی است او را ندیده ایم پس حضرت آدم هفت شبانروز در صحرا میگشت
تا در شب هشتم خواب دید هابیل در مکانی ایستاده فریاد مینماید یا ابتاه الغیاث حضرت آدم از هول از خواب برجست
مدهوش شد خطاب الهی بجبرئیل رسید نازل شد پرسید ای آدم از هابیل خبر داری گفت اکنون در خواب
دیدم همی مظلومانه استغاثه میکرد و فریادرس میخواست جبرئیل عرض کرد که یا آدم قابیل مقتول نموده هابیل را
الحال فریاد او از زمین ظاهر و فریاد کنان در قیامت بعرصه محشر آید فبکی آدم صائحا قال یا اخی جبرئیل قبر او را
بمن نشان ده جبرئیل او را بر سر قبر هابیل آورد و خاک را عقب نمود هابیل را دید سر کوفته و تمام اعضایش
بخون اغشته آن پدر مهربان جگر او را بو مینمایید ناله میکرد بنوعیکه ملئکه آسمان مجروح شدند عرض کردند الها
ما را به یکبار حالات کربستن ابن پیغمبر مبتلا بحق بنت **دویم مظلوم صحرای کربلا بسر**
نعش نوجوان هجده ساله خود آمد او را پاره پاره غرقه بخون دید حضرت آدم بکرخم
دید این مظلوم می بیند که فرق علی شکافته و اعضای او مجروح قطعه قطعه خود را بر او میمالید سر او را
بدامن گرفت اشک از رخسار مبارکش جاری و میفرمود علی الدنیا بعدک العفا البته ملئکه آسمان مجروح شدند اما
آدم یک پسر غرقه بخون دید اما این مظلوم چند پسر جوان علی اکبر و علی اصغر عبدالله و برادرزادهها و برادرهای
خون آلود شهید همه را در پیش روی خود بر خاکهای گرم کربلا پس این مظلوم الجسد قطعه قطعه را ملاحظه او در
راو را میکوبید دید زنی تا قامت خمیده از خیمهها بیرون دوید و روی نورانیش چون آفتاب تابان میدرخشید فریاد
و او بلاه و با قرة عیناه و با ثمرة فواداه میگفت آمد خود را بالای نعش انداخت پرسید که این زن
کیست گفتند جناب زینب عمه این نوجوانست و مظلوم کربلا دست خواهرش را گرفته او را بخیمه آورد و بخیه

ازاخبار

از اخبار ظاهر میشود اینست که شهادت جناب علی اکبر از همه شهدا بر همه اهل بیت صعبتر و دشوارتر بود زیرا
که جناب زینب خاتون از شنیدن شهادت هر شهیدی در خیمه ناله و زاری میکرد و بیرون نمیامد از قتل علی اکبر بی
اختیار بیابان قتلگاه دوید بدن آن پاره پاره را در بر کشید آه و ناله از جگر میکشید از شیخ مفید روایت شده
بعد از شهادت جناب علی اکبر پدر بزرگوارش داخل خیمه شد با شدت حزن و گریه و ناله و مانند کسی بود که از زندگانی
خود مایوس شده باشد چون سکینه خاتون پدر بزرگوار خود را بر این حالت مشاهده نمود عرض کرد که ای پدر جان چه
شده است که جناب شما را بر حالتی می بینم که از زندگانی خود بیزار شده و خبر از مرگ خود میدهی و چشمهای خود را باطراف
کربلا گویا گم شده داری و او را میجوئی این جا بیدرنگ کجاست برادرم علی اکبر و چه شده است که مخفی شد از نظر پس مظلوم
کربلا متحیر شد که سکینه را چه جواب گوید پس چون مبالغه و اصرار از حد گذشت لابد شد فرمود ای سکینه بدانکه
این قوم بی ایمان برادر ترا بقتل رسانیدند چون سکینه شهادت برادر خود را شنید چنان ناله از قلب سوخته
تشنه برکشید که از شرارش جانهای اهل بیت کباب گردید پس بصدای بلند میگفت وا اخاه وا مهجة قلباه بکجا
رفتی پس از شدت حزن و گریه خواست که از خیمه بیرون رود بجانب قتلگاه و برادر خود را در بر کشد سید مظلومان
از جای خود برجست و دختر دلسوخته خود را در آغوش رحمت گرفته و او را بخیمه برگردانید پس فرمود ای سکینه صبر کن
پس سکینه عرض کرد ای پدر جان چگونه صبر کند مثل علی اکبر برادر با جان برابرش کشته شده باشد پدر بزرگوارش
از وطن و دیارش دور کرده باشد همه دوستان و یاوران او متفرق شده باشند هر یک کشته شده و در اطراف
بیابان افتاده باشند پس حضرت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون **و اما سیم در ملاقات حضرت**
یعقوب بود یوسف خود را چون هر دو را نظر بیکدیگر افتاد از پا در آمدند مدهوش شده
میان میدان افتادند و وارد شده که سکان طبقات سموات از این دو مشتاقان بخروش آمده بدرگاه الهی نالیدند
که الهی این نوع اشتیاق و شوق و فراق و وصل میان پدر و پسر اتفاق افتاده آیا در هیچ وقت میان دو دوست رسیده
هیچکس باین شادی و سرور رسیده **و اما چهارم** در ملاقات امیر مومنان علیه السلام با بدن پاره پاره
فرزند مظلومش تعجب و خروش ملئکه آسمان در آنوقت است که بار الها این نوع اشتیاق و ملاقات در میان هیچ
پدر و فرزند اتفاق افتاده چنانکه زارع علیه میگوید من باغبان خود نهادم را نصحرا بود و چنین شهرت یافته

دختر بکر

بود

بودکه اینها خارجی بوده اند که با امام زمان خروج کرده اند لکن مشاهده نمودم که چون باد بان ابدان شهیدان بوزید
بوی خوش مشام میرسید چون مشک عنبر چون باد ساکن میشد می دیدم که ستاره ها از آسمان بزمین فرود میامد و مثل
این ستاره ها از زمین بالا میرفتند من کسی را ندیدم که از اینکه حقیقت این اوضاع نمایم چون نزدیک غروب
آفتاب شد شخصی را میدیدم که از آن جانب قبله پیدا میشد که تا بنظر من بصورت شیر میامد و میان شهیدان
داخل میشد تا صبح با بنا وافغان بسر شهیدان دور میزد چون یعقوب نزد سر آن کشته و یعقوبی که از پی یوسف گمگشته خود
میکردید اما کجا آن یعقوب بوصل یوسف خود رسید در حالتیکه تاج پادشاهی بر سر جلالت و شوکت سلطنت
وافسر عزت با او بود این یعقوب رسید نزدیک نعشی که چون افتاب درخشید اما پاره پاره بخون آغشته او را
در بر گرفت پس دیدم رو بخود را برآن نعش منور میمالید و بصدا حزین میبالید که انه میفرمود ای عزیز بدتو بودی
که مادرت فاطمه زهرا علیها السلم در مرض الموت کل تر میبوسید که کیسوان تو بشوید که مبادا بعد از او گرد و غبار بکیسوان تو
برسد حیرکردی که مبادا در تعزیه او کرسنه بمانی حال کجاست مادرت که کیسوان و لب و دهانت پر از خون و خاک به بیند ای
عزیز پیغمبر تو بودی که در طفولیت بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و اله امدی و آنجناب بر منبر بود و بسبب ازدحام خلق
بر زمین افتادی آنجناب خود را از منبر بر انداخت که مبادا عضوی از تو بدرد اید حال کجاست آنجناب مهربان که اعضای
ترا بدینسان به بیند بلی چنین است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله راضی نمیشد که باران بر بدن حسین برسد یا رسول
الله در بدن نور دیده ات چهار هزار زخم نیزه قطع نظر از نشانه زخمها اما زارع میگوید چون این احوال را دیدم تعجب
نمودم کفتم الله اکبر عجب این امر آنکاه هو انا ربک شدید شمعه ها بسیار دران صحرا افروخته صدای کریه و افغان
وطپانچه بر رو زدن بلند شد اما کسی را نمیدیدم دوست متوجه شد دیدم از زیر زمین صدای وا حسینا وا اماما
بلند شد بدنم بلرزه درآمد رفتم سؤال کردم شما را بخدا قسم میدهم که کیستید گفتند ما طوایف جنیان هستیم گفتم
سبب نوحه و افغان شما برای چیست گفتند امروز این حسین ذبیح عطشان است که تعزیه او را ما جنیان شب و روز بر پا
داشته ایم کفتم آن شخص که بصورت شیر بنظر می اید میان کشتگان میگردد و آن نعش پاره پاره درخشان آغوش
گرفته بصوت خفی ناله میکند کیست گفت پدر حسین علی ابن ابیطالب علیهما السلم است آنکاه اشک از دیدها
من سیلان نموده و حزن و اندوه مرا فرو گرفته آن زارع شروع بتعزیه داری و لواء ماتم فرزند فاطمه زهرا چون شعبان

خلص

خلص بپا نمود انا لله و انا الیه راجعون مجلس سی و سیم در سوختن دل دشمن
یعنی شمر ولد الزنا بر احوال مظلوم کربلا در چهار جا و کریه آنحضرت
بر علمدار خود در چهار موضع اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة سبط سید الکونین الشفیع فی الدارین جد الحسن و الحسین
صلوات الله و سلامه علیه و علی وصیه و ولیه الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین و علی اوصیائه
المنتجبین لاسیما علی غریب العراقین معفر الخدین ظمآنا الذی النهرین ریحانة رسول الثقلین ریحان رسول
الثقلین ابی عبد الله الحسین یا سبط نبینا و سیدنا و امامنا یعز و الله علینا فلک فریدا غریبا وحیدا بین
الاعداء یا من بلغ رزیتک الی حیث احرق بک قلوب الکفار و احزن الیک فؤاد الفجار کفانا لک حین
سئل عنه الیزید اللعین لعنة الله و لعنة کل لاعن علی اعداء آل محمد الی یوم الدین فبعد مضمون
بعضی از فقرات یا ابا عبد الله ای فرزند پیغمبر ما و آقای ما قسم بخدا دشوار است بر ما کشته شدن تو تنها مظلوم
غریب در میان دشمنان ایمظلوم میکه مصیبت تو بمرتبه رسید دل خلق همه را سوخت محزون شد دلهای کفار
و فجار بر احوال غریبی بیکسی تو مانند دل قاتل تو شمر لعین با بکا و فتنیکه سؤال نمود از او یزید فاجر غدار چنانچه در
بعضی از کتب مصائب نقل کرده اند که بعد از آوردن اسیران کربلا را بشهر شام روزی یزید پلید از شمر کافر عنید سؤال
کرد که یا شمر از انیقدر مصائب و بلایا که بفرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد آمد هیچ دلت باحوال او سوخت
گفت بلی یا یزید بخدا قسم که دلم باحوال این غریب بی نوا در چهار جا بسوخت اول وقتیکه هر دو دست علمدار او را
قطع نموده او را از پا در آوردند و بیچاره مانند دست بر کمر گذاشت و فریاد کرد الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی
و اهل بیتش بیزار مایوس شدند و هر چه خواست نعش برادرش ابوالفضل را بسابرین ببرد لشکر مانع شدند و چند دفعه
راه رفت و برگشت نظر حسرت بجانب برادر کرد و آهی کشید در انحال دلم باحوال او سوخت ای عزاداران در کتاب
محزن نوشته که آنحضرت از شدت الم و مصیبت جناب عباس غشی نمودند و از کثرت کریه بیحال شدند در بحر
المصائب نوشته که جناب سید الشهدا علیه السلم در چهار جا بجهة جناب عباس کریست اول در وقت وداع جناب
انقدر کریست که محاسن مبارکش تر شد از ریاض المصائب و طوفان و مصائب الابرار منقولست در وقت میدان رفتن

جناب

جناب عباس قدری راه رفته بود که از عقب صدای نالهٔ حرم بیخبر و زاری شنید چون عنان گردانید دید که گوشوارهٔ عرش
خدا بطریق مشایعت گریه کنان با اشک ریزان میآید پس جناب عباس برگشته از آن پادشاه عرش اساس التماس کرد که عباس
عرضه مشایعت چون تو بزرگواری کجا و علاوه بر این اهل بیت بیکس و بیچاره ایند که بغیر از تو دیگری ندارند بطرف
خیمهها مراجعت فرما تا تسلی دل ایشان باشد حضرت فرمود ای برادر بیا هم دیگر را وداع نماییم که وعدهٔ دیدار
من و تو بروز قیامت ماند پس هر دو برادر از مرکب پیاده گردیده دست در گردن همدیگر کرده یکدیگر را بوسه میکردند
چون اهل حرم آن هر دو برادر را چنان دیدند همه چنان ناله و فغان وا عباسا و احسینا کشیدند که عرش بلرزه در آمد پس
جناب عباس برادر را وداع کرده سوار شد عزم کارزار نمود دویم که بر آنحضرت بود وقتیکه جناب عباس در شب عاشورا
از موعظهٔ آن گروه نسناس برگردید و جواب نامه اعیان با امام مبین عرض کرد حضرت گریست سیوم زمانیکه نالهٔ جناب
عباس را شنید که یا اخاه ادرک اخاک چهارم که بر بالینش رسید انقدر گریست که بیهوش شد الیها اصل
شمر ملعون کفن را برد دویم چون همه یاوران و برادران و انصار انسید ابرار را کشته بدیدیم که ناله و فریاد ان
شهید قوم عنا بلند شد مکرر شدها فرزند محمد شاه خوب علی اکبر وقتیکه بر سر نعش انجوان رسید پیکر خون
آلود او را در میان ریگها دید خود را از اسب انداخت پیکر پاره پاره او را بر آغوش کشید رو بر رویش نهاد بحالتیکه دل
عالم و عالمیان را کباب کرد و بی اختیار آن امام اخیار هفت مرتبه صدا واعلیا و والداه را چنان از سینهٔ افکار بلند
نمود که زمین و آسمان لرزید بخدا اگر اطاعت تو لازم نمیبود انسنم هر اینه بر آن حال حسین ترحم میکردم و سیوم
اینکه ای یزید کاران امام غریب وحید بجائی رسید که طفل شیرخوارهٔ خود را بدست گرفته بر پیش لشکر شقاوت
اثر آمده بجهت جرعهٔ آب برای طفل تشنه دل کباب طلب نمود بجای آب تیر جوابش دادند در کنار آنجناب سیراب کردند انمظلوم
بیکس بعد از مشاهدهٔ آن حال چنان آه سرد از سینهٔ پر درد کشید نزدیک بود که زمین بی سکون و عالم سرنگون شود و
چهارم انکه ای یزید بعد اینکه تنها ماند پس منتظر آن بودیم که حسین ابن علی علیهما السلام با اینهمه بیدادی
ببینیم آیا چه فکر خواهد کرد بیکدفعه دیدیم که ناگاه از خیمهها نالهٔ زنان بی‌پنا بذروهٔ عرش اله رسید تا نوحه
و فریاد و فغان اهل عبا حسین بدان منوال بلند نشده بود همه ما هراسان گشته تا چند نفر سواران بر بالای تلی
که میان ما و ایشان بود روانه شدیم چه بدیدیم که هیچ دیده نبیند که انغریب بی یار یکه و تنها میخواهد سوار شود

نه کسی دارد که اسب آورد و نه علمدار که علم بردارد و نه علی اکبر که رکاب بگیرد و علاوه بر این قریب بچهل
زنان و طفلان پریشان که پیراهنها چاک چاک و دیدهها نمناک مانند ابرها دورش را گرفته اند یکی بدامنش
چسبیده یکی رو بپایش نهاده یکی عنان مرکبش گرفته و یکی از رکابش آویخته چنان ناله و فغان میکنند که زمین
و آسمان را بتزلزل میآورند ای یزید بخدا قسم در آن اثنا گویا قیامت کبرا قیام کرده بود و بلکه محشر صغرا را
دیده کردست که درین انغریب وداع وطن انداخته چنان ناله و بکا را بلند میکنند که دل عالم و عالمیان را بدرد
آورد و حسین بن علی علیه السلام سر بزیر انداخته چنان میگریست که ساکنان صوامع ملکوت را میگریانید گاه میآمد
که آمده خیمه مضطر از دامن انغریب بیبا چسبیده میگویند ای پدر مهربان اگر میخواهی ما را همینجا برسان و از دست
این ظالمان برهان در حدیث است در آن وقت وداع بخواهرش جناب زینب خاتون فرمود یا اختاه هل عندک ثوب
خلق ای خواهر جان بیاور نزد تو جامهٔ کهنه هست و عن البحار فرمود بیاور برای من جامهٔ کهنه که کسی در آن
رغبت نکند زیرا که من در زیر جامها خود بپوشم که بدنم برهنه نماند پس لباس آوردند کهنه تر از آن که طلبید بود بدست
مقدس خود او را پاره پاره کرد که دیگر اصلا هیچ کس در آن طمع نکند او را در زیر جامهها خود بر بدن نازنینش پوشانید
وکان له سروال جدید فخرقه ایضا لئلا یسلب منه فلما قتل علیه السلام عمد الیه رجل فسلبها منه وترکه عریانا
بالعراء مجردا علی الرمضاء وشلت یداه فی الحال وحل به العذاب والنکال الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و چهارم در کیفیت سیدات نسا و وفات معظمه و دفن او مناسب با وفات فاطمه زهرا و وفات خدیجه نیز مناسب با فاطمه زهرا علیها السلام و حدیث فضه در شدت گریه او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از انبها کیفیت چهار بانو جناب زینب و زاری او با سر برادر و ام لیلا و مادر قاسم در مجلس یزید و گریه ام کلثوم در سر نعش عباس و گریه ام البنین در مدینه تا بیست و دو الی آخره

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله لا یزول و لا یزال و هو الکبیر المتعال الذی
فضل بعض النساء علی کثیر من الرجال و اجلهن من بین النسوان هن سیدات النساء و مصدقات الانبیاء الذی

قال فی شأنهن رسول الانس والجان الجنة مشتاقة الی اربعة من النسوان احدیهما مریم بنت عمران وثانیتها
آسیه زوجه رسول الله فی الجنان وثالثها خدیجة الکبری حلیلة سید الانبیاء ام الائمة النجباء النقباء و
الشفیعة للمحبین یوم الجزاء سیدتنا ومولاتنا فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها وعلی ابیها وبعلها
وبنیها وذریتها ومحبیها ولعنة الله علی اعدائها وغاصبی حقوقها ومبغضیها **فبعد** مضمون بعضی از فقرات
اینست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که بهشت مشتاق است بسوی چهار کس از زنان یکی مریم دختر عمران دویم
آسیه دختر مزاحم که در آخرت زوجه رسول خدا خواهد بود سیم خدیجه کبری که زوجه آنحضرت است در دنیا و
آخرت چهارم فاطمه زهرا دختر محمد صلی الله علیه وآله و نیز از آنحضرت باسانید بسیار عامه روایت کرده اند که
بهترین زنان بهشت این چهار زن اند این مخدرات با این شأن و منزلت و مقربات درگاه احدیت در دار دنیا از مشقت
و از معاندین اهل زمان خود زحمت بسیار و اذیت بی‌شمار کشیدند **اول آسیه زن فرعون از اولاد
سام بود** و در مصر از او نیکوتر و صاحب جمال‌تر نبود و هرگز به بت سجده نمیکرد و قریب به سی سال در خانه
فرعون بود پنهان خدا را عبادت میکرد بگونه‌ئی فرعون مردود از ایمان او مطلع شد هرچه نصیحت کرد قبول نکرد
مادر آسیه از این حال آگاه شد او نیز هرچند آنکه دختر را نصیحت کرد مفید نشد آخر الامر آن ملعون بغضب آمد امر
کرد که او را بچهار میخ کشیدند و بناخن گیرهای آهنین گوشت اندام او را میبریدند و آتش بر آن میریختند و او صبر میکرد تا
اینکه روح او بجنة الفردوس قرار گرفت **دویم مریم بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام
متولد شد** او را برداشته آورد نزد قوم خود پس بنی اسرائیل جمع شدند او را تشنیع میکردند و انبوهان
بروی شیر نفس میانداختند حضرت مریم مطلقا با ایشان سخن نمیگفت تا داخل محراب شد پس حضرت زکریا و
بنی اسرائیل نزد او آمدند و گفتند ای مریم کار بدی کردی این چه بلا و چه عار است از برای بنی اسرائیل ظاهر کردی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هفتاد زن بودند از بنی اسرائیل که افترا کردند بمریم حقتعالی
عیسی را بسخن در آورد و بآن زنان خطاب کرد که وای بر شما افترا میبندید بر مادر من منم بنده خدا که مرا تعلیم
کرده است و کتاب بمن داده سوگند میخورم بخدا که هریک از شما را حد خواهم زد بر تهمتی که بر مادر من
گفتید بعد از آن پیغمبر همه را حد فحش زد چون این معجزه را دیدند که حضرت عیسی علیه السلام این سخنان فرمود

کہ من

که من بنده خدایم کتاب داده است مرا و وصیت کرده است بکردن نماز و دادن زکوة و نیکوکاری بمادرم پس دانستند
که حضرت مریم بری است از آنچه بر آن گمان برده اند و از آیات قدرت الهی است که بظهور آمده است و از وهب ابن منبه روایت
شده است که من در بعضی از کتب دیدم که عیسی بن مریم بمادرش فرمود ای مادر من دانستم از آن علمی که حقتعالی بمن
داده است که این دنیا فانیست و خانه آخرت باقیست و هرگز زوال ندارد پس هر دو روانه شدند بکوه لبنان و در
آنجا عبادت حقتعالی کردند روزها روزه میگرفتند و شبها بعبادت بسر میبردند و خوراک ایشان پوست درخت سبز بود
و آب باران پس زمان طولانی بهمان احوال بودند تا روزی جناب عیسی علیه السلام از بالای کوه قدری پایین آمد بجهة تحصیل
پوست درخت سبزی چیدن بواسطه افطار شب برای افطار این مادر و فرزند سبزی بود و پوست درخت ولکن افطار مریم
کبری فاطمه زهرا با هر دو نور دیده‌اش سه شب متوالی با آب خالص بود کلامی از این سو ناگزیر بگویم در غروب روز
عاشورا از برای دختران فاطمه زهرا آب هم ممکن نبود بلکه همه گرسنه و تشنه بی پرستار زنها خوف و تشویش
خیمه‌ها سوخته و لباسها غارت شده گوشها بجهة گوشواره پاره پاره شده داغ دیده برادر مرده دشمنان اطراف ایشان
گرفته الی آخره در آنوقت حضرت مریم در محراب عبادت نشسته بود ناگاه ملک الموت نازل شد فقال السلام
علیک یا مریم الصائمة القائمة مریم را غشی عارض شد چون بهوش آمد گفت کیستی تو اقشعر جلدی من هولک
و بدنم بلرزه در آمد و عقل از سرم پرید گفت منم که رحم نمیکنم بر کوچکها بجهة صغر ایشان و تعظیم نمیکنم کبیرها را
بجهة کبر ایشان و از پادشاهان اذن نمیگیرم و از جباران نمیترسم منم خراب کننده قصرها و تعمیر کننده قبرها و جدائی
افکنم ما بین پدران و مادران و برادران و اجداد و منم ملک موت حضرت مریم گفت یا ملک موت بدیدن من آمدی یا
خواهی روح مرا قبض کنی گفت بواسطه قبض روح تو پس مهیا باش مریم گفت یا ملک الموت آیا اذن
نمیدهی تا حبیب من و نور چشم من و میوه قلب من عیسی بیاید تا اینکه او را وداع نمایم و توشه از دیدار او بردارم
ملک الموت گفت ما مأمور نیستیم باین مدت بلکه امر کرده است پروردگار من که قدم بر ندارم تا روح ترا قبض کنم
مریم گفت تسلیم میکنم امر خداوند خود را پس ملک الموت روح او را قبض نموده باسمان رفت و حضرت عیسی علیه السلام
این بعد در بر آمد وقت شام بود از بالای کوه رسید دید مادرش در محراب خوابیده است چنان گمان کرده که او احیا
بعمل آورده است بجهة قوه در عبادت آخر شب خوابیده است پس جناب عیسی آنچه از حشیش و بقول آورده بود بر زمین

گذاشت

كذاشت پس رو كرد بمحراب عبادت مشغول عبادت پروردگار شد تا نصف شب نگاه كرد ديد كه مادرش خوابيده آمد بالای
سر مادر و پرندا كرد بصدای حزين از قلب محزون گفت السّلام عليك يا اُمّاه قد هجم اللّيل و روزه داران هم افطار
نمودند چه شده است ترا امشب بر هيچ خبر نيست بعبادت پروردگار رحمن پس فكر كرد و گفت از برای هر كس كه ميخوابد شب نيست
هست تا بكشد بمحراب عبادت و افطار نكرد ميخواست تا با دنيوی افطار نمايد بجهت آنكه هر گز چيزی نميخورد نظر حسنين
عليهما السّلام اسما عرض كرد ای نور ديدگان طعام ميل نمائيد فرمودند ای اسما هر گز شده است كه بی مادر طعام
تناول كنيم جناب عيسی باز مشغول عبادت شد حتّی مضی ثلث اللّيل پس نظر بمادر نمود ديد بر نخواسته باز بالای
سر مادر آمده و بصدای اخفی و قلب مكروب گفت السّلام عليك يا امّاه قد افطر الصّائمون و قام العابدون چه شده
است ترا بر نميخيزی بعبادت پروردگار رحمن پس باز رجوع بنفس خود نموده گفت هر كسيكه ميخوابد لذّت و شيرين برای
او هست و از برای چشم نيز خطی است پس باز داخل محراب شد افطار هم نكرده نماز كرد تا طلوع فجر باز آمد پيش مادر
فهميد كه از دنيا رحلت نموده پس صورت خود را بصورت مادر نهاد و لبها بلبهای مادر نهاد و ندا نمود السّلام عليك يا امّاه
چه قدر زحمت مرا كشيدی آنوقت كه در شكم تو بودم و در زمان شير دادن شبها بيداری كشيدی و رفقها شفقت امّاه
نظير اين امّ حسنين عليهما السّلام است بر سر نعش فاطمه زهرا عليها السّلام وقتيكه از اسما شنيدند از دنيا
رحلت نموده مادر را داخل خانه شدند پس هر دو برادر خود را بر روی مادر انداختند پس حضرت امام حسن عليه السّلام
دست بر گردن مادر كرده روی انورش را می بوسيد ميگفت كه ای مادر با من سخن بگوی پيش از آنكه روح
از بدنم مفارقت كند و جناب سيّد الشّهداء عليه السّلام پاهای مادر را ميبوسيد با گريه و ناله ميگفت ای مادر مظلومه
منم فرزند تو حسين با من سخن بگوی پيش از آنكه قلبم شكافته و بميرم الی آخره پس عيسی عليه السّلام گريه ميكرد
و ملئكه در آسمانها بگريه او شروع بگريه نمودند و كوه بحركت آمده و شروع بصيحه كرد پس وحی نمود حق تعالی
چرا گريه ميكنيد عرض كردند الهنا ابن حوا را تنها مانده گريه ميكند فاوحی الله انّه روحی و كلمتی و انا ارحم
الرّاحمين پس منادی از آسمان ندا كرد ای عيسی ارفع راسك خداوند اجر عظيم دهد پس جناب عيسی ميگريست و ميگفت
تا كه انس بگيرم در تنهائی خود و كه ياری من ميكند در طاعت پروردگارم پس حضرت عيسی يا ابن آمد بقبر بنی
اسرائيل منادی بصوت حزين سلم بر شما باد ای بنی اسرائيل پس زنان از پرده ها بيرون آمدند گفتند تو كيستی ای

بنده خدا كه نور روی تو خانهای ما را روشن نمود فرمود انا روح الله عيسی ابن مريم مادرم فوت شده است غريب است بی
ياری نمائيد مرا در غسل و كفن و دفن او گفتند يا روح الله در نيكوئی افضی انبيا است عمارهای پيشمان بدل ما
مسيح صنعت است كه بر اين نيكوئی نرفته اند بكير اين حنوط و اين كفن آه آه بنی اسرائيل حنوط و كفن دادند بجهت مادر
عيسی لكن در كربلا جناب سيّد الساجدين عليه السّلام كسی را نيافت بفرمايد كه اينها غريب هستند و فرزند پيغمبر
اينها را دفن نمائيد كسی نبود اند كو يا جهان بر حالی عارض شد كه نزديك بود روح شريفش از بدن مفارقت نمايد
الی آخره پس جناب عيسی از اينها اعراض نموده ببالای كوه آمده ديد دو جوان خوش سيما و خوش صورت در آنجا ايستاده اند
پس سلم داد بر ايشان بعد ردّ جواب سلم فرمود با اينها كه مادرم مرده است غريب است ياری كنيد مرا در غسل و دفن او
عرض كردند ما بهمين مطلب آمده ايم منم جبرئيل و اينست ميكائيل و اينها حنوط و كفن بهشت است يا عيسی اعرض
بوجهك تا حور العين غسل دهند پس جناب عيسی رو كرد اينكه حور العين غسل دادند مريم را و كفن كردند
جبرئيل قبر كندند و نماز كردند عيسی و جبرئيل و ميكائيل با ملئكه پس وقتيكه دفن نمودند جبرئيل با آسمان عروج
نمود و حور العين گريه كنان بهشت آه آه امير مؤمنان بدن نازنين خاتون محشر را بقبر گذاشت بر لب قبر نشست
و فرمود كه ای زمين بر امانت منيست اين امانت نور اد در نزد تو با خبر باش كه اين امانت رسول خدا است پس صدای
از قبر در آمد كه يا علی من مهربان ترم از تو بر كرد بمنزل خود خاطر جمع متانت بود صدای از قبر برآمد يا علی آنوقت كه
امانت را بتو سپردم پهلو شكسته نبود و بازويش بضرب تازيانه سياه نشده بود الی آخره پس امير مؤمنان با اهل
بيت خود و اصحاب گريه كنان روانه شدند آه آه و او يلاه يا علی فاطمه را غسل دادی و كفن و دفن نمودی و در قبر سپردی
اين چنين ناله ها و گريه ها مينمودی نميدانم اگر در كربلا ميبودی و بدن فرزند مظلوم خود جناب امام حسين را با بدنها
نوجوانان خود پاره پاره بر خاك هلاك مشاهده ميكردی كه احدی كشته هاء ايشان را جمع نكرده و غسل ايشان
با خونهای رگهای ايشان و كفن خاك كربلا و در عوض آنكه ايشان را كفن كنند برهنه كرده در آفتاب انداخته بودند
و بجای آنكه او را در قبر گذارند اسبها بر بدنهای ايشان تاختند پس چگونه ناله و گريها ميكردی الحاصل
جناب عيسی عرض كرد ای پروردگار من در روز وفات مادرم حاضر نبودم اذن بده تا با مادرم تكلّم نمايم پس
خداوند عالم بمريم اذن داد در جواب گفتن حضرت عيسی ندا كرد مادرش را السّلام عليك يا امّاه جواب آمد

پس حبیبی و قرة عینی چون امر از قصر بیرون آمد گفت ای مادر چگونه وارد شدی بر پروردگار خود قالت حبیبی خیر
مصیر وارد شدم بخداوند کریم از من راضی قال یا اماه کیف وجدت طعم الموت مزه مرگ را چگونه یافتی قالت والله
بعثک بالحق هنوز حرارت مرگ از گلویم نرفته و منم تا ملک الموت بین عینی والسلام علیک الی یوم القیمه
سیم از ایشان خدیجه دختر خویلد بود بعد از اینکه اختیار مزاوجت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نمود زنان مکه از عداوتی که با آنحضرت داشتند از او هجرت نمودند و بر او سلام نمیکردند
و نمیگذاشتند که زنی بنزد او برود پس خدیجه را باین سبب وحشت عظیمی عارض شد و لکن عمده غم و جزع
خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت برسد پس چون بفاطمه زهرا
حامله شد فاطمه در شکم او با او سخن میگفت و مونس او بود و او را امر بصبر فرموده و خدیجه این حالت را
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پنهان میکرد تا اینکه روزی حضرت داخل شد در صحن سرا و شنید که خدیجه
با کسی سخن میگوید چون بخانه داخل شد کسی را نزد خدیجه ندید فرمود که خدیجه با که سخن میگفتی گفت یا ابن
فرزندی که در شکم منست و با من سخن میگوید مونس منست مرویست که چون خدیجه را عمر بپایان رسید دانست
که وقت رحلتست سید عالم را گفت که یا رسول الله دمی پیش من بنشین تا دیدار آخر تو را ببینم حضرت
پیش وی بنشست خدیجه عرض کرد یا رسول الله من از دختران خواطر جمع گردیده ام که هر کدام شان و خانمان
دارند اما فاطمه من هنوز سر انجامی ندارد او را بتو میسپارم و توقع میدارم که دست شفقت از سر او باز نداری
حضرت در حضور وی فاطمه را طلبید و در بر گرفت و فرمود که فاطمه جگر پارهٔ منست آه آه همین فاطمه در وقت رحلت
از این دار فانی بخدمت امیر مؤمنان عرض کردند که ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت میکنم
اول ترا باینکه چون مردان را چاره نیست از زنان اما مرا بعد خود یاد آوری که او بالنسبه باولاد من در مهربانی
مثل منست لکن یکشبانروزی با او بگذران و یکشبانروزی با اولاد من آه آه یا فاطمه بنتها ای اولاد خود را ضایع شده
نمیدانم در خوابهای کوفه و شام کجا بودی که به بینی دختران و کودکان خود را بیکس و دربدر در بیابانها بروی
خاکها پس فرمود یا ابا الحسنین وصیت دویم آنست که گرامی داری حسن و حسین مرا و هرگز نعره و صیحه
بروی ایشان نزنی که بعد از این شب از بر و میا و رند در حالتی که هر دو یتیم و غریب هر دو دلشکسته اند آه لعنت خدا

بر امتی که از کربلا تا کوفه و شام نه همین اکتفا بنعره و صیحه بروی اولاد امجاد فاطمه کردند بلکه بنوک نیزه بر کتف
اولاد فاطمه زدندی و نیز مناسب است فاطمه زهرا علیها السلام وصیت جناب زینب خاتون را با امیر مؤمنان علیه السلام کند
که بسیار محنت خواهد کشید چند نفر معجر سیاه بر سر خواهد انداخت و در وقت اسیری پرستار بیمار حسین خواهد
بود بعد از آن عرض کرد ای پسر عم چون روح مرا از بدنم مفارقت کند بدست خود مرا غسل میدهی آه در خانواده رسالت
دو نفر در سن هجده سالگی از دنیا رحلت نمودند یکی جوان هجده ساله حضرت امام حسین یکی همین فاطمه و در حدیث است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وقتیکه فاطمه را کفن نمودم و حسنین علیهما السلام از برای وداع نزدیک جسد
مادر رسیدند من خداوند را گواه و شاهد میگیرم دیدم فاطمه دو دست خود را چنان بر کفن زد که از سر تا پای کفن
گشوده شد هر دو دست او بلند شد دو میوه دل خود را تنگ بر سینه گرفت و ایشان را رها نمیکرد تا که منادی
از آسمان ندا داد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که وداع ایشان بگریه در آورد همه ملئکه
های آسمانها را مجملا خدیجه عرض کرد یا رسول الله عمری در خدمت تو بسر برده ام ملتمس من آنست که در وقت
مرا از جون بپوشانی و مرا در خوابت کنی و همه من شفاعت است کنی و در خدمت حضرت شما هر تقصیری که وارد شده باشد
عفو فرمائی و مرا بحل کنی آنگاه گفت که کلمهٔ بزرگی هست که بشما نمیتوانم بگویم بفاطمه گویم تا بعرض شما رساند
پس چنینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر نبود بفاطمه گفت ای دختر پدر را عرض کن که مادرم گوید که
چون من میترسم از قبر ردای مبارک خود که بوقت نزول وحی بر فرق همایون میکشید کفن من کند شاید خدا ببرکت آن بر من
رحمت کند فاطمه آن سخن را بعرض پدر رسانید سید عالم گریان شد ردا را بفاطمه داد که برو و بمادرت بنمای
تا دل او خوش شود فی الحال جبرئیل نازل شد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
که تو ردای خود را نگاه دار که خدیجه آنچه داشت در راه ما فدا کرد و کفن او با ماست ما او را لباس کرم خود بپوشیم
کفن او را از بهشت میفرستیم بعد از آن خدیجه از دنیا رحلت نمود **چهارم از ایشان شفیعهٔ**
روز جزا فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بعد از پدر بزرگوار چه اذیتها
و چه مصیبتها از امت بیوفا یعنی از خلیفهٔ خلق بآن یادگار رسول
خدا صلی الله علیه و آله رسید با آنکه پیغمبر خدا همیشه میفرمود فاطمه پاره

جگر مهمتر هر کس او را اذیت کند بمن اذیت رسانده است مکرّر از پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله شنیده بودند اوّل
کاری که کردند در خانه اش را سوزانیدند و بی اذن او داخل خانه شدند و استخوانهای پهلوی او را شکستند بازوی او را
بضرب تازیانه شکستند این مصیبتها کی بآن مخدّره رسید و فیکه عصابهٔ مصیبت بر سر و لباس عزا در بر او
کثرت شدت گریه چشمها ضعیف و بدنش نحیف بادرد و الم همدم و قرین بحر هم و غم مشغول بعزای پدر بزرگوار
چنانچه از فضّه خادمهٔ آن مظلومه نقل کرده اند که چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در
تمام روی زمین احدی نبود که حزن و اندوه و ناله و گریهٔ او مثل خاتون من فاطمه بوده باشد در درد اندوه و ناله
او کوچک بود همه حزنها و گریه‌ها تا هفت روز برای تعزیه داری از خانه بیرون تشریف نیاورد علی الدّوام
گریه و ناله مینمود و هر روز زیاده از روز گذشته افغان مینمود چون روز هشتم طالع شد کو تاب حزن نهادن طلب
خاتون من پنهان بود از روز اوّل ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم و الم کارش بجان رسید که نتوانست در خانه صبر نماید
پس از حجرهٔ طاهره بیرون آورده و نالهای شرربار میکشید چون صدای نالهٔ خاتون من از حجرهٔ طاهره ظاهر شد جمیع طاهره
زنان مدینه با اطفال کوچک از پسران و دختران خود گریه و ناله روانهٔ خدمت آن مظلومه شدند و چون مردان مدینه از جمیع
و انصار از خانه و بازار و اهل هر کسب و کار آن نالهای شرربار را استماع نمودند از شغل و عمل خود دست برداشته
با گریه و ناله روانهٔ اطراف حجرهٔ طاهره شدند و چون آن غوغای عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بود نیز
با خبر شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه و زاری ازدحام نمودند پس شب در آمد و دران تاریکی شب چندان
ناله از زمین مدینه باسمان بالا رفت که خلق را گمان آن شد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از قبر بیرون آمده پس وحشت
عجیب و حیرت غریب همهٔ خلق را عارض گردید و نالهٔ آن معصومهٔ محزونه علی الدّوام بلند بود بگفتن وا ابتاه وا
محمّداه وا اباالقاسماه و بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده و راه میرفت و از هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید گوشهٔ
مقنعهٔ خود را نمیتوانست جمع نماید بر خاک میکشید چون نزدیک قبر مقدّس رسید ضعف بر آن مظلومه علیلهٔ
پهلو و بازوی شکسته غالب شد و چند صیحه زد که افتاد و غشی کرد پس زنان مدینه در اطراف هجوم آوردند و آب
بسینه و سر آن آتش هجران سوخته ریختند که اندک بحال آمد آه آه یا فاطمه بمحض دیدن قبر بابا افتاده غشی کرده
اگر در روز عاشورا در کربلا میبودی و بدن پاره پارهٔ فرزندت را میدیدی که لباسها غارت شده و استخوانهای سینه خورد

شده و دستها از بدن جدا شده و خیمه‌ها سوخته و دختران با پاهای برهنه سر به بیابان گذارده و سر منوّر بر سر نیزه
چگونه میتوانستی طاقت بیاوری بعد از آن خاتون محشر فرمودند که ای وای دیگر قوّه در بدنم نماند و دشمنان
اعدا را ظلم کردند ای آه ای پدر جان با فرزندان ماندم تنها و زنده ماندم بیکس و سرگردان و در غم شکسته پشت من و بی
قرار شده روزگار من آه آه و اویلاه و امصیبتا خاتون قیامت با وجود امیرالمؤمنین دو گوشوارهٔ عرش رب العالمین
الحسن و الحسین و با حاضر بودن دختران و پسران و بابا زاری کردن جمیع اهل مدینه از پیر و جوان امثال این سخنان در
بابا در آورد پس چه بسیار مناسب است که سکینهٔ محزونه در قتلگاه در وداع آخر خطاب بجسد مجروح پدر نموده
عرض کند ای پدر جان بجای امّه بپوشانید که اندر قامت من لباس یتیمی را ای پدر جان اعدا بردند گوشوارهٔ گوش مرا
کشیدند از سر من چادر و مقنعهٔ مرا ای پدر جان نظر التفاتی بجانب عمّه ام نما که کتفش از ضرب نیزه و تازیانه سیاه شده
و گوشهای خواهرم فاطمه را بواسطهٔ بردن گوشواره خون آلود نمودند ای پدر جان بغیر از نه علیل بیمار نگاه که
غل و زنجیر کرده اند الی آخره انّا لله و انّا الیه راجعون عزیز برادر کیفیت معاشرت چهار بانوی مخدّرات را با اهل
زمان خود شان و زحمت قوم را بر ایشان شنیدی مستمع باش تا کیفیت معاشرت چهار نفر خاتون دیگر را بر طریق اجمال
نیز شنیده باشی بدانکه آن چهار نفر مظلومهٔ مخدّره محنت و مصیبت ایشان از آن چهار اوّلی بیشتر و اذیت و مشقّت
از آنها افزون تر و از همهٔ زنان عالم مظلومه تر دیدهٔ روزگار بجدا رو گوش این چرخ ناپایدار در هیچ شهر و دیار
مانند ایشان بلاکش و مصیبت کش ندیده و نشنیده اوّل ایشان دختر زهرای اطهر
ناموس خداوند اکبر خواهر حسین تشنه جگر پرستار بیماران بی
پدر عمّهٔ مهربان شبیه پیغمبر قرین رنج و تعب دختر رشیدهٔ
امیر عرب جناب زینب خاتون بود واضح است در دنیا بسیا خواهرهای برادر
شده اند امّا کدام خواهر بود که در پیش چشم او سر برادر را از بدن جدا ساخته و بر سر نیزه زنند و بدنش را بابی
کاری بی غسل و کفن در بالای ریگها بگذارند و با همهٔ اینها اکتفا نکرده آن بدن پاره پاره را در زیر سم اسبان پامال
نمایند و خود نیز اسیر و در دست ظالمان دستگیر و سر برادر در سر نیزه در پیش روی او شهر بشهر و دیار بدیار
گردانند از کتاب تسلیة المهموم فاضلی نقل کرده از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام حضرت فرمود و قتیکه ما

بشام میبرند در یکی از منازل ما را در میان خار مغیلان منزل دادند نه فرشی و نه چراغی نه لحافی سلر ندادی و لشکر
کفر خود شان خیمه‌ها برپا نمودند و شعلها روشن کردند در بیرون خیمه‌ها نشسته بشرب خمر و قمار مشغول و نرد شدند
و سر پدر بزرگوارم را در صندوقی نهاده بودند مقفل بود و عمه‌ام زینب و ام کلثوم در اطراف اهل بیت بودند
حراست ایشان میکردند چون پاسی از شب گذشت سرمای شدیدی در هوا ظاهر گشت و اهل بیت و اطفال
کوچک از سردی هوا اذیت میکشیدند و خوابیدن ممکن نشد عمه‌ها هم از اطراف قدری علف و خار و خاشاک
جمع نمودند عمه‌ام زینب آتشی روشن کرد و اهل بیت و اطفال را بدور خود جمع نموده فی الجمله آرامی گرفتند
و خوابیدند از جناب زینب خاتون روایت کرده اند میفرماید در آن شب جهان در نظرم تیره و تار گشته گویا
غم و غصه عالم در دل من جا کرده و کسی را پیدا نکرده که درد دل خود را با او بگویم چون لشکر کفر و نفاق بخواب
رفتند سر برادرم در صندوق بود گفتم میروم بخدمت برادرم و درد دل خود را با برادرم عرض میکنم قدری سوزش
قلب آرام گیرد آهسته آهسته ترسان و لرزان رفتم نزدیک آن صندوق و عرض کردم السلام علیک یا ابا عبد الله
ای جان برادر آیا از خواهر ستم کش داغ دیده ات خبر داری که چگونه شب را بروز میآورم و روز را بشب و چه مصیبتها
تازه وارد میشود میفرماید برب العرش قسم به پروردگار عرش عظیم دیدم که سر صندوق بالا شد و قفل بر
زمین افتاد سر برادر بزرگوارم بلند شد فرمود علیک السلام ای خواهر غمدیده و الم رسیده ای پرستار
یتیمانم ای جان خواهر صبر کن بر محنتهای روزگار و زود رجوع نما بجانب اهل بیت که سکینه از خواب بیدار شده
و ترا طلب میکند گریه میکند بتعجیل نما در برگشتن زینب خاتون میفرماید چون برگشتم باز سر مبارک
برادرم داخل در صندوق شد و در صندوق بسته شد پس آمدم بمنزل دیدم سکینه روی خود را بخاک گذارده
گریه میکند و میگوید ای پدر جان از یتیمانت خبر نداری چگونه از ما روگردان شدی اینجا بیا منم سکینه دختر
نازپرورت زینب خاتون میفرماید هر چه آن طفل یتیم را تسلی دادم ساکت نشد پدر را میخواست لابد مانده
سکینه را برداشته آوردم بکنار صندوق بخدا قسم دیدم باز در صندوق وا شد سر مبارک برادرم بالا آمد و گرم
نزول کرد و آورد آن لبها که از تشنگی خشک شده بود بلبهای دخترش سکینه گذاشت فرمود ای دختر یتیمم صبر کن
در این مصائب که خدا صابران را دوست دارد زینب خاتون میفرماید بعد از آن تسلی سکینه را برداشتم آوردم نزد

اهل بیت دوم از آنها ام لیلا مادر علی اکبر بود داغ مانند علی اکبر
نوجوانی را دید از کتاب حزن المؤمنین چنین نقل نموده اند که کسی از بلاد بعیده آوازه جمال
عدیم المثال جناب علی اکبر را شنید بعزم زیارتش بسمت مدینه روانه گردید چون بمقصد رسید آن سرو آزاد را دید
صیحه کشید بیخود گردید جناب سید الشهدا علیه السلام فرمود معلوم است که ترا خوش آمد از این صورت نیکو و شمائل
دلجوی ابا طالبی که خداوند بتو چنین نوجوانی کرامت فرماید عرض کرد بلی فدایت شوم فرمود آیا راضی هستی که خاری
بپایش خلد عرض کرد راضیم آن خار بچشم من خلد پس گویا فرمود چه جای آن برای من خواهد بود در آن زمان
که او را با فرق شکافته و بدن پاره پاره ملاحظه کنم عمه‌هایش نالان و خواهرانش گریان و مادرش موکنان
در بحر المصائب نوشته که سید الشهداء بجهت علی اکبر در چهار جا گریست اول در وقت اذن جهاد گرفتن دوم
در وقتیکه مادرش لیلا را به پدر بزرگوارش سفارش نمود و او را سپرد چنانکه فاضل بسطامی در کتاب امواج
البکاء روایت نموده که روی عن زینب بنت علی علیه السلام انها قالت فلما مات جدی بکی الحسین بکاء شدیدا وما
صاح وما صرخ وکذا فی موت ابی وامی واخی فلما اراد علی الاکبر المبارزة قال کلاما فصاح الحسین وصرخ وخر مغشیا
علیه فوثبت واخذت راسه من التراب فلما افاق سئلته عن سبب صراخه وصیحته فقال ودعنی ابنی امه
لیلا وانها ما کانت من اهل بیت النبوة فطار الروح الاخیار عنی ورایت ما رایت سیم گریه آنجناب بود در
وقت بخواستن جناب علی اکبر که زبان علی را در دهان مبارک گرفت چهارم سر نازنین علی اکبر و بعد آنکه داخل
خیمه شد بروایت شیخ مفید الی آخره بیچاره لیلا چون بدن پاره پاره چنین جوانی را در خاک و خون دیده و سرش
بر نوک نیزه و خود اسیر و کعب نیزه بر کتفش زنند **سیم ایشان مادر نو داماد امام حسین**
بود که سید الشهداء علیه السلام بجهت او در چهار جا گریه کرد **اول در وقت وداع** و جلابیکنان
حتی غشی علیهما **دوم** در وقت دیدن خط جناب امام حسن علیه السلام تعویذ قاسم **سیم** در وقتیکه ازرق را
بدوزخ فرستاد و آمد از عم آب خواست انگشتر را داد **چهارم** وقتیکه نظرش ببدن خورد شده زیر سم
اسبان مخالفان افتاد او را بدر خیمه‌ها آورد و جمیع زنان میگریستند حتی عروس و مادر نوجوان خونش را دست و پا
بخون خضاب دید گوش عروس تازه بجهت گوشواره و سر نو داماد در بالای نیزه در پیش مادر و عروس شهر بشهر برند

المی کامرکاو مجابی برسد که از نوعروس توقع کنیز بهم داشته باشند از فاضلی شنیدم در آن وقت که اهل بیت حضرت رسول را
دستها بسته بمجلس یزید لعین میبردند در اثنای راه رفتن رسیدند مکر بایسی در آنجا جناب زینب خواتون بر زمین نشست
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای عمه چرا نشستی عرض کرد ای نور دیده چون بر سر زدند از شدت آن چشمهایم تار
شد سرم چرخ خورد نتوانستم راه روم فرمود ای عمه سر نواز سر پدر عزیز زینب یکدفعه بر سر نیزه دیدند مکر برادرم را دیده
و در بعضی از اوقات در طشت طلا با چوب خیزران انواع و اقسام اذیتها و اهانتها میرسانید **چهارم** ایشان دختر
دیگر خواتون محشر ام کلثوم غم پرور بیکس بی برادر اسیر دربدر بعد از رحلت مادر زاری میکو بود ام کلثوم را دیدم
که چادر بر سر کرده بود و تسبیح خود را در گوشه آن بسته بود از حجره طاهره گریان بیرون آمد میگفت یا جداه یا رسول
الله بعد از ارتحال مادر ما راست شدت مصیبت مفارقت از خدمت تو بعد از آن دیگر محروم ماندیم از خدمت جناب
تو و خدمت مظلومه مادر ابنرادار همین ام کلثوم دیگر فرزند مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناله میکرد
بود دیگر در مصیبت مادر و زنان قلیلی گذشت که در اطراف خانه راه میرفت و از برای فرقت بناحق شکافته برید
بزرگوار با گریه و ناله دواء زینب داد پس از اندک فرصتی بر سر طشت بر برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام نوحه
میکرد و دفعه دیگر در کربلا بدو رود ذوالجناح گرید و میگفت ای ذوالجناح برادرم و قت میدان رفتن تشنه
بود آیا کسی او را آب داد ای ذوالجناح بیوفائی کردی او را از میان دوستان بردی و در میان دشمنان گذاشتی آه آه در
روز عاشورا چون اسیران آل محمد را از قتلگاه گذرانیدند ام کلثوم دلخون اول گریه کنان بر سر جسد پاره پاره برادر
با جابر برابر خود جناب سید الشهدا علیه السلام کرد پس ناگاه او را نیافتند ناپدید شد بعد صدای ناله از کنار فرات بگوش
لشکریان رسید چون از آن صدا رفتند دیدند که آن مظلومه بر سر نعش بی سر و دست برادر خود حضرت عباس نوحه و ندبه
میکند پس آن شهید را وداع کرده با اسیران ملحق شد آه آه شهادت جناب عباس نه همین ام کلثوم را تاثیر کرد بلکه
مادرش ام البنین را بیشتر تاثیر کرد و قتیکه در شهر مدینه شهادت حضرت عباس و فرزندان دیگر را شنید هر روز
بیرون میرفت بقبرستان بقیع و بر فرزندان خود نوحه در داور زنان و ندبه سوزانند میمنود و اهل مدینه چون صدای
نوحه و ندبه او را میشنیدند بر او جمع میشدند برد و رانحدره میکریستند حتی مروان که حاکم مدینه بود حاضر میشد
و با آن شقاوت و عداوت که با اهل بیت رسالت داشتند از ناله و زاری ام البنین بیتاب شده میکریستند اما العزا دار

تاثیر شهادت جناب عباس بر حضرت امام حسین از جمیع دوستان و یاران بیشتر بود زیرا که آن مظلوم بخواطر بابت خود
میکذرانید آنمهربانیها و جانفشانیهای آنحضرت را از آنجمله اول شب برادر مادری خود را یکیک بمیدان حرب فرستاد
و بعد خود بشنید صدای العطش طفلان بی تابانه مشک را برداشت و بمیدان رفت بعد با آن تشنگی و جگر سوختگی
که داشت کفی از آب برداشت که بیاشامد چون تشنگی آنحضرت را و اهلبیت او را بخواطر گذرانید آب را ریخت بعد جهد
تمامی کرد که شاید آب مشک را بابران کودکان برساند و دستان نازنین را اندختند بعد از زخمهاشان آب را بان طفلها
دلکباب برساند مشک را بدندان گرفت و با رکاب اسب میراند و دفع دشمنان را مینمود و همین حالت با امام مظلوم نصور
میفرمود نمیتوانست خود را محافظت نماید بی اختیار ناله و گریه و زاری مینمود و چنان تضرع و بیقراری آن مظلوم شد نمود
که بسبب آن مدهوش گردید شهادت آن بزرگوار چنان بر غم بیکسی آن امام مظلوم شهید افزود که کلام الآن انکسر ظهری و قلت
حیلتی را میگفت و زار زار میگریست **مجلس سی و پنجم چهار شنبه بود در روز**
از آنها پیغمبر خدا و فاطمه زهرا و جبرئیل همه مسرور و خوشحال
و در دو از آنها همه محزون و غمگین خبر داد جبرئیل بعضی
از مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام و شستن فاطمه زهرا
جامهای خون آلود او و تکلم او با آن مظلوم و وارد شدن اسیران
بشهر کوفه با سرهای بریده در سر نیزه های بلند اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین السلام علی محمد و آله الطاهرین السلام علیه و علی
ابائه الطاهرین السلام علیه و علی ابنائه المستشهدین السلام علی شهید الشهداء السلام علی من یعز علی جده خاتم
الانبیاء و علی امه سیدة النساء و علی امین وحی الله له ان یراه و ترا کیئبا حزینا و لا شعثا و لا مغبرا و لا عبرا
و لعنة الله علی اعدائه و ظالمیه الی دار البقاء **فبعد** مضمون بعضی از فقرات این تسلیم اینکه در شواد بود
بجلش رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محزون و غمناک و گیسوهای او را و گیسوهای برادرش غبار آلود ببیند
و فاطمه زهرا مادرش بنظر طاقت نداشت که گیسوان او را غبار آلود ببیند و هم چنین جبرئیل امین وحی الهی رضا نمی
شد بلکه خداوند عزت رضا نمی شد که گیسوان آن شاه غبار آلود باشد بلکه پروردگار جلیل راضی نشد که گیسوان

حسین را بی‌نیا شسته شو و جبرئیل خاموش شد که از بهشت آب سلسبیل بیارد و کیسوان ایشان را با او بشوید عزیز من
تفصیل این اجمال آنکه چها شستن بود که بعد دو شستن پیغمبر خدا و فاطمهٔ زهرا مسرور و خوشحال و جبرئیل نیز مسرور بود
و در دو شستن دیگر پیغمبر خدا و فاطمهٔ زهرا هر دو غمگین و محزون بلکه ملئکه آسمانها نیز کریان **اول** در شستن جامهای
حسنین علیهما السلم چنانچه منقولست که روز عیدی بود که حسنین آمدند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله
و عرض کردند ای جد بزرکوار امروز عیدست اطفال عرب خود را بجامهای نو زینت داده اند و لباسهای رنکارنک
پوشیده اند و ما را لباسی نیست آمده ایم از شما لباس عیدی بکیریم چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله لباسی که مناسب ایشان
باشد نا امید ایشانرا نمیخواست لهذا کریان شد و متوجه بارکاه احدیت شد عرض کرد پروردکارا حسنین مادر نداشت
ایشان را در باب غم و غصهٔ ایشان را مبدل بشادی کردان فی الحال جبرئیل نازل شد دو جامهٔ سفید آورد
جامهای بهشتی که لایق قامت ایشان بود سید عالم خوشحال شد آن بزرکواران را طلبید و فرمود اینست جوانان
اینک جامها که خیاط قدرت فراخور قد و قامت شما دوخته از عالم غیب سیدان نور دیده ها چون آن جامهای
سفید را دیدند عرض کردند که ای جد بزرکوار این جامها نیکوست اما طفلان عرب همه جامهای رنکین پوشیده
اند ما را نیز خواهش بلباس ملونست حضرت رسول صلی الله علیه و اله متفکر شده جبرئیل عرض کرد یا
رسول الله خواطر مبارک را جمع دار این مهم زود بانجام میرسد بفرمایید طشتی و ابریقی حاضر نمایند چون حاضر نمودند
جبرئیل کفت یا رسول الله هر رنکی از این خلعتها را در طشت میکذارید من آب میریزم شما دست میمالید
هر رنکی که مطلوب باشد بظهور میرسد پس رسول خدا جامهٔ امام حسن را در طشت کذاشت و فرمود ای نور
دیده چه رنک مطلوب تست عرض کرد رنک سبز میخواهم پس جبرئیل آب بران ریخت و پیغمبر صلی الله علیه و اله
دست بران میمالید بقدرت الهی مانند زمرد سبز شد آنرا از طشت بیرون آورد بامام حسن علیه السلم داد آنکاه
در اینوقت پیغمبر خدا و جبرئیل در کنار طشت نشسته اند درینها خوشحالی و سرور بود دفعهٔ دیگر در کنار طشت
امام حسن علیه السلم زینب مظلومه نشسته برادرش قی میکند پاره های جکرش بطشت میریزد حالت زینب را
ملاحظه کن و دفعهٔ دیگر در برابر طشت ایستاده بود در مجلس یزید ولد الزنا الظالم در برابر زینب با چوب خیزران
لب و دندان برادر زینب اشامیکرد یزید چوب میزد الی آخره پس رسول خدا صلی الله علیه و اله جامهٔ امام حسین را

درطشت

در طشت نهاده رو بجانب وی کرده فرمود ای نور دیده تو چه رنک میخواهی عرض کرد رنک سرخ میخواهم پس جبرئیل
آب بران ریخت و حضرت دست مبارک بران میمالید فی الحال بقدرت پروردکار و اثر دست سید ابرار آنجامه مانند
یاقوت رمانی سرخ شد حضرت از آب بیرون آورده بدست امام حسین علیه السلم داد حسنین مسرور و جد امجد
و مادر ایشان و جبرئیل همه مسرور و خوشحال ولکن در اینجا متذکر امری شدم که باید ذکر نمود آنست همین
امام حسین وقت دیکر دفعهٔ دیکر نیز جامهٔ لباس طلب نمود اما این دفعه لباس کهنه الله اکبر آن در مدینه بود
و این در کربلا آنجا از جد بزرکوارش لباس نو میخواست اینجا از خواهر مظلومه اش لباس کهنه آنجا روز عید
بود اما اینجا روز عاشورا آنجا همراه برادرش بود و اینجا خود تنها غریب و بیکس بی برادر آنجا بواسطهٔ زینت لباس
رنکین اینجا همین بجهت آنکه بدنش در آفتاب عریان نماند چنانچه از کتاب منتخب روایت شده که چون اصحاب
و یاران آنحضرت همه بدرجهٔ شهادت فایز شدند و احدی از یاران باقی نماند و آنحضرت استغاثه میکرد و کسی بفریادش
نمیرسید در انحال بسوی خیمها آمد و بخواهر خود فرمود ای خواهر یک جامهٔ کهنه از برای من بیاور که رغبت
ننماید احدی در آنجامه و من آنجامه را در زیر لباس خود بپوشم تا اینکه بعد از کشتن آنجامه را بیرون نیاورند و بدنم بی
ستر و برهنه نماند بدرستیکه مرا خواهند کشت و برهنه خواهند نمود چون از زنان دلسوخته اینکلام را شنیدند صداها
بکریه و زاری بلند نمودند و فریاد وا محمداه و واله وا علیاه از دل برکشیدند پس آنحضرت فرمودند مهلا فان البکا
امامکن آرام کیرید و تعجیل در کریه نکنید که کریهٔ بسیار در پیش رو خود دارید پس جامه آوردند و آنرا پاره پاره
کرده و اطراف آنرا دریدند و در زیر جامهای خود پوشید الی آخره **دویم** سرور و خوشحالی ایشان در شستن ذو
الفقار بود چنانچه از صنادید آل محمد صلی الله علیه و اله وارد شده وقتیکه شیر خدا اسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب علیه السلم عمرو بن عبدود را کشت روح پلید آن کافر عنید در مقر سقر قرار نمود ذو الفقار را بخون
دیده خود حضرت امام حسن علیه السلم فرمود ببر این را بنزد مادرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و بکو که بشوید این شمشیر را
پاک نماید از خون این پلید نجس پس از شستن بخدمت امیر المومنین علیه السلم آورد و آنحضرت در نزد رسول
خدا صلی الله علیه و اله ذو الفقار را کرفت و نکاه کرد دید یک نقطهٔ خون در وسط او نمایانست و پاک نشده
فرمود یا فاطمه زهرا نشستی این را عرض کرد بلی شستم فرمود چه چیز است این نقطهٔ خون رسول خدا صلی الله

علیه

علیه واله فرمود یا علی از ذوالفقار سوال کن و جهتش را عرض میکند و خبر میدهد پس امیر مومنان ذوالفقار را
حرکت داد و فرمود ایا فاطمه طاهره نشسته او و پاك نکرد از خون ان پلید نجس پس خداوند گویا کردانید بنطق آورد
ذوالفقار را عرض کرد که فاطمه نشسته او و لکن تو نکشته یا من کسی را که مبغوض تر باشد در نزد ملئکه آسمان از این
ملعون پس پروردگار من مرا امر نمود که اشامیدم این نطفه را از خون او که حصه نصیب من باشد هر زمان که از غلاف
بیرون میاورد مرا نظر ملئکه بان خون افتد و صلوات فرستند بر تو و لعن نمایند بران پلید و فی بعض الاخبار انه لم یبق
بیت من بیوت المسلمین الا وقد دخله الفرح والسرور بقتل امیر المومنین عمر ولم یبق بیت من بیوت المشرکین الا
وقد دخله الحزن **بیستم** منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد بیرون آمد و حسنین در خدمت
آن حضرت بودند که در آنحال باد عظیمی وزید و گرد و غبار شدیدی ظاهر گردید و گیسوان حسنین علیهما السلام پر گرد
و غبار گردید آنحضرت چون گرد و غبار در گیسوان آن دو بزرگوار دید ملول و غمگین گردید پس وارد حجره حضرت فاطمه
گردید و با آنحضرت فرمود که آب بیار تا گیسوان نور دیدگان خود را از غبار بشویم که من نمیتوانم گیسوان ایشان را غبار
آلوده ببینم پس فاطمه زهرا علیها السلام آب و طشتی حاضر نمود که ناگاه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شده عرض
کرد یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید چنانچه تو نمیتوانی گیسوان حسنین را غبار آلوده ببینی من
نیز نمیتوانم و امر ان صورت مشاهده نمایم سزاوار نیست که گیسوان ایشان را به آب دنیا شسته شود پس جبرئیل عرض
نمود که یا رسول الله من مامورم که بجهت شستن گیسوان حسنین از آب سلسبیل بیاورم فرمود بانچه مامور
شدی بجا آور پس جبرئیل بعد از عروج نزول نمود و با خود داشت طشتی و ابریقی از آب سلسبیل پس آنحضرت اول
جناب امام حسن را نزد خود طلبید و عمامه را از سر نور دیده خود برداشت پس گیسوان او را دو نصف کرده نصفی را
بفاطمه زهرا داد و نصفی را بدست خود گرفت پس جبرئیل از ابریق آب میریخت و آنحضرت با جناب فاطمه زهرا میشستند
تا اینکه فارغ شدند پس آنحضرت رو بامام حسین علیه السلام نمود و فرمود الی الی یا بنی الحسین بسوی من ای
فرزند من چون آنجناب بخدمت آنحضرت آمد عمامه از سر او برداشت و گیسوان او را از هم کشود و مجموع از آن بدست مبارک
خود گرفت و فرمود ای برادر من یا جبرئیل آب بریز پس جبرئیل از آب سلسبیل میریخت و آنحضرت دست مبارک میالید و
گیسوان نور دیده خود میشست در آن اثنا نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل افتاد دید که نظر بر گیسوان

حسین میکند و بی اختیار اشك بر رخسار وی جاریست آنحضرت پرسید یا اخی یا جبرئیل سبب گریه تو چیست
در شستن گیسوان حسن مسرور و خوشحال بودی و در شستن گیسوان حسین محزون و گریانی جبرئیل عرض
کرد سبب گریه من آنست که مقدر امر چنین شده که اسرار مکنونه حتمیه واقعه بر حسین است و طلب کشف آن نما
آنحضرت فرمود ای جبرئیل خون مرا محزون کردی و افسرده خاطر نمودی البته کیفیت آنرا بیان نما جبرئیل گفت
یا رسول الله همین گیسوانی را که خداوند عالم و تو که پیغمبر او هستی و من که امین وحیم نتوانستیم که غبار آلوده ببینیم
و به آب دنیا شسته گردد بیاید یا رسول الله روزی که همین سر را به تیغ جفا از پیکر جدا کنند و بر سر نیزه نمایند
و همین گیسوان را بخون حلق حسین آغشته کشته در اطراف آن سر فراز نیزه افشان گردد و بادها گرد و
غبار بران ریزد **نظم** پس بشنا کند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل آه آه
جبرئیل از مقطنا اورده بر سر حضرت امام حسین علیه السلام دو چیز را بخدمت پیغمبر عرض نمود یکی خون
آلوده بودن و دیگری غبار آلود و لکن کیفیت تنور خولی را که همین سر مبارک را بر سر خاکستر میگذارند
چنانچه زن انصاریه خولی نقل میکند که من از خانه بیرون آمدم دیدم از مطبخ نوری تا آسمان و عرض
نکرد یا رسول الله همین سر را شمر ولد الزنا در خانه خراب شده خود در زیر تغار خواهد گذاشت چنانچه
زن شمر نقل میکند از خانه بیرون آمد الی آخره و عرض نکرد که یا رسول الله همین سر مبارک حسین را در
طشت طلا در برابر یزید ولد الزنا میگذارند و با چوب خیزران آن حرام زاده بهمین لب و دندان حسین اشاره
خواهد کرد و همچنین احوالات بدن پاره پاره حسین مظلوم را عرض نکرد که بدون رخت های کهنه کربلا
بادها خاکها را بر زخمهای آن شهید میریزند و بران اکتفا نکرده لباس بدنش را غارت میکنند دیگر نمیگوید
که اسب بالای سینه حسین میدوانند و استخوانهای سینه او را که صندوق علوم ربانی است خورد
میکنند **چهارم از طریحی مرحوم نقل شده** میگوید که من در اوایل شباب که
هنوز بمرتبه بلوغ نرسیده بودم در مجالس تعزیه سید الشهدا حاضر میشدم و استماع مصائب آنحضرت را می
نمودم و ماتم آنحضرت را بر پا میداشتم تا آنکه وقتی خوابیدم در عالم رؤیا دیدم که گذارم بباغی افتاد در نهایت
پاکیزگی و انواع درختان در آن بود که شاخهای آن پر از میوه های پاکیزه بود و من در آن بوستان بخوشحالی بودم

وغافل از آنکه این بوستان از کیست و اینجا کجاست ناگاه زن خوشروئی دیدم که جامهٔ خون آلودی در دست
دارد از آمیشوید و مانند دلسوختگان آه سرد از جگر پر درد میکشد و با سمان نظر میکند اشک او چون سیل
بر صورتش جاری میشود و شنیدم که بجد استغاثه میکند از سوز سینهٔ خود بحق تعالی شکایت میکند پس آن
آبها را دیدم که چون خون تازه در میان نهرها جاری میشود با خود گفتم که اگر این ضعیفه ببیند که تو در این
باغی کار تو چگونه خواهد شد خصوصا اگر او صاحب این بوستان باشد پس رفتم در پشت درختی پنهان شدم
ناگاه دیدم که آن زن میگوید لم لا تسمیت یا ولدی عساهم ما عرفوک و من الماء منعوک فلذلک قتلوک
ای فرزند من چرا حسب و نسب خود را بیان نکردی از برای ایشان تا ترا بشناسند شاید ترا نشناختند و از آب منع
کردند چون ترا نمی شناختند باین سبب ترا بقتل آوردند و همین که آنخاتون این کلام را تمام کرد ناگاه دیدم
کسی در جواب گفت یا اماه ما ترک سنة جدی رسول الله و الانبیاء من قبله انما درجا ما ترک میکنم طریقه
جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیغمبران پیش از او که همه ایشان خبر میدادند که بر چه دین ارسال
شده اند و از برای چه مبعوث گردیده اند میگوید من نگاه کردم جوانی را دیدم که در برابر آن زن در جانب شرقی
آن بوستان ایستاده است و جبهٔ خزی پوشیده و خون بر حلق مبارکش خشکیده است و محاسن شریفش بخون
خضاب شده است و میگوید با ایشان گفتم که ای قوم جد من محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادرم
فاطمهٔ زهرا است و جده ام خدیجهٔ کبری و برادرم حسن مجتبی است ایشان کلام مرا نشنیدند و در قول من تأمل و تفکر
ننمودند و رتبه و مقام مرا کوچک شمردند و بقتل آوردند مرا و هشموا بسنابک خیلهم عظامی و بسم اسبان
خود استخوانهای مرا خورد کردند و میگوید من چون این کلمات را شنیدم از آن جوان موبر تنم راست شد و وحشت
کردم و گفتم که کاش این زن جگرسوخته و این جوان مظلوم را میشناختم چون آن مخدرهٔ علیا بمن نزدیکتر بود
روی حسرت و اندوه بنزد آن خاتون رفتم و سلام کردم جواب سلام مرا باز داد و گفتم سؤال میکنم از تو بحق خدا
که بفرمائی تو کیستی و این جوان کیست بگریه در آمد و فرمود منم دختر سید انبیاء فاطمهٔ زهرا و این جوان فرزند
من حسین است که اشقیاء امت بعد از ما او را بقتل آورده اند چون ما نبودیم او را تنها یافتند و او را
کشتند قتلوه بطف کربلاء مسلوب العمامة و الرداء منزوع الخاتم و الحذاء کشتند او را در صحرای کربلا عمامه

و ردای او را بردند و خاتم و نعلین او را بیرون آوردند جناب فاطمهٔ زهرا علیها السلام اینها را میفرمود و صدای خود را
بگریه بلند مینمود و ناله بر میآورد ناگاه از میان درختان زنان بسیاری مانند ماه تابان برآمدند نزدیک جناب
فاطمهٔ زهرا علیها السلام رسیدند بعضی جامها را دریده و بعضی سر برهنه و همهٔ ایشان صیحه برآوردند و نوحه نمودند
و از جوش گریه و ناله و شور غلغلهٔ عجیبی برپا شد من بسیار تعجب بخدمت فاطمهٔ زهرا رفتم و عرض کردم ای
سیدهٔ من این زنان موپریشان دیده گریان کیانند و از کدام دودمانند فرمود این زنان موپریشان اهل بیت
حسین علیه السلام میباشند ام کلثوم سکینه رقیه که بر حسین میگریند آه آه همین زنان موپریشان دیده
گریان سینه سوزان بهمین هیئت ایشان را داخل شهر کوفه نمودند چنانچه ابومخنف از سعید روایت کرده
است که گفت من در همان سالی که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند اراده حج بیت الله نمودم چون
وارد شهر کوفه شدم دیدم که مردم دکانها را بسته اند و حلقه حلقه جمع شده اند بعضی در پنهانی میگریند
و بعضی در آشکار اشک از دیده میبارند چون این حالت را مشاهده نمودم نزد پیرمردی رفتم و باو گفتم مرا خبر ده که
چرا مردم حلقه حلقه شده اند و بازارها را معطل گذاشته اند و دکانها را بسته اند مگر بجهت شما عیدی است
که بجهت مسلمانان نیست پس آن مرد پیر دست مرا گرفت و روانه شدیم چون از مردم دور شدیم متوجه من گردید
و فرمود یا حبیبی ما لنا عید ثم بکا بکاء شدیدا بحرقة و نحیبا ای حبیب من عیدی بجهت ما نیست پس شروع نمود
بگریستن و با سوز قلب گریهٔ شدیدی کرد پس من با آن مرد گفتم اخبرنی یرحمک الله خدا ترا رحمت کند مرا خبر ده
از این حکایت پس فرمود ای حبیب من گریهٔ من بجهت دو لشکر است که یکی از آن دو لشکر غالب و منصور است و دیگری
مغلوب و مقهور است فقلت لمن العسکران با آن مرد پیر گفتم این دو لشکر از کیست فرمود عسکر الحسین مقهور
و عسکر ابن الزیاد لعنه الله منصور این لشکر امام حسین علیه السلام مقهور میباشند و لشکر ابن زیاد منصور
میباشند بعد فرمود و احسرتاه الان سر امام حسین علیه السلام را وارد شهر مینمایند و هنوز کلام آن مرد پیر تمام نشده
که شنیدم آواز بوقها را میزدند و علمها را بجلوه در آوردند چون ملاحظه نمودم دیدم که لشکر رسیدند و وارد
شهر کوفه شدند و چون داخل شهر شدند آواز صیحهٔ بلندی را شنیدم چون ملاحظه نمودم و اذا برأس الحسین
قد اقبل به علی رمح و قد لاحت شواربه و النور یسطع منه ناگاه دیدم سر مبارک امام حسین را که بر سر

نیزه نموده اند و شاربها منورش میدرخشید و نور از آن ساطع بود سهل گفت چون سر مبارک آنحضرت را
بآن حالت دیدم گریه در گلویم گره زده و گریستم و بعد از آن سر مطهر دیدم که اهل بیت پیغمبر میآورند و حضرت
امام زین العابدین علیه السلم از پیش روی ایشان میرفت و بعد از آن بیمار ام کلثوم را دیدم که برقع خونین بر روی خود
افکنده بود و میفرمود یا اهل الکوفة نحن سبایا الحسین فغضوا ابصارکم عنا و عن النظر الینا ای اهل کوفه
ما اسیران حسین علیه السلم میباشیم پس بپوشانید چشمها خود را از ما و از نظر نمودن بسوی ما پس مردم دیدهها
خود را پوشانیدند از نظر نمودن بسوی ایشان الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس سی و ششم**

در ذکر عظیم چند چیز را عظیم شمرده زلزله قیامت قسم
دادن پیغمبر جهنم را و دیگر خلق پیغمبر خدا و مناسبت شبیه پیغمبر
و روانه شدن علی اکبر بجانب میدان الی آخر و آب طلب نمودن
از پدر بزرگوار و دیگر عظمت عرش و حاملان وی بواسطه
تسبیح اربعه و فضیلت حق قلق و خواب دیدن طفل یتیم در
خرابه شام خراب و حکایت طاهر بن حارث و تکلم راس مبارک
با یزید ملعون و فرستادن سر امام مظلوم بخرابه اسیران و
وفات دختر صغیره امام علیه السلم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی نبیه العطوف الرحیم و رسوله الجواد الکریم و علی وصیه قسیم الجنة والنار
و علی آله و عترته خصوصا علی شبله الکریم الذی اهتز العرش العظیم حین بکت صغیرته المظلومة فی المسجد الخراب
هو کان المحبس و السجن لآل الاطیاب و لهفی الاطفال و البنات الفاطمیة و الایتام الهاشمیة قرة عین لابی تراب
و لعنة الله علی اعدائهم من المبدء و المآب **فبعد** مضمون بعضی از فقرات صلوات بر محمد رؤف مهربان باد خصوصا
بر سبط آنجناب آنجنابی که بهر تزلزل در آمد و لرزید عرش با عظمت در زمانیکه گریه نمود دختر صغیره آن شهید مظلوم
در مسجد خرابه شام که آن خرابه زندان اسیران آل محمد بود و آه از آه و نالهای ایشان کباب شدند این اسیران دختران
فاطمه زهرا و یتیمان بنی هاشم و نور دیده علی مرتضی اند بلی پروردگار عظیم در کتاب کریم چند چیز را عظیم شمرده

وعمده

و عمده آنها چهار است اول عظمت و جلال ذات بیمثال خود فرموده
و هو العلی العظیم **دوم زلزله قیامت را میفرماید** ان زلزلة الساعة شیء عظیم
که جمیع کوهها و زیر زمین و فوق او چون غربال بحرکت عظیم آید از هم ریخته و بیخته شود و مضمون یوم
کل مرضعة عما ارضعت بحیث ظهور در آید و مدلول تری الناس سکاری آشکار شود و جهنم را بجهة
سوختن عاصیان چنان جوشان و خروشان بعرصه محشر در آورند که از هیبت آن عقلها حیران و دلها طپان و
دیدهها گریان هر امتی بجانب پیغمبر خود روان و هر پیغمبری در میان امت خود وانفسی گویان و رسول خدا صلی الله
علیه و آله و امتا گویان در آن وقت پر وحشت شفیع گویان و جد حسن و حسین علیهما السلم قدم بکنار جهنم گذارد
و بآن خطاب نماید که ای جهنم ترا قسم میدهم بر آنکسانیکه در دنیا خمس باولادم داده اند و با ایشان احسان نموده
اند که دور شو و امتان مرا بیش از این مترسان و ببینکه جهنم با کمال مهابت ایستاده و دور نشود بار دیگر آنسرور
بزبان پر درد گوید ای جهنم ترا قسم میدهم با آنها که در دنیا زکوة داده اند و در راه خدا حج و جهاد نموده اند
که از امتان من دور شو باز جهنم بتابش زیاد پیش آید چنانچه گروه خلایق از مشاهده او دل از جان بردارند
در آنحال رسول خدا مضطرب الاحوال شود با چشم تر و سینه پرشرر خطاب بجهنم کند ای نار غضب ترا
قسم میدهم بآن قطرهای اشک که در عزای فرزند شهیدم ریخته اند و بآن آه سینهها امتان من که در
مصیبت اهل بیت از دل پر درد آورده اند دور شو بر کنار رو که دوستان حسین تاب دیدن تو ندارند مرویست
که چون جهنم اسم تعزیه شهید کربلا را میشنود نعره کشد که تمام اهل محشر بر رو در افتند و از نظر ایشان ناپدید
شود ای عزادار پس هرگاه تعزیه داری سید الشهدا علیه السلم را این فائده و منزلت هست پس خود را در سلک
عزاداران بیاور و اشک حسرت در مصیبت آن مظلوم از دیده بیا بخاطر بیاور آن وقتی را که آن مظلوم بیکس را از
بالای ذوالجناح بخاک کربلا انداختند با آنکه در تمام زره آنمکانی نمانده بود مگر آنکه تیر جای کرده بود هر
یکی بسوئی ضربت بر بدن نازپرورده فاطمه میزدند از آنجمله حصین ابن نمیر تیری بر دهان معجز بیان آن سرور انداخت
که از زبان و انگشت خدا شیر مکیده بود مجروح و پر از خون شد و سنان ابن انس حرامزاده نیزه بر سینه بی کینه اش
زد که صندوق علوم ربانی بود درهم شکست دیگری پای را عرض می نمکنر و جمعی از آن کافران بیحیا که الف حربی

مذاشتند

نداشتند دامن خود را پر از سنگ کرده بر آن بیکس و غریب میزدند و جماعت دیگر از نیزه و شمشیر و چوبها عصا
خود را برداشته بر آنمظلوم میزدند اه در آنوقت عبد الله فرزند حسن مجتبی از خیمه زنان خود را بعمش رسانیده

لا الخ سیم اخلاق پسندیده جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله اپرو مرد کار کریم عظیم شمرده انّک لعلی خلق عظیم شخصی از امیر

المؤمنین علیه السلم سؤال کرد که خلق پیغمبر خدا بچه او وصف کن امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که تو
اوّل متاع دنیا برو دیگر قلیل فرموده قل متاع الدنیا قلیل و تو وصف نمیتوانی کرد من چگونه وصف کنم
خلق رسول خدا را و حال آنکه او را خدا عظیم فرموده انّک لعلی خلق عظیم مفسرین در شان نزول این آیه
شریفه چند وجه ذکر کرده اند از انجمله روزی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از اصحاب در صحرای
مدینه میگذشت پیره زنی را بر سر چاهی دید که میخواست آب بکشد و نمیتوانست آنسرور فرمود که ایعجوزه من از برای تو
آب بکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم پس آنجناب از چاه آب کشید مشک را پر کرده و بدوش مبارک برداشته
زن را گفت پیش باش و راه خیمه خود را بنمای پس رسیدند تا بدر خیمه و مشک را آنجا گذاشته مراجعت فرمودند و زن
بخیمه رفته فرزندان را گفت برخیزید و این مشک را بدرون اورید ایشان گفتند ای مادر مشک را چگونه آوردی گفت
جوانمردی خوبروئی با من تلطف بسیار کرد و این مشک را برداشته اینجا آورد گفتند کجا رفت گفت اینست که میرود
ایشان از دنبال دویدند و آنحضرت را شناختند بدر خیمه دویده گفتند ای مادر آنکسی است که نبوت ایمان
آورده ایم پس آن زن و مند بیدار و بیخبر پیره زن از خیمه بیرون دوید و سر بدنبال آنحضرت نهادند با فرزندان خود را بوی رسانیدند
و در پای آنحضرت افتادند عجوزه بسیار گریسته عذر خواهی نمود و آنجناب در حق او و فرزندان وی دعا
فرموده بلطف باز گردانیدند پس پروردگار عزت این آیه شریفه را در شان آن بزرگوار فرستاد و مانند حسن خلق
آنحضرت بود حسن صورت او چنانچه وارد شده روزی جبرئیل فرود آمد و با آنحضرت عرض کرد که خداوند ترا سلام
میرساند و میفرماید ایحبیب من هیچ مخلوقی نیافریدم که از تو نیکوتر باشد در حسن صورت یعنی در نگارخانه غیب نقشی
بهتر از تو صورت نبسته و معنی زیباتر از کمال شیمی تو بظهور نپیوسته آری غرض من شنیدی حسن خلق حبیب خدا را
و حسن صورت آنجناب را هیچ مخلوقی در خلق و در حسن صورت او خلاق عالم در عالم نیافریده لکن بعد از آن بزرگوار

چون بنا بر وصف ... متاع دنیا را بالوصف ... آنحضرت فرموده

خلاق زمین و آسمان آفریننده انس و جان در عالم امکان شبیه بحبیب خود در صورت و سیرت و گفتار و رفتار
در خانواده رسالت خلق فرمود آن فرزند هجده ساله جناب امام حسین علیه السلم علی اکبر بود شاهد بر این مدعا
تصریح نمودن جوان بزرگوار در روز عاشورا با اینکلمات بعد از آن که فرزند شیر بیشه ترا از جا شیر نفس را براسب عقاب
سوار نموده روانه میدان کوفیان و شامیان میکرد در حدیث است که بمجرد روانه شدن جناب علی اکبر بمیدان آقای شهید آهی
از سینه سوزان خود کشید پس از آن اشکهای چشمان بر گلگونه آلوده بر غبار جاری کرده پس روی خود را بجانب آسمان
کردانیده و مشغول مناجات با قاضی الحاجات شده رو از زمین تا چون ابد که ای بیار و برده عرض کرد که ای خداوند من گواه باش
بر این قوم بتحقیق که بجانب ایشان جوانی که شبیه ترین همه مخلوقات است از جهت خلقت و صورت و سیرت و گفتار
به پیغمبر تو جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن عرض کرد که ای خداوند من عادت ما اهل بیت بر این جاری
شده بود که هرگاه مشتاق بلقای پیغمبر تو میشدیم نظر بجمال با کمال عدیم المثال این نوجوان میکردیم پس بعد از آن
شهادت او قلب خود را بدیدار که خوشنود نمائیم آنگاه از لشکریان که آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کردند در حدیث
است که چون آن شمس فلک امامت و قمر برج هدایت از نور جمال خود عرصه میدان را منور و مزین فرمود صداها خود را
بگفتن سبحان الله بلند کردند و چون محو جمال یوسف مثال آن شبیه یوسف رسول ذو الجلال شدند جمعی از ایشان
متحیر شده گفتند ای پسر سعد این جوان هاشمی کیست که ما را از جهاد و قتال او میتکنی و گویا جمله از ایشان گمان کردند
که رسول الله خدا صلی الله علیه و آله ظاهر گردیده و بر ناقه غضبا سوار شده بیاری فرزندش آمده آنملعون از جا
برخاسته بکنار میدان آمده و گفت این نوجوان پیغمبر نیست بلکه علی اکبر نوجوان حسین است انجمله آن یاد کار حیدر کرار
شمشیر آبدار را از غلاف کشید چون شیر خشمناک در میان آن روبه صفتان بی باک افتاده و بهر طرف که حمله میفرمود
از کشته پشته میساخت در حدیث وارد شده که آن بزرگوار مانند جد خود حیدر کرار با آن تشنگی یکصد و بیست نفر از
آن اشقیا بدرک نیران فرستاد پس از کثرت جراحت که بر بدن نازنین او رسید بود و شدت تشنگی که بر او هجوم آورده بود
و ضعف بر او غالب شده لهذا رو بخدمت پدر بزرگوار خود کردید عرض کرد ای پدر جان تشنگی مرا کشت و سنگینی
زره و آلات حرب مرا خسته کردانید آیا در این بیابان جرعه از آب میتوان بود که تا قوت بهم رسانم از برای مقاتله
با اعدا آه همینکه آنحضرت اظهار شدت تشنگی از فرزند ناکام خود استماع نمود بی اختیار اشک از چشمهای

ای مظلوم بی یار چاره نشد فرمود ای شبیه جد بزرگوارم وای عزیزتر از جانم ای فرزند ناکامم ای علی اکبر والله که
بسیار دشوار است محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وبر جد بزرگت علی مرتضی وبر من که تو ایشان را بخوانی ونشوی که
ایشان را جواب بگویند وتو ما بین ایشان استغاثه کنی وجعفر ابن ابی طالب ونشوی که بفریاد تو برسند در ملهوف روایت کرده است
که جناب سید الشهداء فرمود واغوثاه ایجاب اندک زمانی دیگر مشغول مجاهده ومقاتله شو که بسیار نزدیک است
که بخدمت جدت محمد مصطفی مشرف شوی که دیگر هرگز بعد از آن تشنه نشوی الی آخره **چهارم عرش عظمت**
پروردگار عالمیانست ذو العرش العظیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که چون
حق سبحانه وتعالی عرش را ایجاد کرد خطاب بجمیع ملئکه نمود که از او بردارید ایشان از حمل آن عاجز گشتند پس جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل فرمود که عرش را بردارید بردوش حمله نهند پس جبرئیل یک گوشه بگرفت وگفت
سبحان الله ومیکائیل گوشه دیگر گرفت وگفت الحمد لله واسرافیل گوشه گرفت وگفت لا اله الا الله وعزرائیل گوشه
دیگر گرفت وگفت الله اکبر وعرش را برداشتند وبردوش حمله نهادند چون که به عرش رسید گفتند لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم آن که این دعا ایشان آسان گشته پس هر بنده مؤمن که یکبار این کلمات را بگوید ثواب حمله عرش وثواب
جمله ملئکه در نامه اعمال او بنویسند اثقال دنیا وعقبی بر او سبک گردد ومستغرق رحمت الهی گردد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمودند در عظمت عرش آن تمثال این است که خرقائیل که فرشته ایست که او را هشت هزار پر است
واز پری تا پر دیگر او هشت هزار سال راهست بخاطر او رسید که طول عرش را بداند از خدا استعانت طلبید تا پرهای
او را مضاعف گرداند هفتاد صد شصت هزار پر باو داد واو هشتاد هزار سال پرید آخر از پریدن سست شد بار دیگر
توفیق طلبید هشتاد هزار سال دیگر پرید آخر از پریدن سست شد باز از خدا امداد طلبید از جانب حضرت عزت خطاب رسید
که ای خرقائیل تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز یک قائمه عرش نپریده باشی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی وبحمده
حق تعالی این تسبیح را امر کرد که در سجود این تسبیح را بگویند تا ثواب خرقائیل ایشان را باشد عظمت حمله عرش بوجهی است
که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است ای برادر عزیز عرش با این عظمت را دو چیز بلرزه در می
آورد یکی استغفار وتوبه وناله تائبان مؤمنان در اوقات سحرگاه دوم ناله وگریه یتیمان که پدر یتیمان یتیم باشد
که علاوه بر یتیم بودن غریب هم باشد اسیر ودستگیر ومنزل ومأوی نداشته باشد مگر خرابه ویرانه سقفی

ونه فرشی نه طعامی ونه آبی نه چراغی وگریه آن یتیم بواسطه پدر باشد یعنی پدر را بخواب بیند وپدر را دیده باشد که پدر کرده
وگویا از احوالات خود بعرض پدر رساند که ای پدر جان بعد از رفتن تو ما را اسیر کردند ولباس عمهها را غارت کردند
واسیر وذلیل شدیم آن یتیم بیچاره از شوق ملاقات پدر از خواب بیدار شد دید پدر حاضر نیست امان از آن حالت
آن صغیره شروع نمود بصیحه زدن وگریستن از آن سؤال نمودند چه اتفاق افتاده گفت ای شوم بوالده پس دانستند
که پدر را بخواب دیده آنچه تسلی دادند گریه او زیاده میشد اهل بیت مصیبت زده چون دیدند تسلی مفید نیست
وچاره ندارند ایشان منتظر بهانه بودند بیکدفعه چون مرغان پر وبال شکسته گریه هم آمدند بنالی ناله انبیایهم
موهای خود را پریشان نمودند خاک خرابه بسر ریختند طپانچه بروها میزدند تا آن صغیره هم او رفت
از صدای نوحه وگریه ایشان در آن نیم شب که ان ساکنان سماوات وارضین بغلغله وزاری در آمدند وعرش الهی با آن عظمت بلرزه
در آمد از کتب معتبره بعضی حکایتی از این واقعه ذکر کرده اند که دلها شیعیان را کباب وتاب شنیدن ندارد
طاهر بن حارث گوید همین شب که اهل بیت در خرابه شام صدا بگریه وشیون بلند نمودند من در نزد یزید بودم
چون خواب بان مستولی شد گفت ای طاهر بیا سر خود بدامن تو نهم پس نشستم وآن لعین سر خود بدامن من نهاد
بخواب رفت اما سر مبارک آن مظلوم کربلا در میان طشت طلا پیش یزید ولد الزنا بود چون برخی از شب گذشت که
یکبار صدای غلغله وفریاد وناله اسیران خواهر وعیال جناب سید الشهدا بلند شد از صدای ناله جانگداز یتیمان
چنان لرزه بر آن سر بریده افتاد که بمقدار چهار ارش بلند شد میان هوا ایستاد وچون ابر بهاران گریان بنالید
خون بر رو بخداوند نمود میگفت اللهم هؤلاء اولادنا واکبادنا وهؤلاء اصحابنا از این حالت وحشت واضطراب
بر طاهر مستولی شد گویا آغاز گریه بلند کردم وچنان از ترس لرزیدم گویا خرابه نزدیک بخرابه یزید لعین بود که
بصدای بلند باهل بیت واسیران گفتم ای مظلومان بر شما چه حالت رو داده پس جمیع بآواز بلند گفتند جناب
امام حسین را دختر صغیره دو ساله یا سه ساله بود وآن جناب او را بسیار دوست میداشت وشوق پدر دران شدت نمود
وحالا میگوید پدر من کجاست پدر میخواهم اما از شدت فریاد وشیون اسیر یزید از خواب بیدار شد وسر مبارک جناب
امام حسین علیه السلم هم چنان در هوا ایستاده بود رو بیزید نمود فرمود ای پسر معویه من در حق تو چه بدیها
کرده ام که تو با من این همه ظلم نمودی یعنی تن بی سر مرا در خاک کربلا انداختی وسر مرا بخواری تمام بشهر شام

آورده و پرده کیان حرم اسیر و خیمه‌ها را غارت نمودند پس متوجه پروردگار شد عرض کرد الهی داد مرا از وی
بستان پس لرزه باندام آن لعین افتاد بروایت منتخب پرسید چه چیز است این نالها و صداها گفتند جناب امام
حسین علیه السلام را دختر صغیره ایست پدر خود را در خواب دیده چون بیدار شد پدر را ندید صیحه میکشد و طلب
پدر میکند پس امر نمود سر مطهر را نزد حرم جناب امام حسین علیه السلام بردند پیش آن صغیره گذارند تا بدیدن آن
تسلی شود پس ملازمان یزید سر آنجناب را مجموعه گذاشتند بمندیلی پوشانیده بجز آن اسیران بردند راوی
میگوید چون آن سر منور را از در خرابه خواستم داخل خرابه نمایم دیدم از چشمهای آن مظلوم اشک جاری شد تا نکته
جریان اشک یا بدین فرزند علیل بیمار بود الخ انا لله و انا الیه راجعون **مجلس سی و هفتم**

سه نفر از چهارده نفر یا زرو یشان ریسمان جفا بسته از دختر ابر سه نفر کافر نکاه داشتند امیر مؤمنان دختر ابا بکر و آمدن فاطمه زهرا با آن هیئت بمسجد الی آخره و نکاه داشتن سید الساجدین دختر یزید و تکلم فاطمه و بلند شدن صدای ناله زنان هاشمیه از خانه یزید و گریستن اهل مجلس و شکایت از کوفیان الخ

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من امة النور المبین و خاتم
الرسل من الانبیاء و المرسلین و رحمة للعالمین و صل اللهم علیه و علی ولیه خیر الاولیاء و علی ابنته
سیدة النساء فاطمة الزهراء و علی ذریته و عترته خصوصا علی سبطه الممنوع من ماء الفرات المقتول فی
ایدی العصاة و صل اللهم علی علی ابن الحسین العلیل المکروب الحزین المغلول زین العابدین و العن
اللهم علی اعادیهم و مبغضیهم اجمعین **فبعد** یعنی مضمون از فقرات خطبه و صلوات و سلام بر ولی آن
پیغمبر صلی الله علیه و اله که بهترین اولیاست و بر اولاد آنجناب خصوصا بر فرزند و کرام فرات را از او و عیال او منع کردند
و شهید شد در دست عصاة و صلوات فرست ای پروردگار من بر علی ابن الحسین علیل محزون مکروب آن بزرگوار آن
کرا و را اعمامش را غل و زنجیر و ریسمان جفا بسته بودند و بدربار یزید ولد الزنا نگاه داشته بودند بلی عزیز
من با نوزده نفر مظلوم را ریسمان جفا بستند سه تا از آنها را در برابر سه نفر کافر عنید نگاه داشتند اول آن

حضرت

حضرت ابراهیم خلیل بود بعد از اینکه بتها را شکست و تبر را بگردن بت بزرگ گذاشت
و خبر به نمرود رسانیدند تا انکه در مقام کشتن جناب ابراهیم آمدند گفتند هر گاه با شمشیر بکشیم همان کشنده را
بهره ایست چون که او بخدایان همه اذیت کرده است پس صلاح انکه کل خلق اتفاق نموده هر کس بقدر طاقت هیمه
بیارند او را بسوزانند تا همه بهره‌مند باشند در انتقام خدایان خود پس ندای عام نمودند اناث و ذکور و فقیر و غنی
هیمه بکشند و در پای کوهی دیوار کشیدند شصت ذرع بلندی و پنجاه ذرع عرض آن و تمامی خلق و لشکر تا چهار ماه انقدر
هیمه کشیدند تا سر کوه محاذی کردید پس افروختند چنان شراره بالا رفت هر کاه فرسخی آدمی یا مرغان در هوا بود
ان آمدی هلاک شدی و آن دیوار و آتش بنواحی کوفه بود سبحان الله نمیدانم چه کوفه بود این کوفه خلیل را آتش در بر
نواحی او انداختند و ولی پروردگار جلیل را در مسجد کوفه ضربت بر فرق مبارکش زدند و شهید نمودند و فرزند
در شهر کوفه اهانت نمودند فرزند عزیزش که امام حسن باشد چه اذیتها کردند و لشکرش که اهل کوفه بودند
بجانب معویه ملعون میل نمودند و او را بی یار و بی معین گذاشتند در آخر بر سرش هجوم آوردند بجهه خوشنودی
معویه خیمه او را غارت نمودند حتی مصلای آنجناب را از زیر پایش کشیدند و خلخال از پای کنیزان بیرون آوردند
آخر الامر خود را بی معین و بی یار دیده با معویه بنای صلح گذاشتند و فرزند دیگر امیر المؤمنین علیه السلام که سید مظلومان
باشد اهل کوفه با اکاذیب باطله و مکاتیب غائله از وطنش بیرون آوردند همینکه بساحت ایشان رسید اول کاری که
کردند آب فرات را بر رویش بستند و عزیزانش را که فرزندان ولی خدا بودند با لب تشنه شهید نمودند و اموالش را غارت
کردند و بر خیمه اش که خانه امیر مؤمنان بود آتش ظلم و عدوان زدند و عیالش که دختران آنحضرت بودند اسیر نموده با
ذلت و خواری بهمین شهر کوفه آوردند و اهل شهر و نواحی کوفه بنظاره آمدند چه اذیتها و آزارها و اهانتها بر آن
مظلومان نمودند مجملا حضرت ابرهیم را با امر نمرود کنار آتش حاضر ساختند آنگاه هفت اندام او را که مواضع سجود
بخداوند اعلی بود یعنی پاها و دستها و زانوها را با زنجیر و ریسمان جفا محکم بستند که قدرت بحرکت و فرار نداشته باشد
خواستند با آتش اندازند خروش عظیم ناله و فریاد بدرگاه اله از جمیع مخلوقات کوهها و جمادات و وحوش
و طیور و آسمانها و زمینها و ملکها و جبرئیل خشم و غضب مستولی شد و احوالش متغیر و بیقرار شد جناب
اقدس الهی خطاب نموده ای جبرئیل چه چیز ترا بغضب آورده عرض کرد می بینم در زمین جز یک تن خلیل خدا برای

یعنی

نیست و مسلط شده است دشمن تو بر او خطاب رسید فوت نمیشود از من چیزی هر وقت میخواهم میگیرم او را
آه آه غیظ و غضب و تغیر جبرئیل در وقتیکه به بیند خلیل صحرای کربلا را که نمرودیان کوفه و شام هزار
شمشیر و تیر و خنجر نموده اند و از بسیار رفتن خون ضعف مستولی شد از ذو الجناح با بدن پر از خون بالای ریگهای
گرم کربلا افتاد و زمین کربلا بلرزه در آمد بلکه کل مخلوقات در انفعال جبرئیل از عرش اعلی منتظر است بزمین کربلا
آید در میان نعره و فریاد زند که آنرا عرض نماید الهی این همان حسین است که در گهواره چون اراده گریستن مینمود
مادرش فاطمه زهرا بخواب رفته بود جبرئیل در عرش اعلی بود خطاب رسید ای جبرئیل پیش از آنکه اشک از چشمان
حسین برآید خود را بزمین برسان بجنبان گهواره او را بسرعت تمام جبرئیل نازل میشد پیش از آنکه اشک از چشم
برخسارش رسد گهواره جنبانی میکرد داری در این وقت مناسب بود بفرماید ای جبرئیل خود را بزمین برسان این بنده مظلوم
من بدنش پاره پاره زخمین است و او بردار جا بگذار که بدن مجروحین را میگذارند آه آه همینکه از ذو الجناح بزمین
کربلا آمد کسی باعانت او نیامد زینب بیچاره بود حمید بن مسلم بود فخرجت زینب من الفسطاط وقرطاها تجول
ابن طاوس در ملهوف گوید تقول وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت
علی السهل بسکه مضطر و ناچار مانده رو بعمر بن سعد کرده گفت یا ابن سعد ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه
ابو عبد الله کشته میشود تو نگاه میکنی آن شقی رو گردانید آه وا مصیبتاه در آن حین طفل صغیری از آل امام که
اسم او عبد الله بود بی اختیار از خیمه با بدن لرزان دوید خود را در آغوش آن بدن پاره پاره انداخت سنان ولد الزنا
خنجر خود را کشید سر آن طفل را در دامن پدر جدا نمود اما آنجناب خون آن طفل را کرفت بجانب آسمان پاشید الخ

دوم هم از ایشان جناب یوسف بود بعد از اینکه او را برادران بمالک فروختند
بدرهم چند معدودی که هجده درهم بود اعتنا بشان او ننماشتند و گفتند که بنا است و دزد است با غل
و زنجیر گردن و بر وجود درشت باو بده و اهتمام در حفظ او نما با این شرط باو بیع نمودند مالک یوسف را غل در
گردن و زنجیر در پا سوار بر شتر نمود به بقیلوس غلام سپرد و در مجالس سابقه تفصیلا گذشته سیم

ایشان که بریسمان ستم بستند امیر مؤمنان علیه السلم بود

چنانکه از سلمان و ابن عباس روایت شده است که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت

فرمود هنوز آن بزرگوار را غسل نداده و کفن ننموده و بمرقد منورش نرسانیده بودند که امت از بیعتی که با
رسول الله که بجهة امامت امیر المؤمنین علیه السلم کرده بودند بر گشتند و جسد مقدس آنجناب را در میان
گذاشتند و در مسجد اجتماع کرده ابو بکر را از پیش خود امام قرار دادند پس امیر المؤمنین علیه السلم آنجناب را
با جبرئیل غسل داده حنوط و کفن نموده و نماز کرده دفن نمود و مشغول جمع کردن کلام الله مجید شد و عمل
بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده متعرض نشد پس عمر نزد ابو بکر آمد گفت همه کس با تو بیعت کردند
مگر این مرد با اهل بیت او پس کسی بفرست که جهة بیعت او را حاضر سازد قنفذ غلام خود را فرستاد که برو بعلی ابن
ابیطالب بگو که خلیفه رسول الله ترا میطلبد چون آمد آنحضرت تشریف نیاوردند تا آنکه غضبناک شد بر جست
با ابن الولید و غلام خود لعنة الله علیهم آمدند و در خانه وحی الهی را سوزانید   آه آه اقتدا بعمر نمود عمر سعد
ملعون در روز عاشورا بعد از شهادت جناب سید الشهداء لشکر کوفه و شام اطراف خیمها را گرفتند پس عمر ابن
سعد فریاد کرد که آتش زنید خیمها را با هر کس که در آنها است چون عمر در خانه فاطمه را سوزانید و بپای نحس
خود لگد بر آن زد و از آن شکست و در ظلم نسبت بفاطمه علیها السلم کوتاهی نکرد بعد از اینکه خواطر جمع شد که
امیر مؤمنان او را نخواهد کشت بلکه اذیت نخواهد کرد نظر بوصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس
شروع نمود بفریاد زدن پس هجوم عام شد پس آنهائیکه در غدیر خم بامیر المؤمنین علیه السلم بیعت کرده
بودند باعانت نمودن عمر همگی جمعیت کردند و امیر مؤمنان را گرفتند پس آن بیشرم ریسمان بگردن شیر خدا
انداخته و خواستند آنجناب را با آن هیئت بمسجد برند فاطمه زهرا پیش آمده و موافق حدیثی در خانه را
چنان بر پهلوی او زد که استخوانهای پهلویش شکست و طفلی که در شکم داشت که پدر بزرگوارش او را محسن نام
فرموده بود سقط شد در حدیث هست که آن معصومه از آن صدمه بیهوش افتاد و غش کرد پس حسنین با موهای پریشان
بر سر بالین مادر مظلومه دویدند و سر او را در دامان گرفته مشغول گریه و ناله شدند پس عمر شیر خدا را با آن
هیئت کشیده بمسجد برد چون نظر ابو بکر بآنحضرت افتاد گفت دست او را بدارید پس عمر شمشیر برهنه
آنجناب کشید و گفت یا علی بر خلیفه بیعت کن و الا گردنت را میزنم پس حسنین خروش و ناله و فغان برآوردند
و رو بقبر جد بزرگوار خود کرده عرض کردند یا جداه یا رسول الله ما را ببین که بعد از تو چگونه بی یار و معین

شده ابه اه وا مصیبتا فاطمهٔ زهرا علیها سلم با پهلوی شکسته وحال خسته بجهة عصا طفل سقط شده
ونا بازوی شکسته با نهایت خشم وغضب با چشم اشکبار با هزاران ناله واه با بعضی زنان بنی هاشم داخل
مسجد شدند وچون نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه واله رسیدند با فغان وناله وخروش در امدند پس فرمود
ای گروه ستمکار وای قوم غدار از پسر عم دست بردارید که بحق انخداوندیکه پدرم را براستی بخلق فرستاد
که گیسوان خود را پریشان کنم وپیراهن پدرم را بر سر اندازم ودستها را بطرف اسمان بر دارم وچندان ناله سوزناک از جگر بر
کشم که بنفرین شما را بروی زمین نگذارم سلمان گوید که من در نزد انحضرت ایستاده بودم که ناگاه دیدم دیوارهای
مسجد خدا صلی الله علیه واله بزلزله بر امد بنوعی بلند شد که اگر کسی میخواست از زیر ان میتوانست عبور
کرد پس من اینحالت را مشاهده کردم پس نزدیک انمعصومه امدم وعرض نمودم که ای سیدة نسا وای خاتون روز
جزا امت پدرت رحم کن پدر بزرگوارت رحمة للعالمین بود جناب تو سبب نزول عذاب بر اینقوم نابکار مشو پس
انمعصومه التماس مرا قبول کرده ستونهای مسجد ارام گرفت وغبارها فرو نشست پس ابوبکر رسید ودست از انحضرت
برداشت پس ان بزرگواران همگی بخانه برگشتند اه ای خاتون محشر تاب نیاوردی که ریسمان در گردن امیر مومنان
مشاهده کنی پس بی اختیار وارد مسجد شدی وناله های سوزناک برکشیدی وپسر عم خود را از چنگ اعدا نجات دادی
اه وا ویلا نمیدانم بر چه حالت میشدی وچه میکردی اگرچه در مجلس یزید میبودی وانملعون را بر کرسی زرنگار
تکیه کرده میدیدی وهمهٔ فرزندان ودختران خود را اسیر وجناب سید الساجدین علیه السلم را در غل در گردن
مشاهده میکردی بان نحو که خود میفرماید که چون ما را وارد بر یزید بن معویه میکردند ریسمان اوردند وهمهٔ ما را
مثل گوسفندان بر هم بستند ویکسر ریسمان بگردن من بود ویکسر دیگر بگردن عمه ام ام کلثوم وکتف عمه ام
زینب خاتون وسکینه وسایر دختران بود وما را می بردند که هر زمان که کوتاهی میکردیم از راه رفتن میزدند
ما را تا اینکه ما را اوردند در حضور یزید علیه اللعنة بر سر پا نگاه داشتند الخ **چهارم بیمار**
کربلا جناب امام زین العابدین علیه السلم بود میفرماید که چون ما را
در برابر یزید با ان هیئت که شنیدی نگاه داشتند پس من اندک پیشتر رفتم پس گفتم ای یزید ایا اذن
میدهی مرا که سخن بگویم انملعون گفت که سخن بگو ولکن سخن بیهوده ولغو مگو حضرت فرمود ای یزید من در این

حال

حال اسیری در مقامی واقع شده ام که مجال بیهوده گفتنم نیست پس انحضرت فرمود که ای یزید ترا بخدا قسم
میدهم که چه گمان میبری برسول خدا صلی الله علیه واله اگر ما را بدین احوال مشاهده کند که یا مراد انحضرت این بود
که ای یزید اگر رسول خدا صلی الله علیه واله در این مجلس حاضر شود ومشاهده نماید که تو بر تخت سلطنت
وپادشاهی نشسته وتاج مکلل بجواهر بر سر گذاشته وبزرگان اطراف خود بر کرسیها نشانیده واهل وعیال
او را اسیر کرده وگرسنه وتشنه وخوار وذلیل گردانیده ومانند گوسفند همه را بریسمان بسته ودر مجلس
اینهمه نامحرم بر پا داشته ایا انحضرت بر چه حالت خواهد بود وچه خواهد فرمود پس بیمار کربلا بعد از فرمودن
اینکلام گریست گریستن شدیدی پس فاطمه مظلومه دختر شاه شهیدان بصدا بلند فرمود یا یزید بنات رسول الله
سبایا ای یزید از تو سؤال میکنم که ایا روا است که دختران رسول خدا صلی الله علیه واله اسیر شوند چون حضار
اینمجلس از زبان بیمار کربلا وفاطمه نوعروس ناکام شنیدند بی اختیار شدند همگی شروع بگریه کردند بحدیکه صداها
بگریه بلند شد پس یزید پلید از این همه گریه وناله را دید امر کرد ریسمانها را از گردن وبازوهای اسیران بریدند پس از
ان ولد الزناء مکار امر کرد تا سر مظلوم کربلا را در طشتی گذاشته پیش روی او نهادند وامر کرد زنان را در
عقب سر او جا دادند تا نظر ایشان بران سر بریدهٔ منور نیفتند چون چشم جناب زینب دلخون بان سر پرخون
افتاد که طاقتش از دست برفت وبدست بیطاقتی گریبان صبر را چاک کرده وبه اه اتشین چندان ناله کرد که
زلزله در قلبهای حاضرین افتاد وبمکرر بصیحه میزد ومیگفت واحسینا یا حبیب رسول الله یا فرزند مکه
ومنی ویا قرة العین فاطمه زهرا یا فرزند دختر پیغمبران واه اتشبار از دل افکار بر کشید تا انکه بگریه
در اورد هر کسیرا که در مجلس یزید بود وانملعون ساکت بود پس زنی از بنی هاشم در خانهٔ یزید بود چون از
کیفیت مجلس یزید لعین وحاضر گردانیدن سر بریده در نزد اسیران اگاهان تا الان مطلع شد حمیت هاشمیتش
بجوش امده شروع بنوحه نمود وبصدای بلند میگفت واحبیبا واسیدا اهل بیتاه یا بن محمداه ای شوهر بیوه
زنان وای پدر یتیمان وای کشته اولاد زنا او وی میگوید که چون صدای ان زن هاشمیه بلند شد والله کسی
نماند در خانه ومجلس یزید که ان ناله را شنید مگر انکه بی اختیار اه کشید واز دیده اشک بارید پس دفعه دیگر
جناب زینب خاتون فرمود ای یزید لعنت خداوند بر تو باد ایا نمی ترسی از خداوند یگانه در کشتن برادرم حسین

وکیدی

وکشیدن حرم رسول خدا را از عراق بسوی شام ای یزید آیا کفایت نکرد ترا هتک حرمت کردن ایشان تا اینکه
امر کردی که ایشان را بیاورند بسوی تو مانند اسیران کنیزان را امیر کرده بر شتران بیجهاز از شهرها بشهرها یزید در جواب گفت که
ای زینب برادرت میگفت که من بهترم از یزید پدرم بهتر است از پدر او و مادر من بهتر است از مادر او و جد من
بهتر است از جد او الی آخره **مجلس سی و هشتم خبر داد امیر مؤمنان در شهر**
کوفه چهار نفر از قتله که ظلم ایشان در روز عاشورا از همه اشقیا
بیشتر بوده و بودن قاتل آنحضرت سنان و گریه فاطمه زهرا و حق
نگاه داشتن ملائکه جهنم و دریاها و حدیث ابوذر در شهادت
آنحضرت در سابق گذشت و وفات ابوذر در ربذه و کیفیت دفن او
و کفن نمودن مالک اشتر ابوذر را اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الظلمات والنور والحزن والسرور والصلوة والسلام علی شافع یوم النشور
وعلی عترته و ذریته هم غواص علوم البحور سیما علی من هو نحره منحور و راسه علی القنا مشهور الذی اخبر
ابوه ببعض قاتلیه فی یوم الحرور و هم اشد ظلما و بغیا ممن شهد المشهد لم یر مثلهم فی عصر من العصور ولعنة
الله علی قاتلی الشهید و تابعیه دهر الدهور **فبعد** مضمون بعضی از فقرات خطبه اینست که صلوات و سلام
بر شافع روز قیامت و اولاد آنجناب خصوصا بر آن بزرگواری که خبر داد پدر او از بعضی قاتلینش در روزیکه حرارت او
بیشتر است که روز عاشورا باشد پیش از وقوع عاشورا و این بعضی ظالمین و فساق ایشان زیاده تر بود از کسانیکه
در صحرای کربلا حاضر شده بودند بجهة کشتن آن مظلوم دیده روزگار مثل این ملاعین کسی در فسق و شقاوت
و خباثت هرگز ندیده و اینها چهار نفر بودند **اول ایشان عمر بن سعد ولد الزنا بود** چنانکه
از کتاب مجالس صدوق از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بین خطبه فرمود که
سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا انبأتکم به سؤال کنید از من پیش
از آنکه من از میان شما بروم پس بخدا سوگند قسم که سؤال نخواهید کرد از هرچه گذشته است و نه از هرچه آینده
است مگر آنکه خبر میدهم شما را بآن پس سعد بن وقاص از جای خود برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین

خبر ده مرا که چند عدد موی در سر و ریش منست پس آن حضرت علوم ربانی بدر جواب فرمود که والله سؤال کردی از من
مسئله که خبر داده بود خلیل من حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه تو این مسئله را از من سؤال خواهی کرد
و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه بر اصل او شیطانی نشسته است و بدرستیکه در خانه تو سگ بچه کوچکی است که قاتل
فرزندم حسین است او در آن زمان عمر بن سعد لعنة الله علیه کوچک بود که در پیش روی پدرش حرکت میکرد و در
حدیث است که روزی عمر بن سعد بخدمت امیر المؤمنین مشرف شد پس آن نکبت علوم ربانی با نمودن شقاوت ذاتی او فرمود
که چگونه خواهد بود حال تو ای عمر سعد وقتیکه واقع شوی در مقامی که متحیر شوی در میان بهشت و دوزخ پس اختیار
کنی از برای خود آتش را ای ملعون خسر الدنیا والآخره عرض کرد معاذ الله اینکه این عمل واقع شود پس آن صادق مصدق
فرمود که بلاشک این واقع خواهد شد **دویم** حرملة بن کاهل ولد الزناء لعین **سیم** منقذ بن مرة
عبدی **چهارم** سنان بن انس لعنة الله علیهم چنانکه اسحق جعفی میگوید که روزی با مولای خود امیر المؤمنین
با یکی از کوچهای کوفه عبور میکردیم ناگاه دیدم آنجناب را بگریان شد عرض کردم فدای تو شوم ترا چه میشود فرمود
ای اسحق قاتلان فرزندم حسین را دیدم بدانجهة گریستم گفتم ای مولای من کیانند آن ملاعین فرمودند
این سه نفر که میایند نگاه کردم که حرملة بن کاهل و منقذ بن مرة عبدی حرامزاده و سنان بن انس را دیدم عرض
کردم فدای تو شوم یا علی اینها چه خواهند کرد فرمود اما حرمله ملعون سه نفر از اولاد من خواهد کشت در
کربلا عرض کردم کیانند فرمود اول عبد الله الحسین را در وقتیکه از خیمه بروی نعش برادر خود علی اکبر میاید تیری
بر آن طفل زده در روی نعش برادر خواهد کشت دوم علی اصغر بن حسین را بر روی دست پدر تیری بر گلویش خواهد زد
سیم عبد الله پسر فرزندم حسن را در کنار عمویش حسین با تیر شهید خواهد نمود اما منقذ بن عبدی علی اکبر پسر همجد
مسافر فرزند حسین را خواهد کشت و اما سیم ای اسحق بدانکه این لعین نیزه بر حلقوم نور دیده ام حسین خواهد
زد که کار او را خواهد ساخت راوی گوید آنجناب امیر بسیار گریستند و بر قاتلان آنجناب لعنت کردند آه آه وقتیکه مظلوم
کربلا از صدمه زین بر روی زمین افتاد گرفت با بدن چاک چاک در روی خاک نشست همین ظالم بود که نیزه بر حلقوم
آن مظلوم شهید زد که آنحضرت بسجود افتاد که از آن نیزه بود که کار آن امام زمان را تمام کرد حتی شخصی گوید
که جناب سید الشهداء علیه السلام را در خواب دیدم که از قاتلانش پرسیدم سه دفعه فرمود سنان عرض کردم فدای تو شوم

پس مشهور شد که سر انور را برید فرمودند بلی اگرچه شمر سر را برید لکن نیزهٔ سنان کار او را تمام کرده بود آه
و اویلاه نیزهٔ سنان چنانچه امیر مؤمنان را بگریه در آورد و فاطمهٔ زهرا نیز همیشه گریانست کما فی بعض الاخبار
انّ مع فاطمة الف نبیّ و الف صدّیق و الف شهید من الکرّوبیّین الف الف یسعدونها علی البکاء و انّها لتشهق
شهقة فلا یبقی ملک فی السموات الّا بکی رحمة لصوتها و ما تسکن حتّی یأتیها النّبیّ فیقول یا بنیّة قد ابکیت
اهل السموات و شغلتهم عن التقدیس و التسبیح فکفّی حتّی یقدّسوا و ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده فرمود فاطمهٔ زهرا گاهی نعره میزند بمجرد شد که از خروش او جهنّم بخروش میآید اگر ملائکه از ضبط
نمایند هر اینه همه اهل زمین را میسوزاند و تا آنحضرت در گریه است ملائکهٔ جهنّم را محافظت مینمایند و زبانهای
جهنّم را محافظت مینمایند و درها را از ابی میبندند و دریاها نزدیکست که بجوش آید و از یکدیگر بپرند و بهر قطرهٔ
از آن ملکی موکّل است که همین آواز فاطمه را میشنوند از احفظ مینمایند و جوش از او فرو مینشانند اگر مبادا اهل
زمین را غرق نمایند ملائکه پیوسته ترسانند برای او گریانند و تضرّع و استغاثه میکنند بدرگاه الهی و آواز
بتقدیس بلند میکنند بدرگاه الهی از ترس عذاب اهل زمین اگر یک صوتی از صوتهای آن ملائکه بر زمین میرسید
هر اینه اهل زمین همه مدهوش میشدند و کوهها کنده میشد و زمین بلرزه میآمد ابوبصیر میگوید عرض کردم
فدای تو شوم انّ هذا الامر عظیم این امر عظیمی است که میفرمائی حضرت فرمود آنچه نگفتم عظیمتر است از آنچه
گفتم پس فرمود ای ابوبصیر آیا نمیخواهی از کسانی باشی که یاری میکنند فاطمهٔ زهرا را در گریه کردن بر فرزندش همین که
اینکلام سوزناک را از آنحضرت شنیدم گریه بر من رو آورد بحدّیکه نتوانستم جواب آنحضرت بگویم پس آنحضرت بر
خاست و رفت بمصلّای خود و من بیرون آمدم و نتوانستم طعامی خورد و مرا در شب خواب نبرد و روز دیگر ترسان
و خائف بخدمت آنحضرت رفتم و چون دیدم که آنحضرت ساکن گردیده است من ساکن شدم و حمد نمودم خدا را که بر
من عقوبتی نازل نشد و هم چنین فزع و جزع آمدند هفتاد هزار ملک و از زینت جمیع سندها بر ایشان نازل رو
قیامت چنانچه در مجالس سابقه مفصّلاً سمت تحریر یافته حدیث ابوذر رضی الله عنه و لکن مناسبت اینجا
از کیفیّت ابوذر وفات او ذکر شود وقتی که ابوذر را عثمان به ربذه فرستاد یک دختر و یک پسر و زنی داشت
اوّل زنش فوت شد بعد پسرش که اسمش ذر بود وفات یافت بر سر قبر پسر آمده دست بر قبر گذاشت و فرمود ای

ذر خدا ترا

ذر خدا ترا رحمت کند بدرستیکه خوش خلق و نیکو بودی با پدر و مادر و از دنیا رفتی من از تو راضی بودم
بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر از خدا حاجتی نیست کاشکی میدانستم که با تو چه گفتند و تو در جواب چه
گفتی خداوندا من حق خود را باو بخشیدم و تو نیز حق خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم
از من آه آه از آمدن جناب سیّد الشهداء بر بالین علی اکبر و فرمودنش ای پسر تو رفتی و راحت شدی و پدر تو از همّها
و غم گذاشتی علی الدّنیا بعدک العفا و بعد از چندی وفات ابوذر رسید دختر ابوذر میگوید که سه روز بود که
نه پدرم و مرا بر داشت بطرف صحرا که مگر گیاهی بدست آورده قوت خود کنیم چیزی بدست ما نیامد پدرم قدری
ریگی جمع نموده سر خود را بدان ریگ گذاشت نظر کردم او را در حال احتضار دیدم گفتم ای پدر من با تو چکنم در این
بیابان تنها و غریبی ابوذر گفت این خبر در غزوهٔ تبوک حبیب من رسول خدا صلّی الله علیه و آله خبر داده
بمن که بعد از وفات من جمعی از اهل عراق آمده مرا دفن میکنند ای دختر من مرا بعد از جان دادن من اگر توانستی
جنازهٔ مرا بر سر راه ببر و الّا برو در سر راه عراق بنشین و باهل قافله بگو که ابوذر مصاحب رسول خدا صلّی الله
علیه و آله غریب و بیکس از دنیا رفته و جنازه اش در زمین مانده پس دختر ابوذر هر چه سعی کرد که نعش پدرش را
بر سر راه ببرد نتوانست و بر سر راه آمده باز برگشت تا چهل دفعه میآمد و پدر را در بغل میگرفت و میگریست باز میرفت
آه ای دلبند در روز عاشورا کسی نبود که بر سر راه مدینه بنشیند بگوید الصّلوة مات الغریب چرا نبود دو دفعه باواز
بلند گفتند یکی آنوقت که آنجناب از اسب افتاده **محتشم** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر
غلط نکنم عرش بر زمین افتاد فریاد کردند که حسین بن علی از اسب افتاد همه لشکر با نیزه و خنجر و شمشیر
و چوب و سنگ بر بدن آنحضرت دویدند و کردند آنچه کردند **دوّمی** آنوقت که سر انورش بر سر نیزه شد
محتشم شد بر سر سنان چو سر شاه تاجدار افکند آسمان بزمین تاج زرنگار اوّل صدای تکبیر
بلند شد بعد فریاد جبرئیل پس فغان از جمیع ما سوی الله آمد الحاصل اهل قافله رسیدند که مالک اشتر
در میان ایشان بود حال آن دختر را دیده همه گریبان چاک کرده ابوذر را غسل دادند مالک اشتر دو حله برون
آورد که چهار هزار درهم قیمت داشت بر ابوذر کفن نمود تمام گذارده دفن کردند و مالک اشتر کجاوه از برای
دختر ابوذر مهیّا نموده و تعیین کرده که اهل بیت او خدمتی رجوع نکنند که یتیم و غریب است و سوار شد بهمان

جز

وفات ابوذر ربذه

آمدن دختر ابوذر را جهد بر تربه

خبر دادند که دختر ابوذر سوار نمیشود گفت چرا عرض کردند که قبر را در آغوش کشیده مینالد و میزارد و مالک
اشتر آمده هر مهربانی کرد جدا نشد گفت ای شتر از قبر پدرم جدا نمیشوم قافله بگریه در آمدند آه آه امان
از بنی امیه و از اهل کوفه که عجب مهربانی کردند بیتیمان حسین را و خواطر ایشانرا عجب نگاه داشتند ستمها شمر ولد
الزنا که بچه جور و جفا سکینه را از نعش پدر بزرگوارش جدا کرد و هر چه فرمود ای شمر اگر تازیانه بزنی دل
تو خنک میشود راضیم که تازیانه بزنی اما برای خاطر خدا امشب مرا از نعش پدر جدا مکن باز آن لعین قبول
نکرده و جمعی که در تجهیز ابوذر بودند اولا که خدا را شکر میکردند که چنین تجهیزی روزی ایشان کرده که مثل ابوذر
بزرگواری را تجهیز نمایند از مصیبت و بسیار محزون شدند و میگویند در میان خود نزاع میکردیم در کفن نمودن او
هر یک میخواستیم که از مال خود او را کفن کنیم آخر قرار دادیم که همه از مال خود بدهیم همه شریک باشیم
آه واویلا در خصوص سرور مظلومان نیز از اهل کوفه با یکدیگر نزاع میکردند چه وقت آنکه میخواستند بدن
مبارک او را برهنه نمایند یکی عمامه مبارکش را میبرد یکی درّاعه آن یکی شمشیر آن دیگری زره حضرت آن لباس
کهنه را نیز بردند بالاخره بجهت انگشتری انگشت مبارکش را قطع کردند و بجهت بعضی از جامهها دستهای آن
بریدند تا راضی شدند بدن هزار و نهصد پنجاه و نه زخم خورده را خواستند که در زیر پای اسبان نعل بسته پامال
نمایند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس سی و نهم در کیفیت چهار غلام سیاه که چهره خال ایمانند از آن بلال و عشق نمودن فاطمه زهراء بواسطه شنیدن اذان بوی پیراهن پدر بزرگوارش و چهار نفر حمال نعش غریب و تغیّر نمودن احوال علیل بیمار بدیدن بدن پاره پاره عالیمقدار خود در قتلگاه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الجنة لمن اطاعه و لو کان عبدا حبشیا و خلق النار لمن عصاه و لو کان من امته سیدا قرشیا و لا یمکن النجاة منه الا من احب ذریة فاطمة علویا و یئس من روح الله من اتخذ ایمانا اموثا و السلام و الصلوة علی رحمة للعالمین و شفیع المذنبین و علی وصیه امیر المؤمنین و سید الوصیین و علی بضعته سیدة نساء العالمین و علی عترته ما دامت السموات و الارضون و علی اعدائهم

لعنة الله

لعنة الله من الآن الی یوم الدین فبعد جناب سید الساجدین سلام الله علیه فرمودند آتش دوزخ مخلوق
نشده است مگر برای کسی که نافرمانی خدا کند اگرچه سید قرشی نسب باشد و بهشت خلق نگشته مگر برای کسیکه
فرمانبرداری خدا تعالی کند اگرچه آنکس غلام حبشی باشد بلی در میان سیاهان چهار نفر سید شدند که فی الحقیقه
خال چهره اسلامند اول آن غلامیست که امیر مؤمنان حکم نمود دستش را ببریدند چنانچه وارد شده
که روزی مولای متقیان در مسجد کوفه بر مسند قضا نشسته بود که سیاهی را دست بسته آوردند و گفتند که دزدی
کرده است آنحضرت فرمود که ای سیاه دزدی کرده گفت آری یا امیر المؤمنین فرمود آنچه دزدیده یکدانگ و نیم میشود
او گفت زیاده است فرمود که بار دیگر از تو سؤال نمایم اگر اقرار کنی حق خدا بر تو لازم گردد دستت را قطع نمایم مجملا
بعد از سؤال اقرار دیگر نموده فرمود تا دست راستش را بریدند و آن دست بریده را بدست دیگر گرفته روانه شد و خون
از او میچکید عبد الله بن الکوا بر خورد از وی پرسید که دست ترا که برید گفت امیر المؤمنین و سید الوصیین و قائد الغر
المحجلین و اولای مردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله زوج فاطمه و پدر حسن و حسین مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل
و مولای همه خلایق بعد از رسول رب العالمین علی بن ابیطالب علیه السلام عبد الله گفت او دست تو بریده و تو در حق
او چنین میگوئی گفت چرا نگویم که دوستی او بگوشت و خون من آمیخته و دست من بحق بریده است پس عبد الله
بخدمت حضرت آمده آنچه دیده و شنیده بود عرض کرد امیر مؤمنان از آن گران گشته احضار او فرمود که در میان
دشمنان ما کسی باشد که عسل بگلوی او بریزیم جز دشمنی ما نیفزاید و در میان دوستان ما کسی باشد که اگر او را پاره پاره
سازیم غیر از دوستی ما یاد ننماید آنگاه فرمود قرة العین خود امام حسن علیه السلام را که سیاه را احضار نما چون حاضر
شد اینمضمون فرمود یا اسود من دست ترا بریده ام و تو اینهمه بر من ثنا میگوئی گفت یا امیر المؤمنین پدر و مادرم فدای
تو باد چرا نگویم که دوستی تو بگوشت و خون من آمیخته است و دستم بحق بریده که خدا بسبب تو اجزای خیر دهد چنانکه
تو مرا از عذاب آخرت نجات دادی پس حضرت آن دست بریده را از وی گرفته بجای خود منضم ساخت و ردای شریف خود
بر آن انداخته برخاسته دو رکعت نماز گذارد و دعا کرد که مردمان شنیدند که چه گفت در هوا آواز حزین و بلند آمین
میگفتند و کسی را نمیدیدند چون فارغ شد فرمود ردا از آن برداشتند دیدند که از برکت دعای آنحضرت بهبود یافته و
بهم چسبید چنانکه هرگز قطع نشده آه آه امیر مؤمنان نتوانست دست خود را از بدن جدا ببیند اگر [illegible]

درصحر

در صحرای کربلا مبود در وقتی که هر دو دست عباس را از بدن جدا نمودند بخدمت حضرت رسید پس جناب عباس بعد از قطع هر
دو دست مشک را بدندان گرفت الی آخره **دوم** بلال مؤذن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود بعد از آنحضرت
دیگر از برای هیچکس اذان نگفت مگر روزی فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود که دوست دارم که صدای مؤذن پدرم
بلال را باذان گفتن بشنوم پس چون این خبر ببلال رسید بر منار مسجد برآمده گفت که الله اکبر الله اکبر پس چون
صدای الله اکبر گفتن بلال بسمع آن معصومه رسید زمان حیات پدر بزرگوارش بخاطر مبارکش خلید نتوانست
خود را از گریه نگهدارد چون ابر بهار قطرات عبرات از دیده حق بینش میبارید چون بلال گفت که اشهد ان محمدا رسول
الله که آن معصومه نعره از قلب محزون برکشید برو در افتاد غشی کرد چون حاضران از احوال آنحضرت مطلع شدند
همه صداها بلند کردند که ای بلال ساکت شو و اذان را قطع کن که دختر پیغمبر از دنیا رحلت نمود و از شدت غشی
که بر آن مظلومه عارض شد همه گمان کردند که از دنیا رحلت کرده است پس بلال با هزار ملال اذان را قطع کرده
از منار فرود آمد چون آن مخدره از غشی بحال آمد با ناله حزین فرمود بلال مؤذن چرا اذان نمیگوید و اشاره
باتمام کردن فرمود بلال جواب اتمام ننمود و عرض کرد که ای دختر پیغمبر اگر اذان را اتمام کنم بر جان شما میترسم
و خوف دارم که شما تاب شنیدن صدای من باذان نمیباشد پس آنحضرت او را از اذان معاف داشت و لکن خود از گریه
و ناله در شب و روز آرام نمیگرفت چنانکه همه اینها تفصیلا گذشت از حضرت امیر المؤمنین روایت شده
که فرمود که چون پیغمبر خدا را شستم در پیراهن خودش و آن پیراهن را از بدن مطهر آنحضرت بیرون آوردم جناب فاطمه
چند دفعه بمن گفت و التماس کرد که پیراهن پدرم را بمن بنما تا بوی پدرم از آن بمشام من برسد دلم قوت بگیرد چون
او را نمودم و نظر آنحضرت بر آن افتاد و بوی آنجناب بمشام فاطمه رسید از شدت گریه و بیتابی غشی کرد و من عهد
کردم که دیگر او را بیرون نیاورم آه آه آنجوانان محشر پیراهن مطهر پدر بزرگوار را بمحض دیدن طاقت نیاورده
غشی کرد پس اگر پیراهن فرزند مظلومت را که بروایت ابن طاوس از صد سوراخ بیشتر داشت او را بر آن
حالت میدیدی چه حالت روی میداد آنجناب دختران اسیر در مجلس یزید دیدند اما چنان ناله کردند که یزید ولد الزنا با تمام
اهل مجلس همه هراسان شدند الی آخره **سیوم** از زهرة الریاض نقل شده که وقتی در مکه معظمه قحط شد اهل
مکه بجهت دعای باران بعرفات رفته از دعای ایشان ثمری نشد راوی گوید هفته دیگر بعرفات رفته در میان الجمع مرد

سیافام

سیافام ضعیف اندامی دیدم که آمده دو رکعت نماز گذارد و دعا کرده بسجده رفت و گفت خداوندا بعزت تو که سر از سجده
بر نمیدارم تا آنکه خلق را باران ندهی پس قطره ابری نفد سیر پیدا شد و قطعات دیگر نیز بآن پیوست و باریدن گرفت حمد
الهی بنفندیم رسانیده بمکه باز گشت و من بر اثر او میرفتم تا بخانه برده فروشی رفت و من باز گشتم و روز دیگر دینار و درهم
با خود برداشته بدر خانه آن برده فروش رفتم و گفتم غلامی میخواهم که شایسته غلامی بود تا شصت غلام بر من عرض کرد و من منتظر آن
غلام بودم و بیرون نیاورد گفتم جز این غلامان غلام دیگر نداری گفت شصت غلام بر تو عرض کردم که در مکه
نظیر خود ندارند آنگاه گفت نزد من غلام مجنون سیاه فامی هست که با کسی سخن نمیگوید گفتم او را بمن بنما غلام سیاه را
آورده بر من عرض کرد گفتم این غلام را بچند خریده گفت بهفت دینار و لکن بده دینار هم نمیارزد پس هفت دینار بوی
داده او را خریدم غلام گفت ای مولای من مرا برای چه خریدی من خدمت تو نمیتوانم کرد گفتم ترا نه جهت آن خریده ام که
تو خدمت من کنی بلکه برای آن خریده ام که من خدمت تو کنم گفت چرا گفتم برای منزلتی که ترا نزد خدای تعالی هست و آنچه
از تو مشاهده کرده بودم مذکور ساختم گفت مرا آزاد کن گفتم آزادی لوجه الله گفت الحمد لله این آزادی آقای
مجاز بود آیا آزادی مولای حقیقی چگونه باشد بعد از آن وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد و دست برداشته گفت الهی
که از آنوقت باز که ترا شناخته ام نافرمانی ترا نکرده ام و همیشه از تو سؤال میکردم که سر مرا فاش نسازی و چون فاش ساختی
از تو میخواهم که جان مرا قبض کرده بسوی خود ببری پس همان ساعت روح او بعالم قدس منتقل شد پس تجهیز و تکفین
نموده بروی نماز کردم و لکن در نفاست کفن اهتمام ننمودم چون شب شد حضرت سید انبیا را در خواب دیدم برد بر پوشیده
و شیخ خوشروی در پهلوی او بود و حله سفیدی در بر داشت و دست مبارک حضرت بر دوش شیخ بود پس و بمن اراده
و اکرام من نمود و لکن او فرمود از خدا شرم و از من آزرم نکردی گفتم تو کیستی گفت من محمد صلی الله علیه و آله و این پدر
من ابراهیم است گفتم چگونه شرم نمیکنم و من خود بسیار صلوات بسیار بر تو میفرستم فرمود است کفنی و لکن دوستان از دو
خدا وفات کرد تو کفن او را نیکو نکردی آیا ندانستی که او رفیق من و رفیق ابراهیم است در بهشت آه آه رسول خدا صلی الله علیه
و آله بجهت سبک بودن کفن غلام سیاه چون دوست خدا بود متأثر شده و با آن مرد فرمودند از خدا شرم نکردی
یا رسول الله چه حالت روی میداد آنوقتیکه نظر مبارکت بر بدن پاره پاره و خون آلود جگر فرزندت حسین مظلوم
افتاد و در زیر سم اسبان استخوانهای سینه خورد شده و لباس بدن بغارت رفته و سر از تن جدا شده بی غسل

کفن

کفن نه بالائی بیکسهای کرم کربلا مکشا علی وجهه چنانچه جمال میگویند شب بعد عاشورا رسول خدا و علی
مرتضی و حسن مجتبی تشریف اوردند الی اخره چهارم از حضرت امام جعفر منقولست که پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله در میان جمعی از اصحاب خود بود که ناگاه سیاری را بجنازه بیجه چهار نفر از زنگیان برداشته بجانب قبرستان میبرند
انجناب فرمودند سیار ابنزد من اورید پس او را نزد انحضرت گذاشتند روی وی را گشوده خطاب بامیر المؤمنین ع کرده فرمودند
السیار ابنزد من اورید پس او را نزد انحضرت گذاشتند روی وی را گشوده خطاب بامیر المؤمنین ع کرده فرمودند یا علی این
ریاح است غلام ال نجاح حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند هر وقت این غلام مرا میدید در ان بسته پای بجستن جستن پیش
من امد و گفتی یا علی بدرستیکه من ترا دوست میدارم میشنیدم بود که انغلام را بجهت مظنه گریز پای بند ها نهاده
باشند پس پیغمبر خدا صلی الله علیه واله بغسل او امر نمود و در جامه از جامهای خود او را کفن کرده بر او نماز گذارد و
مسلمانان با قبرش تشییع وی کردند مردم اواز شعف مانند اواز وزیدن باد شنیدند یا پرواز مرغان در اسمان
شنیدند جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند که تشییع جنازه این سیاه کردند هزار گروه از ملئکه و هر گروهی
هفتاد هزار ملک بودند بخدا قسم باینمرتبه نرسید این شرف و کرامت در دنیا فقط است مگر بدوستی تو یا علی راوی
گوید که حضرت رسول صلی الله علیه واله بلحد او نزول فرموده بعد از زمانی روی از او برتافت پس از زمانی دیگر خشت
بروی چید پس اصحاب انجناب گفتند یا رسول الله دیدیم ترا دوستی که روی از ان سیاه برتافتی و بعد از ان خشت بر او راست
کردی فرمودند بدرستیکه دوست خدا از دنیا رفت و تشنه بود پس زنان او از حور العین شرابی از بهشت برای او اوردند
و دوست خدا غیور است پس ناخوش داشتم که او را بسبب نظر بسوی زنانش ازرده خاطر سازم برای این روی از او گردانیدم بلی چون
حکایت چهار نفر از زنگیان بمیان امد که نعش غلام سیاه را برداشته بجانب قبرستان میبردند دل از یاد اوردن یکنفر
غریب شهید مسموم افتاد امد که چهار نفر حمال نعش او را برداشته بجانب قبرستان میبردند یا رسول الله انغلام
اگرچه از دوستان علی بود این غریب نیز از ذریه علی با این مذلت و خواری بجانب قبرستان میبردند این عرض کردم که چنین
ذلت بخ است نامیخواهم کسی را عرض نمایم از بزرگ فقرای ایشان چهار نفر حمال نیز ندیدند اه شنیدی که رسول خدا صلی الله
علیه واله مشغول بتجهیز و تکفین انغلام سیاه شد چونکه یکی از دوستان علی ع بود و جامه خود را بر او کفن نموده نماز
گذارده و خشت بر لحدش چید با ان عزت و احترام نمیدانم کجا بود رسول خدا صلی الله علیه واله در روز عاشورا

در صحرای کربلا که پاره های جگر علی و نور دیدگان انحضرت مانند عباس و علی اکبر و قاسم با بدنهای چاک چاک در بالای
خاک سرها از بدن جدا شده و همچنین همه دوستان و انصار علی کسی نبود که ان ابدان پاره پاره زخمین را جمع و دفن نمود
دفن نماید اری کسیکه دلش با بن غریبان بسوزد و کفن سوی بیمار کربلا بود چون نظر ان علیل بر ان بدنها افتاد خصوصا بدن
پدر مظلومش حالتی عارض شد که نزدیک بود روح از بدن شریفش بیرون رود خبر رشید امیر مؤمنان او را تسلی
داد الی اخر عزیز من چگونه میشود که ان بیمار علیل مشرف بموت نشود و حال انکه مانند خامس ال عبا و سبب بقای ارض و سما
سید الشهدا پدر را کشته و در خاک و خون اغشته و سر از تن جدا شده مشاهده نماید در طرف دیگر شبیه ترین
خلق برسول الله صلی الله علیه واله از جهت صورت و سیرت و گفتار و رفتار نوجوان ناکام برادر بی سر را با بدن چاک چاک
برادر دیگر شیرخواره لبها کبود شده حلقوم سوراخ شده در دامن ها مو افتاده و طرف پسر عم نو داماد بی سر و خون
جگر معاینه کند در اطراف ایشان اصحاب با وفا و جان نثاران که هر یک جان شیرین نقد پدر بزرگوارش کرده علاوه
همه اینها خود نیز علیل بیمار و بمرض جسمانی گرفتار بود اسیر قوم ستمکار و اهل بیت پدر خود را بر شتر سوار موها
پریشان و دیدها گریان و همچنین از ملاقات ابن زیاد و یزید ولد الزنا کشید انچه کشید شما اعدا را که بدترین مصیبتها
است بگوش مبارک خود شنید هر کدام از اینها المی است که بغیر از کسیکه صبر و طاقتش از جانب کبریائی باشد احدی را
تاب تحمل ان نیست و بعد از انکه از اسیری خلاص شد بمدینه امد منازل و حجرات طاهرات از اهل انها خالی دید چنانچه
بر انسرور روی داد که مافوق ان متصور نیست انا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهلم در مستجاب شدن دعای چهار پیغمبر و رفتن حضرت زکریا با زوجه اش بتفحص یحیی و او در بتخانه الخ و طاقت ایوب در چهار جا تمام شد نیز داخل شدن جاثلیق بمجلس یزید چهار حکم کردن یزید ولد الزنا فخر نمودن ان ولد الزنا در نزد هند و گفتگوی جناب زینب با یزید و افتادن یزید و نفرین کردن شایسته اله با رض نینوا و اسب تاختن ده نفر در بدن شهر با اسبها و خورد کردن سینه انمظلوم را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا من یجیب دعوة الداعین و یقضی حوائج

المحتاجين استجب دعواتنا يا مجيب دعوة المضطرين كما استجبت لانبيائك المرسلين و نصلی و نسلم علی
محمد جد الحسن و الحسين و علی ابی الحسن و الحسين و صل اللهم علی الحسن و الحسين و علی الائمة من ذرية
الحسن و الحسين و علی اصحاب الحسن و الحسين و علی اصحاب الحسن و الحسين و علی انصار الحسن و الحسين و ارزقنا
اللهم فی الدنيا زيارة الحسن و الحسين و فی الاخرة شفاعة الحسن و الحسين و العن اللهم علی ظالمی الحسن و الحسين

فبعد مضمون بعضی از فقرات خطبه حمد میکنم ترا ای پروردگار من که هر کس ترا خواند اجابت میکنی او را و ای
حاجتهای محتاجین را اجابت نمائی دعاهای ما را ای اجابت کننده دعاهای مضطرین چنانچه مستجاب نمودی دعاهای پیغمبران
مرسل را بلی چهار نفر از پیغمبران هر کدام مطلبی و حاجتی خواستند پروردگار رؤف مهربان مستجاب نمود دعاهای ایشان را
اول ایشان حضرت زکریا بود عرض کرد پروردگارا ببخش مرا از جانب خود فرزندی که اولی باشد بمیراث من از نسل
خویشان من که میراث برد از من پس جناب واهب العطایا حضرت یحیی را بآنحضرت روزی کرد و جناب یحیی چنان رقیق القلب
و خایف بود که بمجرد استماع احوال قیامت دلش مضطرب میشد در مجلسی که حضرت یحیی بود جناب زکریا از عذاب
خدا کلمه نمیگفت و بجز شرح رحمت غیر متناهی نمیکرد روزی زکریا بر روی منبر بجانب راست و چپ نظر کرد حضرت یحیی را
ندید آنحضرت در پس ستونی بود او را ندید سخن از عذاب الهی ادا کرد و فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که
میفرماید که در جهنم کوهی هست که او را سکران مینامند در مابین کوه وادی هست که او را غضبان میگویند
زیرا که از غضب خدا افروخته شده است و در ان وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آنست و در ان چاه تابوتها
از آتش هست و هیچکس از غضبان نگذرد مگر بستن از خوف خدا حضرت یحیی چون این خبر را شنید فریاد بر کشید
و گفت که وا غفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران از مسجد بیرون رفت و فریاد میکرد که الویل لمن دخل غضبان
و با ناله و فغان از شهر بیرون رفت پس حضرت زکریا مادر او را مطلع ساخت و با یکدیگر بتفحص او بیرون رفتند
و بسر شبانان گذشتند از او خبر نیافتند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند از او احوال پرسیدند شبان گفت من او را
ندیدم اما سه شب است که از این کوه ناله و زاری بیرون میاید که از اثر آن گوسفندان من از چریدن باز مانده اند و گوش بآن ناله
داده اند و آب از دیدها میبارند زکریا گفت این نشان یحیی است نظیر شبان جناب اسمعیل که گوسفندان او را در کنار فرات
میچرانید و خبر داد باو که گوسفندان چند روز است که در موضعی چرا میکنند هر چند آنها را بکنار آب میبرم آب نمی آشامند

پس حضرت

پس حضرت اسمعیل با حق تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از پروردگار خود سؤال نمود جبرئیل امین از جانب پروردگار
نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب اینحالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون سؤال کردند گوسفندان بزبان فصیح عرض
کردند یا ذبیح الله بما خبر رسید که فرزند تو حسین مظلوم جگر گوشه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در این
زمین با لب تشنه شهید خواهد شد پس ما بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت از این آب نخوردیم خواستیم که در تشنگی
با آن غریب عطشان موافقت نمائیم حالا این گوسفندان اشرف نشان بی شیر است یا آنها اینشاه و ناله حضرت یحیی را
می شنیدند آب از دیدها میبارند اما آنها بمحض شنیدن که آن مظلوم بعد سالها چند در کنار همین آب تشنه شهید
خواهند کرد بجهت موافقت نمودن با آن غریب تشنه لب آب نمی آشامیدند و عزاداری میکردند و گریه میکردند
و خبر شهادتش را میدادند مجملا مادر یحیی زودتر رسید یحیی را دید در گوشه بسجده افتاده و چندان گریسته که سجده گاه از
آب چشم او تر شده مادرش نشسته سر او را در کنار گرفته جناب یحیی چنان پنداشته که ملک الموت بقبض روح او آمده
گفت ای عزرائیل بگذار مادر پیری دارم چند امانم ده که از ایشان حلیت طلبم مادرش در خروش و اضطراب شده
و گفت ای جان مادر منم مادر تو یحیی دیده باز کرد مادر را دید برخاست که فرار کند مادرش نشانید دست گرفته گفت
بحرمت شیری که از این پستانها خورده که با من بخانه آی پس در این حال زکریا رسید و او را بخانه آوردند اما آن از حال
مادر علی اکبر را سید مظلومان آورد مادرش بر سر نعش علی اکبر آمد الی آخره ای جناب زکریا رسید بسر یحیی
و سید الشهدا این رسید بسر علمدار کربلا این کجا و آن کجا و همچنین آمد سید الشهدا بسر قاسم نوکدخدا کجا
وقتی آنجناب رسید دید بدن نازنین آن جوان تازه داماد در زیر پای اسبان مخالفان خورد شد و آن طرف آن طرف می
کرد و فرمود یا ولدی یعز علی عمک دنیا دشوار است بر عم غریب که او را بیاری طلبی این نحو یاری کند الی آخره
دویم ایشان جناب یوسف بود از کید زنهای مصر بتنگ آمد طلب نجات نمود خداوند عالم دعای او را مستجاب نمود
از کید و مکر زنان او را نجات داد **سیم** از ایشان جناب ایوب بود بعد اینکه مبتلا شد بانواع و اقسام نوائب صبر
آن بزرگوار و شکرش مشهور است اما در آنجا جا طاقتش طاق و صبرش تمام شد قال ربی انی مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین اول ذکر کرده اند که تمام اعضاء او بر اثر کرم مگر قلب و زبان که محل اذکار و افکار حق بودند و کرمها
خواستند که آنها را هم محل قصد کنند آنگاه بنالید که پروردگارا حال طاقت ندارم اکنون قصد مخزن اسرار

در مجلس مقدم گذشت

و مورد

وموردِ انکار تو کرده اند یعنی زمان که محل اذکار قادر سبحان الله ان ذکروا الله یذکرکم و تلبیکه بنبی الله الحرام و علی
انکا نفکر عنا خبر من عبادة سنة و مکان نزول فیوضات الهی است و من تاب آن ندارم گفت رب انی مسنی الضر و انت
ارحم الراحمین پروردگار من بدستی که بمن راه یافته ضرر بدنی که کرمان قصد چنین دارند اما بفدای ایوب صحرای
کربلا وقتیکه داخل شریعه فرات شد کفی از آب برداشته خواست که بیاشامد هنوز بحلقش نرسیده ملعونی
تیری بر دهن مطهر آن مظلوم زد و آب نصیب وی نشد اما دهان آنحضرت زمان از پر خون میشد بیرون میافکند
و دفعه دیگر نیز چنین امر اتفاق افتاد همین که از ذو الجناح بریگهای گرم کربلا افتاد جمیع سپاه هجوم آورده
شده بودند و او را به تیرباران و سنگ باران و چوب و غیره زدند بدن ناز پرورده فاطمه زهرا جراحت و اذیت بسیار رسانیدند
ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری بحلقوم کان گذاشته بر دهن آن تشنه لب زد دویم صبر ایوب تمام شد مانی
زمانی بود که هم دیگر میخواست قصد قلب وی نماید قال رب انی مسنی الضر طاقت نیاورد اما ایوب صحرای
کربلا در همین حالت که شنیدی والسهام تاخذه کل ناحیة وهو یتقیها بنحره وصدره تیرها از هر جانب
بر آنجناب میآمد و او طلب مینمود انها ابکلو سینه خود مینمود ای بدترین امت بد رعایت کردید
حق پیغمبر خود را که وصیت نموده بود در ذوی القربی ناگاه ملعونی سنگ عظیمی انداخت بر پیشانی نورانیش
زد و خون از آن محل جاری بر رخسار مبارکش جامه را بر گرفت که خون را از روی مبارکش پاک نماید فاتاه سهم
محدد له ثلث شعب فوقع فی صدره ناگاه آمد تیر سه شعبه زهرآلود برخورد بسینه آنجناب پس رو باسمان
کرده میفرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله بروایت ملهوف تیر زهرآلود سه شعبه دیگر انداختند بقلب
آنجناب وارد شد فاخرجه من وراء ظهره فخرج الدم کالمیزاب پس آن را از پشت سر کشید خون مانند ناودان
جاری شد اما ملعون دیگری که سنان گویند ظلمی نمود که هیچ گوشی تاب شنیدن ندارد و قلب شیعه از شنیدن
آن میگدازد نیزه بجنبر گردن او زد بعد کشید بسینه آن امام که مجمع علوم ربانی بود فرو برد که آن
مظلوم آنجناب کربلا [illegible] ای عزادار در آن حین طفل صغیری از آن امام که اسمش عبدالله بود در آنجناب
از خیمه با بدن لرزان دوید خود را در آغوش آن بدن پاره پاره انداخت ابن شقی خنجر خود را کشید سر آن طفل زد
یک جدا نمود اما آنجناب خون آن طفل را گرفت بجانب آسمان پاشید سیم که طاقتش طاق شد که [illegible]

رهبانان

رهبانان بود و آنجناب بود که شیطان ملعون دید که هر چند بلا بیشتر میشود شکر ایوب فزون تر میگردد رفت
بسوی جماعتی از اصحاب ایوب که رهبانیت اختیار کرده بودند و در کوهها میبودند و گفت بیائید برویم بنزد آن
بنده مبتلا شده و از او سؤال کنیم که بچه سبب باین بلای عظیم مبتلا گردیده است پس بنزد آنحضرت آمدند
و در میان ایشان جوانی که سابق گفت ای ایوب کاش ما را خبر میدادی که گناه تو چه بود که ما جوان نمیکنیم که از گناه تو
از خدا سؤال نمائیم که ما را هلاک کرد اندو ما گمان نداریم مبتلا شدن باین چنین بلائی که هیچکس بان بلا
مبتلا نشده است مگر بگناهی که از ما پنهان کرده ایوب گفت بعزت پروردگارم سوگند میخورم که او میداند که
هرگز طعامی نخوردم مگر آنکه یتیمی یا ضعیفی را با خود شریک کردم و هرگز مرا دو امر پیش نیامد که هر دو طاعت
خدا باشد مگر آنکه اختیار کردم آن طاعت را که بر بدن دشوارتر بود پس آن جوان گفت بد ابحال شما که آمدید بنزد
پیغمبر خدا و او را سرزنش کردید تا آنکه ظاهر کرد از عبادت پروردگارش آنچه را که مخفی میکرد و چون آنها رفتند و این
شماتت بسیار تاثیر در قلب او نموده بود بحدی که آتش حزن مشتعل و طاقتش بنهایت رسید قال رب انی مسنی الضر
پروردگارا بدرستیکه مس کرده است مرا حال بد و تو رحم کننده و از آنحضرت پرسیدند که در این بلاها کدام بر تو آن
شد کدام بلا بر تو صعب تر نمود فرمود که شماتت دشمنان عزیز من شماتت ایوب را بود و چون آنکه نفس پیغمبری داشت نفرماید
او و دو پیغمبرزاده نیز مبتلا بشماتت شدند یکی جناب یوسف بود زلیخا بجهت رفع تهمت از خود امر نمود که او را
غل و زنجیر در گردن انداختند در بازار میبردند و در پیش وی او کسی بود که فریاد میکرد اینست غلام عبرانی که اراده خیانت
و نظر بد بحرم پادشاه نموده و جزای چنین کس اینست و اما آن پیغمبرزاده دوم که خود مکرر فرمود انا الشام الشام
یعنی بیمار کربلا قافله سالار اسیران شام امام یوسف دختران و خواهران و عمه هایش اسیر در پشت سر بود و در پیش
رو سرهای بزرگوار شهداء بر نیزه زده بودند و داخل مجلس ولد الزنا نکرده بودند و سر پدر را در برابر دشمن بدید
کربلا احترامی نسبت بآن سر ننموده بودند ذر انوقت داخل شد در آن مجلس شوم جاثلیق النصاری و کان شیخا کبیرا
فنظر الی راس الحسین فقال ما هذا ایها الخلیفة فقال هذا راس الحسین بن علی بن ابیطالب و امه فاطمة
الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال فیما استوجب القتل قال لان اهل العراق دعوه لیجلس علی
الخلافة فقتله عاملی عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیه و بعث لی براسه فقال له جاثلیق اعلم انی کنت الساعة

فی البیعة

فی البیعة واذا قد سمعت رجفة شدیدة فنظرت واذا بشاب کانه الشمس فی وجهه وقد نزل من السماء ومعه
رجال فقلت لبعضهم من هذا فقال لی هذا رسول الله والملائکة من حوله یعزونه علی ولده الحسین ثم قال جابلق
لیزید ارفع الراس من بین یدیک یا ویلک لا اهلک الله فقال له یزید لعنه الله جئتنا باحلامک الکاذبة
ما علمنا ان اخرجوه فجعلوا یسحبونه ثم امر بضربه فاوجعوه ضربا فنادی یا ابا عبد الله اشهد لی عند جدک فانا اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله فغضب یزید لعنه الله فقال اسلبوه فقال یا یزید
ان شئت تضرب وان شئت لم تضرب فهذا رسول الله واقف بازائی وبیده قمیص من نور وتاج من نور وهو یقول لی البس
بینی وبینک ان اتوجک بهذا التاج البسک هذا القمیص الا ان تخرج من الدنیا ثم انت تبقی فی الجنة ثم قضی
نحبه رحمه الله تعالی **موضع چهارم** در صبر ایوب تمام شد کیفیت گیسو زوجه اش بوده در آنزمانکه آنحضرت
بیمار بود همه دوستان و آشنایان از صحبت او پا کشیدند مگر رحیمه زن او که از اولاد یوسف پیغمبر بود بخانها مردم خدمت میکرد
و خدمت مینمود از مزد خود غذای ایوب را بترتیب میداد تا روزی بدر خانه رفت بدر سرای پیرزنی رسید که بعروسی پسر خود
مشغول بود و طعام برای مردمان ساخته بود و چون بوی طعام بمشام رحیمه رسید گفت شاید که از این طعام بجهت آن پیر
تحصیل کنم پس بدانخانه رفت و بان پیرزن گفت که سالها است که بجهت بکام ایوب پیغمبر نرسیده تواند
شد که قدری از طعام خود در راه خدا بمن دهی تا بجهت آن بیمار برم نظر آن پیرزن بگیسوان رحیمه افتاد دید که چون
سنبل بر او میریزد گفت اگر گیسوان خود را قطع میکنی و بمن میدهی من ترا طعام میدهم گفتا ای پیرزن تو روا
داری که گیسوان دختر یوسف صدیق بعوض لقمه طعام بریده شود گفت ای رحیمه گفت چون بجهت رضای خدا
و تحصیل قوت پیغمبر خدا است باکی نیست پس رحیمه گیسوان خود را بریده بان پیرزن داده و قدری طعام گرفت بنزد
ایوب برد چون حضرت ایوب گیسوان او را بریده دید از آن حال سؤال کرد و چون سبب بریدن گیسوانها را با ایوب عرض کرد دل ایوب
بدرد آمده و گفت پروردگارا دریافته مرا حال بد مشقتم بنهایت رسیده است و تو رحم کننده رحم کنندگانی غرض از آ
جناب ایوب به آن بلاها طاقت داشت تا اینکه چون تلف جمیع اموال و اولاد و جوانان خود گردید که اگر آنها میماندند همینکه
کار بعیال رسید طاقتش طاق شد که زبان بناله بدرگاه اله گشود رب انی گفتا مان از احوال ایوب کربلا پس چگونه
بود وقتی که سر او بر نیزه بدروازه شام و عیال خود و دختران فاطمه زهرا اسیر شد و چون امام حی و میت و ساکت هستند

بچشم

بچشم پر از خون میدید که عیال آل رسول را بچه حالت داخل شهر میکنند بعد از اینکه یزید ولد الزنا مطلع شد بورود اهل
بیت شاه شهیدان آن ملعون چها حکم کرد **اول** آنکه بازارها را آیین بندند و خلق بعیش و عشرت مشغول شوند **دویم**
اهل بیت را از بازارها بیاورند در میان مردمان **سیم** بروش اسیران دست بسته غل بگردن بمجلس عام داخل
نمایند **چهارم** سر نور سر و مظلومان را در پیش روی تخت نشسته حاضر نمایند با چوب خیزران بعد آن
حضور را اخبار دارد شد در آنوقت هند زوجه یزید مقنعه خود را بر سر کرد و عبا را بعوض چادر بر سر کرد و آمد
در عقب پرده ایستاد تا مجلس یزید را تماشا کند ناگاه و اختر ناه که چشمش بسر بریده افتاد که در پیش روی یزید گذاشته
اند پرسید که این سر کیست یزید لعین خواست که در نزد او فخریه کند گفت ای هند این سر حسین فرزند فاطمه است
هند چون اینکلام را شنید گفت چه بسیار ناگوار و دشوار است بر فاطمه که سر فرزند خود را در پیش روی تو مشاهده
کند ای یزید وای بر تو بعمل آورده فعلی را که بر امتثنو تار شده در روز قیامت و الله که بعد از این من زوجه تو ام
و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت ای هند ترا چکار است با فاطمه هند گفت وای بر تو اگر ایشان میبودند هرگز ما و تو
هند نمیدیدیم وای بر تو ای یزید بجهت رسوائی ملاقات خواهی کرد خداوند را و جد او رسول الله را بعد پس یزید بهیجا گفت که بس
کن ای هند از کلام خود والله من خبر نداشتم از شهادت حسین نه من گفته ام که او را قتل کنید پس هند از مجلس بیرون
رفت و از کتاب احتجاج روایت شده که چون جناب سید الساجدین علیه السلام و اسیران را داخل مجلس یزید ملعون
کردند در گوشه نشانیدند که آن ملعون بهیجا سر بریده را با سر آل عبا در طشتی در پیش روی خود گذاشته با چوب
خیزران لبها و دندان آن بزرگوار میکند شعر میخواند پس جناب زینب فرمود که ای یزید چونکه گرفته از ما اطراف
زمین را پس ما صبح کرده ایم در نزد تو مثل اسیران ذلیل و همه ما را با ریسمانها بسته و بر ما صاحب سلطنت قدرت شده
و آیا گمان میکنی که این علامت خواری ما و کرامت تست در نزد خداوند که خوشحال و مسرور شده ای ظالم آیا
این عدالت که کنیزان و آزادکردها خود را در پس پرده ها و حجابها نگاه داری و دختران رسول خدا را
مثل اسیران در اطراف بگردانی بر حالتیکه چادرها و جامه های ایشان پاره پاره باشد و روهای ایشان گشوده باشد و موکلان
باشند دشمنان ایشان را از برای گردانیدن بشهرها و دیارها تا آنکه نظر کنند بصورتهای ایشان هر بیگانه و آشنائی و هر پائین
رتبه و بلند قدری در حالیکه نبوده باشد بهمراه ایشان از مردان نامحرم شوند و از خویشان ایشان پرستاری و همه اینها دور از منت

ازنو

ارزو و عجیب تر است از رفتار تو ای یزید که چه امید میتوان داشت از کسی که میر یزید از دندانها و پارهای جگر شهدا و بر پا کرده
است جنگ را برای سید انبیا ای یزید این همه نتیجه کفرهای باطنی است که از جهت کشتههای جنگ بدر در سینهها جمع
شده است طول نخواهد کشید که ندانی کسیکه از روی فرح و خوشحالی شعر میخواند خصوصا در حالتیکه بچوب خزد
بکوبد بر دندانهای ابی عبدالله که بوسه گاه رسول بوده است پس مشغول مناجات شده عرض کرد ای خداوندا بگیر حق ما را
و انتقام بکش از هر کس که ظلم کرده است بر ما و ریخته است خونهای ما را پس روی خود را به ان ملعون کرده فرمود که ای یزید از هم
دریده پردههای ما را او کردی انچه خواستی بکنی ای ظالم بجهت خاطر نفوس خبیثه در بیابان و افتاب افتاده است
بدنهای طیبه پاکیزه که رفت و امد نمیکنند نزد ایشان احدی از دوستان مگر حیوانات و درندگان بیابان الی اخره
چهارم از ایات اگر دعایش مستجاب شد جناب یونس بود بعد از انکه چهل شبانه روز در شکم ماهی حبس و سیر
دریاها میکرد و همینکه صدای ناله یونس بلا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بمسامع اسمانیان رسید
و توسل جست بانوار خمسه و نور حسینی نظر رحمت اله بان تعلق گرفت در ان تاریکی شکم ماهی بمقتضای فاستجبنا
له ونجیناه من الغم امر اله صادر شد به ان ماهی که او را بساحل دریا و ظاهر انکه بر ارض نینوای کربلا انداخت اما
بچه حالت از صدمه شکم ماهی که بران مدت بر رسید موهای بدنش ریخته پوست اندرون و گوشت از جمیع بدنش رفته
کاهیده شده مانند طفلی که از مادر تازه متولد شده و بعضی روایات چون گوشت سرخ و جوجه مرغ پر نارسته
که بر زمین افتد مبتلا گردید چون نظر رحمت اله بان احوال شکسته ان مدبر تعلق گرفت فی الفور درخت کدو برای او
رویانید که برگهای ان سایه براو افکند و بز کوهی امر فرمود حاضر گشته باو شیر میداد تا رفع عطش و موجب قوت
او گردید تا انکه قوت یافت اما مظلوم کربلا از ذو الجناح با بدن پر از تیر مانند مرغ پر برآورده بود بعوض درخت
کدو سایه شمشیرهای کافران و بجای شیر بز کوهی از دم شمشیرهای ابدار مخالفان که بفرق مبارکش و بدن ضعیفش
میرسید ای کاش باینها اکتفا کرده بودند دیگر ان بدن مجروح را در زیر سم اسبان پایمال نمیکردند چنانچه از فقره
کلام انمظلوم معلوم میشود که بعد از شهادت بدن پاره پاره ان غریب فاطمه را پامال سم اسبان کردند چنانکه فرموده اند
و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی و از کلام ابن طاوس و غیره بر میاید که انجماعت بسبب این عمل شنیع را
مرتکب شدند و از نهیب ان اخبار و زیارات نیز مستفاد میشود اما حدیث از انجمله روایت علی بن اسباط است که از حضرت

امام محمد باقر روایت کرده در کیفیت شهادت انحضرت که بیان فرمودند بنحوی که دل سنگ را اب میکند و در اخر
حدیث فرمودند و لقد اوطؤا الخیل بعد ذلک بعد کشتن اسبها خود را براو راندند و فقرات زیارات از انجمله فقره
زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون امده و در کتب مزار مسطور است که خطاب میکند بانحضرت بطول الخیول
بحوافرها ابن طاوس علیه الرحمه میگوید که عمر بن سعد لعین رو کرد بلشکر که کیست برود بدن مطهر سید الشهدا را
اسب تازد پس ده نفر از ان لشکر شقاوت اثر از برای این امر عظیم پا در میان گذاردند و اسامی ایشان را ذکر
کرده اند و در مجلس ابن زیاد ولد الزنا خودشان گفتند مائیم که اسب تاختیم بر پشت حسین تا اینکه با سم اسبهای
خود استخوانهای سید جوانان اهل بهشت را خورد کردیم ان ولد الزنا جایزه کمی بانها داد و هم چنین در زمان
مختار علیه الرحمه همین ملاعین را بنزد او اوردند که ایشان را به میخها کوبیدند بعد از ان اسبها بر بدن خبیث ایشان امر کرد
راندند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهل و یکم در بیدار نمودن
جناب زینب برادر خود را سه دفعه در سر بالین بیمار کربلا
امد دفعه چهارم جناب زینب خواتون سه دفعه بسر بالین
حضرت امام حسین ع امد و او را از خواب بیدار کرد اول وقتیکه
ابن ملجم ملعون ضربت بفرق مبارک حیدر کرار زد و جبرئیل در میان زمین و اسمان ندا کرد الی اخره و زینب صدای
جبرئیل را شنید بسر بالین برادر امده او را بیدار کرد دویم در وقتیکه جناب امام حسن علیه السلام زهر
نوشید جناب زینب بسر بالین امام حسین علیه السلام امده او را بیدار کرد سیم در عصر روز تاسوعا
لشکر بسمت خیمهها هجوم اوردند امد برادر را بیدار کرد الی اخره در مجالس سابقه تفصیلا گذشت انشاء الله
از دفعه چهارم که در عصر روز عاشورا بر سر بالین بیمار کربلا امد وقتیکه صدای لشکر بلند
شد زمین لرزیدن گرفت الی اخره مجلس چهل و دویم ملاقات نمودن حضرت
امام حسین علیه السلام جد بزرگوار را چهار دفعه از مدینه
تا کربلا جناب سید الشهداء ع وقتیکه از مدینه کوچ کرد بمکه و
از مکه بکربلا چهار دفعه جد بزرگوار را ملاقات نمود دو دفعه

در عالم خواب و دو دفعه در بیداری **اوّل** در وقت وداع شب بعد از دعا
سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا نزدیک صبح مشغول دعا و مناجات و گریه و زاری پس سر خود را بر قبر مبارک
گذاشته خواب بود در آن اثنا ناگاه نظر مبارکش بجمال جد معظم خود افتاد که در میان گروهی از ملئکه متوجه
آنجناب بودند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مظلوم را در بر کشید و سر او را بر سینه خود چسبانید و میان دو دیده
مبارکش را بوسید فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا چنین می‌بینم که بزودی با لب تشنه در زمین کربلا
بانواع محن و بلا شهید و بدن پاره پاره‌ات را بخون کشیده سرت را از بدن بریده اند و نزدیکست که تو هم مثل پدر مظلوم
و مادر مغمومت نزد ما آئی **دویم** در بیداری چنانکه از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است که چون حضرت
امام حسین عازم سفر عراق شد رفتم در نزد او و عرض کردم که تو فرزند پیغمبر و احد سبطین اوئی صلاح میدانم
که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادر ارجمند تو صلح کرد بدرستیکه برادرت صاحب رشد و عقل و مدبر بود
حضرت فرمود یا جابر آنچه برادرم کرد بامر خدا و رسول بود و من هم چنانکه میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی
که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را ببینی که بتو بگویند که آنچه من میکنم بگفته ایشانست
عرض کردم بلی پس اشاره کرد بر آسمان دیدم که درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی
مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهداء و جعفر را که فرود آمدند تا بر زمین قرار گرفتند پس من از جا برخاستم
بی اختیار و حیران ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جابر آیا من بتو خبر ندادم حکایت حسین را پیش از حسین
ایمانت صحیح نبود تا تسلیم کنی ائمه خود را و راه اعتراض بر ایشان مسدود نکنی آیا میخواهی ببینی جایگاه فرزندم حسن
و معویه را و جایگاه فرزندم حسین و جایگاه یزید را گفتم بلی یا رسول الله پس پا بر زمین زد و شکافته شد تا هفت دریا
و در زیر آتش جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره و ابو جهل را و معویه و یزید را با مرده شیطان که در سلسله عظیمی
زنجیر کرده بودند سخت تر بود عذاب ایشان از عذاب همه اهل جهنم پس فرمود سر بالا کن سر بلند کردم دیدم درهای
آسمان گشاده شد و اعلای درجات بهشت نظر آمد پس دیدم که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با همراهان
خود بالا رفتند چون بلند شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله صیحه زد ای نور دیده ملحق شو بمن دیدم سید الشهداء
نیز ملحق شد بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلا درجات آن جا گرفتند پس در آنجا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

نظر بمن کرد و دست حسین را گرفته فرمود ای جابر این فرزند من حسین است و با من است در اینجا پس تسلیم کن امر
او را تا از مؤمنان باشی جابر گفت کور شود دیده‌هایم اگر آنچه گفتم ندیده باشم از پیغمبر صلی الله علیه و آله **سیم**
در شب عاشورا بعد از آنکه از اشقیا امت مهلت طلبیدند بجهة وداع عبادت جناب احدیت پس تمام شب را بعبادت
و دعا و تلاوت بسر آوردند و همچنین اصحاب آنحضرت نیز خواب نکردند بلی در وقت سحر آنسرور که سالکان طریق حق
لحظه خواب ربود و آشفته از خواب بیدار شد فرمود میدانید چه در خواب دیدم عرض کردند بیان فرما خواب خود را یا بن رسول
الله فرمود دیدم که سگان وادی ضلالت بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و در آن میان سگ ابلقی بود که از همه
شدید تر بود بجهة هلاک من و از همه سعیش بیشتر بود و گمان دارم که از این قوم آنکه مرا شهید کند پلید باشد
بعد از آن دیدم جد بزرگوارم با فوجی از ارواح مقدسه بنزد من آمد و بمن فرمود ای فرزند مظلوم من تو بی شهید آل
محمد صلی الله علیه و آله اهل آسمانها و موطنان عالم بالا را بشارت باد من روح مقدست شود داده اند و همه منتظر
تو میباشند تعجیل کن تا افطار امشب نزد ما باشی و شراب طهور افطار نمائی و همراه جد فرشته دیدم فرمود ای
حسین این فرشته ایست از آسمان فرود آمده با شیشه سبزی که چون تو شهید شوی خون ترا در این شیشه کند و ضبط
نماید بملاء اعلی برد **چهارم** در بیداری شب بعد از عاشورا در وقت بریدن جمال ملعون دستهای آن مظلوم را صدائی
شنید تا اینکه پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی نازل شدند الی الخبر تا اینکه فاطمه زهرا مرثیه
و همچنین پیغمبر خدا محاسن مبارکش را و دستهای رنگین نمود الی الخبر چنانچه ابن عباس میگوید که رسول
خدا را در خواب دیدم که ریش مبارکش پر خون و دستها تا مرفق خون آلود بود پرسیدم سببش را فرمود یا ابن عباس حسین را
شهید کردند و اینها از خون حسین است

مجلس چهل و سیم در خواب دیدن چهار نفر مجلس عزای امام حسین را و آمدن فاطمه زهرا شب اربعین بکربلا و خواستن پیغمبر و علی را در عالم خواب

خوابهای بسیار در کیفیت جناب سید الشهداء دیده اند اما چهار از آنها متعلق بمجلس عزای آن بزرگوار است ذکر می نمائیم
اوّل از اسمعیل برادر زهری نقل کرده اند میگوید برادری داشتم از خویشان که او از در محبت مولای

منقبت یا امیر مؤمنان علیه السلام شهید کردند و اسماعیل همه اوقات از روی شبها میکرد تا یکروز در مجلس
تعزیه جناب سید الشهداء علیه السلام شد دید جمعی مشغول تعزیه اند و مضمون مصائب آنحضرت را ذکر میکنند میگریند
پس اسمعیل گریه بسیار کرد و از روی شبها نمود چون شب بخواب رفت در خواب دید مجمع تعزیه برپا شده و خلق بسیار
جمع شده اند پیر نورانی بر کرسی نشسته عمامه سفید بر سر بسته گریه میکند پس اسمعیل پرسید از جماعت که گریه
میکنند و آن پیر نورانی کیست گفتند آن پیر محمد مصطفی است گفت چرا گریه میکند گفتند مگر نمیدانی
که ایشان بر حسین علیه السلام تعزیه میدارند اسمعیل میگوید در آنوقت چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر من افتاد
فرمود ای اسماعیل امروز وارد تعزیه خانه فرزندم امام حسین شدی و در آن روی شبها بود بر آن رسید
ای اسماعیل گریه تو بر حسین مثل آنست که در راه او شهید شده باشی اگر این خبر را میخواهی برحسینم گریه
کن تا در حشر در زمره شهیدان محشور شوی پس از خواب بیدار شدم تا جوئی گفتم خواب من شاید راست نباشد پس
برادرم زهری گفتم میخواهم بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام برسم گفت آنحضرت در خانه است چون
وارد خانه زهری شدم چشم آنحضرت بر من افتاد فرمود ای اسمعیل جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در خواب
ترا چه سفارش کرد پس در مقام تعجب عرض کردم که گریه کردن بر پدرت مثل شهید شدن در راه خداست حضرت
فرمود ای اسماعیل تو چه دانی که در کربلا چه روی داد بر پدرم حسین او را مثل گوسفند ذبح نمودند و اموال او را
بغارت بردند خیمه او را سوزانیدند و عیالش را اسیر کردند مصیبتی عظیم است مصیبت حسین بعد از مصیبت رسول
خدا روی نداده ای اسماعیل هر کونه که اشک مصیبت او جاری شود خدا آنصورت را بر آتش جهنم حرام کرده اند
پس عزیز من بخواطر بیاور وقتی را که لشکر بخیمها ریختند الی آخره **دویم** از مقبل نقل کرده اند وقتی
اراده سفر کربلا نمودم تا رسیدم بشهر کلپایگان شب در خواب دیدم که از در قبله داخل صحن مقدس سید الشهداء
علیه السلام شدم دیدم جمعیت بسیار است در رواق حضرت منبری گذاشته اند و نور رسول خدا صلی الله
علیه و آله در بالای منبر نشسته است از یکی پرسیدم چه خبر است گفت شب جمعه است رسول خدا صلی الله
علیه و آله بزیارت فرزندش حسین آمده است بعد دیدم رسول خدا فرمود محتشم را بیاورید دیدم ملکی رفت
محتشم را آورد و رسول خدا فرمود محتشم آمد عرض کرد بلی فدای تو شوم فرمود بیا بالای منبر در مصیبت فرزندم

حسین گفته بخوان دیدم محتشم رفت در پله اول ایستاد فرمود بالا بیا رفت در پله دوم تا رفت در پله نهم
قرار گرفت بعد از آن شروع کرد بخواندن **محتشم** باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این
چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
تا اینکه خواند رو برسول خدا کرد و اشاره بقبر امام حسین گفت یا رسول الله این کشته فتاده بهامون حسین
تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست این ماهی فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره
بر تنش افزون حسین تست این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست
دیدم ملکی آمد و گفت محتشم دیگر نخوان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیهوش شد بعد از آن رسول خدا دامن
مبارک خود را برداشت و بدوش محتشم انداخت من در فکر افتادم معلوم که مراثی من مقبول طبع نیفتاده قبول
نشده است در این اثنا دیدم حوریه آمد گفت خواتون قیامت فاطمه زهرا علیها السلام میفرماید که مقبل هم از مراثی
خود بخواند من رفتم برابر منبر ایستادم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بالا بیا رفتم در پله اول ایستادم فرمود بیا
بالا تا رفتم یک پله از محتشم پایین تر ایستادم فرمود بخوان خواندم مضمونش اینکه سید الشهدا علیه السلام
آنقدر جنگ کرد از کثرت جراحات و از رفتن خون مانده شد ذو الجناح نیز از رفتار بماند تا آنکه خواند **مقبل**
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد دیدم حوریه آمد گفت که مقبل
دیگر نخوان جناب فاطمه زهرا غش کرد من پایین آمدم دیدم که جناب امام حسین علیه السلام از ضریح مقدس بیرون آمد با بدن
مجروح و بمن فرمود که مقبل خلعت تو با من است در رؤیا ترا شفاعت میکنم از ام سلمه نقل کرده اند میگوید روزی
در خواب قیلوله بودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند لکن غبارآلود غمگین ژولیده مو گرد بر
صورت مبارکش نشسته برخاستم بنا کردم با آستین پیراهن خود آن غبار را پاک کردن عرض کردم یا نبی الله ما لی
اراک بهذا الحال سبب این حال را پرسیدم فرمود ای ام سلمه امروز فرزندم حسین و اهل بیت او کشته شد در این
ساعت از دفن ایشان فارغ شدم **بیستم** از کتاب عیون جناب الرضا علیه السلام از پسر دعبل خزاعی روایت که گفت
چون پدرم دعبل را هنگام وفات رسید رنگ او متغیر شد سیاه کردید تا اینکه بسته شد من از این واقعه ترسیدم
و او را دفن کردم و بعد از سه شب او را در خواب دیدم جامهای سفید در بر و کلاه سفید بر سر دیدم او نورانی و منور گفتم

ای پدر ما فعل الله بك خدا با تو چگونه سلوك کرد گفت انبیا همه بدو من وکرفتند زبان من بجهه آن بود که
در دنیا شراب بنخوردم و چون مرا بقبر گذاشتند همچنان بار وی سیاه و زبان لال بودم که رسید کاینات رسول خدا صلی
الله علیه و آله حاضر شد جامهٔ سفید در بر و کلاه سفید بر سر فرمود تو بی در غسل مرثیه خوان شهدا اهل بیت من
عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن مرثیه را که در حق شهیدان اهل بیت من گفته من شروع کردم
خواندم لا اضحك الله سن الدهر ان ضحكت   وآل احمد مظلومون قد قهروا   هر که در دنیا و اهل آن
خندان باشند و حال آنکه آل محمد را ظلم و ستم رسید مظلوم و مقهور گردیدند   مشردون نفوا عن عقر دارهم
کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر   ایشان را بظلم و ستم از خانه و دیار خود آواره کردند و گویا از ایشان گناهی صادر شده
که بخشیده نشده پس آنحضرت گریست و فرمود احسنت مرا شفاعت کرد و جامها که خود در بر من پوشانید این جامها از آن
حضرت است در بر من و خدا بواسطهٔ آنحضرت از تقصیر من درگذشت چهارم روایت که شخص نصرانی
از برای حضرت امام زین العابدین علیه السلام مد روغن زیتون برسم هدیه آورد انجناب قبول نفرمود عرض کرد چرا
قبول نفرمودی حضرت فرمود که در این روغن موش افتاده چون نصرانی ملاحظه نمود دید آنچه حضرت فرموده بود صدق
نصرانی گفت هر که از غیب خبر دهد پیغمبر است مرا که خوابی دیده ام چون بر نزدیك مدتی رسید در شب خواب دیدم مجلس عظیمی
که کرسیها گذاشته اند پیر نورانی بر آن کرسی نشسته جوانی در برابر او ایستاده و دیدم حضرت عیسی را در برابرش نشسته
ایستاده چون عیسی را در کلیسا دیده بودم شناختم و دیدم پرده کشیده و صدای زنان بسیار از عقب پرده می آید و صدای
ایشان را می شنیدم که میگفتند اربعوا اربعو و مردم را میدیدم که بعقب پرده میرفتند کاغذها میگرفتند خلعتها می
پوشیدند و طعامها تناول مینمودند چون حضرت این خواب را شنید گریه بسیار کرد و بیهوش شد خادم آنحضرت نصرانی را
ملامت کرد حضرت بدست خود اشاره فرمود که متعرض نصرانی مشو چون بهوش آمد فرمود ای جوان نصرانی آن
مجلس عظیمی که مردم گریه میکردند مجلس ماتم حسین علیه السلام بود و آن پیر نورانی که بر کرسی نشسته بود محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله بود و آن جوان که در برابر ایستاده بود علی بن ابیطالب علیه السلام بود و حضرت عیسی صاحب تعزیه
و آن زنان که در عقب پرده می گفتند اربعوا آسیه و مریم و حوران بهشت بودند چون ایام اربعین است و زن سیاه پوش
فاطمهٔ زهرا مادر حسین بود و آن نامه ها که دیدی برات آزادی ماتم داران بود و آن خلعتها چون اربعین تمام شد

بود جده ام بایشان خلعت داد که تعزیهٔ آنحضرت را تمام کرده اند و آن طعامها طعام بهشت است برای تعزیه داران حسین
آورده اند چون تعبیر خواب تمام شد نصرانی گفت اسلام را عرض کن که مسلمان شوم چون مسلمان شد گفت میخواهم از آن جامها
بمن داده شود حضرت فرمود ترك تعزیهٔ پدرم مکن نصرانی گوید چون شب دیگر بخواب رفتم باز همان مجلس را در خواب دیدم در این
اثنا حضرت عیسی پیش من آمد فرمود که محمد مصطفی ترا میخواهد چون پیش آمدم آنحضرت مرا در بغل گرفت و فرمود
یا علی جوان تازه مسلمان را نزد فاطمه ببر دیدم دستم را گرفت و بعقب پرده برد که صدای فاطمه آمد که ای جوان تازه مسلمان
خوش آمدی دیدم دستی از عقب پرده در آمد و خلعتی و کاغذی برای گذاشته فرمود این حصه و رسید تست که بر حسینم گریه
کرده من از خواب بیدار شدم بخدمت حضرت امام زین العابدین آمدم چون نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود ای جوان خلعت
کاغذ خود را گرفتی خوشا بحال تو که فاطمه زهرا از تو راضی شد حالا تو هم میخواهی فاطمه زهرا از تو نیز راضی
شده خلعت و برات دهد بخاطر بیاور کیفیت اربعین را که فاطمه بزیارت و عزاداری حسین می آید چنانچه عماد
اردبیلی ره از یحیی نقل کرده گفت من در خدمت جابر بن عبدالله بودم در شب نوزدهم صفر بیکمنزلی کربلا فرود
آمدیم زوجه من خدیجه در آن سفر همراه من بود پس خیمهٔ بجهه او برپا نمودم من و جابر در گوشهٔ نشسته بودیم
میگفتیم که فردا بکربلا وارد میشویم و زیارت آقا و مولای خود حضرت امام حسین را و مراسم تعزیه داری بجا می
آوریم در اثناء این گفتگو بودیم که ناگاه صدای گریهٔ خدیجه را شنیدم برخاستم و بجانب وی روانه شدم
و چون بنزدیك خیمه رسیدم دیدم که خدیجه گریه میکند پیش رفتم دیدم موی سر خود را پریشان نموده و سر و روی خود
میزند و اشك مانند باران از دیده میبارد گفتم ای خدیجه این چه حالتست و سبب گریه چیست گفت ای یحیی بنشین
تا بجهه تو نقل کنم چون نشستم گفت الحال فاطمهٔ زهرا را در خواب دیدم که جامهٔ سیاه پوشیده و موی سر خود را پریشان
نموده و چهار هزار حوریه همراه او معصومه بودند که داخل صحرای کربلا شدند چون نظر فاطمه بر مرقد منور
فرزندش افتاد نوحه و ناله نمود و میفرمود ای نور دیده مادر ای غریب مادر ای تشنه لب مادر بعد از حلق تو را
بریده تو شو بعد من این امت بیوفا بر تو رحم نکردند و از جناب جد بزرگوارت محمد مصطفی شرم ننمودند و از
پدرت علی مرتضی آزرم نکردند و از ناله مادرت فاطمه زهرا نترسیدند که ای فرزند ترا با برادر و برادرزاده ها
و فرزندان با لب تشنه شهید کردند ای فرزند گرامی طفلان خود را بعد از تو که غمخواری نموده ای یحیی بعد از آن

کریه و زاری بسر کرده جوانان که طیبه نام داشت فرمود که ای طیبه برو بسر تربت پدر بزرگوارم و اخبار اعلام
نما که فاطمه بر سر قبر فرزندش حسین آمده است که فردا روز اربعین است و میخواهد که تعزیه حسین را بر پا کند و انتظار
قدوم مبارک ترا میکشد بحور دیگر فرمود برو بنجف اشرف و پدر حسین علی بن ابیطالب را اعلام نما چون حوری
روانه نجف اشرف شد حضرت فاطمه بهمان نحو سابق بر سر قبر امام حسین انداخت گریه میکرد که ناگاه دیدم
مرد محاسن سفیدی با نهایت حزن و اندوه بسرعت تمام میآید از عقب او مرد دیگری آمد دست بر سر داشت جوان
سبزپوشی از عقب ایشان در رسید و با ایشان متفق گردید من از ملک حوری پرسید که این مرد کیست و ایشان کیانند حوری
گفت نمیدانی که پیش از همه میآید محمد مصطفی است و آن یکی علی مرتضی است و آن جوان سبزپوش حسن مجتبی است
پس دید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد دید که حضرت فاطمه خود را بر روی قبر فرزندش انداخته زاری
میکند فرمود ای فاطمه زاری مکن که ساکنان ملاء اعلی را در خروش آوردی حضرت فاطمه ملتفت نشد که پیغمبر زاری
گفتگوی آنحضرت بود آنجناب فرمود که یا علی برو پیش فاطمه و بگوی که برخیز آنحضرت رو با امام حسن کرده فرمود
که ای نور دیده حسن برو بنزد مادرت و بگو که از سر قبر برادرت برخیزد و انقدر زاری نکند پس حضرت امام حسن
پیش آمد گفت السلام علیک ای مادر منم نور دیده تو حسن ای مادر مرا زهر جگر سوز صد و هفتاد پاره شد یا مادر چرا
سر از قبر برادرم برنمیداری پس جناب فاطمه سر از قبر حسین برداشت شیشه را از آن برد دست [illegible] فرمود ای فرزند
فدای جگر پاره پاره تو و حلق بناحق بریده برادرت شوم پس شیشه را بدست حضرت امام حسن داد و فرمود ای فرزند
شیشه را نگاه دار که اشک دیده تعزیه داران برادرت حسین را جمع نموده ام پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ملکی را فرمود که برو و ارواح مردان و زنان امت مرا حاضر گردان ساعتی شد که پیغمبران حاضر شدند با کمال نور و ضیا
و خلق دیگر با هودج بسیار آمدند من از حوری پرسید که ایشان کیانند حوری گفت که آنها که از پیش میآیند ارواح انبیاء
و اولیاء اند و ایشان که از عقب میآیند مردان امتند و آنها که در هودج اند ارواح زنان امتند آمدند که امروز تعزیه حضرت
امام حسین فاطمه را یاری و موافقت نمایند پس آن زنان از هودج بیرون آمدند و در برابر حضرت فاطمه ایستادند و سلام کردند
و بر دور قبر حضرت امام حسین علیه السلام حلقه ماتم زدند و بتعزیه داری مشغول شدند

مجلس چهل و چهارم در عفو نمودن پروردگار رحیم چهار نفر از ملائکه را بسبب

نفر را بواسطه سید الشهداء علیه السلام و یکی را بواسطه صلوات
بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله در عالم بالا بجهت چهار نفر از ملائکه لغزش اتفاق
افتاد از بلندی افلاک بر پستی خاک افتادند یکی از آنها بواسطه صلوات بر پیغمبر پروردگار رحیم عفو فرمود
و سه نفر را بواسطه حضرت امام حسین علیه السلام از مذلت و خواری باوج رستگاری بمقام قرب خویشتن رسانید
اول مرویست که روزی جبرئیل بنزد رسول جلیل آمد عرض کرد که امروز امر عجیبی مشاهده کردم و آن اینست که در
وقت نزول از آسمان گذارم بکوه قاف افتاد دیدم در آنجا آواز ناله دلخراشی و فریاد جگرسوزی شنیدم دانستم که مصیبت
زده ایست که بهر آن سامعه منجر و [illegible] عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن او را در آسمان با عظمت هر چه تمام
دیده بودم که بر تختی از نور می نشست و هفتاد هزار فرشته در خدمت او صف زده می ایستادند و چون نفس میکشید از نفس
او ملکی خلق میشد پس او را دیدم با دل خسته و بالهای شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم
گفت در شب معراج من بر تخت خود نشسته بودم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر من گذشت و من
از برای او تعظیم لایق و تکریم شایسته بجا نیاوردم لهذا باین عقوبت گرفتار شده ام الحال تو شفیع من شو در
نزد حضرت ذو الجلال پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار کردم و عفو و مغفرت او را درخواست نمودم تا
آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر مغفرت خطیه خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد
تا بمقام قرب خود برگردد پس من صورت حال را بآن شکسته بال گفتم او بر جناب شما از روی اخلاص صلوات
فرستاد فی الحال بالهای او روییده از برکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک به بلندی افلاک و بمقام
خود رسید دوم مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرمود که حق تعالی اظهار کرد ولایت امیر المؤمنین را
بر ملائکه و همه ایشان قبول کردند فطرس ابا نمود پس حق تعالی بال او را شکست و او را در جزیره انداخت هفتصد
سال در آن جزیره عبادت حق تعالی میکرد چون حضرت امام حسین متولد شد خداوند عالم جبرئیل را با هفتاد هزار
ملک فرستاد بتهنیت و مبارکباد رسول خدا صلی الله علیه و آله بولادت آنحضرت پس مرور نمود جبرئیل بفطرس
فطرس گفت ای جبرئیل بکجا میروی گفت خداوند عالم مرا فرستاده است بمبارکباد محمد صلی الله علیه و آله بمولودی
که متولد شده در این شب فطرس گفت مرا با خود ببر و از او سؤال نما از محمد صلی الله علیه و آله که دعا نماید

شهادت او را باهل آسمانها و زمینها دادند پس گفتم که میکشد او را گفت این جبرئیل است او خبر است مخبر دادن
از قاتل او پس گفتم ای جبرئیل راست است آنچه این ملک میگوید گفت بلی یا رسول الله گفتم چگونه دانستی قاتل
او را پس گفت یا رسول الله حق تعالی خلق کرده است این ملک را پیش از تولد حسین بهزار سال و خدا چنین تقدیر
کرده بعد از شهادت امام حسین مجاور قبر او خواهد بود ثم عرج به الی السماء عزیز من شنید که بواسطه مسح
دست مبارک امام حسین اعضاء ملک صحیح و سالم شد و باعث عفو و لغزش وی گردید از این همین دست
بود که جمیع ملائکها حاملان عرش شدند و ندکرها و دافع همه بلاها و باعث شفاء کل امراضها بوده
همین دست بود همیشه بر سر یتیمان و بیکسان بوسه زنان بلکه شاه امکن بر سر کل اهل یقین چنانکه بر
سر دختر خود سکینه خاتون در روی که خواهش نمود از نور الجناح بابین باب الی آخره و همین دست بود که برای
انگشتر انگشتش بریده و بجهه بعضی از لباسها ساربان ملعون الی آخره و صاحب چنین دست با بدن چاک
چاک بر روی خاک و سر انورش بر سر نیزه الی آخره **مجلس چهل و پنجم در معجزات امیر**

مؤمنان در جنگ صفین با معویه بن ابی سفیان لعنه الله و فتح
نمودن حضرت امام حسین و فرستادن مالک اشتر ابراهیم را
بجنگ و بوسیدن امیر مؤمنان میان دو چشم ابراهیم را و کشتن
ابراهیم عبید الله زیاد را و خلاص نمودن امام حسین ابن زیاد را
از مجلس امیر مؤمنان و خلعت دادن و ملعون در عوض چوب
بر لب و دندان او زدن و جنگ نمودن جناب عباس در صفین
و پشیمان شدن زبرقان حمله کردن امیر مؤمنان با مالک و
استغاثه نمودن انحضرت و لبیک گفتن دوازده هزار نفر
در جواب وی که در پیش روی تو کشته میشوم بر خلاف اسمان

او مینویسد در کتاب مبین خطاب بمؤمنین نموده میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید شما انصار و یاوران خدا این
بمقتضای این کلام همه مؤمنان مامورند بنصرت دین الهی و تأیید شریعت و ملت جناب رسالت پناهی پس اول کسی که

در اعزاز

در اعزاز دین و اعلاء کلمة الله رب العالمین کوشش نموده حیدر کرار روانه کردگار کرد همه عمر کوشید و جانفشانی

نموده بر تیغ آتش بار دمار از روزگار کفار بر آورده اگر نه ذو الفقار صاعقه کردار آن شیر پروردگار بنو عمود اسلام محکم
شد چنانچه شفیع انس و جان بزبان معجز بیان فرمودند ضربة علی یوم الخندق بهتر است از عبادت انس و جان پس در جهاد
غزوه از غزوات آن مولای متقیان با رئیس کفر و طغیان معویه بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران بجهه روشنائی
چشم محبان و شیعیان چون مشتمل بر معجزات آن وصی خاتم پیغمبران است ذکر مینمائیم **اول** عن صعصعة بن صوحان
قال لما عقد علی بن ابیطالب علیه السلم الالویة لاجل حرب صفین اخرج لواء رسول الله ولم یر ذلک اللوا
منذ قبض رسول الله فعقده علی و دعا قیس بن سعد بن عبادة فدفعه الیه و اجتمعت الانصار و اهل بدر فلما نظروا
الی لواء رسول الله بکوا فانشأ قیس بن سعد بن عبادة یقول هذا اللواء الذی کنا نحف به دون النبی و جبرئیل لنا مدد
در جنگ صفین لشکر معویه ملعون پیش از لشکر امیر مؤمنان وارد مشرعه فرات شدند و مانع شدند اصحاب آن حضرت را
از آب معویه ملعون ابو الاعور سلمی را با شش هزار کس موکل بشریعه فرات کرده بود اصحاب امیر مؤمنان از تشنگی شکایت
نمودند مالک اشتر بخدمت آن بزرگوار عرض نمود حضرت جام آبی طلبید از لعاب دهن مبارک بر آن جام انداخت
از معجزه آنحضرت از آن جام آب مانند چشمه جوشید تمام لشکر و دواب ایشان همه سیراب شدند و مشکها را پر کردند
باز آب ایشان تمام شد از بی آبی شکایت کردند حضرت باز جام آب طلب نمود انگشتان مبارک را فرو برد بمیان جام
آب از میان انگشتان مانند چشمه آب جاری شد که تمامی لشکر و دواب ایشان سیراب شدند مشکها را پر کردند روز سیم
باز بعد از شکایت جام آبی طلبید انگشت مبارک گذاشت از نوک انگشت بنا گذاشت آب جاری شد و سیراب شدند
و مشکها را پر کردند بعد از تمام شدن آب شکایت از بی آبی نمودند سوطی در دست داشت تازیانه اسب یا چوب که
که بزرگان در دست دارند و او را بر سنگ زد مانند معجزه حضرت موسی دوازده چشمه جاری شد لشکر آب برداشتند
سیراب شدند و هم چنین دواب ایشان باز از عطش شکایت نمودند مالک بخدمت ابو الاطهار عرض نمود آنوقت
در میان لشکر میگشت کنار دو تلی بود حضرت انگشتها را فرو برد در آن تل از آنجا انگشتان چشمه جاری شده
همه لشکر و دواب سیراب و روز دیگر از بی آبی مالک بر آنحضرت عرض نمود بمالک فرمود برو به ابو الاعور بگو که
امیر المؤمنین میگوید از ما لای آب بر خیز با لشکر برو به اردوی معویه مالک رفت به ابو الاعور گفت ابو الاعور

با لشکر

بالشکر برخواسته داخل اردوی معویه شد لشکر امیر مومنان اب برداشتند معویه پرسید چرا امدید ابو الاعور گفت
عمرو عاص امد گفت عمرو عاص را طلبید گفت من خبر ندارم معویه گفت دروغ میگوی روز اول راضی نبودی که من
اب را بر روی لشکر علی بندم معویه گفت هر وقت من خالد را فرستادم اب را بدو باز لشکر از تشنگی شکایت کردند مالک
فرستادم معویه گفت به ابو الاعور که امیر المومنین میفرماید از سر اب برخیز مالک به ابو الاعور گفت باز مالشکر
برخاست داخل اردوی معویه شد گفت چرا امدی گفت خالد امد گفت پدرم میگوید معویه از خالد پرسید گفت من خبر
ندارم معویه گفت بعد از این بحرف هیچ کس گوش مکن اگرچه من خودم باشم مگر کسی که انگشتر مرا نشان بیاورد و فردا
شد لشکر تشنه شد مالک بحضرت عرض نمود از اردوی خود دست مبارک دراز کرده از انگشت معویه انگشتر را
بیرون اورد داد بدست مالک نشان برد به ابو الاعور داد و بالشکر برخاسته داخل اردوی معویه شد گفت باز چرا امدی
گفت خودت انگشتر را فرستاده بودی با من استهزاء میکنی انملعون با انگشت خود نگاه کرده دید انگشتر نیست گفت از کفم رفت
اینها همه از سحر علی است و شش هزار لشکر دیگر نیز به ابو الاعور منضم کرد مجموع دوازده هزار شدند گفت محکم نگاه
دار شب تعبیر را روز دیگر امیر مومنان حضرت امام حسین را خواست و دست مبارک در گردن او کرده فرمود ای نور دیده
برو اب را از لشکر معویه بگیر بعضی گویند چند نفر همراه خود برداشت بعضی گویند تنها نیزه را در دست خود گرفته
دوازده هزار لشکر معویه بود هشت هزار را بجهنم فرستاد و مابقی گریختند نیزه را در کنار اب بر زمین فرو برده
و تکیه بر نیزه نمود و لشکر امیر مومنان ابر انصرف کردند ای عزیز برادر چنانچه در روز عاشورا بر نیزه تکیه
نمود پس بطرف راست و چپ نگاه کرد الی اخره لشکر امیر مومنان اب برداشتند خود و دواب ایشان سیراب شدند و شجاعت حسینیه
در روز صفین ظاهر شد بعد از ان که خبر فتح حضرت امام حسین با امیر مومنان رسید اشک از دیدهای انحضرت جاری
شد عرض کردند یا امیر المومنین چنین فتحی دست الی اخره **دویم** در جنگ صفین در گیر و دار حرب زوال
افتاب و وقت نماز گذشت و حرب هم چنان قائم بود امیر المومنین انصار را تحریص کرده گرد و گرد اینها از جنگ مبارکی
از بهر حق است اکنون منتظر بهشت باشید جنگ کنید جان در بازید پس مالک اشتر با ابرهیم پسرش گفت جهاد
شاه بو کفتای پسر میخواهم در پیش امیر مومنان علیه السلام هنری ظاهر نمایی یا جان فدا کنی ابرهیم گفت منت دارم
پس اسب برانگیخت و خود را بلشکر شامیان زد و چند ان ایشان را بجهنم فرستاد و سر ایشان را ابرید و بخدمت امیر المومنین

اورد حضرت امیر علیه السلام پیشانی او را بوسید و فرمود ای پسر زود باشد که خون مرا از اعدا ما باز خواهی بلی مقصود
امیر مومنان علیه السلام بیان کردن جنگهای ابرهیم بن مالک با اهل کوفه و شامیان و وقوع ان واقعه که در وقت انتقام با اطمینان
قلب خون خواهی نماید خصوصا از ابن زیاد ولد الزنا اما کیفیت جنگ نمودن انملعون با ابرهیم او و مقاتله به با نمود
عاقبت بار قرار او در موصل کشید پس نامه به ابرهیم نوشت که ای پسر اشتر بدانکه ای خود مغرور مشو و ترک مبارزت
کن که پشیمان خواهی شد ابن نصیحت منست بشنو و الا من از تو با ابن دولت و سپاه ... ابرهیم نامه او را خواند و خنده
و گفت ابن ابله کاهی مرا منبر ... و گاهی مرا بطمع میافکند اگر تمام عالم از من باشد بهای یک قطره خون او دهم پیش
او را بیجواب مرخص کرد که برو بان ملعون بگو که اجلت نزدیک است و ظفر با ماست و بخدای عظیم تا ترا نکشم دست از جهاد
نکشم چون رسول باز گشت گفت که جواب نامه را ننوشت و سخنان ابرهیم را بلاو گفت ان ولد الحرام غمگین و ناشاد دل بجنگ بنهاد
چون صبح شد ابرهیم بر اسب اشهب سوار شد و شمشیر را از نیام مجرد ساخت و عبید عنید با جوم مردم و ماننده ظلمت
بر ابر افتاب نمایان امدند تا هنگام زوال سر گرم قتال بودند عاقبت دست از جنگ کشیدند بعد از ان یک زمانی حصین بن نمیر
ملعون با دو هزار سوار از لشکر ابن زیاد بیرون امده صف قتال اراستند و رفاعه بن غارب نیز با اصحاب دین بجنگ انکافر
لعین برخاستند او را که امدند بر حصین ملعون با رفاعه مدتها محاربه نمودند و غلبه هیچیک را نبود و رفاعه را انجا
امده بر ابن همام که فرا است که در روز عاشورا ابر بدیدها معجزات ... طلوع نمود ... رهنما میکه تا بن مجروح بر روی
خاک کربلا نشسته بودند از اطراف بدن ترنیش مر بخت الله ها که همیشه زبان رسول می مکیدا و را پیغمبر بوسه میدادی
و فاطمه زهرا میبوسید الی اخره پس رفاعه خدا را یاد کرد شمع بر ان ملعون زد که از خودش گذشت و بر سر نشست عبید ولد
الزنا عمر بن ضحاک را با مداد حصین فرستاد و ابراهیم ابو المیمون را بمدکاری رفاعه فرمان داد عبید خود را فوج فوج
میفرستاد و ابراهیم با یاران دسته دسته انکافر عبید ولد الزنا با ابراهیم خود را با ان دریای اشوب انداختند چون صحابه
ابراهیم قلیل و لشکر پسر مرجانه کثیر بودند ابرهیم با وا ان خود را با صحرای کربلا میانداخت کو با میگفت باید سنان آل
رسول بخواطر اوردید تنها و بیکسی سید الشهداء امام حسین را که او را جبست جان خود را فدا او و اصحاب او نمایید **نظم**

کمان کنید که صحرای کربلا اینجاست — امام بیکس و بی یار و اقربا اینجاست
ستایکه و تنها حسین در میدان — سپاه اهل ستم را لوا بپا اینجاست

اما تمامی لشکر در جستجوی انکافر عنید بودند که ناگاه نظر ابرهیم بسوی

بالشکر برخواسته داخل اردوی معویه شد لشکر امیر مؤمنان آب برداشتند معویه پرسید چرا آمد بابو الاعور گفت
عمروعاص آمد گفت عمروعاص را طلبید گفت من خبر ندارم معویه گفت دروغ میگوئی روز اول راضی نبودی کرمن
ابر ابر روی لشکر علی بند معویه گفت هر وقت من خالد را فرستادم آب را بند باز لشکر از تشنگی شکایت کردند مالک را
فرستاد فرمود بگو به ابو الاعور که امیر المؤمنین میفرماید از سر آب برخیز مالک به ابو الاعور گفت باز با لشکر
برخاست داخل اردوی معویه شد گفت چرا آمدی گفت خالد آمد گفت پدرم میگوید معویه از خالد پرسید گفت من خبر
ندارم معویه گفت بعد از این بحرف هیچ کس گوش مکن اگرچه من خودم باشم مگر کسی که انگشتر مرا نشان بیاورد
شد لشکر تشنه شد مالک بحضرت عرض نمود از اردوی خود دست مبارک دراز کرده از انگشت معویه انگشتر را
بیرون آورده داد بدست مالک نشان برد به ابو الاعور داد او با لشکر برخاسته داخل اردوی معویه شد گفت باز چرا آمدی
گفت خودت انگشتر را فرستاده بودی با من استهزا میکنی آن ملعون با انگشت خود نگاه کرده دید انگشتر نیست گفت از سحر گفتی
اینها همه از سحر علی است و شش هزار لشکر دیگر نیز به ابو الاعور منضم کرد مجموع دوازده هزار شد گفت محکم نگاه
دار شریعه را روز دیگر امیر مؤمنان حضرت امام حسین را خواست و دست مبارک در گردن او کرده فرمود ای نور دیده
برو آب را از لشکر معویه بگیر بعضی گویند چند نفر همراه خود برداشت بعضی گویند تنها نیزه را در دست خود گرفته
دوازده هزار لشکر معویه بود هشت هزار را واصل بجهنم فرستاد و ما بقی گریختند نیزه را در کنار آب بر زمین فرو برده
و تکیه بر نیزه نمود و لشکر امیر مؤمنان آب را تصرف کردند ای عزیز برادر چنانچه در روز عاشورا نیز تکیه بر نیزه
نموده بطرف راست و چپ نگاه کرد الی آخره لشکر امیر مؤمنان آب برداشتند خود و دواب ایشان سیراب شدند و شجاعت حسینیه
در روز صفین ظاهر شد بعد از آن که خبر فتح حضرت امام حسین به امیر مؤمنان رسید اشک از دیدهای آنحضرت جاری
شد عرض کردند یا امیر المؤمنین چنین فتحی در دست الی آخره **در قیم** در جنگ صفین در گیر و دار حرب زوال
آفتاب و وقت نماز گذشت و حرب هم چنان قائم بود امیر المؤمنین انصار را تحریص کرد که و گردانید از جنگ نومید
از رهمیت حق است اکنون منتظر بهشت باشید جنگ کنید و جان در بازید پس مالک اشتر با ابراهیم پسر شکر جهاد
سابو گفت ای پسر میخواهم در پیش امیر مؤمنان علیه السلم هنری ظاهر نمایی یا جانفدا کنی ابراهیم گفت منت دارم
پس اسب برانگیخت و خود را بلشکر شامیان زد و چند از ایشان را بجهنم فرستاد و سر ایشان را برید و بخدمت امیر المؤمنین

وار حضرت صادق منقولست که هرکس یکمرتبه صلوات بفرستد بر آنحضرت حق تعالی هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف ملایکه بعد از آنکه هر
صف ملایکه مطلع بر صلوات آنها میشوند هزار صف ملایکه نیز صلوات میفرستند از امالی روایت شده که روزی سید عالم در سایه نخل نشسته بود
و امیر مؤمنان در خدمت آنحضرت بود ناگاه زنبوری بیامد و پروانه وار گرد شمع رسالت را آغاز طواف میکرد و زبانی که آنحضرت محرم آن بود
تکلم مینمود امیر مؤمنان آستین میافشاند تا آنکس را دور گرداند آن بزرگوار تبسم فرمود گفت یا علی میدانی که این زنبور چه میگوید
بانه سرادق هستی که ما را مهمان کنید و میگوید که در فلان موضع قدری شهد نهاده ام امیر مؤمنان را بفرما تا بیاورد و عذرخواهی بسیار مینماید که سلیمان
پیغمبر را مور ضعیف پای ملخ مهمانی نمود اگر زنبور بینوائی خواجه دو سرا را بقدر عسل بهمانی کند عیب نخواهد داشت مجملا امیر مؤمنان
آن شهد را حاضر نمود آنجناب از حال زنبور احوال پرسید که خوراک شما شکوفه تلخ است چگونه میشود که در درون شما شهد حلوا میگردد
عرض کرد یا رسول الله هرگاه قدری شکوفه بدرون ما داخل شود نه الحال الهام الهی رسید تا به نوبت بر جان شما صلوات بفرستیم و بسبب آن
شکوفه تلخ را در شکم خود شهد و شیرین سازیم و از کتاب جامع الاخبار از حضرت رسول مختار مرویست فرمود که هرکس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد و آل محمد مرغی سبز از دهان او بیرون آید او را دو بال باشد مکلل باشد بمروارید و یاقوت و چون بال باز
کند مشرق و مغرب برسد پس پرواز کند تا بعرش آید و او را آواز باشد همچون صوت زنبور که صاحب خود را یاد کرده باشد پس حق تعالی
گوید ای مرغ ساکن شو و مرغ گوید در حالا ساکن نشوم تا آنکه پروردگارا چگونه ساکن شوم که گوینده این کلام را نیامرزیدی حق تعالی میفرماید
ای ساکن شو که او را آمرزیدم و آنمرغ را هفتاد زبان دهد تا استغفار کند صاحب خود را تا قیامت و دلیل او باشد تا بدر بهشت
ولیضا مرویست که هرکس ده بار یا صد بار یا هزار بار صلوات فرستد حق تعالی امر فرماید که بعدد هر صلوات ثواب هزار حج پذیرفته
در نامه اعمال او ثبت نماید و هر روز سیصد و شصت مرتبه نظر رحمت بر او افکند و هزار قصر از یاقوت برای او در بهشت
بنا کند و از دنیا بیرون نرود مگر آنکه مقام خود را در بهشت ببیند و ایضا مرویست که هرکه کار را بکفاره گناهان باشد صلوات
بر آنحضرت و آل او فرستد که صلوات بر ایشان گناهان را میریزد و هرکس نام نامی آنحضرت در پیش او مذکور شود و صلوات نفرستد
راه بهشت را نیابد و هرکس دعائی کند بی صلوات دعایش محجوب باشد و بالا نرود تا صلوات نفرستد و در مرویست که
بنده که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد مگر آنکه خدا ایشان ملکی فرو فرستد که آن صلوات را بنزد قبر مطهر پیغمبر برد و گوید یا رسول الله
فلان بن فلان بر تو صلوات فرستاده آنجناب میفرماید که از من با و سلام دهید و بگو که باد حلال کردم شفاعت خود را پس
آن فرشته بالا رود تا بنزد عرش و گوید پروردگارا فلان بن فلان بر پیغمبر تو تحیت صلوات فرستاده جناب اقدس الهی میفرماید
که بر سان از من با وی سلام و ملایکه میفرماید که تعظیم نمایید صلوات بنده مرا بر پیغمبر دعا کنید آمرزش از علیین پس
حق تعالی بهر حرفی از آن صلوات ملکی را که از برای او سیصد و شصت سر باشد و در هر سری سیصد و شصت صورت و در هر صورتی
سیصد و شصت دهان و در هر دهانی سیصد و شصت زبان و از هر زبانی سیصد و شصت لغت ذکر حق تعالی کند تا روز قیامت
و همه این ثوابها از برای آنکسیست که یکبار صلوات فرستاده باشد از ریاض الاذهان آورده اند که زنی دختر خود را بعد از مردن در واقعه
دید که بعقاب الیم گرفتار است بیدار گشت ناله و زاری آغاز کرد انید بعد از یکشب نه روز در خواب دید خوشحال
و شادان در روضه رضوان میخرامید پرسید که ای دختر چه حال است که دیدم و این چه صورتیست که مشاهده میکنم جواب
که ای مادر بجهت جرایم خود در عذاب بودم امادر این روزها عزیزی بمقبره ما گذشت ... تا ... نوبت صلوات فرستاد و ثواب آن را
فرستاد ... بجهت آن صلوات عذاب از همه قبور را ... ازحضرت صادق ...

اورد
امیر مؤ
قلب خو
خائبتا
کن کرد
و گفت ای
او را بیچ
نکشم چو
چو صبا
بر ابر افر
ملعون باد
لعین نزد
آمد کبر این
خاک کربلا
و فاطمه زهرا
الزنا عمر بن
میفرستاد و ابرا
ابراهیم قلب
رسول بخواطا
کان کنید کره
شیا اهل بیت

عرض میشود هر چند ادراک فیض حضور مهر ظهور مبارک بهر وسیله که

ممکن بود باعث سعادت است لیکن میسر نمیشود اما چون بنده [illegible] حسن

که از عتبات عالیات آمده است در این لیالی در بنده منزل که متعلق بحجه

آن شریعتمدار است تعزیه داری جناب سید الشهداء روحی له الفداء

برپا است لهذا زحمت افزا میشود که شب چهارشنبه سیزدهم اینماه تشریف

فرما شده از استماع ذکر مصائب آنحضرت استفاضه حاصل نموده سرافراز

الله توانا مهما امکن مضایقه نخواهند فرمود

بالشکر برخواسته داخل اردوی معویه شد لشکر امیر مؤمنان آب برداشتند معویه پرسید چرا آمد یا ابو الاعور گفت
عمرو عاص آمد گفت عمرو عاص را طلبید گفت من خبر ندارم معویه گفت دروغ میگوئی روز اول راضی نبودی که من
آب را برو لشکر علی بند معویه گفت هر وقت من خالد را فرستادم آب را بند باز لشکر از تشنگی شکایت کردند مالک را
فرستاد مو بگو به ابو الاعور که امیر المؤمنین میفرماید از سر آب برخیز مالک به ابو الاعور گفت باز با لشکر
برخاسته داخل اردوی معویه شد گفت چرا آمدی گفت خالد آمد گفت بدم میگوید معویه از خالد پرسید گفت من خبر
ندارم معویه گفت بعد از این بحرف هیچ کس گوش مکن اگرچه من خودم باشم مگر کسیکه انگشتر مرا نشان باو رسد
شد لشکر تشنه شد مالک بحضرت عرض نمود از اردوی خود دست مبارکش را دراز کرده از انگشت معویه انگشتر را
بیرون آورد داد بدست مالک نشانه برد به ابو الاعور داد او با لشکر برخاسته داخل اردوی معویه شد گفت باز چرا آمدی
گفت خودت انگشتر را فرستاده بودی با من استهزاء میکنی آنملعون بانگشت خود نگاه کرده دید انگشتر نیست گفت این کفی
اینها همه از سحر علی است و شش هزار لشکر دیگر نیز به ابو الاعور منضم کرد مجموع دوازده هزار شد گفت محکم نگاه
دار شریعه را روز دیگر امیر مؤمنان حضرت امام حسین را خواست دست مبارک در کردن او کرده فرمود ای نور دیده
برو آب را از لشکر معویه بگیر بعضی گویند چند نفر همراه خود برداشت بعضی گویند تنها نیزه را در دست خود گرفته
دوازده هزار لشکر معویه بود هشت هزار را بجهنم فرستاد و مابقی گریختند نیزه را در کنار آب بزمین فرو برده
و تکیه بر نیزه نمود و لشکر امیر مؤمنان ابر انصرف کردند ای عزیز برادر چنانچه در روز عاشورا نیز تکیه بر نیزه
نمود پس بطرف راست و چپ نگاه کرد الی آخره لشکر امیر مؤمنان آب برداشتند خود و دواب ایشان سیراب شدند و شجاعت حسینیه
در روز صفین ظاهر شد بعد از آن که خبر فتح حضرت امام حسین با امیر مؤمنان رسید اشک از دیدهای آنحضرت جاری
شد عرض کردند یا امیر المؤمنین چنین فتحی در دست الی آخره دوم در جنگ صفین ذکر کرد از حرب زوال
آفتاب وقت نماز گذشت و حرب هم چنان قائم بود امیر المؤمنین انصار را تحریص کرد که ورکرد اینک از جنگ نوبت مبادی
از ره حق است اکنون منتظر نشاید جنگ کنید جان در بازید پس مالک اشتر با ابراهیم پسر شکر چهار ده
شاید بو کفتاری پسر میخواهم در پیش امیر مؤمنان علیه السلام هنری ظاهر نمائی یا جانفدا کنی ابراهیم گفت منت دارم
پس اسب برانگیخت و خود را بلشکر شامیان زد و چند از ایشان را بجهنم فرستاد و سر ایشان را برید و بخدمت امیر المؤمنین

افتاد که از روی در گذشت بغایت زشت روی و بد بو بود از آن تماشا شد سید بیکضربت سرش را بدو نیم کرد و از بوی بد
یقین کرد که عبید الله الزنا بود و او را گذاشت و گذشت چون از کار لشکر کفار فراغت نمود یاران را دلگیر یافت همه گفتند
که ای امیر از عبید لعین خبری نداریم که بکجا رفت ابراهیم گفت سواری از من در گذشت روی بس زرد بود و بد بو او را
کشتم و گذشتم و شک ندارم که آن لعین است بروید در میان کشتگان تفحص نمائید تا او را بیابید و علامت او این است
در اعضاء سرخی پوشیده بر ران آن حرامی است که مثل براز بسته دستنا فیهمی بران بسته برود در افتاده است گفتند
ای امیر مدتها است که او را اندیشه آید این علامتها از کجا یافتی ابراهیم گریست و گفت یا موالیان در وقتیکه سر انور
دلبند پیغمبر را نزد آن کافر آوردند برداشت و در کنار گذاشت قطره اشکی از دنباله چشم مبارک آنحضرت بران او چکید
و گاوید تا تمام ران او را گرفت و اگر مشک بران نمی بست از گند او کسی نمیتوانست اما ای شیعه نمیدانم که ران اشک
بجهة چه خبر عکسی که همیشه در آغوش فاطمه زهرا پرورش یافته و طراز دوش رسول بوده بدامان آن ناپاک چرا است یا بجهة
عیالش و دختران الی آخره ولکن در اینجا مناسب است بعضی از کیفیت انتقام را شیعیان بشنوند گفته اند در زمان
خلافت عثمان علیه اللعنة والنیران معویه ملعون از او خواهش نمود که حکومت بصره را بعتبة داد و الکذارد و او قبول
کرد بعد از اینکه عثمان ابدالک اسفل سافلین واصل شد و مولای متقیان در سریر سلطنت و خلافت نشستند همه حکام او را معزول
نمود از انجمله نامه بصره نوشت بجهت معزولی ابن زیاد بعضی از معاندین اطراف او را داشتند عمل بمضمون نامه امیر
المؤمنین علیه السلام ننموده جواب دادند پس امیر مؤمنان محمد حنفیه را با جمعی ببصره فرستادند آن ملعون را دستگیر کرده
آوردند آنحضرت امر کرده او را بمحبس انداختند آن ملعون هفت ماه در زندان ماند تا اینکه کسافت باطنی بروز کرده در ظاهر
نیز خبیث شد موی سرش دراز و ناخنهایش دراز شد آخر بتنگ آمده دامن زندانبان را گرفته عجز و الحاح کرده
چاره در باره من بکن گفت چاره نمیدانم مگر اینکه ترا با زنجیر بیاورم بدر زندان وقتیکه امیر مؤمنان از در زندان
عبور کرد استغاثه نما شاید بفریادت رسد خلاص نماید چنین کرد او را با زنجیرش گرفته آورد تا در زندان وقت رفتن
آنحضرت بمسجد آن ظالم استغاثه نمود المستغاث یا علی بفریاد من برس حضرت التفات نفرموده گذشتند مأیوس
شد باز گفت چاره نما گفت در وقت گذشتن حسن بن علی علیهما السلام استغاثه کن ببین چه میشود جناب امام حسن ع
نیز التفات نفرموده گذشت گفت فکر دیگر کن زندانبان گفت در وقت عبور جناب امام حسین علیه السلام از او درخواست

نما و من شنیدهام هر کس او را بعصمت مادرش قسم دهد هر حاجتی داشته باشد روا میکند چون وقت
عبور حضرت امام حسین علیه السلام شد باز از زنجیرش گرفته بدر زندان آورد آن ظالم فریاد کرد یا حسین
بفریادم برس حضرت التفات نکرده گفت یا حسین ترا بعصمت مادرت فاطمه قسم میدهم پس حضرت
بسمت آن ظالم التفات نمود و عرض کرد یا حسین در خدمت پدرت شفاعت نما شاید مرا عفو فرموده
از حبس خلاص شوم پس حضرت امام حسین علیه السلام قبول نموده آمد بخدمت پدر بزرگوار آنحضرت
در بالای منبر خطبه میخواند ایستاد در برابر منبر معلوم است شخص کوچکی از بزرگی حاجت بخواهد
گردن را کج میکند و در برابر او میایستد امیر مؤمنان التفات فرموده فرمود ای نور دیده چه مطلب داری
عرض کرد میخواهم عبید را مرخص فرموده ببخشی امیر المؤمنین علیه السلام نگاه بصورت امام حسین علیه السلام
کرده فرمود ای نور دیده از وساطت آن شقی بگذر پس بی اختیار اشک از دیده های امیر المؤمنین ع
جاری شد حضرت امام حسین ع عرض کرد ای پدر بزرگوار اطاعت شما لازم است و لکن مرا بعصمت
مادرم قسم داده گریه حضرت امیر المؤمنین ع زیاده شد فرمود او را بتو بخشیدم آنحضرت بدر زندان
آمده امر فرمود که زنجیر او را برداشتند و او را داخل حمام نمودند فرمودند بدنش را کیسه کشیده پاک
نمایند و سرش را تراشند و ناخنهایش را بگیرند بعد یکدست خلعت فاخر ملوکانه از برای آن شقی بحمام
فرستاد و آن ظالم لباسها را پوشید خدمت حضرت امام حسین ع آمده دست و پایش را بوسیده عرض
کرد یا حسین حقی در گردن من گذاشتی روی میشد از خجالت تو بیرون بیایم حالا از خجالت در
آمدنش امر کرد که آب فرات را بروی او و عیالش ببندند و در عوض حمام و کیسه آن ظالم بعمر سعد نوشت
بعد از کشتن اسب بر بالای بدن او بتازند و بدن شریف او را پایمال سم اسبان نمایند آن ظالم چنین
کرد و عوض لباس فاخر لباسهای بدنش را غارت کردند و بعوض سر تراشیدن آن ظالم امر نمود سر بریده شهدا را
بر طبقی گذارند و نزد آن ولد الزنا حاضر کردند و پرده گیان سرادق عصمت و عفت و فرزندان حضرت
رسالت را بروش اسیران با غل و زنجیر بمجلس آن ملعون شریر در آوردند چون نظر آن لعین بآن سر منور
افتاد و بروایت مجلسی اظهار فرح و شادی نمود و چوبی در دست نحس داشت بر لب و دندان مبارک

سید الشهداء اشاره مینمود و میگفت چه بسیار خوش لب و دندان بوده است در انوقت زید ابن ارقم
که مرد پیر بود از صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پهلوی ان ظالم شقی نشسته بود چون ان بی شرمی را
از ان ظالم شقی ملاحظه نمود که انمردود چوب بر ثنایای ان برگزیدهٔ معبود میزد گفت ارفع قضیبک عن
هاتین الشفتین فوالله الذی لا اله غیره لقد رایت شفتی رسول الله علیهما ما لا احصیه یقبلهما
بردار چوب خود را از این دو لب مبارک که قسم بخداوندیکه نیست معبودی بحق غیر از او که دیدم مرات
عدیده که همیشه انرا احصا نمود دو لب حضرت رسالت را بر این دو لب که میبوسید انها را ثم انتحب
باکیا بعد از ان مرد پیر صدا را بگریه بلند کرد انگاه عبید گفت ابکی الله عینیک اتبکی لفتح الله
لولا انک خلد و چشم ترا بگریاند ایا گریه میکنی از برای فتح خدا اگر نبود که تو مرد پیر هستی که
خرافت ترا دریافته است و عقل تو رفته است هر اینه ترا گردن میزدم پس زید ابن ارقم از نزد ان
سگ پلید برخاست و خطاب بمردم نمود ایها الناس شما بعد از امروز از جملهٔ بندگان خواهید
بود کشتید فرزند فاطمهٔ زهرا را و بر خود امیر نمودید پسر مرجانه را بخدا سوگند البته بقتل خواهد
اورد اخیار شما را و مطیع خود خواهد نمود اشرار شما را پس دوری باد از کسیکه راضی شود بمذلت
و عار **سیم** در جنگ صفین بعد از اینکه لشکر کفر و اسلام مقابل یکدیگر ایستادند
امیر مؤمنان فرمود تا من اذن ندهم هیچ کس قدم بمیدان قتال نگذارد لشکر صف ارائی نموده
منتظر فرمان حیدر کرار بودند بعد دیدند جوان نقابدار بسن پانزده یا هفده اما هیبت و رعب
انجوان چنان بر قلب لشکر معویه افتاد که کسی جرات نمیکرد بمیدان انجوان قدم گذارد ملعونی بود
در لشکر معویه او را ابن شعثا میگفتند معویه رو کرد باو گفت که شر اینجوان را از من دفع نما و مارا
ازفید او برهان گفت ای معویه مرا مقابل ده هزار سوار حساب میکنند میخواهی مرا در میان لشکر شام
رسوا نمائی چونکه خواهش تو دفع اینجوانست من هفت پسر دارم هر یکی در عالم نظیر ندارد یکی را
میفرستم سر او را برای تو بیاورد انظالم امد اسبان خوب را بیدن پسر بزرگ اراست و او را روانه
نمود بمیدان ان ملعون همینکه نزدیک انجوان رسید که دست رس بود انجوان دست دراز کرده او را از

خانهٔ زین ربود بر داشت چنان بر زمینش زد صدای احسنت از هر دو لشکر بلند شد بعد پسر دیگر
تا هفت پسر را بجهنم فرستاد ان ظالم لا ابد مانده اهنگ جنگ کرد مانند خوک تیر خورده در مقابل
انجوان امده گفت ای جوان هفت پسر مرا کشتی هیچکدام نظیر نداشت پس شروع بجدال نمودند تا انکه
هفده نیزه رد و بدل شده بعد انملعون غیظ نموده نیزه را انداخت دست بغلاف شمشیر کرد پس ان
جوان پیش دستی کرده چنان شمشیر بر کمرش زد مانند خیار دو نصفه کرده دیگر کسی جرات نکرد بمیدان
انجوان برود بعد امیر مؤمنان صدا زده او را برگردانید همینکه نقاب را برداشت دیدند ماه بنی هاشم جناب
عباس است عزیز من در روز عاشورا همینکه تشنگی اطفال را ملاحظه نمود دیگر طاقت نیاورد مشک
بدوش انداخت و نیزه را در دست گرفته رو بجانب فرات نهاد چهار صد نفر را بجهنم فرستاد تا انکه داخل
شریعهٔ فرات شد الی اخره در کتاب مخزن بعضی از کتب معتبره مسطور است که در جنگ صفین از لشکر
معویه زبرقان بن بدر که بشجاعت اتصاف داشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را عامل صدقات
فرموده بود و در ایام عمر بن الخطاب برای جهاد رو بتوجه نشانهاده بود همانجا متوطن شده بود
اهنگ میدان کرد و مبارز طلبید حضرت امام حسین از والد ماجد خود رخصت طلبید ولی حضرت
قبول نمود برادرانش گریان شدند امیر مؤمنان ایشان را دعا کرده تسلی داد جناب امام حسین
پیش زبرقان رسید زبرقان پرسید تو کیستی که بجنگ من امدی حضرت حسب و نسب و نام خود را بیان نمود
زبرقان همینکه انحضرت را شناخت عرض کرد یا ابن رسول الله اگر امعا و احشا من از تیر و رمح پر گردد
گستاخانه بشما نگاه نمیکنم چه جا انکه محاربه نمایم و حال انکه بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بر لب و دندان تو بوسه داد حضرت فرمود چون مارا چنین میدانی چرا معویه را اختیار نمودی
زبرقان گفت از امیر المؤمنین مسئلت نما تا انکه از جرایم ما عفو فرماید انجناب قبول نموده او را به
تقبیل رکاب سعادت انتساب پدر بزرگوارش سرافراز ساخته جناب امیر مؤمنان از زبان زبرقان گذشت
فرمود عزیز من شنیدی بعد از اینکه انحضرت حسب و نسب خود را بیان کرد زبرقان عرض کرد یا ابن رسول
الله اگر اعضا من از تیر و نیزه پر گردد گستاخانه بشما نگاه نمیکنم امان از ظلم اهل کوفه و شام در

روز عاشورا همین بزرگوار در مقام اتمام حجت فرمود شما را بخدا قسم میدهم مرا میشناسید فریاد کردند
که ترا نیکو میشناسیم توئی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند دختر او الی آخره چهارم
در جنگ صفین امیر مؤمنان صفوف لشکر را ترتیب داد بعد از آن قنبر را خواست فرمود برو بر میمنه لشکر
و بگو بعبد الله بن جعفر و بفرزندم محمد حنفیه وقتیکه من حمله کردم بر لشکر معویه با من حمله کنید
و فرمود بکمیل ابن زیاد بگو بسلیمان بن صرد بر میمنه لشکر باشد و فرستاد باصحاب میسره و انها را نیز
چنین امر فرمود پس از آن پیش افتاد و لشکر انتظار حمله انحضرت را میبردند پس شروع بجدال می نمودند
بیکدفعه اول با تیرها تا اینکه تمام شد بعد از ان با نیزه و انها نیز شکست پس با شمشیر و عمود مانند
سیل خون جاری شد و روی افتاب گرفت تا شب جنگ نمودند و شب را نیز بروز رسانیدند و مقتولین
انحضرت پانصد بیست سه نفر بودند و بسیاری انها را در شب کشته بود و وقتیکه انحضرت شمشیر بکسی
میزد تکبیر میگفت و تخلف نمیکرد ضربت شمشیرش و اهل سیر و تواریخ اتفاق کرده اند بر اینکه
هرگز در دنیا دیده نشده رئیس قومی یا سلطانی در غزوه با دست خویش کشته باشد انقدر یکه
امیر المؤمنین در این شب و روز کشته اه اه معلوم بسمع اهل تواریخ نرسیده است جهان فرزند
مظلوم امیر المؤمنین در روز عاشورا که با دست خود از کفار و فجار اهل کوفه و شام هزار هزار بجهنم
میفرستاد در چه وقت بود بمیمنه نگاه میکرد کسی را نمیدید و میسره نظر مینمود معینی بنظر نمیامد
بغیر از ابدان پاره پاره اصحاب و برادران و فرزندان و صدای العطش طفلان و اضطراب عیال و خواهران
لب تشنه و شکم گرسنه و از زخمها خون جاری الی آخره و در روایت وارد شده که امیر مؤمنان
بمالک اشتر فرمود نه کسی با من باشد و نه با تو پس من حمله میکنم بمیمنه لشکر و تو حمله کن بمیسره
و در میمنه لشکر معویه ده هزار سواره بود پس حمله اورد امیر المؤمنین اهل میمنه را شکست داده
گریختند و مالک اشتر مانند گرگ که بر گله گوسفند رو اورد لشکر هم بعقب انها کشتند و مروی است
که روزی امیر المؤمنین در صفین در مقابل لشکر معویه ایستاد و ندا فرمود هل من معین پس در
جواب انحضرت دوازده هزار عرض کردند لبیک یا امیر المؤمنین جان خود را در راه تو فدا میکنیم و در

پیش روی

پیش روی تو کشته میشویم پس مجموع غلاف شمشیرها را شکستند شروع بجدال نمودند اه اه در جواب
ندای فرزند غریب مظلوم امیر المؤمنین در روز عاشورا وقتیکه ندا نمود هل من معین یعیننا و هل
من ناصر ینصرنا گویا سه نفر از خیمها جواب دادند لبیک یکی در بعضی از کتب مراثی چنین نوشته اند
طفل صغیر امام مظلوم بیکس علی اصغر بود همینکه استغاثه پدر بی معین و بی یار خود را شنید از گهواره
خویش را بر زمین انداخت شروع کرد بجانب میدان حرکت کردن دوم بیمار کربلا بود نیزه بر داشت افتان
و خیزان بجانب میدان الی آخره سیم طفل یتیم برادرش عبد الله بود الی آخره **مجلس چهل و**
ششم در زنده نمودن پسر پادشاه را خداوند عالمیان بدعای
شمعون رسولان و زنده شدن پسر پادشاه بدعای حسن مجتبی
و زنده نمودن امیر مؤمنان پسر پادشاه خراسان را بدعای
خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه چهار نفر شاهزاده را بعد از
مردن پروردگار تعالی بواسطه چهار نفر از مقربین درگاه خود دوباره حیات بخشید زنده
نمود اول بدعای شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام پسر پادشاه را زنده نمود و کیفیت او بر سبیل اجمال
انست که حضرت عیسی دو نفر رسول بشهر انطاکیه فرستاد از حواریان یوحنا و یونس تا خلق را بخدا دعوت
کنند ایشان بان شهر رفتند خبر ایشان فاش شد و بیماران بسیار از برکت دعای ایشان صحت یافت و پادشاه ان شهر
از حال ایشان خبر یافته بفرمود تا ایشان را در زندان محبوس ساختند خبر بحضرت عیسی رسید شمعون
الصفا را فرستاد او بشهر در امد و با خواص ملک اشنائی اغاز کرد بدین سبب مقرب پادشاه شد با پادشاه
بی مشورت او هیچ امر اقدام نمینمود روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده ام که دو مرد را حبس کرده بجهت
انکه دعوی دین دیگر میکنند گفت اری شمعون گفت بفرما تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است
پس ملک بحضور ایشان امر کرد چون ایشان شمعون را دیدند خوشحال شدند شمعون از ایشان پرسید و گفت شما
چه کسید گفتند ما رسولان رسول خدائیم شمعون گفت بچه کار امده اید گفتند که ما امده ایم ملک
و قوم او را از عبادت بتان باز داریم و بعبادت کسیکه افریدگار اسمان و زمین است ترغیب کنیم گفت هیچ حجتی دارید

کنند

گفتند بلی اگر وا برص و مادرزاد را و جمیع بیماران را بفرمان خدا بهٔ می‌سازیم ملک فرمود تا کور مادر
زاد را حاضر ساختند که چشم او مسّا نیشنا باشد پس فرمود که خدای خود را بگوئید تا این کور را بینا
نمایند ایشان دعا کردند بینا شد ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواهیم
تا ایشان نیز این کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی ایشان هیچ قدرت ندارند شمعون
گفت بجوانان خدای شما دیگر چه توانند کرد گفتند خدای ما مرده را زنده کرداند گفت اگر خدای شما
این کار کند ما همه بوی ایمان آوریم در حدیث وارد شد که پسر پادشاه مرده بود و او را دفن کرده بودند
شمعون در خفیه دعا کرد و آن دو رسول بر تبعیت شمعون از خدا درخواستند پسر فی الحال زنده شد
و برخاست و خاک بر سر میریخت میدوید تا بملک چون باو رسید گفت ای فرزند حال تو چیست گفت من در
حال موت دو مرد را دیدم که زنده کی مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر آن هر دو را ببینی خواهی
شناخت گفت آری پس امر کرد تا همه مردم بصحرا آیند و چنین کرد که یکی از رسولان پیشتر بیاید و
بعد از آن که خلق بسیار آمده باشند یکی دیگر بیاید چنین کرد چون یک رسول آمد پسر گفت یکی اینست
و بعد از آن دیگری بطریق مذکور در رسید گفت یکی دیگر اینست این سخن در ملک اثر کرد با قوم
خود ایمان آوردند بلی پسر پادشاه بدعای آن سه بزرگوار زنده شد امّا واضحست دعای ایشان این بود الهی
بحق محمّد و آل طیّبین او و تعلّق اینکه دعا هیچ دعا کننده مقرون باجابت نمیشود تا اسما مقدّسهٔ
محمّد و آل طاهرین او بآن منضم نشود بلکه معجزهای جناب عیسی بسبب اسما مقدّسهٔ خمسهٔ النجبا بود
باسمائهم احی الرّمیم ابن مریم و ابرء منهم اکمها عیسی مریم یعنی بسبب اسما متبرّکه ایشان زنده میشد
عیسی ابن مریم استخوانهای پوسیده را و بسبب اسامی ایشان بینا میشد کور مادرزاد اگر هر صاحب
حاجتی که متوسل بایشان شد و ایشان را بدرگاه خداوند رئوف و مهربان شفیع آورد حاجتش رواست هیهن
که باسم مبارک حسین رسید اسم مبارک الشهید مظلوم را بر زبان جاری نمود حاجتش برآورده و مسئولش
بدرجهٔ قبول رسید همین حسین با اینقدر و منزلت در درگاه اله در روز عاشورا در صحرای کربلا از
برای لشکر کوفه تکه و تنها ایستاد و بعمر سعد لعین گفت که ای عمر سعد حالا که کار من بانجا رسیده اجازه بده

بتو واگذارم در میان سه چیز اختیار که فی ثلاث خصال دو هم از سید ولی بن نعمة الله نقل کرده اند که
پادشاهی از پادشاهان چین را دختر جمیلهٔ بی نظیری بود که بسیار دوست میداشت و وزیر پادشاه را
پسری قابلی در غایت حسن و جمال بود پادشاه آن پسر را نیز زیاد دوست میداشت و دختر و پسر با یکدیگر عشق
بهم رسانیده سلطان بعد از اطلاع از امر ایشان هر دو را بقتل رسانید پس از آن نادم شد از علما
و اعیان دولت تدبیر علاج از اطبّا کفتند بغیر از جناب امام حسن بن علی علیهما السّلام که در مدینه است
احدی بر اقدرت احیا اموات نیست و از اینجا تا آنجا هشت ماه راه است پادشاه بغایت شاد شد پادشاه بشخصی حکم
کرد که اگر تا مدت یکماه آنها دخواه من بی بیّنا و امام نسفید سیاه حاضر نکنی ترا خواهم کشت آن بیچاره از شهر بیرون
آمد و وضو ساخته و بسجده افتاد و در تضرّع و زاری بود که آنجناب حاضر شد با پای مبارک اشاره فرمود که بر
خیز و اشک حسرت مریزان شخص سر از سجده برداشته حضرت را دیده عرض کرد فدایت شوم تو کیستی
فرمود حسن بن علی علیهما السّلام آن شخص بر کشته پادشاه را خبر داد بغایت فرحناک شد بعد از زیارت
آنجناب جسد دختر و پسر را زنده کردانیده تا با یکدیگر تزویج نموده عروسی کردند قصّه بشادی بدل کردید
آه آه کاش جناب امام حسن در کربلا عروسی پسر خود قاسم حاضر میشد الی آخره سیّم نقل کرده
اند پادشاه چین پسری داشت از برای پسرش دختر پادشاه ختا را خواستگاری نموده وقت آنشد که عروسی
کنند پادشاه نوشت که پسرت را بفرست بیا عروسی کرده زنش را بردارد ببرد پس پادشاه چین پسرش را همراه
جوان خوش سیما روانه نمود بکشتی پر از جواهر در سر کشتی قرار کرفته روانه شدند تا اینکه در شهر ختا
عروسی نمایند از قضا کشتیها در میان دریا رسیدند دریا طوفانی شده کشتیها با آدمها همگی غرق
شدند و مدّتی گذشت از برای پادشاه خبری نرسید بعد از چهار سال خبر به پادشاه رسید که پسرش با همه
رفقا غرق شده اند و پادشاه سه سال گریه کرد تا اینکه چشمهایش کور شد و دیگر داشت روزی بعرض پادشاه
رسانیدند که گویند در مدینه پیغمبری مبعوث شده وصی دارد علی بن ابیطالب علیه السّلام که حلّال مشکلات است
برو بهم خدمتش و شاید که مشکل ترا حلّ کند پادشاه گفت مشکل من چگونه حلّ میشود و حال آنکه
پسر من هفت سال است غرق شده است مجملا پادشاه تدارک سفر دیده با چهل هزار لشکر سواره و در حال رو

بمدینه روانه شدند ناگاه جبرئیل نازل گشته کیفیت را بعرض پیغمبر رسانید و گفت خداوند عالم میفرماید
که علی را روانه نما تا مشکل او را حل نماید بعد از آن جانب اصحاب ایشان لشکر و کثرت غبار را ملاحظه
نمودند بخدمت آنحضرت عرض کردند که لشکر بر سر ما میآید فرمودند که لشکر دشمن نیستند وقتیکه رسیدند
پادشاه احوال خود را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عرض نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین
علیه السلام را طلبید فرمود برو در کنار دریای جیحون پسر این را زنده نما و بدستش بسپار پس منافقان
این را شنیدند مانند عمر و ابو بکر و عثمان بایکدیگر میگفتند چه طور بجیحون خواهد رفت و پسر او را زنده خواهد
نمود عثمان گفت خوب شد میرود در دریا غرق میشود بر نمیگردد پس حضرت دلدل را طلبید امیر مؤمنان سوار
شد همراه لشکر همینکه از مدینه بیرون آمد بر اطراف لشکر خطی کشیده فرمود چشمها بهم بگذارید
ایشان عرض کردند چگونه چشم بگذاریم چند ماه راه است چون بهم گذاردند باد لشکر و زمین همان
قطعه زمین را برداشته مانند بساط سلیمان نبی در آنی بکنار دریای جیحون رسانید جناب سلمان میگوید
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب بالای بام تشریف بردند که تماشا کنند که علی بجیحون میرسد زنده می
کند پسر پادشاه را امیر مؤمنان بکنار دریا رسید ماهیان دریا را صدا زده همه لبیک گویان سر از آب بیرون
کرده حضرت فرمودند پسر پادشاه را کدام یک خورده اید گفتند ما خبر او نداریم و یک ماهی که از همه
بزرگتر بود سر از آب بیرون نمود عرض کرد یا امیر المؤمنین پسر پادشاه را هفت سال است که نهنگ خورده
است امیر مؤمنان فرمود بگردید به بینید هیچ جزوی از اجزاء او را پیدا میتوانید کرد ماهیها سرها فرو
برده گردیدند بعد از زمانی عرض کردند خبری پیدا نیست پس خود آنجناب فرمودند در فلان جای
دریا سنگی هست و در زیر آن سنگ یک بند انگشت او افتاده او را بیرون بیاورید رفتند آن بند انگشت
را بیرون آوردند بعد از آن اصحاب دیدند که حضرت ردای مبارکش را بر سر کشیده دو رکعت نماز گذارد رو
بر آسمان دعا نمود که قادر علی الاطلاق از همان بند انگشت پسر پادشاه را زنده نمود بهمان هیئت که بود
بخدمت حضرت سلام نمود امیر مؤمنان فرمود ای جوان همراه پدر برو بولایت جوان اینطرف آنطرف نگاه
کرد عرض کرد یا امیر المؤمنین من بجیحون بولایت بروم از روز آن از ولایت بیرون آمدم هزار نفر جوان

مه بیما همراه داشتم حالا تنها بروم یا علی غرق شدن بدریا بهتر است امیر المؤمنین علیه السلام دست
مبارک را در آب دریا فرو برده بعد از زمانی دیدند که سر رشته که بسر انگشتش هر یکی بند شده بیرون آورد
و همان جوانان را زنده نموده همه را روانه نموده آه آه شنیدنی که پسر پادشاه عرض کرد یا علی بدریا غرق
شدن بهتر است بجهت رفتن بولایت بر گردم حالا بیچاره زینب از کربلا میخواهد بمدینه بر گردد بعد از اسیری
قبر برادر را وداع نموده بجهت مدینه آید وقتی رسید بکربلا مانند امام حسین برادر و علی اکبر و قاسم
و عباس یار و انصاری با اطراف نگاه میکند غیر از علیل بیمار از آن جوانان کسی نمانده لا اخوه همانا
جناب ام کلثوم خطاب بمدینه نموده میفرمود مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا
ای مدینه جد ما ما را قبول مکن که ما با دل پر حسرت و اندوه آمدیم الا فاخبر رسول الله عنا فانا
قد فجعنا فی اخینا ای مدینه جد ما رسول خدا را خبر ده که ما بمصیبت برادرم حسین گرفتار شدیم
پس بمادر خود فاطمه خطاب کرده افاطم لو رأیتنا سهاری و من سهر اللیالی قد عمینا ای مادر
مهربان کاش میدیدی که ما اکثر شبها نمی خوابیدیم و در بیداری بسر میبردیم و از بیداری شبها کور شدیم
فلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا ای فاطمه اگر همیشه در حیوة میبودی تا قیامت
بر احوال ما نوحه میکردی چهارم منقولست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پادشاه مسلمان صالحی در ملک خراسان بود و یک پسر داشت چون مریض شد و مشرف بمرگ شد
بر پسر خود وصیت نمود که من ده بدره زر که در هر بدره هزار مثقال شرعی طلا است بتو میدهم که چون
من فوت شدم از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله برسانی و یک بدره دیگر که در آن هزار مثقال
شرعی طلا بود باو داد و گفت این بدره را بکسی ده که ترا دلالت کند بر آنحضرت چون پادشاه فوت شد
پسر بعد از مراسم تعزیت داری زرها را برداشت و بر شتر راهواری سوار شد و بسرعت بجانب مدینه
روانه شد چون بمدینه رسید آن روز عید رمضان بود در بیرون شهر در نخلستانی فرود آمد و بکنار آب
رفت و دست و روی خود را شست و ساعتی بیاسود و در تفحص کسی بود که از او سراغ پیغمبر را گیرد پس بر شتر
خود سوار شد چون اندکی از نخلستان بیرون رفت سه کسی را دید که در مکانی نشسته اند دو پیر و یکی جوان

برایشان سلام کرد و خبر رسول خدا را صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید و گفت هر که مرا دلالت بر آن
حضرت کند بدره زر بجهت او خواهم داد از قضا آن سه تن از یهودان و از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله
بودند چون اسم بدره زر را شنیدند گفتند البته بار این شتر از دنانیر میباشد پس قصد قتل آن جوان کردند و سوار
شتر بود گفتند ای جوان امروز روز عید است و پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت نماز عید بصحرا رفته است اینک
میآید تو از مرکب فرود آی چون آنحضرت باینجا آمد بملاقات او برسی و باتفاق بمدینه روی پس آن جوان از شتر فرود
آمد در نزد ایشان قرار گرفت پس بسبب رنج راه خوابش برد و آن سه یهود بار شتر را گشودند و بدره های زر را
برداشتند بعد مشورت نمودند با خود که این مرد بیدار شود قصد ما خواهد نمود باید او را کشت تا این راز
فاش نگردد پس فی الفور یکی از ایشان با تیغ بران سر آن جوان را از بدنش جدا نمود چون شتر وی آنحالت را
مشاهده نمود از جای خود برخاست و آغاز ناله و ندبه نمود و سر و روی خود را بخون صاحب خود رنگین
نمود نالان و خروشان و فریاد کنان بجانب صحرا شتافت از اتفاق عبور آن شتر خون آلود بمکانی
افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مکان مشغول بنماز عید بودند و نماز را باتمام رسانیده
عزم برگشتن داشتند که ناله و خروش آن شتر بگوش ایشان رسید چون متوجه شدند دیدند که از دور شتر
خون آلودی با خروش و ناله میآید چون بآنحضرت رسید سر خود را بقدم مبارک آنجناب نهاد و بزمین طلب
طلب دادخواهی خود را مینمود نظیر ذوالجناح کربلا که کاکل خود را بخون صاحبش رنگین نموده فریاد
میکرد کیست دادخواه من از این ظالمان بخواهد هیچکس بفریاد او نرسید و بخیمه‌ها نهال الی آخره
پس رسول خدا فرمود که این شتر را حکایتی است و تظلمی است و باید بمکانی که میرود رفت تا کیفیت امر
معلوم شود پس آن شتر برخاست و پیشاپیش میرفت و حضرت با اصحابش در عقب او میرفتند تا اینکه
آن شتر آمد بر سر کشته صاحب خود پسر پادشاه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشته آن جوان را
دیدند آن سه نفر یهود را ملاحظه نمود که بجستجو بدرها زر مشغول اند الملاعین بجناب امیر نموده فرمود
یا علی آیا می‌بینی که این یهودان بسبب چه ظلم و بیداد نسبت باین شتر نموده اند پس امر فرمود که آن
سه یهود را گرفتند بخدمت آنحضرت آوردند پس آنحضرت احوال قاتل آن جوان را از ایشان پرسیدند چون

مجال انکار نبود عرض کردند یا رسول الله اینمرد در نیم شب با اسلحه بخانه ما در آمد و نقدینه که داشتیم
بسرقت برد چون مطلع شدیم بهمراه او رفتیم و طلب اموال مسروقه خود تفحص نمودیم از او در دست این کشته
یافتیم چون خواستیم اموال را بگیریم او تیغ بروی ما کشید بقصد هلاک ما پس ما او را دفع نمودیم
چون حضرت این سخن را از ایشان شنید در اندیشه فرو رفت که فی الحال جبرئیل نازل شد عرض
کرد یا رسول الله حقتعالی ترا سلام میرساند و میفرماید صورت این مقتول را از این شتر خون آلود بپرس
تا حقیقت بر اصحاب معلوم شود پس آنحضرت متوجه آن شتر گردید و فرمود بگو بامر الله کیفیت این جوان
مقتول را پس آن شتر بامر خداوند عالم بنطق آمده عرض کرد یا رسول الله این جوان پسر پادشاه خراسانست
و تمام قصه را نقل کرد چون امر منتهی شد بقاتل او آن یهودان انکار نمودند و گفتند این سحر است و اشکال
پس حقتعالی وحی نمود بآنحضرت که از خدا طلب نما که این مقتول را زنده نماید پس آنحضرت عمامه خود را از
سر مبارکش برداشت و عرض کرد که الهی واسئلك بالسموات العلی والارضین السفلی و بعرشك الاعظم
و بالكرسی واللوح والقلم والشمس والقمر والجنة والنار احی هذا الشاب المقتول حتى يخبر بما جرى
علیه خداوندا ترا قسم میدهم باسمانها و زمینها و بعرش عظمت و بکرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماهتاب
و دوزخ که زنده گردان این جوان مقتول را تا خبر دهد ما را بآنچه که بر او وارد آمده است پس هاتفی ندا
داد که یا محمد صلی الله علیه و آله امر بزرگ است و شفعا قلیل اند پس زیاده نما بر ایشان پس آنحضرت دست
خود را بلند نمود بسوی آسمان و فرمود الهی ترا قسم میدهم بحق آدم و نوح و جدم ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و زکریا و صالح و شعیب و هود و یونس و ادریس و شیث و موسی و عیسی و
داود و سلیمان و دانیال و عزیر و هارون که زنده نما این جوان را تا امر ظاهر گردد پس حقتعالی وحی
نمود بآنحضرت که یا محمد صلی الله علیه و آله تا اسما مقدسه خود و آل طاهرین خود بر این اسما منضم نشود باجابت
نخواهد رسید پس آنحضرت دستهای خود را بدرگاه خالق الاشیا و محیی الاموات بلند نمود و بخواص
اصحاب خود فرمود که شما دعای مرا آمین بگوئید پس آنحضرت عرض نمود یا رب العالمین ترا قسم میدهم
بحق انبیاء عظام و ملائکه کرام و بحق محمد و انت المحمود و بحق علی و انت الاعلی و بحق فاطمه

وانت فاطر السموات والارض وبحق الحسن وانت المحسن وبحق الحسین وانت ذو الاحسان اکر احسان
نما بسوی این جوان ما بیکس زنده نمائی او را تا انتقام بکشد از قاتل خود و همینکه ذکر حضرت امام حسین
تمام شد انجوان را خداوند عالم زنده نمود و چشمهای خود کشود پس آنحضرت بسجده در آمد و بعد سر مبارک
خود را از سجده بر داشت و فرمود انجوان را بجهه مایان نما که تو کیستی از کدام ولایتی و چه بر سر تو آمد پس آن
جوان عرض کرد من از مردم خراسانم و پسر پادشاهم پس مجموع قصه خود را بیان نمود تا اینکه منتهی شد
بخوابیدن او نزد این سه نفر یهودی و کشتن ایشان او را بجهه اخذ اموال او پس آنحضرت اموال از ایشان
کرفت و ایشان را بسوی اسلام دعوت فرمود و شرط نمود با ایشان که امان دهد ایشان را و از قصاص عفو فرماید
و اموال ماخوذه را با ایشان دهد آن یهودان قبول ننمودند پس آنحضرت فرمود که ایشان را کشتند سوزانیدند
پس آنحضرت با انجوان داخل مدینه شد و مال را بفقرا و مساکین قسمت نمود پس انجوان امر دین خود را تعلیم
کرفت و بولایت خود مراجعت نمود بعد یکسال بولایت خود رسید بر تخت پادشاهی قرار کرفت اما این شتر
داد خواهی نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بداد و رسید و انتقام صاحب و یرا از قاتلان او کشید اما
بهر بادا ای جناب حسین کسی نرسید بعوض انتقام از دشمنان لباس بدنش را غارت نمودند و اسبها را
نعل بند کرده بدن خدا را نمظلوم بیداد خواه را پایمال سم اسبان نمودند و اموالش را بغارت کردند
و خیمهایش را آتش زدند و اهل و عیالش را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار کردانیدند الا لعنة الله
علی القوم الظالمین **مجلس چهل و هفتم** در آمدن زن از لب تنور زن خربیل بجهه
طفل خود و خوشحال شدن و مسرور شدن زن از بنی اسرائیل
بواسطه زنده شدن طفل او بعد از سوختن و شاد شدن مادر
حضرت موسی در کنار تنور و عزاداری نمودن فاطمه زهرا علیها سلام
در لب تنور خولی ولد الزنا چنانکه مادر بجهه فرزند خویش بر لب تنور
آمدند تا از آنها مسرور و خوشحال شدند و یکی محزون و غمکین
و دل شکسته اول زن خربیل بود فرعون ملعون بعد از آنکه مطلع شد که آن زن بخداوند

عالمیان ایمان آورده است کفت اکر از این اعتقاد برنکردی طفلانت را هلاک میکنم و او سه پسر صغیر
داشت کفت اکر هزار پسر داشته باشم همه را در راه خدا میدهم پس پسر بزرک او را آوردند فرعون امر
نمود تا تنور را چون کوره حداد در تافتند که زبانه آتش آن بجانب آسمان متصاعد آن طفل را در مواجهه آن زن
بلاکش انداختند آن طفل میسوخت و حجابات و مقامات جنان از نظر او برداشته شاد کنان بمادر میکفت
ای مادر صبر کن بدین خدا ثابت باش که میآیی تو و مقامات جنان بکذکام بهشت نیست مادر از شدت شوق و سرور
بخندید **دوم** روایت کرده جناب موسی که بعد از مراجعت از کوه طور و مناجات خداوند رب غفور خبر داد به
بنی اسرائیل واقعه کربلا و ثواب تعزیه داری جناب سید الشهدا را پس بنی اسرائیل هر روز بعد از نماز صبح بعوض
دعا و تعقیبات مشغول تعزیه داری غریب کربلا میشدند و کریه و زاری میکردند از آنجمله یکروز زن و
شوهری مشغول عزای اسیران در بند بودند از قضا آنمرد زودتر از زن فارغ شد تنور را آتش کرد و زنش را
خبردار نمود که بعد از تعزیه داری نان بپزد پس آن زن در آمد تنور بنهانی نمود پسری داشت کوچک از خواب بیدار
شده بر تنور افتاد چون آن زن رسید دید که پسرش بر تنور افتاده و سوخته است چنانکه جمیع همسایکان
خبردار کردید و در آن اثنا شوهرش آمد چون از احوالات مطلع شد زنش را امر بصبر نمود پس آن زن بکوشه
رفته روی مذلت بخاک مذلت نهاده عرض کرد خداوندا ترا بحسین مظلوم قسم میدهم باید پسرم را
برسانی و بخاطر جد و پدر حسین مرا از این غم برهانی پس در آن زانو نیابود که شور از میان مردم برخاست دیدند
آن پسر از آتش سوزان بیرون آمد شکفته و خندان و میکوید شاهد باشید که من آزاد کرده حسینم او را
پرسیدند کفت بعد از افتادن بر تنور مرا به پیش حضرت امام حسین بردند چون آنحضرت مرا دید التفات بسیار
نمود بعد از آن فرمود این را بمادر و پدرش رسانید تا کریه نکنند چونکه مادر این پسر خداوند عالم را بمن قسم
داده است خداوند مجید او را بمن بخشید پس بعد از آن بنی اسرائیل هر روز بر سر آن پسر جمع شده تعزیه داری
کرده ناله و زاری مینمودند و بقاتلان آنحضرت لعنت میکردند **سیوم** مادر حضرت موسی بود چون
حامله شد او را از نظر غمازان پوشانید که تا موسی متولد شد کماشتکان فرعون آمدند تا تفحص نمایند
مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور را پوشانید و بکریه بخت خواهر او که خاله موسی بود از این معنی

بیخبر آتش در تنور نهاد تا نان بپزد وقتیکه زبانهٔ آتش در تنور بهوا میرفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا
تجسس کردند مادر موسی را بدست آوردند از حمل او اثری نیافتند بسر تنور رفتند آتش عظیم از آن تنور
بیرون میآمد بعد از تفحص جمیع مواضع آن نزد فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده اند خوشحال
گشت چون مادر موسی بسر تنور آمد زبانهٔ آتش را دید آتش در نهادش افتاد چون در تنور نگاه کرد دید که موسی بر آتش بازی
میکند دانست که در آن سری هست او را در نهایت سرور و خوشحالی بیرون آورد چهارم خوان
محشر فاطمهٔ زهرا علیها السلام در مطبخ خولی بدید فرزندش آمد سر شهدا از تنور بیرون آورده در کنار نهاد به
طوری نالید که از همه موجود صبر و قرار گرفت گویا فرمود ای حوا و ای آسیه و ای مریم و ای خدیجه بر ببینید که
تا فرزند مرا چه ظلمها کرده اند الی آخره

مجلس چهل و هشتم در بیان کیفیت چهار ناقه و وفای بعضی از آنها که بعد از صاحبش زنده نماندند و دفن نمودن هر یکی از آنها را با وصیت صاحبش

در زمان سلف چهار ناقه بود که سه تا
از آنها از ناقهٔ بهشت بود یقینا و صاحب هر یکی وصیت بر غایبا و فرمود اول ناقهٔ جناب صالح پیغمبر بود
که وصیت نمود قوم خود را فرمود ای قوم واگذارید این ناقه را و حذر نمائید از پی کردن او و واگذارید او را
و آب خوردن او را و منع نکنید او را از خوردن آب پس آن قوم پیغمبر را تکذیب کردند در آنچه وعید فرموده
بود و آن ناقة الله را از آب منع نمودند پس آن ناقه را پی کردند پس غضب نمود بر ایشان پروردگار ایشان
و همه ایشان را اهلاک نمود دوم ناقهٔ آن شاهزادهٔ خراسانی بود بعد از موت صاحبش از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله داد خواهی نموده الی آخره سیم ناقهٔ پیغمبر خدا بود و اینچنان بود روزی رسول
خدا صلی الله علیه و آله وعظ میفرمود و مردم را بصدقه تحریص مینمود که ناگاه اعرابی برآمد و ناقه بیاورد
بیاورد که یا رسول الله من این ناقه را صدقه کرده ام در راه خدا رسول خدا او را دعا کرد بعد از آن آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله کسی را فرمود که ناقه را قیمت کن بعد از قیمت حضرت بهای از آن ابداد چون آنحضرت بجهاد
رفتی آن ناقه را سوار شدی و بعد از جهاد مراجعت نموده بود و آن ناقه را بسته بود که ناگاه در هنگام شب
آنحضرت از خانه بیرون آمد ناقه آواز داد السلام علیک یا زین القیمه حضرت او را جواب داد که بشنو من

او را بی روزی آن ناقه عرض کرد یا رسول الله من ناقهٔ مرد کافری بودم شبی از خانه بیرون آمدم و در
بیابان چرا میکردم و درندگان پیش من آمدند و میخواستند مرا اهلاک کنند که یکی گفت او را میازارید
که او مرکب زین القیمه بهترین خلایق محمد مصطفی خواهد بود پس عرض کرد یا رسول الله مرا بود دو
حاجتست یکی آنکه در قیامت مرکب تو باشم چنانکه در دنیا ام و دیگر آنکه نخواهم بعد از تو زنده
باشم و کسی بر من سوار گردد حضرت دعا کرد و حضرت فاطمه آمین گفت چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود آن ناقه آب و علف نمیخورد و حضرت فاطمه تعهد او میکرد روزی آمد او را
به ببیند چون ناقه چشمش بر حضرت فاطمه افتاد گفت السلام علیک یا بنت زین القیمه ایفرزند رسول
خدا مرا آب و علف نمیباید که آنحضرت از دنیا رفته اکنون وقت آن آمد که از دنیا بروم هیچ پیغامی داری نزد
پدرت حضرت فاطمه نزدیک آمد دید که آب از چشم او میرود و سر او را در کنار گرفت و بگریست و آن
حیوان چنانکه سر او در کنار حضرت فاطمه بود جان بداد آن ناقه عرض کرد که پیغامی داری نزد پدرت
مناسبست فاطمهٔ زهرا بگو بد انجناب پدرم عرض کن که بعد از تو امت جفا کردند حق خلیفهٔ ترا غصب
کردند و او را خانه نشین کردند ابوبکر را بجای او نشانیدند الی آخره و آخر شر من بجهت شیعیان
عرض کنم در خانهٔ فاطمه را آتش زدند الی آخره تا مسجد بردند الی آخره چهارم ناقهٔ حضرت امام
زین العابدین بود که آنجناب بیست و دو حج بر آن کرده و یک تازیانه بر او نزده بود و حضرت صادق فرمود
که حضرت امام محمد باقر فرمود که چون وفات پدرم رسید که آب وضو طلبید آب آوردم وضو ساخت
فرمود ایفرزند امشب شبی است که مرا وعدهٔ وفات داده اند ناقه مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای آن
مهیا کن پس حضرت صادق فرمود که چون آنحضرت را دفن کردند ناقه خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد
و نزدیک قبر آنحضرت رفت بی آنکه قبر را دیده باشد و سینهٔ خود را بر قبر آنحضرت گذاشت و فریاد و ناله
کرد و آب از دیده هایش میریخت چون این خبر را بحضرت امام محمد باقر دادند حضرت نزد ناقه آمد و فرمود
ساکت باش و برگرد خدا برکت دهد پس ناقه برخاست و بجای خود برگشت و باز بعد اندک زمانی برگشت
نزد قبر و ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد و از حضرت صادق منقولست فرمود که حضرت

امام زین العابدین به حضرت امام محمد باقر فرمود در حین وفات خود که من بر این ناقه بیست و دو حج کرده‌ام و هیچ تازیانه بر او نزده‌ام چون این ناقه را وفات رسد او را دفن نمایید که گوشتش را درندگان نخورند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که هیچ شتری نیست که وقوف عرفات کرده باشد مگر آنکه حق تعالی آن شتر را از شتران بهشت قرار میدهد و مبارک گرداند در نسل او و چون آن شتر فوت شد حضرت امام محمد باقر گودالی کند و آن شتر را دفن نمود مذکر شواهد الحق

مجلس چهل و نهم در بیان رعایت کردن چهار شیر حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

چهار شیر حق پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله در باره دوستان او و ذریه آنجناب رعایت نمودند **اول** آن شیر بود که گوسفندان ابوذر را محافظت مینمود و آن بر سبیل اجمال اینست که ابوذر گوسفندان خود را میچرانید تا به علف برسانند روزی مشغول نماز بود که گرگی بطرف گوسفندان آمد و لکن ابوذر نماز را قطع نکرد بخداوند اعتماد نمود اعتنا بگرگ نکرد و گرگ در میان گله درآمد و بره گرفت و برد ناگاه شیری پیدا شد آن گرگ را بدو نیم کرد و بره را از آن گرفت و بسوی گله برگردانید و او را ندا کرد ای ابوذر مشغول نماز خود باش که حق تعالی مرا موکل گردانیده است بگوسفندان تو تا از نماز فارغ شوی پس ابوذر نماز خود را با حضور قلب با آداب بجا آورد پس ابوذر هر وقت مشغول نماز میشد آن شیر میآمد گوسفندان او را محافظت میکرد و ضرر آنها را دفع میکرد **دویم** شیر سلطان قیس بود بعد از اینکه در شکارگاه آهو از نظرش غایب شد ناگاه دید از میان دره شیری قوی هیکل رو بپادشاه آمد پادشاه مضطرب الاحوال الخ **سیم** شیر سفینه بود میگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا با جمعی ببعضی از جنگها فرستاد و بر کشتی سوار شدیم و کشتی ما شکست و رفیقان و متاعها همه غرق شدند و من بر تخته پاره بند شدم و موج مرا بکوهی رسانید در میان دریا چون بر کوه بالا رفتم موجی آمد مرا برداشت و بمیان دریا برد و باز مرا بر آن کوه رسانید و مکرر چنین شد تا در آخر مرا بساحل رسانید و شکر خدا بجا آوردم و در کنار دریا حیران میگردیدم ناگاه دیدم شیری از بیشه بیرون آمد و قصد هلاک من کرد دست از جان شستم و دست بر آسمان برداشتم و گفتم خداوندا

من بنده تو و آزاد کرده پیغمبر توام و مرا از غرق شدن نجات دادی آیا شیر را بر من مسلط میگردانی پس در دلم افتاد که گفتم ای سبع من سفینه‌ام مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت آنحضرت را در حق مولای او نگاه دار والله که چون این را گفتم خروش خود را فرو گذاشت و مانند گربه نزد من آمد و خود را گاهی بر پای راست من و گاهی بر پای چپ من میمالید و بر روی من نظر کرد پس خوابید و اشاره کرد بسوی من که سوار شو چون سوار شدم بسرعت تمام مرا بجزیره رسانید که در آن اشجار درختان و میوه‌ها بسیار و آبهای شیرین بود پس گردن فرود آورد در برابر من ایستاد تا از آن آبها خوردم و از آن میوه‌ها برداشتم پس خوابید اشاره کرد که سوار شو چون سوار شدم مرا از راه دیگر بکنار دریا رسانید ناگاه دیدم که کشتی در میان دریا میرود پس جامه خود را حرکت دادم که ایشان مرا دیدند و چون نزدیک آمدند و مرا بر شیر سوار دیدند بسیار تعجب کردند و تسبیح و تهلیل خدا کردند و گفتند تو کیستی از جنی یا انس گفتم منم سفینه مولای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این شیر برای رعایت حق آن بشیر و نذیر اسیر من شده و مرا رعایت میکند چون نام آنحضرت را شنیدند بادبان کشتی را فرود آوردند و کشتی را لنگر افکندند و دو مرد از کشتی کوچک نشانیدند و جامه‌ها برای من فرستادند که من بپوشم و از شیر فرود آمدم و شیر در کناری ایستاد و نظر میکرد که من چه میکنم و یکی از ایشان گفت که بیا بر دوش من سوار شو تا ترا بکشتی برسانم نباید که شیر رعایت حق رسول را زیاده از امت او کند پس من نزد شیر رفتم و گفتم خدا ترا از رسول خدا صلی الله علیه و آله جزای خیر بدهد چون این را گفتم والله دیدم که آب از دیده‌اش فرو ریخت و از جای خود حرکت نکرد تا من داخل کشتی شدم پیوسته بمن نظر میکرد تا از او غایب شدم **چهارم** شیر فضه است حالا تامل کن شیر سفینه رعایت حق رسول خدا نمود تا این شیر که محافظت نمود بدن پاره پاره فرزند محمد مصطفی را از پایمال شدن در زیر سم اسبان و کیفیت او چنان بود که چون شمع شبستان رسالت از تندباد مخالفت خاموش گشت و سرور دیده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از بدن جدا گردید حرم محترم آن امام امم مستغرق بحار اندوه و غم گردیدند از یکطرف گرفتار بمصیبت امام حسین و از یکطرف بدرد غریبی و بیکسی مبتلا و از یکطرف منتظر آنکه لشکر اعدا با این غریبان چه خواهند کرد آیا ایشان را بقتل خواهند آورد و یا اسیر خواهند کرد و با جوان بدن مطهر سید الشهدا و ابدان

لطیفه بسا شهداء بیغسل و کفن در برابر آن بیکسان افتاده تا آنکه خبر آوردند که لشکر اعداء اراده دارند
که اسب بر بدن سید الشهداء علیه السلام بتازند چون اهل بیت بیکس آنحضرت این خبر را شنیدند غش آورده
فریاد و واویلا بر کشیدند و تمام آنعزیزان بناله و افغان در آمدند در آنحال فضه خادمه فاطمه زهرا علیها السلام
نزد زینب بی برادر آمده گفت بخوا بود بن امر و بچاره ما از همه جا منقطع شده الی آخر مجلس

پنجاهم در بیان ورود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی ع و حسن مجتبی ع بصحرای کربلا و گریستن و خبر دادن از مصائب آن زمین پر بلا و ورود سلطان کربلا با خدم و حشم بدان

صحرا مخفی نیست که اخبار و آثار بسیار در فضیلت زمین کربلا وارد گردیده آن زمین محل تکلم حق
تعالی با موسی و مکان تولد جناب عیسی است و بقعه مبارکه ایست خداوند در قرآن یاد نموده
چنانچه مفصلاً در کتاب جمرة الفؤاد ذکر شده از کتاب روضة الواعظین نقل شده که شخص مقدس
از مجاورین کربلا گفت که جناب آقا باقر بهبهانی میگوید شبی جناب امام حسین ع را در خواب دیدم و از او
مسائل بسیار پرسیدم از آنجمله سؤال کردم که کسیکه در کربلا دفن شود آیا او را سؤال قبر میکنند حضرت
فرمود کدام ملک جرأت دارد که از مجاورین من سؤال کند از آنحضرت سؤال کردم شما دفن نجف
اشرف را بهتر میدانید یا کربلا را فرمودند از برای هر یک جهتی هست هر که در نجف دفن شود در روز قیامت
مبعوث شود بخواطر جمعی ملاحظه حساب مردم کند هر که در کربلا مدفون شود او را با زمین بر دارند ببالای
بهشت میگذارند حضرت فرمود از چهار فرسخ تا چهار فرسخ جا برا است جبرئیل پر بزند تا هفت طبقه
زمین هرچه زیر او هست بردارند تا داخل بهشت میکنند پس حضرت فرمود مگر این حدیث را نشنیده که الجنة
طیبة لا یدخلها الا الطیب انتهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده که کربلاء قطعة من
الجنة مجملا زمین کربلا با این شرافت محل کرب و بلاء است و از لوازم آنخاک محنت و ابتلاء است هر یک
از انبیاء که بآن زمین رسیده اند محزون و متألم گردیده اند تا اینکه بعد از انبیاء سلف عبور جهان افروز
از مقربین درگاه اله بآن زمین محنت آیین افتاد که از الم و غم آنها مجموع ملائکه آسمانها محزون و غمگین

گردیدند

گردیدند بلکه از کرب و محنت بعضی از ایشان مجموع موجودات حزین و غمگین بلکه غمزده شدند **اول**
ایشان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم بود چنانچه از ام سلمه روایت شده که گفت شبی از شبها
رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد ما بیرون رفت و مدت طویلی از ما غایب بود پس تشریف آوردند
دیدم که آنجناب متغیر الحال و ژولیده مو و غبار آلوده است و کف دست مبارک را فراهم آورده چیزی در دست
داشت من عرض کردم یا رسول الله سبب چیست که شما را ژولیده مو و غبار آلوده می بینم آنحضرت علیه السلام
گفت در این وقت شب مرا بردند بموضعی از عراق که او را کربلا میگویند پس نمودند بمن در آن موضع محل
کشته شدن فرزندم حسین را و جماعتی از اولاد من و اهل بیت مرا پس من پیوسته محل ریختن خون
ایشان را مشاهده مینمودم و خاک آن را از آنجا برداشتم اینک در دست منست آنخاک و دست مبارک خود را
بسوی من گشود و فرمود بگیر این خاک را و محافظت کن او را پس من آنخاک را گرفتم که او شبیه خاک سرخ
است و او را در میان شیشه ریختم و سر شیشه را محکم بستم و پیوسته محافظت او را مینمودم پس در وقتیکه
امام حسین ع از مکه معظمه بیرون رفت و متوجه جانب عراق شد در هر روز و هر شب من آن شیشه را بیرون
میاوردم و آنخاک را میبوئیدم و میبوسیدم و نظر بسوی او مینمودم و در مصیبت صاحب آنخاک میگریستم
پس دهم محرم الحرام شد و آن روزی بود که آنجناب در آن روز شهید شد آنخاک را در اول روز بیرون آوردم
بحال خود بود بعد در آخر روز ملاحظه نمودم دیدم که منقلب شده است بخون تازه پس صیحه زدم
در میان خانه خود و گریستم تا آنکه خبر رسید در همان روز آنحضرت بدرجه شهادت فایز گشته **دویم**
اسد الله الغالب علی بن ابیطالب بود چنانچه ابن عباس میگوید در وقت تشریف بردن امیر المؤمنین ع
بسوی صفین در خدمت آنحضرت بودم چون در زمین نینوا که در کنار فرات است نزول نمود ع بسایر آن زمین
نگاه کرده و قطرات عبرات بر وجنات شریفش جاری شده فرمود هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم
و هیهنا تراق دماءهم طوبی لک من تربة تراق علیها دماء الاحبة پس صدا بلند فرمود ای پسر عباس
آیا میشناسی این موضع را گفتم چنانکه من میشناسم هر آینه عبور مینمودی از اینجا مگر آنکه میگریستی
مانند گریستن من پس آنجناب گریست گریستن طویلی تا اینکه ریش مبارکش تر شد و اشک بر سینه

مبارکش

مبارکش جاری شد و ما نیز با آنجناب در گریه موافقت نمودیم و آنجناب میفرمود مالی و لآل ابی
سفیان مالی و لآل الحرب وجند الشیطان و اولیاء الکفر و العدوان چکار است مرا با آل ابی سفیان و
آل حرب لشکر شیطان و اولیاء کفر پس فرمود صبرا یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم
صبر کن ای ابا عبد الله بتحقیق که ملاقات کرد پدر تو مثل آنچه را که ملاقات خواهی نمود تو از ایشان
بعد از آن آنجناب آب طلبید و وضو ساخت از برای نماز و شروع بنماز کرد آنقدر که میخواست تا اینکه
آنجناب را خواب غلبه کرد بعد از آن بیدار شد و فرمود ای پسر عباس من عرض کردم اینک بخدمت
ایستاده ام فرمود آیا خبر دهم ترا با آنچه که در این ساعت بخواب دیدم پس من عرض کردم چشمهای
مبارکت خوابید و دید آنچه را که خیر است یا امیر المؤمنین فرمود گویا بر خوردم مردان بسیاری
را که نزول نمودند از آسمان و با ایشان بود علمهای سفید بتحقیق که شمشیرهای خود را حمایل
کرده بودند و شمشیرهای ایشان سفید بود و میدرخشید و بر حول این زمین خطی کشیدند
بعد از آن دیدم که گویا این درختان خرما شدند و شاخهای آن بر زمین فرود آمدند و بخون
تازه آلوده شدند گویا میدیدم حسین فرزند دلبند خود را که در میان خون غرق شده دست و پا
میزند و طلب فریادرسی مینمود و کسی او را یاری نمینمود و گویا اینکه مردان سفیدپوش از آسمان
نزول نموده او را ندا میکردند و میگفتند صبرا آل محمد رسول الله بدرستیکه شما کشته خواهید
شد بردست بدترین مردمان تا اینکه فرمود ای عباس این زمین کرب و بلا است که دفن کرده می
شود در او حسین و هفده نفر مردان از اولاد من و فاطمه زهرا پس آنجناب گریست گریستن شدیدی
و ما نیز گریستیم تا آنکه آنحضرت بر رو در افتاد و مدتی بیهوش بود الی آخره **سیم** حسن مجتبی را
بود بعد از اینکه بیوفائی اهل کوفه را ملاحظه نمود لابد با معویه ملعون بنای صلح گذاشت و بعد از
وقوع این قضیه شبی جناب سید الشهداء در حضور جناب امام حسن نشسته بود و از بیوفائی
کوفیان گفتگو نموده میگریستند پس حضرت امام حسین روبآنسرور کرده و گفت ای برادر بعد از
این اقامت ما در کوفه روا نیست زیرا که در اینجا مددکاری و غمخواری نداریم بیا بروضه جد بزرگوار

دویم

دویم سر برهنه و با چشم اشکبار رویم پس بعد از مراسم مصلحت و مشورت با خدم و حشم
از کوفه کوچ کردند و روانه مدینه شدند اما عبور جناب امام حسن بر زمین کربلا افتاد سید
الشهداء در جانب راست و زینب خاتون در طرف چپ او روان بودند پس جناب امام حسن بروی
برادر و خواهر نگاه کرده بی اختیار گریان و اشکبار گردید زینب از سبب گریه پرسید حضرت فرمود ای
خواهر گرامی تو تاب شنیدن این حکایت نداری جناب او را ابنائی گو و قسم داد که ما فی الضمیر خود را
بیان کند پس اشک حسرت از دیده روان کرده و فرمود روزی را بخواطر آوردم که در این زمین برادرم
حسین شهید جفا شده باشد و تمامی خویش و اقربا در میان خاک و خون پاره پاره افتاده باشند
و تو با سایر مخدرات اسیر و بر جهاز شتران سوار کرده باشند روانه کوفه و شام نمایند از استماع
این کلام محنت انجام برادران و خواهران بیکبار بشیون و افغان پرداختند و شور محشر آشکار
ساختند **چهارم** عبور و نزول آنکسی است که زمین کربلا بواسطه او خلق شده بود و همین
کرد و الجناح وارد زمین کربلا شد صحرائی دید بغایت خوفناک و زمینی ملاحظه نمود در نهایت
ترسناک گویا از هوا بر او خون میبارید از وحشت و دهشت ایستاده قدم بر نداشت تا اینکه شش اسب
عوض نمود **خاتمه در ذکر بعضی از احادیث و اخبار صحیحه**
و نقل و حکایات عجیبه که ذاکرین قبل از شروع بمراثی بحال
اهل درد عزاداران ذکر نمایند چنانچه در مقدمه اشاره
شد از کتاب روضة الشهداء نقل شده وقتیکه جناب امام حسین
متولد شد حقتعالی جبرئیل را فرستاد برو و حبیب من سلم برسان بعد از تهنیت خبر قتل حسین را
باو برسان جبرئیل بیامد در وقتیکه جناب امام حسین در کنار حضرت بود و آنحضرت بوسه بر حلق
وی میداد جبرئیل پس از تهنیت آغاز تعزیت رساند حضرت فرمود که سبب تهنیت معلوم است وجه
تعزیت چیست گفت یا رسول الله این موضع پسر ترا که حالا بوسه گاه تست بعد از وفات تو و مادر
و شهادت پدر و برادر به تیغ جفا مجروح خواهند ساخت و شمه از وقایع کربلا بعرض اقدس آنحضرت

رسانید

رسانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گریان شد امیر مؤمنان حاضر بود عرض کرد یا رسول الله
سبب گریه چیست آنحضرت خبر جبرئیل را بوی گفت آنحضرت نیز سیلاب اشک از دیدها روان
ساخته بحجره فاطمه آمد چون جناب فاطمه مرتضی علی را گریان دید گفت ای پسر عم و سرور دل پر غم
امروز روز شادیست نه زمان اندوه و گریه سبب از بیان نما آنحضرت فرمود که یا فاطمه گریه من از
غم حسین است که پدر بزرگوارت خبر قتل او را از زبان جبرئیل میدهد جناب فاطمه چون این خبر را
شنید بخروشید و چادر عصمت نما نکنده بحجره پدر بزرگوار آمد و عرض کرد ای پدر علی مرا خبر داد که
شما از قول جبرئیل چنین تقریر کرده اید که جمعی از جفاکاران امت حلق نورانی حسین که بوسه گاه
تست به تیغ جفا مجروح خواهند کرد حضرت فرمود که برای من جبرئیل چنین گفت آورده اند که جناب
فاطمه آغاز گریه کرد که حسین من چه گناه کرده است که در طفولیت بر وی چنین ظلمی رود حضرت فرمود
که ای فاطمه این در سن کودکی و جوانی نباشد در وقتی خواهد بود که نه تو باشی و نه من پدرش علی و نه
برادرش حسن فاطمه زهرا دیگر باره گریست مادر بکه ای مظلوم ای شهید بیکس چون در آن زمان پدر و
مادر نباشد پس مصیبت تو که قیام نماید و شرایط تعزیت تو بجا آورد آورده اند که هاتفی آواز داد
که ماتم داران آخر الزمان خواهند داشت که چون او را شهید کنند ایشان تعزیه و بر او تازه کنند در هر سال
و اشک ندامت از دیدگان میبارند الی آخره **از کشف الغمه روایت شده** که روزی پیغمبر
خدا نشسته بودند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین سلام الله علیهم در خدمت آنحضرت
کاینات حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف لی بکم اذا کنتم صرعی و قبورکم شتی ای اهل
و اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من در زمانی که شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر
دور افتاده باشد پس امام حسین که از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جد انموت موتا او نقتل قتلا
ای جد بزرگوار آیا بامرگ خود میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمود ترا از روی ظلم و عدوان می
کشند و برادرت را از روی ظلم و عدوان شهید مینمایند و اولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد که
ما را میکشد فرمود گروهی از اشرار خلق گفت آیا بعد از کشتن کسی ما را زیارت میکنند فرمود بلی گروهی

از امت

از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را و گریه و نوحه میکنند بر مصیبت شما بجهة نیکی بمن
پس چون روز قیامت شود میایم بموقف حساب و میگیرم دستهای آن گروه را و ایشان را از هولها
و شداید قیامت خلاص میکنم **از ابو بصیر روایت شده** که گفت در خدمت حضرت
صادق بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان حسین چون نظر آنحضرت بر او افتاد او را در
بغل گرفتند و بوسیدند و فرمودند که خدا حقیر نماید کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام کشد از
کسی که پدران شما را کشت و خدا واگذارد کسی را که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتی را که شما را کشتند
که خدا یار و حافظ و ناصر شما باد بدرستیکه طول کشید گریه زنان و گریه انبیا و صدیقین و ملئکه و
شهدا بر شما پس آنحضرت بگریه درآمد و فرمود ای ابو بصیر هرگاه نظر میکنم بسوی یکی از اولاد حسین مرا
حالتی عارض میشود که خود را ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمیکه بپدر بزرگوار ایشان کرده شد
و در حدیث دیگر وارد شده که نبود روزی مذکور شود حسین در نزد او مگر که آنحضرت
محزون میشد و دیگر در آن روز و در آن شب کسی آنحضرت را شاد و خندان نمیدید از حضرت صادق وارد
است که آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت میکند که روزی حسین بن علی علیهما السلام داخل شد بر برادر بزرگ
خود حسن مجتبی چون نظر شریفش بر برادر خود افتاد بگریه درآمد حضرت فرمود یا اباعبد الله ما
یبکیک چه چیز سبب گریه است حسین گفت بجهة آنچه بشما میکنند اشقیاء امت حضرت امام حسن
فرمود آنچه بمن میکنند اینست که زهری در پنهانی بمن میدهند که بجهة آن شهید میشوم و لکن
لا یوم کیومک یا اباعبد الله لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار
نفر که ادعا میکنند که از امت جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند پس آن قوم رو سیاه اجتماع
میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن
اموال پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد و میگرید بر تو کل شیء
حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و میگریند بر تو همه چیز حتی وحشها در بیابان و ماهیها در دریا
از منتخب روایت شده که چون مرض رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد مجلس

زد

بود از مردمان آنجناب فرمود بخوابید از برای من حسنین را پس آمدند بزرگوار را میبوسید تا آنکه بیهوش
شد امیر المؤمنین خواست که ایشان را از روی پیغمبر صلی الله علیه و آله بردارد که آنجناب چشمهای مبارک را گشود
و فرمود واگذار ایشان را که از من بهره خود را بردارند و من نیز از ایشان بهره بردارم بدرستیکه ایشان زود است که
مبتلا شوند بعد از این مصیبتی بعد از آن فرمود ایها الناس بتحقیقیکه من واگذاشتم در میان
شما کتاب و سنت خود و عترت خود را که اهل بیت منند پس کسیکه ضایع کند کتاب خدا را مانند کسیست
که ضایع کند سنت مرا و کسیکه ضایع کند سنت مرا مانند کسیست که ضایع کند عترت مرا **از ابن**
عباس روایت شده که گفت داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس دیدم که
حسن را بر دوش چپ داشت و حسین را بر زانو و ایشان را میبوسید و میگفت که خدایا دوست دار کسی را
که ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسی را که ایشان را دشمن دارد پس فرمود یابن عباس کانی به وقد
خضبت شیبته من دمه یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر گویا می بینم او را که ریش او را بخون سرش
خضاب کرده اند هرچند میخواند کسی او را جواب نمیدهد و طلب یاری میکند کسی یاریش نمیکند
گفتم که میکنند این را فرمود اشرار امت من از شفاعت من بی نصیب میباشند **ابو عمار مرد شاعری**
بود مکرر بخدمت حضرت صادق مشرف میشد روزی آنحضرت فرمود که ای ابو عمار شعری چند در
مرثیه جدم امام حسین انشا کن ابو عمار با حزن و اندوه بشعرها شروع کرد بمرثیه آنحضرت و جناب صادق
میگریست تا اینکه صدای ناله از خانه آنحضرت بلند شد حضرت فرمود بروشی که شیعیان در پیش
خودشان نوحه میکنند بخوان ابو عمار از آنفرا نوحه سنج گردیده و گریه بر گریه آنحضرت افزود و صدای
گریه مخدرات حرم محترم بلند شد ابو عمار میگوید که چون فارغ شدم حضرت فرمود که هر که شعری
در مرثیه جدم حسین بگوید و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که بیست کس یا پنج
کس یا خود بگرید و یک کس را بگریاند و اگر گریه اش نیاید خود را بگریه بدارد بهشت او را واجب میشود
و نیز آنحضرت فرمود که هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده ای که بر آنحضرت میگرید و هر که
بر آنحضرت بگرید نیکی بحضرت فاطمه زهرا کرده است و یاری آنحضرت نموده است و در آخرت هیچ بنده

محشور نشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین گریسته باشد که او محشور میشود شاد
و خندان و بشارت میرسد از جانب خداوند عالمیان و همه خلایق میترسند و گریه میکنند کان بر حسین ایمنند
و همه خلایق را بمقام حساب میبرند و ایشان در زیر عرش خدا در خدمت حضرت سید الشهداء نشسته اند و از
حساب نمیترسند و ملئکه نزد ایشان میایند ایشان را تکلیف دخول بهشت مینمایند و ایشان ابا میکنند و حوریان
برای ایشان پیام میفرستند که ما را شوق لقای شما بنهایت رسیده و ایشان بجهة سرور و شادی که از مجالست
آنحضرت دارند رو نمیگردانند که جواب ایشان را رد نمایند پس همنشینان میگویند حمد و سپاس خداوندیرا
که فزع اکبر و اهوال این روز را از ما برداشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران از بهشت
با محملها از برای ایشان میاورند ایشان سوار میشوند و مشغول حمد و ثنا و صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستند
تا داخل بهشت میشوند **از منتخب الآثار نقل شده** که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی
نشسته بود و مولای متقیان نیز در خدمت آنجناب بود که حضرت امام حسین داخل شد و آنجناب در سن
شش سالگی بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجناب را در بر گرفته میان دو چشم و لبهای مبارک او را می
بوسید امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری فرزند من حسین را خواجه عالم فرمود چگونه
دوست ندارم او را و حال آنکه او پاره بدن منست پس شاه ولایت عرض کرد یا رسول الله آیا ما بیشتر دوست
داری یا حسین را امام حسین عرض کرد ای پدر مهربان هر یک از ما که شرف او عالی تر است در خدمت جد
بزرگوارم محبوب تر است و قرب منزلت او بیشتر است مولای متقیان فرمود ای نور دیده ای حسین آیا
مفاخرت میکنی با من امام حسین عرض کرد آری ای پدر بزرگوار اگر رضای شما باشد پس مولای متقیان
فرمود منم امیر المؤمنین منم وزیر مصطفی منم امام الصادقین تا آنکه هفتاد چیز برتر از مناقب خود را
شمرد بعد از آن ساکت شد خواجه عالم فرمود آیا شنیدی یا اباعبدالله این عشر عشری از فضایل او و از هزار هزار
فضیلت او است که برشمرد و مرتبه او فوق این و اعلی از اینست پس امام حسین فرمود حمد مر خدا را که تفضیل
داد ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود و بر جمیع مخلوقین بعد از آن خدمت پدر بزرگوار عرض کرد یا امیر
المؤمنین آنچه فرمودید در آن قول صادق و امینی پس خواجه عالم فرمود ای فرزند تو نیز فضایل خود بیان

پس امام حسین فرمود منم حسین بن علی بن ابیطالب و مادرم فاطمهٔ زهرا است که سیدهٔ زنان عالمیان است
و جدّ من محمد مصطفی است که سید همهٔ اولاد آدم است و شکی نیست یا علی مادر من از مادر تو بهتر است
در نزد خداوند و نزد همهٔ مردمان و جدّ من بهتر است از جدّ تو و افضل است در نزد خداوند و در نزد همهٔ مردمان
و در گهواره سخن میگفت با من جبرئیل و ملاقات نمود مرا اسرافیل یا علی تو در نزد خدا افضلی از من
و من افخرم از تو بحسب آباء و امهات و اجداد بعد از آن دو دست خود را در گردن پدر حمایل نمود و میبوسید
اخیار او و امیرالمؤمنین نیز او را میبوسید پس فرمود خدا تعالی زیاده گرداند شرف و تعظیم و فخر و علم و
حلم ترا و خدا لعنت کند ظالمین ترا ای ابوعبدالله **از کنز الغرائب نقل شده است**
که چون آیهٔ شریفه و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس بحضرت رسالت نازل شده آن دادرس
بیچاره گان شب و روز گریستند و قرار و آرام قطع شده و راحت بجهت آن بزرگوار نماند جناب فاطمهٔ
زهرا شرفیاب حضور باهر النور خاتم الانبیاء گشته عرض کرد ای پدر بزرگوار این چه گریه ایست چرا
آرام نمیگیرید قرار ندارید جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آیهٔ شریفه را بخدمت فاطمهٔ زهرا تلاوت
نمود جناب فاطمهٔ زهرا علیها سلام عرض کرد بابا مراد از کثیر چه قدر است فرمود از هزار یک نفر به
بهشت میروند و نهصد و نود و نه بجهنم میروند **منقولست** که در روز قیامت هزار صف
امت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته میشود نهصد و نود و نه صف را سید الشهداء شفاعت کند
و یک صف را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شفاعت مینماید و سید الشهداء نیز در آن شریک است پس
خوشا بحال زوّاران و تعزیه داران که از دل و جان خدمتگذاری و تعزیه داری میکنند **و نیز مرویست**
که روزی جبرئیل امین برسول رب العالمین نازل شد این آیه را آورد و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها
سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بدرستیکه یا محمد جهنم وعده گاه ایشانست و از برای جهنم
هفت طبقه ایست و از هر طبقه فوجی را داخل میکنند حضرت فرمود طبقات جهنم را بشمار یا جبرئیل
عرض کرد حطمه و لظی و سعیر و جحیم و جهنم و هاویه و سقر حضرت فرمود اهل طبقات کیانند
عرض کرد در طبقهٔ اول یهود دوّیم نصاری سیّم مجوس چهارم ترسایان پنجم خاشان ششم

جهودان

جهودان و اهل یک طبقه را نگفت حضرت فرمود چرا اهل عذاب و اهل عقاب این طبقه را نمیگویی
جبرئیل گفت اهل عذاب این طبقه از همهٔ طبقات بدتر است حضرت فرمود اهلش کیست جبرئیل از خجالت سر
بزیر افکند جواب نگفت حضرت تاکید کرد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله گناه کاران امت تو باشند
حضرت شنید گریان شده بیهوش افتاد جبرئیل بهوش آورد و برخاست گریه کنان داخل حجره شد
سه روز و شب از حجره بیرون نیامد مگر وقت نماز صحابه از این حال مضطرب شدند سلمان بدر
خانهٔ فاطمهٔ زهرا آمده جناب بتول را از این مقدمه خبردار کرده چون مطلع شد از دست حضرت امام حسین
گرفت داخل حجرهٔ پدر بزرگوار شد در آن وقت از سن شریف حضرت امام حسین دو سال گذشته بود
و دست مادر رها کرده تعقیب داخل حجرهٔ جد بزرگوار گردید در را حرکت میداد حضرت رسول صلی
الله علیه و آله ملتفت نشده نزدیک شد که اشک از دیده هایش جاری شود جبرئیل بر آنحضرت نازل
شد عرض کرد یا رسول الله در را وا کن بروی حسین اگر او گریه کند ملائک هفت آسمان گریه میکنند
حضرت در را گشود جناب امام حسین را داخل حجره کرد اینک بر روی زانوی مبارک نشانید پس جناب
حسین عرض کرد یا جدّاه سبب چیست که سه روز است بحجره رفته و در بر روی خود بسته اید فرمود
ای نور دیده جای عاصیان امت من در جهنم است برای این سبب گریه میکنم جناب امام حسین عرض
کرد یا جدّاه اگر مرا اذن میدهید در حق امتان تو دعا میکنم حضرت فرمود مختاری دعا بکن جناب
امام حسین دست برداشت ملائکه ها به بیت المعمور جمع شدند که ببینند جناب امام حسین در
حق عاصیان امت چگونه دعا میکند یکمرتبه دیدند عمامه از سر برداشت عرض کرد خداوندا بحرمت اول
قطرهٔ خونی که از گلوی من بزمین کربلا میریزد از سر تقصیرات امت جدّم درگذر هنوز دستهای مبارک
آن مظلوم شهید بلند بود که جبرئیل نازل شد عرض کرد خداوند عالم میفرماید که بحسین بگو گریه
نکند جمیع گناه کاران امت را بحسین بخشیدم **مرویست** که روزی رسول خدا صلی الله علیه
و آله در حجره نشسته بود و حسنین در خدمت آنحضرت بودند بدیدن آن بزرگواران مسرور بود
آن وقت امام حسن از جد بزرگوار خود آب طلبید حضرت بدر حجره نظر انداخت کسی را ندید از جا

خود

خود برخاست جام را از آب پر کرد میخواست که بامام حسن بدهد حضرت امام حسین عرض کرد یا
جداه انا عطشان حضرت متفکر شد در میان دو نور دیده چکند اگر آب را بامام حسن بدهد
حسین محزون میشود اگر بامام حسین میدهد حسن غمگین میشود در این فکر بود ناگاه دستی جامی
پر از آب از بیرون حجره آمد بوی آن حجره را معطر کرد از عقب آن حضرت بامام حسین تواضع نمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از دیدن آن جام مسرور شد پس آنحضرت آب خود را بامام حسن داد
در آنوقت جبرئیل حاضر شد و سلام کرد حضرت فرمود ای برادر کجا بودی عرض کرد در سدرة المنتهی
بودم که از جانب پروردگار وحی بمن رسید خود را ببهشت برسان و یک جام از سلسبیل پر کن از برای
حسین ببر او را از انتظار برآر مبادا دل مبارک حسین آزرده شود **از کنز الغرائب نقل
کرده** که روزی جناب فاطمه زهرا علیها السلام از برای دو نور دیدگان خود جامه نو دوخته بود
در بر ایشان پوشانید و ایشان را بخدمت جد بزرگوار خود فرستاده بود جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله آن دو نور دیدگان خود را بکنار گرفته و ایشان را میبوسید ناگاه نظرش بر جامه امام
حسین افتاده دید که گریبان جامه او شکست در گریبان کرده گلوی نازنینش خطی پدید آمده بر خاطر
مبارکش گران آمده فی الحال تکمه جامه اش را گشود چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تکمه اش را گشود
بآن خط نگاه میکرد محزون میشد در حال جبرئیل نازل شد پیام الهی را در رسانید که یا رسول
الله این خط را دیدی در گردن حسین متحمل نشکی روزی باشد که با خنجر آبدار همین موضع را میبرند و
با تیغ کین سر نازنین حسین را از بدن جدا کنند پس آنجناب از شنیدن این کلام جانسوز بموافقت جبرئیل
بر عزای حسین گریه کردند در آنحال فاطمه زهرا داخل حجره گردید دید که پدر بزرگوارش گریان است
عرض کرد یا اباه دیده مبارکت گریان مبادا سبب گریه شما چیست گفت ای فاطمه بتو میگویم
بشرطیکه صبر نمائی اینک جبرئیل خبر آورده است که حسین در کربلا با تیغ اهل جفا شربت شهادت
خواهد نوشید و اعضای مبارکش بضرب شمشیر و تیر و نیزه پاره پاره خواهد شد جناب فاطمه
از شنیدن این خبر خود را بر خاک افکنده عرض کرد یا اباه این مصیبت در چه وقت واقع میشود

حضرت

حضرت فرمود یا فاطمه در وقتی شربت شهادت مینوشد که هیچیک از ما و تو نباشد و برادرش حاضر نمی
شود پس فاطمه زهرا از شنیدن این سخن چنان گریست که صدای گریه از حرم رسول خدا بلند شد پس با دیده
گریان عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت کرامت فرما که در حجره خود تعزیه حسینم را برپا کنم حضرت فرمود
آنچه را خواهی بکن پس با دیده گریان داخل خانه شد که تعزیه امام حسین برپا کند اول امر کرد که در
حجره ها پرده های سیاه آویختند و در خانه صورت قبری درست کردند سیاهی بر روی قبر کشیدند آنگاه بجهت اعلام
زنان بنی هاشم از زنها فرستاد و فرمود بزنان بنی هاشم از ما سلام برسانید و بگوئید فاطمه دختر خاتم
انبیا میگوید ای اقرباء و خویشان بتعزیه حسینم حاضر شوید و در ناله و زاری با من موافقت نمائید
زنان بنی هاشم را خبردار کردند همه با سر برهنه رو بخانه فاطمه گذاشتند وقتی رسیدند دیدند
فاطمه گیسوان عنبرین خود را پریشان نموده و لباس تعزیه در بر کرده خود را بر روی قبر انداخته میگریست
و میگفت ای شهید مادر و ای غریب مادر ترا در صحرای کربلا تشنه شهید میکنند پس زنان بنی هاشم
همه مقنعه از سر کشیدند فریاد واغربتاه و واحسیناه برآوردند نظیر تعزیه داری اهل بیت در شام شوم
الی آخره **از مسمع کردی روایتست** میگوید که حضرت امام جعفر صادق بمن فرمود که ای مسمع تو از
اهل عراقی و وطن تو به کربلای حسین نزدیکست اما تاتی قبره فرمود آیا بزیارت قبر او میروی تا زیارت
کنی او را گفتم فدای تو شوم من از مشاهیر اهل بصره ام و بتشیع و دوستی شما معروفم میترسم بزیارت
آنحضرت روم مبادا از خلیفه اذیتی بمن برسد حضرت فرمود اما تذکر ما صنع به و تبکی علیه آیا یاد
میکنی آنچه با او کردند و بر او گریه میکنی عرض کردم فدای تو شوم همینکه مصائب حسین را بیاد میآورم
بحدی جزع میکنم که اهل و عیال من از حالت من متاثر میشوند و از اکل و شرب باز میایستم تا اثر گریه
در رخسار من ظاهر میشود حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعک خدا رحمت کند اشک دیده ترا
بدرستیکه تو شمرده خواهی شد از جماعتی که بمصیبت ما صاحب مصیبت و بر اندوه ما اندوهناک
و بسرور ما مسرور میباشند آگاه باش در وقت وفات که امید تو از همه کس منقطع شود و بهر طرف که نگاه
میکنی فریادرسی نه بینی پدران من حاضر میشوند بملک موت وصیت میکنند تا او نیکوئی کند

که او

کراو از شیعیان و دوستان و کریه کنند کان بر مات و بتان یها بود هند کر دیده ها تو روشن شود و ملا
موت بر تو مهربان تر باشد از مادر بفرزند خود پس کریست من نیز کریستم تا اشک از دیده ها من جاری
شد از **حضرت امام جعفر صادق مرویست** که در روز قیامت شخصی را بعرصات
محشر در اورند که نامه اعمال او از حسنات خالی باشد لهذا راه دوزخ پیش کیرد پس از حضرت رب
العزه خطاب باو رسد که ای بنده من صبر کن که ترا در نزد ما نیکی است پس بفرماید که دری را خاضر
کنند که از شعاع ان تمام عرصات محشر روشن شود وان بنده بیچاره کوید که من در بی چنین نداشتم
از این خبر ندارم خطاب در رسد که این دردانه اشکیست که در مصیبت حضرت امام حسین از دیده
ناربده ما انقطره اشک را ضایع نکذاشتیم در صدف رحمت خود پرورش داده ایم و از برای تو ضبط
کرده ایم امروز در مانده کی نست بکار تو اید و ما از اخذ بدارهم از ابنر دانبیاء ببر تا قیمت کنند ان
بنده ان در را نبزد ادم صفی الله برد کوید ای پدر ادمیان این در را قیمت کن ادم کوید من قیمت از نمیدانم
نبزد نوح ببر مجملا پیغمبران هر یکی بدیکری حواله کنند تا اخر نزد پیغمبر اخر الزمان برند میفرماید این در را
بعلی قیمت کند انحضرت میفرماید این در را فرزندم حسین خود قیمت کند چون ان بنده در را بخدمت
حضرت امام حسین اورد انحضرت مانند برادر مهربان ان بنده را در بر کیرد و او را نوازش فرماید و بپای
عرش الهی اید کوید خداوندا قیمت این در انست که صاحبش را با پدر و مادر او بمن بخشی و ایشان را با من
همنشین کنی خطاب عزت در رسد که یا حسین من این بنده را و پدر و مادرش بتو بخشیدم و او را
در بهشت در جوار تو جای دادم و از رفیقان و مصاحبان تو کردانیدم ای خوشا حال کریه کنند کان **ان**
کتاب مسمی لبنر مایه ایمان نقل شده که روزی فاطمه زهرا علیها السلام امام حسین را
در کهواره خوابانیده بود و بکاری مشغول شده بود وقتی امد دید که جناب امام حسین در کهواره
کریه کنان بخدمت رسول عالمیان امد حضرت فرمود یا فاطمه ما یبکیک چه چیز ترا بکریه در اورده
عرض کرد ای پدر بزرکوار چرا کریه نکنم و حال انکه قضیه عجیبه بمن روی داده عرض کرد یا ابتاه
حسین را در کهواره خوابانیده ام و پی شغلی رفتم چون باز امدم او را در کهواره نیافتم نمیدانم که او را

برده جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله از شنیدن این قصه ملول شد جبرئیل نازل شد کفت
یا رسول الله بفاطمه بفرما که کریه نکند چون روز تولد امام حسین جمیع ملائکه باتفاق من بتهنیت
زیارت امام حسین امده رجوع مراجعت کردند بملائکه ملاء اعلی فخر میکردند مقربان ملاء اعلی به
خداوند کبریا عرض کردند ملکا معبودا نمیکذارد احدی بر ما فخر نکرده است الحال اینکروه ملائکه بواسطه در
یافتن شرف زیارت امام حسین بر ما فخر میکنند پس ما را نیز دستوری ده که ما نیز بزیارت جناب امام حسین
برویم خداوند اذن نزول نداد بمن امر فرمود یا جبرئیل امام حسین را بعرش من بیار تا حاملان عرش بین
زیارت نمایند پس من باذن خداوند آن امام را بعرش بردم حاملان عرش نیز زیارت کردند والان در
کهواره خوابانیده ام فاطمه زهرا بدین مسرور شد **و در بعضی از کتب عزا مے**
ذکر کرده اند شخص صالحی پرهیزکاری از دوستان اهل بیت در بعضی از بلاد هند بود هر سال در ایام عاشورا
مشغول تعزیه داری خامس آل عبا میشد مجلسی در مکان وسیعی با فرشهای قیمتی ترتیب میداد و جمعیت
کثیری جمع شده عزاداری مینمودند و اطعام فقرا و مساکین نموده و ذاکرین را مال بسیار میداد و هر کس حاضر
میشد طعامی میخورد و روز و شب مشغول طعام دادن بود و قتی که دهه محرم تمام میشد تمام ان فرشهای
قیمتی را بفقراء و مساکین میداد و شغل او در هر سال چنین بود از قضا یکوقتی اهل همان مجلس مشغول عزاداری
بودند از صدای ناله و خروش لرزه بر زمین و زمان افتاده عبور والی و ولایت از ان محله افتاد متوحش شده
پرسید چه امر واقع شده این کریه ها و ناله ها از کیست سببش چیست خدام عرض کردند خانه یکی از دو
لست هر سال داب او عزاداری است بر مقتول کربلا امر باحضار وی نموده اولا اذیت زبانی و زدن بانار یانه
بعد از ان امر بغارت نمودن جمیع اموال حتی ثیاب بدن و لباس غلامها و خدمتکاران وی کرده پس انمرد
صالح فقیر و بیچیز شده بحیثیتی که نشان از کرها و سرما محافظت نماید باقی نماند اسباب او کذشت تا اینکه
سال اینده ماه محرم داخل شد ان بیچاره نومید بجهة مخارج و مصارف تعزیه شروع بکریه و ناله نموده
ناکاه زنش بجهة دلداریش برخاسته کفت این کریه و ناله بواسطه فوت شدن اموالست و غربت و جاه است ای مرد
مومن شیعه کفت بلکه بجهة فوت شدن عزاداری منست از زن صالحه کفت محزون و غمکین مباش ملک بسیار

دارم او را ببر ببلاد بعیده و بفروش و قیمتش را بیار صرف تعزیه داری نما پس انمرد او را وداع نموده بعد از اینکه
پسرش آمد قصه را با او گفتند گفت جان من فدای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمه
زهرا علیها سلام باد پس انمرد پسر را برداشته روانه شد چون نزدیک شهر خود بشهر دیگر رسید جوانی دید
عظیم الرتبه و جلیل المنزله از نور جبهه او آفاق زمین روشن شده پس آنجوان پرسید کجا میروی و با این
پسر چه اراده داری گفت میخواهم این پسر را بفروشم گفت بچند قیمت ذکر نمود همان جوان بیحرف قیمت را از او
پس انمرد پول را گرفته با سرعت تمام بشهر خود آمد در حالت سرور و خوشحالی چون بمنزل خود رسید کیفیت را
بزوجه خود نقل میکرد در این اثنا دید که پسرشان حاضر شده تعجب کرده گفتند آیا گریختی گفت نه پس چرا
آمدی بپدرش گفت وقتیکه تو پول را گرفتی و برگشتی و از نظر من غایب شدی گریه گلوگیرم شد آنجوان گفت چرا
گریه میکنی ای غلام گفتم بجهت مفارقت آقای خودم که بمن احسان و نیکوئی بسیار کرده بود پس آنجوان
فرمود تو غلام آن نبودی بلکه پسر او بودی پس من عرض کردم تو کیستی ای سید من فرمود من آنکسی هستم
که پدرت این کارها را بواسطه برپا داشتن عزای من میکند منم غریب دور از وطن مرا با لب تشنه بی گناه کشتند
غم مخور حالا بپدر و مادرت میرسانم چون نزد ایشان رفتی بگو بایشان انمالیکه والی ولایت از شما برده
همه را باین زودی بشما رد خواهد کرد باز باید که در این گفتگو بودند دیدند کسی در زد گفت والی ترا می
خواهد وقتیکه آنمرد صالح پیش والی رفت والی بسیار تعظیم و تبجیل کرده با عذرخواهی بسیار گفت مرا حلال
نما بشما اذیت کردم پس جمیع اموال او را داده و علاوه بر آن احسان بسیار باو نموده پس گفت آنمرد صالح
در عزاداری کوتاهی مکن بذل جهد کن هر ساله ده هزار درهم بتو میدهم و من شیعه شدم با اهل و عیال
و خویشانم با جمیع ملازمان خود بتحقیقیکه امام مظلوم عطشان روحی له الفداء در خواب بمن فرمودند
که آیا اذیت میرسانی کسی را که عزای مرا بپا دارد و مشغول تعزیه داری من میشود و مال او را میگیری
پس همه آنها را بسوی رد نمایید با عذرخواهی که عفو کند از تو و اگر نه امر میکنم بزمین که ترا و جمیع
اموال ترا فرو برد پس پیش از نزول بلا تعجیل نما **بعضی از کتب مناقب آورده اند**
که حجاج ملعون بعد از استیلا و غلبه بر شیعیان اهل بیت و پس از کشتن هزار نفر از سادات علوی

شنید

شنید که در خانه یک مؤمنی پاک اعتقاد کودکی دو ساله از اولاد حضرت سید سجاد ع پنهان گشته آن ملعون
بدتر از نمرود بعد از شنیدن این کلام حکم نمود که چند نفر از ملازمان بطلبیدن او رفته آن طفل معصوم را
بیاورند آن مؤمن دیندار از عمل آن بدکردار خبردار شده اصلاً باک نکرده مردانه دامن همت بکمر زده پسر
ده سالۀ خود را بسته برای رضای خدا بدست ملاعین بدتر از یهود و نصاری داد و خودش نیز همراه آمد
دید که آن طفل خوشگل را در میان دیوار گذاشتند پس شاد و خرم بخانه برگشت چون وقت نماز شام داخل
شد مادر آن پسر دید که پسرش پیدا نیست از شوهرش پرسید که این چه حادثه است که پسر من پیدا نگردید گفت
ای مونس ایام غم هیچ اندیشه و توهم منما بجهت آنکه برادری داشتم بغایت مهربان نور دیده مرا مهمان برده
و مرا از هم و غم رهانیده است آن زن مضطرب شده شروع بگریه نمود شوهرش هرچه خواست که ساکتش
نماید فایده نبخشید پس در آن اثنا دیدند که در را بشدت میزنند آن مرد آمده دید که پسرش در دروازه ایستاده
ولکن نور جمالش عالم را منور نموده گفت ای نور دیده ترا در پیش چشم آن گروه کفار بمیان دیوار گذاشتند پس
چگونه خلاص شدی گفت ای پدر وقتیکه مرا در میان دیوار گذاشتند و اطراف مرا با گچ و آجر بستند ناگاه
دیدم دستی از هوا ظاهر شده مرا از آنجا ربود که هیچ کس خبردار نشد مرا بمجلسی رسانیدند ملاحظه کردم
که چند نفر زن و مرد در آنجا هستند حیران ماندم پس هر یک از آنها مرا نوازش کردند و التفات فرمودند
بعد از ساعتی دیدم یکزن از آن میان گفت یا علی مادر این پسر گریه میکند برو و او را بایشان برسان و بفرما
تا سلام ما را به آنها برسانند پس همان ساعت مرا در اینجا حاضر نمودند فرمودند سلام مرا به پدر و مادرت
برسان و بگو که دست از محبت ما برندارند پس آن مرد و زن بعد از ملاحظه این معجزه شکر این نعمت را بجا
آورده در راه محبت اهل بیت عصمت جان نثاری آنها مستقیم شدند **نقل کرده اند**
که در زمان سلف شخص مؤمنی بود از دوستان اهل بیت علیهم السلام هر ساله بقدر امکان و فراخور حال
مشغول تعزیه داری خامس آل عبا میشد و بقدر وسع و طاقت سعی و کوشش در اطعام فقرا و مساکین مینمود
گردش روزگار و تقدیر قدر مقتضی آن شد که آن مرد مؤمن از تختگاه عزت و ثروت بخاک فقر و مسکنت
افتاده بکمال عسرت و شدت میگذرانید تا آنکه ماه محرم الحرام داخل شد آن بیچاره نومید بجهت مخارج

دو مصا

ومصائب سبط سعید بهرحال و بد دستش بجائی بند نشده بغیر از حسرت و ندامت چیزی حاصلش نگردید تا
آنکه دو سه روز از اول محرم گذشت نزدیک شد که روح از بدنش پرواز کند حیران و سرگردان با دل بریان نشسته
و در امید بروی بسته بجای اشک تعزیه خوناب حسرت بر رخسار جاری نموده ناگاه زنش برای دلداریش
برخاسته رسید آیا چه شده که باعث اینقدر اندوه و ملال گشته گفت هر سال با فراغت و فراوانی مال مشغول تعزیه داری
خامس آل عبا میشدم اما امسال دو روز از محرم گذشته و من از فیض تعزیه داری محروم گشته ام از این درد
سیرت برآمد خوش طینت گفت اگر مال نداریم و لیکن جان داریم مرا طلاق داده در بازار بفروش صرف تعزیه داری
نما و این قدر ملال و محزون مباش پس آن مرد متفکر شده و از سینه پر درد آه سرد کشیده گفت ای انیس همدم مونس
ایام کرم سرد من این از مروت دور است و لکن اگر این دختر کوچک خود را راضی به مفارقت او کردن مینهادی
مرا از خود راضی مینمودی آن زن شیر دل چون این را شنید برجسته آن دختر را بهزار زبانی راضی گردانید
پس تسلیم آن مرد نموده گفت ببر در بازار اسیران بفروش جان و عیال من فدای تعزیه داران سید الشهدا
است آن شخص دختر را آورده بر شخص عربی بمبلغ معدودی فروخته بر گردید پس آن مرد عرب دختر را بخانه
آورد زن آن عرب بمحض دیدن او شیفته جمال و فریفته کمالش شده مانند مادر مهربان برخاست که
گیسوان او را شانه کند آن دختر راضی نشد زیرا که یادگار المرحوم است دست مزن تا امشب بگذرد پس تا
هزار کرده تعب آن شب را بخواب رفتند در عالم رؤیا آن مرد عرب جناب خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را دید
که آنحضرت فرمودند که ای عرب بگیر این شب دختر را اندختر یار و اقربا را بمادر مهربانش برسان آن عرب
از خواب هراسان برخاسته با هزار مهربانی دختر را در آغوش گرفته نزد مادرش رسانیده و عذر
خواهی نموده و خواب خود را نقل کرد آن مرد و زن بغایت مسرور گشته مشغول تعزیه داری شدند
پس بعد از آن مادر دختر خواست که گیسوان او را شانه کند دید که گیسوان دخترش را بخوبی شانه کرده
و بافته اند که در قوه بشر نیست فرمود ای نور دیده گیسوان ترا شانه که کرده است و برای نحو بافته است
که بوی عنبر و مشک از او ساطع است گفت ای مادر غم کشیده در عالم رؤیا مادر حضرت سید الشهدا
فاطمه زهرا علیها سلام مرا بر آغوش کشیده بغایت نوازش و التفات نموده گیسوانم را شانه کرده و بافته اند

نقل کرده

نقل کرده اند که در یکی از ولایت هندوستان شخصی بود از هنود لکن هر سال مبلغ خطیری
در ایام محرم الحرام در عزاداری جناب سید الشهدا مصرف میکرد و قضی بمرض شدیدی گرفتار شده
بحالت احتضار افتاد در عالم بیهوشی که مشرف بموت بوده بهوش آمده و صحت یافته بحال آمده و بشرف
اسلام مشرف گردید کیفیت را سؤال کردند فرمود که در آن عالم که بیهوش افتاده مبتلا بدرد خود بودم
که ناگاه فرزند رسالتپناه و شهید قوم گمراه بفریاد من رسیده و فرمود که برخیز خداوند باری
بجهت عزاداری تو بر من ترا شفا داد پس مسائل دینیه اش را اخذ کرده مجاورت کربلا را اختیار نمود
از بعضی از ثقات نقل کرده اند که در هندوستان بودیم روزی دیدیم که جماعت
کثیره بطرف میدان بزرگ میروند سؤال کردیم گفتند دختر باکره از طایفه هنود مرده بنابر ملت و عادت
خود میخواهند او را بسوزانند پس بعد از رفتن آتش سوزانی مشاهده کردیم مانند نیران و نعش
آن دختر در آن زمین جمیع اعضایش سوخت مگر یک دست و سینه اش هر چه سعی کردند و علما و موبدان
خود را جمع کردند و دعا کردند و آتش را زیاد کردند نسوخت در تعجب ماندند و صنامیت نیز مضطر
شد گفتند یقین گناه بزرگی از این صادر شده که نمیسوزد و از خواهرانش سؤال کردند گفت نسبتا
عابده و زاهده بود الا آنکه روزی از ایام عاشورا گذارش بر انجمن مسلمین افتاد دیدیم میخوانند و سینه
میزنند رقت بما دست داد ما نیز بمتابعت آنها بسینه میزدیم و گریه میکردیم علما و موبدان گفتند
گناه او معلوم شد از این جهت است که آتش او را نمیسوزاند **حرف بیست** که در روز محشر جبرئیل استدعا
نماید که یا رب میخواهم مرا اذن شفاعت دهی که یکنفر از امتان محمد صلی الله علیه و آله را شفاعت
کنم حقتعالی فرماید که ای جبرئیل در فلان مکان از جهنم یکنفر عاصی مانده او را ببخش چون
جبرئیل بیاید او را مثل ذغال سوخته و روسیاه گردیده اما یک دست او نسوخته بگوید یا رب سبب
چیست که این عاصی همه اعضایش سوخته و یک دستش نسوخته ندا آید ای جبرئیل روزی بماتم خانه
فرزند پیغمبر حسین میگذشت و اشک یکی از ماتمیان بر دست او چکیده بسبب همان اشک مصیبت حسین
که دست او را آتش نسوزاند دیدیم **نقل کرده اند** که دو نفر فاضل در کربلا با هم رفیق بودند

که

یکے وفات کرد رفیق دیگر شبے او را در خواب دید خواست مصافحه کند نشست او را گرفت گفت بگو بر
بنہم برای تو چگونه گذشت گفت ما ما مور نیستیم بگوییم چون آن شخص متوفے بجناب عباس خیلے
اخلاص داشت این گفت بنیا بتر تو یکدفعه جناب عباس ع زیارت میکنم از رفیق مرده گفت از سه
چیز امید نجات هست یکے زیارت جناب سید الشهداء دوم گریه کردن بر آنجناب سیم تماشات
یا مواسات کردن با مردم **فرق کیست** که روزے عربے داخل مسجد رسول الله صلے الله علیه و آله
شد از خلیفه و جانشین آنحضرت سؤال نمود ابوبکر را نشان دادند پیش آمده گفت یا خلیفه
شب گذشته خواب عجیبے دیده ام فراموش کرده ام میخواهم که خواب مرا با تعبیرش بمن بیان فرمایے ابوبکر
گفت ای عرب این از معنیات نیست ما از علم غیب بے بهره ایم پیش عمر فرستاد عمر نیز به پیش عثمان
فرستاد هر دو ماندند اول در کل ماندند پس ابوذر براو رسید که بعد از دانستن مطلب عرب فرمود
بیا برویم نزد وصی و خلیفه برحق جناب رسول خدا صلے الله علیه و آله عرب را بر داشت آورد
نزد حلال مشکلات علی بن ابیطالب ع آنجناب فرمود ای عرب چه مطلب داری کیفیت را عرض نمود
آنحضرت روے مبارک بفرزند دلبند خود حضرت امام حسین ع کرده که طفل بود فرمود ای نور دیده
خواب عرب را با تعبیرش بیان نما عرب متعجب شده عرض نمود ای مولا یکساعت پیش از این مرا بر دسته
نفر از صحابه پیغمبر صلے الله علیه و آله که ادعای علم و خبر مینمودند بردند جواب نتوانستند بدهند
اکنون مرا طفل محول مینمایے حضرت فرمود اینست فرزند پیغمبر صلے الله علیه و آله سؤال کن از هر چه
میخواهے پس چگونگیرا عرض کرد آنجناب فرمود ای عرب در خواب دیدے در کنار شط فرات ایستاده
چند ستاره درخشان در آسمان پیدا شده بود بعد یکیک بزمین افتاده پنهان شدند و بعد از آن
دیدے ماهے مانند طشت پر خونے پیدا شده او نیز در همانجا بر زمین افتاده در خاک پنهان شد
عرض کرد بلے یا ابن رسول الله حضرت فرمودند از تعبیرش در گذر عرب اصرار زیادی کرده و دست
بر دامن آنجناب زده التماس تعبیر نمود آنحضرت فرمودند ای عرب خوب دیده از زمین مدفن منست
و آن ستاره ها جوانان من و آن ماه مانند طشت پر خون من هستم که مرا کوفیان بے وفا مهمان

خواسته

خواسته در همان زمین با جوانان و برادران و انصار و اعوان با لب تشنه و شکم گرسنه شهید
خواهند کرد آن عرب گریان شد و در دست آنحضرت مسلمان شد **وارد شده** که روزے دو نفر محب
حضرت امام حسن عسکری ع وارد شدند یکے از خراسان و دیگرے از کربلا آنجناب هر دو را استقبال کردند
و در وقت مراجعت آنحضرت پیاده تشریف آوردند و سوار نشدند اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله چرا سوار
نمیشوید و حال آنکه اسب سوارے حاضر است آنجناب فرمودند که نمیتوانم گوارا نمیکنم که دوستان و
محبان پیاده باشند و من سواره باشم و بهمان طور پیاده با آن دو نفر زوار بخانه تشریف آوردند آن
حضرت با ایشان نظر میفرمود میگریست تا آنکه عرض کردند یا ابن رسول الله سبب گریه شما چیست
فرمود سبب گریه و ندبه من بجهت این دو نفر است که از زیارت آمده اند چون نگاه میکنم باین مرد که زوار
خراسان است بخاطرم میرسد جدم جناب امام رضا ع کرد که در ولایت غربت بیکس و تنها کسے نبود که یاری کند
او را و زهر عدوان جگر مبارک او را پاره پاره نمود احدے نبود که دلداری او نماید و به این شخص نگاه
میکنم جناب سید الشهداء جد بزرگوارم بخاطرم میرسد که لب تشنه و جگر خسته بیکس و تنها در میان
گروه اعدا با بدن پاره پاره بر روے ریگهای گرم کربلا کسے نبود که اعانتش کند پس هر که اعانت زوار ما کند
گویا که ما را اعانت کرده است و هر که بر ایشان گریه کند آتش جهنم بر روے حرام کرده **فاضلے نقل کرده**
یکی از زوار کربلا میرفتند در منزل مسیب یکنفر از معاندین از یکے از زوار میپرسید که کجا میروید
میگوید بخدمت امام علے میروم سخت حاجت دارم از او بخواهم آن شخص معاند این را که میشنود تازیانه
آهن در دست داشته آن زائر بیچاره را آنها میکند از دیدن نزدیک بمرگ میرسد بعد میگوید برو از امام علے
درخواست نما این حاجت را بعد از آن زائر با هزار مشقت خود را بر روضه جناب امیر میرساند بعد از زیارت
ضریح را گرفته عرض میکند یا علی هیچ حاجت توقع ندارم از همه مطالب گذشتم مگر آنکه حکم کنے میان
من و آن معاند بعد از گریه بسیار بخواب میرود جناب امیر در خواب بفرماید که از او بگذر عفو کن عرض
میکند عفو نمیکنم باز بنا میگذارد بتضرع و زاری که یا علی بروے انتقام مرا از وے بکش پس بعد از گریه
بسیار یک بار خواب رود دید امیر فرمود که او را به حسین بخشش بیدار شد گفت او را چه نسبت است به امام

حسین

حسین من نمیگذرم تا زالحاج کرده خوابید عرض نمود او معاند با حسین است امیرالمؤمنین میفرماید
آن شخص بگرو که بجهة همین مطلب که زائرین را اذیت و آزار کند در بیابان میگشت بکنار فرات رسید انجا
ایستاد نظر بزمین کربلا نمود بخاطر اورد حالت امام حسین را که آب فرات با این کثرت نزدیک بامام حسین
آنحضرت را تشنه کشتند و قطرهٔ باو ندادند متأثر شده گریه کرد بر اینجهة خداوند عالم از معصیتهای او در
گذشت و آن شخص خودش این را میداند زیرا بعد از اینکه از نجف اشرف برگشت بر مسیب آن شخص را دید
گفت پس چرا بر امام علی نگفتی کیفیت را گفت عرض کردم اول خوش فرمود عفو کن نگذشتم بعد از آن فرمود
بحسین ببخش قصه را برای او نقل کرد آن شخص همین که آن کلام را شنید خود را انداخت بپاهای زایر را بوسید
که مرا عفو کن توبه کردم پس از آن آمد بنجف اشرف مذهب تشیع را اختیار کرده مجاور قبر امیر مؤمنان گردید
شخصی نقل کرد وقتی جمعی از زوار از جسر مسیب عبور میکردند ضعیفه بود سواره و طفلی
در بغل داشت یکی از سنیها ضعیفه را با طفل انداخت میان آب اسب ماد ضعیفه با طفل غرق شد بعد
بالا آمد گفت یا فاطمة الزهراء باز غرق شد باز ببالای آب آمد گفت یا فاطمة الزهراء باز غرق شد دیگر
معلوم نشد بعد از زمانی دیدند آنطرف جسر کنار آب ایستاده طفل در بغل جلو اسب را گرفته انتظار رفقا
میکشد **از کتاب حجرت المؤمنین** نقل شده که در عباس آباد هند جمعی از شیعیان
در ایام عاشورا جمع شدند که شبیه جناب عباس را بسازند هر قدر جو باشند که صاحب سوادی و قوی
هیکل شخصی باشد نیافتند زیرا که شبیه بودند شجاعت آن بزرگوار اکر او را ماه بنی هاشم و اسد الله
ثانی میگویند بمجلا جوانی که پدرش از نواصب بود مناسب دیدند این معنی را از او خواهش نمودند بجان و دل
راضی شده گفت هزار جان من فدای آنجناب باد پس او را شبیه آنحضرت نمودند چون شب شد پدرش
عتاب کرده هر دو دست او را قطع کرد در راه جناب عباس مادرش تضرع و زاری کرد زبان او را نیز در راه
جناب فاطمه زهرا بریده مادر و پسر هر دو را از خانه بیرون کرده آن بیچاره گان نالان و گریان بان تعزیه خانه
آمدند و در انجا خوابیدند در عالم رؤیا آن زن بشرف خدمت فاطمه زهرا مشرف شده و ملتجی گشته
زبانش را شفا داد بعد احوال پسرش را گفته فرمود او را نیز شفا دهنده هست بتعجیل بیا این پسرش آمده

اورا

او را نیز صحیح و سالم دید پرسید گفت بخدمت جناب عباس رسیدم بازوهایم را شفا داده و از نظرم
غایب شد **از کتاب تحفة المجالس ذکر کرده اند** که در بغداد مردی بود فاسق و فاجر تمام
مدت عمر خود را در اعمال قبیحه تلف کرده بود و مال بسیاری داشت چون وقت اجل او در رسید وصیت
کرد که چون موت مرا در یابید مرا غسل دهید کفن کنید مرا در نجف اشرف دفن کنید شاید که از برکت
امیرالمؤمنین حق تعالی از گناهان من درگذرد و مرا بآنحضرت ببخشد این بگفت و جان تسلیم کرد خویشان
و اقربای او بوصیت او عمل نمودند بعد از غسل و کفن نعش او را برداشته متوجه نجف اشرف شدند
خدام آنحضرت در انشب خواب دیدند که آنجناب بر سر صندوق حاضر شد و جمیع خدمه را طلبید و فرمود که فردا
صبح مرد فاسقی را در تابوت نهاده بر اینجا خواهند آورد باید شما مانع شوید و نگذارید که او را در
نجف دفن نمایند که گناه او از عدد ریگ بیابان بیشتر است این بگفت ناپدید شد چون صبح شد جمیع خدام
حاضر شدند و قصه خواب را بیکدیگر بیان نمودند همه بیک طریق خواب دیده بودند پس برخاستند و چوبها
و سنگها بدست گرفتند بیرون رفتند و بر در دروازه بانتظار نشستند بسیار طول کشید کسی پیدا نشد
برگشتند و متفکر بودند که چرا این واقعه بعمل نیامد قضا را آنجماعتی که تابوت همراه ایشان بود در انشب راه را
گم کردند و به بیابان کربلای معلی افتادند و چون روز شد براه نجف اشرف افتادند و روانه شدند و چون
شب دیگر شد خدمه امیرالمؤمنین آنحضرت را در خواب دیدند که خدمه ها را طلبید فرمود فردا چون صبح شود
همه شما بیرون روید و آن تابوت را که شب سابق شما را امر بمنع کردم از ابا اعزاز و اکرام هرچه تمامتر باشد بیاورید
و سادر روضه ما بگذارید و بعد از آن او را در بهترین جائی دفن کنید ایشان از استماع این دو کلام منافی
تعجب نمودند عرض کردند که شب گذشته ما را امر بمنع کردی و امشب بخلاف آن در کمال شفقت و مهربانی
امر فرمودی آیا در این چه سر است که ما نمی فهمیم آنحضرت فرمود که شب گذشته آنجماعت راه را گم کردند و بصحرای
کربلا افتادند و باد خاک کربلا را بتابوت او زد افشاند از برکت خاک کربلا و از برای خاطر فرزندم حسین
حق تعالی از جمیع تقصیرات او گذشت و گناهان ویرا آمرزید و براو رحمت کرد پس خدمه جمله بیدار شدند
و چون صبح شد همه از شهر بیرون رفتند بعد از ساعتی آن تابوت را آوردند پس به تعظیم و احترام تمام

ازا

ازا بر وضهٔ مقدسهٔ آنحضرت بردند و او را در بهترین مکانی دفن کردند و صورت واقعهٔ خود را بتفصیل
برای آنجماعت نقل کردند **از نجاة الخافقین نقل کرده اند** که زواری بکربلا میرفت
ضعیفهٔ با چند نفر اطفال صغار همراه زوار بود وقتیکه از مسیّب کوچ کردند آن بیچاره عقب ماند
ناگاه جمعی از اعراب بر سر آن مظلومه پراضطراب ریختند بنا هتک حرمت و سلب ثیاب گذاردند در آن اثنا
آن بینوا رو بطرف کربلا نموده عرض کرد ای مولا و ای بی‌کس واولیاء از غیرت تو دور است که اغاثت من مهجور
ننمائی در آن کفتار سوار نیزه داری اشکار شده بعد از طرد و رد دزدان آن ضعیفه را با اطفال صغار در
نزدیکی کربلا بقافله زوار رسانید آن مومنه چون آن کرامات را دید عرض کرد ای بندهٔ خدا تو از کجا دانستی که در صحرا
در دست اعدا مانده ام فرمود ای ضعیفه من در خدمت جناب سید الشهداء ایستاده بودم دیدم که اشک چشم
آن امام امم جاری شد عرض کردم یا ابن رسول الله چرا گریه میکنی فرمود مگر نمی‌بینی که زوار من در دست اعراب
بیحیا مانده پس با مر آن مولا شما را از چنگ اعدا رها نمودم پس آن ضعیفه عرض کرد که دستهایت را ببوسم
فرمود معذورم که دست ندارم از تن کریست و کفت مگر تو مولای من عباسی فرمود بلی پس غایب شد
از عبد الله بن سلام از احمد بن حنبل منقولست بکشبی در خانهٔ کعبه بودم دیدم
شخصی از پردهٔ کعبه گرفته استغاثه میکند و با تضرع گریه میکند پس نزدیک او رفتم گفتم ای برادر
جهت این قسم آه و ناله و استغاثه از برای چیست کفت من نقل عجیبی دارم اگر شرط کنی بکسی اظهار نکنی
میگویم کفتم الله شاهد بذلک مادام تو زنده پنهان خواهم کرد کفت من از آنکسانی بودم در نزد منصور
عباسی شبی مرا طلب نمود و شصت نفر از سادات علوی بمن داد و کفت تا سفیدهٔ صبح ظاهر شود باید همه
ایشان را در میان دیوار بگذاری من پنجاه و نه نفر ایشان را پنهان کردم در میان کچ و آجور باقی ماند یکنفر
جوان خوش سیمائی و نور از او ظاهر بود و کیسوهای بلند داشت خواستم او را نیز در میان دیوار بگذارم
دیدم بکیفیتی که گریه و ناله میکند که من متأثر شدم و خوفی در دلم افتاد کفتم ای جوان چرا گریه میکنی
کفت قسم بخدا گریه و ناله ام بجان خودم نیست بلکه گریه من بجهة مادر پیرم است بگاه بود مرا در خانه نگاه
داشته بود و مرا محافظت میکرد وقتیکه من میخوابیدم بخواب میرفت دستش را زیر سر من میگذاشت

دیروز خواب بمن غلبه کرد خوابید بعد بیدار شد دید مادرم در خوابست آهسته برخاستم نفهمید همین
که از خانه بیرون آمدم ملازمان سلطان مرا گرفتند پس گریه من مخالفت نمودن بمادرم است او بیچاره نمی
داند که از برای من چگونه گذشت و مآل امر من بکجا انجامید من سوال میکنم از خداوند عالم که از من
باین جهت مواخذه ننموده و با او صبر کرامت فرماید کفتم مادرت آیا غیر از تو اولاد داشت کفت نه همین تنها
من بودم پس بنفس خودم خطاب کردم که بجهة متاع قلیل دنیا عذاب ابدی آخرت را خریدی کفتم والله در
اینجا امر خیری میکنم پس پسر خود را خواستم قصه را باو نقل کردم کفتم آیا طالب نعمت ابدی هستی برای اینجا
این علوی پنهان کنم راضی شده او را بکار بردم تا صبح طالع شد و آنجوان را قسم دادم امر را بکسی اظهار
نکند آوردم کیسوهای او را بریدم و لباس کهنه بر او پوشانیدم و کچ بلباس و صورت او مالیدم مانند شاگرد
بنّاء بخانه آوردم کفتم تا شب اینجا بمان تا شب که شد هر جا میخواهی برو با امان خدا وقتیکه شب شد من
متفکر بودم از خلیفه میترسیدم اگر بداند مرا با اهل و عیال تمام خواهد کرد از زوجه خود نیز خوف
داشتم که اگر بداند مرا رسوا خواهد کرد در عالم غشوه بودم دیدم کنیزم مرا بیدار میکند که در پشت در کسی
است در را میکوبد کفتم این نیست مگر هلاک و مرگ من پس کفتم بجاریه بگو کیست در زد در دید صدا
آمد منم فاطمهٔ زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگو بمولای خود که فرزند ما را ابد هدو بکره
فرزند خود را همینکه این را شنیدم بی اختیار برخاستم کفتم ای زن چکار داری فرمود ای شیخ تو عملی
نمودی لوجه الله ان الله لا یضیع اجر المحسنین احسان از دانستم پسر خود را قبول کن پسر ملازم رد کن بما
پس دیدم پسر خود را کویا هیچ المی باو عارض نشده پس آنجوان علوی را دادم باو و همان وقت از خانه بیرون
آمدم و توبه و بازکشت بخدا نمودم بعد از آنکه منصور مطلع شد جمیع اموال مرا تصرف نمود **مرویست**
که شخصی بنام عبد الله کفت که در شب یازدهم محرم حضرت امام حسین را در خواب دید که در صحرای کربلا
در میان خاک و خون افتاده هزار و نهصد و پنجاه زخم نیزه و شمشیر بر بدن مبارک او ظاهر بود و
سیلاب خون از زخمهای بدن شریفش جاری بود چون آن حال را مشاهده نمودم خوف عظیم بر دلم افتاد
از هیبت آن از خواب بیدار شدم و گریه بسیار نمودم چون شب دیگر شد بخواب رفتم باز آنجناب را در خوا

دیدم که بدن مبارک او صحیح گردیده است و اثری از او ظاهر نیست پیش رفتم و عرض کردم فدای تو شوم
یا ابن رسول الله شب گذشته بدن شریف شما را در خواب دیدم با زخم فراوان و امشب اثری از او ظاهر نیست
حضرت امام حسین فرمودند آنکه آب دیده گریه کنندگان مرهم جراحت منست ای عبدالله چون شب گذشته
مرا در خواب دیدی و بر حال من گریستی آب دیده تو مرهم زخمهای من گردید **نقل کرده اند** از خلفای
بنی عباس یکی بنا گذاشته بود که هر کس بزیارت حضرت امام حسین برود یکصد تومان از زوار او بگیرند
شیعیان باز ترک زیارت نکردند یکروز در بغداد در قصر خود نشسته بود و قصرش مشرف بجسر بود
زوار میآمدند هر یکی صدتا جاقلو میدادند از جسر عبور میکردند دید یک پیره زنی پای پیاده افتان و خیزان
از عقب زوار آمد نگاه میکرد که به بیند او چه کار میکند وقتیکه رسید از بغل یک کیسه در آورد پول
شمرد خواست که بگذرد بملازمانش گفت او را آوردند گفت ای زن تو که پول داشتی پس چرا پیاده آمدی
گفت مدتی بود شوق زیارت حضرت امام حسین داشتم و چرخ ریسی میکردم این پول را جمع کردم ترسیدم
که عمرم وفا نکند از زیارت آنجناب محروم بمانم از آنجهت دیگر چرخ ریسی نکردم پیاده آمدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله منقول است که در شب معراج مرا داخل بهشت کردند من در بهشت میگشتم و
تماشای قصور جنان میکردم جبرئیل از درختی سیبی چید و بمن داد من او را دو حصه کردم دیدم حوری
از میانش بیرون آمد و مژه های چشمش مانند سینه کرکس سیاه بود من از او پرسیدم لمن انت خدا
ترا از برای که خلق فرموده آن حوریه بگریه در آمد و گریست و گفت لابنک المظلوم الحسین خدا مرا
برای فرزند مظلوم تو حسین خلق کرده است در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای
قدسیان همه بزانوی غم است **نقل کرده اند** در زمان سلف بعضی از پادشاهان صفویه
ایلچی از جانب پادشاه فرنگ آمده بود در خصوص دلیل نبوت پیغمبر ما دلیلی غیر از تواتر و آن ایلچی در علم
حساب و هیئت و نجوم بسیار صاحب تسلط بود حتی خبر میداد باهل مجلس آنچه بانها رو داده بود از بلا
و حوادث روزی پادشاه امر باحضار علماء اصفهان نموده که با ایلچی مباحثه نمایند از جمله آنها ملا محسن
بود خطاب بایلچی نموده که پادشاه شما چه قدر بی ادراک بوده که از برای چنین امر معظمی مثل ترا فرستاده

از سفیر همینکه این را شنیده مضطرب شده غیظ غلبه نمود گفت ایها العالم مسلمانان بجا خود را
بشناس از قدر و اندازه خود تجاوز مکن بعیسی و مادرش قسم هرگاه تو میدانستی آنچه را که من از علم
دارا هستم و کمالات میدانستی که زنها مثل من فرزند نزائیده اند در مقام امتحان معلوم میشود قدر
کمال مرد پس فاضل کاشانی دست بجیب برده چیزی بیرون آورده گفت بگو آنچه در دست منست ایلچی
بقدر نیم ساعت در فکر فرو رفت پس از آن رنگش متغیر و زرد شده فاضل فرمود چه زود ظاهر
شد جهل تو و باطل شد ادعای تو ایلچی گفت بحق مسیح و مادرش میدانم آنچه در دست تست ولکن
فکر و سکوت من از جهت دیگر است فاضل گفت چگونه است این ایلچی گفت آنچیزیکه در دست تست خاکی
از خاک بهشت ولکن فکر من در اینست که چگونه بدست تو رسیده است فاضل گفت شاید در حساب اشتباه کرده یا
اینکه قاعده آن تمام نیست ایلچی گفت نه بحق عیسی و امه فاضل گفت چگونه تصور میشود این پس فرمود
ای سفیر آنچه در دست منست خاک کربلاست و پیغمبر ما فرمود کربلا قطعة من الجنة آیا میتوانی ایمان بیاوری
یا اینکه قطع داری بقاعده حساب خود تخلف از واقع نمیکند ایلچی گفت راست گفتی ای عالم اهل اسلام
پس اختیار اسلام نموده از برکت تربت حضرت امام حسین **از کتاب انیس الذاکرین** نقل شده
از احمد نام هندی که یکسال بزیارت مکه معظمه مشرف شدم بدریا نشستم بجزیره رسیدیم چند روز در آنجا
توقف اتفاق افتاد یکروز وقت عصر بجهت سیر بکنار دریا رفتم دیدم از میان دریا صدائی میآید گوش
دادم دیدم یکی میگوید یا مظلوم حسین یا غریب حسین خدا لعنت کند کشندگان ترا چون این را شنیدم
تعجب نمودم پس بآواز بلند فریاد کردم ای جماعت شما را بهمین حسین غریب قسم میدهم شما کیستید
دیدم صدائی از میان آب بلند شد که نحن طوایف الجن البحریه نبکی الحسین المظلوم بالغدوة والعشی
چون این کلام را شنیدم طپانچه بر سر و صورتم زدم که نزدیک بود کور شوم و مجنون میگفتم که خاک بر سرت
ای احمد جنیان بر مظلوم کربلا گریان باشند و تو ساکت نشسته پس گریه بسیار بر آن غریب بی یار کردم
از کتاب بصایر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی با جمعی از اصحاب خود بر راهی
عبور فرمودند دیدند که طفلان چند در اثناء راه ببازی مشغول میباشند آنحضرت نزد طفلی از اطفال

نقل احمد هندی

نشست و شروع نمود میادو دیده آن طفل را بوسید و بر آن طفل ملاطفت نمودن بعد از آن در دامن
خود نشانید و بسیار او را بوسید سبب آن از آنحضرت پرسیدند فرمود من رو یکدیدم این طفل را که با
حسین من بازی میکرد و دیدم که خاک قدمهای او را برمیداشت بر رو و چشمهای خود میمالید پس
من او را دوست میدارم باعتبار اینکه او حسین را دوست میداشت و بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل
که این طفل از یاوران حسین خواهد بود **از کامل الزیارة از داود رقی روایت**
که من در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم که آب طلبید چون آشامید دیدم که اشک از دیدهای
مبارکش جاری شد بعد بمن فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین را پس نیست بنده که بیاشامد آب را
و آنحضرت را بخاطر آورد و لعنت نماید بر قاتل او مینویسد حق تعالی در نامه عمل او هزار حسنه و محو
نماید از او هزار گناه و بلند میکند برای او هزار درجه و میباشد مثل کسیکه صد هزار بنده در
راه خدا آزاد کرده باشد و محشور میکند او را در قیامت با دل سرد تا حرارت قیامت بر او تأثیر
نکند **از طاوس یمانی روایت شده** که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار میبوسید
جبین و گلوی حضرت امام حسین را و هر وقت که آنحضرت در مکان تاریکی می نشست نوری از جبین و گلوی
مبارکش ساطع بود که مردم سبب آن میدانستند که آنحضرت در آن مکان تشریف دارند و جبرئیل روزی
آمد دید که حضرت فاطمه خوابیده است و حسین در گهواره گریه میکند پس جبرئیل نزد گهواره آن
حضرت نشست و شروع نمود بتسلی دادن و ملاطفت نمودن و تکلم نمودن بچیزی که بعجب آورد آنجناب
و ساکت نماید او را تا اینکه حضرت فاطمه از خواب بیدار شد شنید صوت جبرئیل را در تسلی دادن آنحضرت
هر چند ملتفت شد کسی را ندید پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد آنحضرت را که گوینده جبرئیل
بوده **از کامل الزیارة** از عبد الله بن محمد روایت است که حضرت امام محمد باقر فرمود در وقتیکه
امام حسین بخدمت جد بزرگوارش وارد میشد آنحضرت بطرف خود میکشید بعد میفرمود که
نگاه دار او را بعد خود او را بر رو و میان دو چشمش میبوسید و میگریست پس حضرت امام حسین عرض کرد
که ای پدر چرا گریه میکنی حضرت فرمود ای فرزند میبوسم محل شمشیرها که بر تو میزنند و گریه میکنم

حضرت

حضرت امام حسین عرض کرد ای پدر مرا میکشند فرمود بلی بخدا سوگند ترا میکشند با پدرت و برادرت
حضرت عرض کرد که قبرهای ما متفرق است فرمود بلی ای فرزند حضرت عرض کرد که ما را زیارت میکنند از
امت تو فرمود که زیارت نمیکنند مرا و پدر ترا و برادر ترا و ترا مگر صدیقون از امت من **ابن شهر**
آشوب روایت کرده است که ذره نوحه گر که در مصیبتها نوحه گری میکرد گفت شبی
حضرت فاطمه علیها السلام را در خواب دیدم که قبر فرزندش حضرت امام حسین ایستاده بود و میگریست
چون ذره را دید فرمود ای ذره شعرها را بخوان و نوحه کن بر جگر گوشه من ایّها العینان فیضا
واستهلا لا تفیضا وابکیا بالطف میتا ترک الصدر رضیضا لم امرضه قتیلا
لا ولا کان مریضا یعنی ای دیده‌ها اشک حسرت ببارید و از گریستن مضایقه نکنید بر کشته
طف کربلا او را شهید کردند و سینه او را بطعن نیزه و تیر خورد کردند و من در بیماری او حاضر
نگردیدم و در ماتم او اشک نباریدم پس بر شیعیان لازم است که فاطمه زهرا را در ماتم جگر گوشه او
یاری کنند و عزای آن غریب مظلوم را برپا دارند از حضرت امام رضا منقولست فرمود کسیکه گریه کند
دیدهای او در مصیبت ما یکقطره اشک بر ما ببارد حق تعالی او را در بهشت جای دهد **از شیخ**
سهل ابن عبد الله منقولست که در روز عاشورا با خود میگفتم که چرا در آن روز حاضر نبودم
که در پیش شاه شهیدان خونم ریخته شود و قطره چند اشک از چشم خود ریختم و در شب حضرت رسول
در خواب دیدم فرمود ای سهل بجلال حضرت ذو الجلال که قطره آب دیده تو در مصیبت فرزند دلبند من
ضایع نخواهد بود و بدین گریه که امروز کردی ترا چندان ثواب دهند که محاسبان از عهده ثواب آن بیرون
نتوانند آمد **نقل کرده اند** وقتی که روز قیامت مبعوث شود از هول قیامت امر باهل محشر شدید
گردد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان را روانه میکند بجانب خواتون محشر تا اینکه حضور بهم
رسانند مقام شفاعت را پس امیر مؤمنان میفرماید یا فاطمه چه چیز است در نزد تو از اسباب شفاعت و چه چیز
ذخیره کرده بجهة این روز پر خوف و خطر و فزع اکبر فاطمه زهرا عرض میکند یا علی اگر هیچ چیز حاضر نباشد
از اسباب شفاعت کفایت میکند بر مقام شفاعت دو دست بریده فرزند دلبندم عباس **از ام سلمه**

دوتن

روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند دلبندش حسین تشنه جگر لباسی
پوشانید که از لباسهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه است که بر جامه‌های دنیا شباهت ندارد
حضرت فرمود این هدیه ایست که پروردگار من بجهت نور دیده ام امام حسین فرستاده است پودش از پرهای
جبرئیل کرده در کارخانهٔ قضا و قدر رب جلیل تمام شده است چون امروز عید است این جامه را بر او پوشانیده ام
که در صحرای کربلا بدنش را بی لباس نمودند **از کنز الغرائب** نقل شده که روزی حضرت امام حسین
در خدمت جد بزرگوار خود بود برخاست که بخدمت مادرش برود پس از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرخص شده بیرون آمده قدری راه رفته برگردید رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه نمود که جگر گوشهٔ بتول
عذار او غبار حزن و ملال در خاطر نشسته فرمود ای جان جد چرا محزونی عرض کرد یا جداه دلم مایل دیدار
مادرم فاطمهٔ زهرا و برادرم حسن مجتبی است میخواهم بخدمت ایشان مشرف شوم باران میبارد و مرا نمیگذارند
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز گردانیده دست بدعا برداشتند همان
ساعت باران ایستاد تا آنکه آن شهید با کمال اطمینان به پیش مادر مهربان و برادرش امام حسن
جا تشریف بردند آه مناسب بود روز عاشورا کاش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بودند وقتیکه آن مظلوم
بجانب فرات روانه شد عرض میکرد یا جداه از این ظالمان مهلت بطلب در خیمه چند نفر اطفال تشنه لب
دارم شاید از برای ایشان قطرهٔ آب بیاورم **از کتاب منتخب** منقولست که عبدالله بن عمر گفت که حضرت
رسول را دیدم که بر منبر خطبه ادا مینمود در آن اثناء حضرت امام حسین از نزد والدهٔ خود متوجه شد در
آنوقت آنحضرت طفل بود و دامن جامه اش در زیر پای مبارکش مانده بر رو در افتاد بگریه در آمد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آن حال را مشاهده کرد از منبر گریه کنان نزول نمود و آنسرور را بسینه اش
خود منضم کرده بملاطفت تمام آن گریه اش را باز داشت و فرمود قسم بکسیکه جان من در دست قدرت اوست در
وقتیکه فرزندم بر رو در افتاد گویا که دل من گسیخت **از منتخب** از ابی السعادات روایت شده که روزی
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانهٔ عایشه بیرون آمده بر در خانهٔ فاطمهٔ زهرا گذر نمود پس ناگاه صدای
گریهٔ حسین بسمع شریف آنجناب رسید ندا در داد که یا فاطمه او را از گریه ساکت گردان آیا ندانسته که گریهٔ او

باعث ایذاء و آزار منست پس آن بزرگوار او را گرفته اشک او را با دست مبارکش پاک کرده و از میان دو چشم او
بوسیده و بر آغوش کشید **از حضرت صادق** روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی
در خانهٔ ام سلمه بود فرمود که کسی نباید بنزد من ام سلمه گفت که حضرت امام حسین آمد و طفل بود من نتوانستم
که آنحضرت را منع نمایم تا آنکه رفت بخدمت آنحضرت و من از پی او رفتم دیدم که حضرت امام حسین را بر سینهٔ خود
نشانیده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریه میکند و چیزی در دست خود دارد و میگرداند پس حضرت
فرمود ای ام سلمه جبرئیل خبر آورده که این پسر من کشته خواهد شد و این تربت است که در آنجا کشته خواهد شد
این را نزد خود نگاه دار هر وقت که خون شود بدانکه حسین من کشته شد ام سلمه گفت یا رسول الله از خدا سؤال
کن که این را از او بر دارد حضرت فرمود که من از خداوند عالم سؤال کردم حق تعالی فرمودند که او را بسبب شهادت درجه
خواهد بود که احدی از مخلوقین به آن درجه نمیرسد بدرستیکه او را شیعهٔ چند خواهد بود که شفاعت کنند
و شفاعت ایشان رد نشود و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان او خواهد بود **از شیخ جمال
الدین موصلی** مذکور است که پدر او حاکم موصل بود ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود و چون از مادر
او که ناصبیه بود پسری متولد نمیشد بمقتضای عقیدهٔ شوم خود نذر کرد که اگر خداوند عالم پسری باو عطا فرماید
بشکرانهٔ آن نعمت آن پسر را بر آن دارد که همیشه زائران امام حسین را که عبورشان بموصل می‌شود قتل نماید
چون لطف الهی تعلق بهدایت او گرفته بعد از آنکه مدتی جمال الدین متولد شد چون بحد رجال و مرتبهٔ
کمال رسید مادر او او را از نذر خود آگاه ساخت آن پسر بگفتهٔ مادر از عقب جماعتی که زوار کربلا بودند رفته
چون بمسیب که در نزدیکی کربلاست رسید غبار آن سرزمین بمشام او در آمد دید که زوار از آب عبور نموده اند
در آنجا توقف نمود تا وقتی که زوار مراجعت نمایند ایشان را بکشد از برکت آن زمین و وصول غبار آن خاک پاک
خواب بر آن غلبه نموده در خواب دید که قیامت برپا شده و خلق را دید که وا نفسا میگویند و او را گرفته
بدوزخ میبرند چون او را نزدیک جهنم رسانیدند آتش در سوختن او توقف کرده مالک دوزخ با آتش خطاب
کرد که چرا در سوختن او توقف میکنی گفت چگونه او را بسوزانم و حال آنکه غبار زوار کربلا بر او نشسته و در
بدن او جا کرده تا او را نشوئید تصرف سوختن من در آن غیر ممکن است چون مبادرت بشستن او کردند جمال

الدین ازخوف عتاب مالك دوزخ بیدار شد ازعقیدهٔ باطل خود وعداوت اهل بیت برگشت وخلع لباس
ظاهر نمود ومجاور استان جناب سید الشهداء گردید چون طبع موزون داشت لهذا ابتدا بمدح ومرثیهٔ خوانی جناب سید
الشهداء وسایر ائمهٔ هدی علیهم السلام تا انقضاء ایام حیوة خود مشغول گردید **ختامه مسك** در بیان فضایل
ومناقب خلیفهٔ بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه واله زوج خاتون محشر ابی شبیر وشبر ساقی حوض
کوثر قاسم طوبی وسقر باب الله ید الله لسان الله جنب الله محبوب حبیب الله اخ الرسول
وزوج البتول ونهایة المامول وسیف الله المسلول مولای متقیان امیر مومنان اولاد
مردمان برسول انس وجان ولی خداوند رحمان مظهر العجایب مطلوب کل طالب نقطهٔ دایرهٔ المطالب
الشهاب الثاقب امام المشارق والمغارب علی بن ابیطالب سلام الله علیه وعلی ذریته **از کتاب
مناقب ائمهٔ طاهرین علیهم السلم منقولست** که حضرت رسالت صلی الله علیه واله
فرمود ان الله جعل لاخی علی بن ابیطالب ع فضایل لا تحصی کثرة بدرستیکه خداوند تعالی
بجهة برادرم علی بن ابیطالب ع افزون از کمالات وزیادتیهای که او را بر مردمان هست که بشمار در نمیاید فمن
ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر پس اگر کسی توفیق یابد که یاد
کند یك فضیلتی را از فضایل او در مجلسی و اقرار بران داشته باشد میامرزد خدا گناهان گذشته وآینده
اورا ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملئکة تستغفر له ما بقی لتلك الکتابة اثر ورسم واگر
شخصی توفیق یابد وبنویسد فضیلتی از فضایل اورا تا ازان نوشته اثر ونشانه هست باشد ملئکه
اسمانها وزمینها از برای او طلب امرزش از حق تعالی میکنند ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله
له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع وکسیکه بشنود یك فضیلتی از فضایل او هر گناهی که بسبب شنیدن
بهم رسانیده حق تعالی میامرزد ومن نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر
وکسیکه نگاه کند بنوشتهٔ از فضایل انحضرت حق تعالی میامرزد هر گناه او را که دیدن سبب ان شده باشد
وقال رسول الله صلی الله علیه واله زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابیطالب ع زینت دهید مجالس خود را
بذکر علی بن ابیطالب ع وقال ذکر الله عبادة وذکر علی عبادة وذکر الائمة من ولده عبادة از ام سلمه روایت

شده که گفت شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که نیست قومی که جمع شوند که مذکور
سازند فضل علی بن ابیطالب ع را فرود میایند ملئکه اسمان تا اینکه بگرد ایشان در اید واینان
در میان گیرند پس چون ایشان متفرق شوند ان ملئکه ها بسوی اسمان عروج میکنند پس ملئکه با ایشان میگو
که استشمام میکنیم از بوی شما انچه استشمام نمیکنیم از ملئکه پس ما ندیده ایم بوئی که پاکیزه تر وبهتر
ازاین باشد میگویند ما بودیم در نزد قومی که ذکر میکردند محمد صلی الله علیه واله واهل بیت او را
پس از بوی ایشان در ما اویخت وما معطر شدیم پس بران ملئکه گویند که ما را بسوی ایشان فرو برید
میگویند که انقوم متفرق شدند وبمنزل خود شان رفتند پس بان ملئکه گویند ما را فرو برید تا بران
مکان که در انجا اجتماع نموده بودند پرهای خود را بران زمین بمالیم معطر شویم **از حضرت
امام رضا منقولست** که او از پدران بزرگوارش روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه واله
از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن منست وقلعهٔ
منست هر که داخل حصن شود از عذاب من ایمن است **واز سلمان روایت کرده اند که**
روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله نشسته بودیم که حضرت امیر المومنین
امد حضرت رسول سنك ریزهٔ در دست داشت بدست انحضرت داد ان سنك ریزه بسخن امد وگفت لا اله
الا الله محمد رسول الله راضی شدم بپروردگاری خدا وبپیغمبری محمد صلی الله علیه واله وبولایت علی
بن ابیطالب راضی باشد او از خوف عقاب خدا ایمن است **از حضرت امام رضا روایتست**
که حضرت رسول صلی الله علیه واله بحضرت امیر المومنین فرمود چون روز قیامت خدا از حساب خلایق
فارغ شود کلیدهای بهشت ودوزخ را بمن تسلیم نماید ومن بتو تسلیم کنم وگویم هر که را خواهی بجهنم
بفرست وهر که را خواهی ببهشت داخل کن نقل است که روزی فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین در ایام
طفولیت با چند نفر از دختران عرب از مکه بیرون رفتند ودر صحرا بازی کردند که ناگاه شیری پیدا
شد وروبر ایشان اورد واندختران از فاطمه بزرگتر بودند فرار نمودند فاطمه مضطرب وحیران گردید
اثنا سواری درمیان بیابان پیدا شد شمشیر خود را کشید ان شیر را دو پاره کرد همین که اینحالت مشاهده

نمود خود را بقلم انسواره انداخت و کردن بند در کردن داشت از اکشوده بر رسم هدیه با انسواره
داد و او را دعای خیر نموده متوجه مکه شد چون این خبر بپدر و مادر فاطمه رسید کریان و نالان متوجه
صحرا شدند فاطمه را صحیح و سالم دیدند از او احوال پرسیدند فاطمه کیفیت را نقل کرد ایشان بعقب سوار
روان شدند که او را بمکه آورده احسان نمایند رفتند آن شیر را کشته دیدند و آن سوار را ندیدند از آن
روزها روزی اسد الله الغالب در ایام طفولیت با مادر خود مزاح مینمود مادرش گفت ای فرزند
تو کودکی با من مزاح میکنی حضرت فرمود که ای مادر قصه شیر و سوار را مگر فراموش کرده و انسوار
که بود که ترا از شیر نجات داد مادرش گفت که نمیدانم و انسوار نشانه هست دست در آستین کرده و کردن
بند را از آستین بیرون آورده بمادر داد و گفت این همان کردن بند است که بعد از کشتن شیر بتو انسوار
دادی انسوار من بودم که ترا نجات دادم **از کتاب نور العیون مرویست** که علی بن ابیطالب ع در
طفولیت در کهواره خوابیده و دستهای ایشرا محکم بسته بودند ناگاه اژدهایی را دید که قصد اذیت نموده
فی الحال خود را از کهواره افکند و دست خود را کشوده بدست راست خود کردن اژدها را فشرده و بدست
چپ خود دهان او را از هم دریده او را هلاک نمود چون فاطمه بنت اسد مادر آنحضرت حاضر شد و این قوة را
از فرزند خود دید فریاد کشید تا قوم و قبیله او جمع شدند و چون کشتن اژدها را دیدند آنحضرت را
بحیدر مسمی کردانیدند **از کتاب زبدة المناقب مرویست** که چون امیر المؤمنین ع از نهروان به
فتح و فیروزی مراجعت نمود و گذارش بر سر دو راه افتاد یکی بطرف عیسی و راه دیگر آب نبود آنجناب براه بی آب
روانه کردید و از کرمای آب و دهان لشکر خشکید بعضی از منافقان زبان طعن کشودند و مؤمنان از افوا
ایشان دل آزار شدند و بعرض جناب مقدس رسانیدند و از بی آبی شکایت کردند حضرت فرمود تا لشکریان
همه حاضر کشتند تا قدرت الهی را مشاهده نمایند پس آنجناب به انگشت مبارک خود خطی مدور کشید و
بقنبر امر فرمود تا از آن کند بعد از آن سنگ عظیمی پیدا شد بنفس نفیس خود آن سنگ را دور انداخت پله
و پایه پیدا شد بقنبر فرمود که پایین رو و حقیقت را معلوم کند قنبر بموجب فرموده عمل نموده بعرض
رسانید که چون سی و پنج زینه و پایه رفتم دری از سنگ مقفل ظاهر شد و معلوم نیست که کلیدش

در کجاست و کشودن آن در نهایت اشکال است پس آنحضرت از عمامه خویش کلیدی در آورده بقنبر داد و فرمود
در را بکشا و جام ابی با قنبر روانه کردید و در را کشود دید حوض آبیست و اطراف آن حوض همه کل و
ریحان و نرکس تازه دید مثال کوثر امیر المؤمنین حیدر را دید که بر سر حوض نشسته قنبر حیرت بر حیرت افزود
و حضرت امیر جامی پر از آب کرده بقنبر داد و فرمود که آب ببر و حاجب لب تشنگان را بر آور قنبر جام آب برد
کرفته متوجه بیرون کردید دید که حضرت امیر المؤمنین بر جای خود ایستاده قنبر مضطرب و حیران کشته خواست
بتکلم در آید و افشای این راز نماید حضرت امیر فرمود ای قنبر مگر قصه دشنام را نشنیده که در این
مقام تعجب میکنی پس جمیع لشکر و چهارپایان ایشان را با انجام سیراب نمود و جام آب تغییر نکرده آن
کتاب کشف الغمه از امام حسین ع مرویست که چون جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله
از دنیا رحلت نمود پدرم امیر المؤمنین ع آواز داد که هر که را از پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده با دینی
هست بیاید من ادا کنم پس هر که طلب کار بود میآمد و پدرم دست در زیر مصلی کرده بقدر طلب مردم بیرون
بر آورده میداد خبر بعمر رسید با ابی بکر گفت اگر تو نیز ضامن دین و وعده رسول شوی چنانکه او باید تو نیز
یاد پس ابی بکر نیز ندا در داد خبر با امیر المؤمنین ع آوردند فرمود زود باشد که از کرده خود پشیمان شود روز
دیگر ابو بکر با اصحاب نشسته بود اعرابی آمد و گفت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست ابی بکر را
نشان دادند اعرابی رو بابی بکر کرده گفت حضرت رسول برای من هشتاد ناقه سرخ موی و سیاه چشم و بلند کوهان
قبول کرده بود اکنون مطالبه میکنم بده کرد رنگ او نشسته ابی بکر رو بعمر کرده گفت علاج این چیست
عمر گفت تو از وی شاهد خواه او نتواند که ثابت کند ابی بکر گفت ای اعرابی شاهد بیاور و دعوای خود را
ثابت کن اعرابی گفت مثل من شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد میتوانست گرفت با احتمال
آنکه شاید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله انکار کند والله تو خلیفه رسول نیستی سلمان برخاسته دست
اعرابی را گرفته و گفت بیا تا ترا نزد وصی و خلیفه بر حق پیغمبر برم پس سلمان اعرابی را بخدمت حضرت
امیر المؤمنین ع آورده اعرابی گفت ای شخص بزرگوار تو خلیفه بلافصل حضرت رسولی حضرت جواب داد
که بلی چه مطلب داری بگو گفت هشتاد ناقه سرخ موی و سیاه چشم و بلند کوهان از تو میخواهم که قبول حضرت

رسول است حضرت فرمود تو و اهل بیت تو همه اسلام آورده اید چون اعرابی این را شنید دوید و
دست مبارک آنحضرت را بوسید گفت شهادت میدهم که تو وصی بلا فصل رسولی آنحضرت بشرط اسلام
من و اهلبیت من اینها را از من قبول نمود الحال ما همه مسلمانیم پس امیر المؤمنین با امام حسن فرمود
که با سلمان برو بفلان وادی و اعرابی را با خود ببر و ندا کن که یا صالح چون جواب دهد بگو که امیر المؤمنین
ترا سلام میرساند و میگوید آن هشت ناقه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این اعرابی قبول
نموده بود حاضر کن پس چون ایشان بر آن وادی آمدند و ندا کردند جواب آمد لبیک یا ابن رسول الله پس
امام حسن ادای رسالت نمود جواب آمد که سمعاً و طاعةً زمانی بر این نگذشت که زمین شق شد و زمام
ناقه بیرون آمد امام حسن او را گرفته بدست اعرابی داد فرمود بکش و کشید تا هشت ناقه بدان صفت
که میخواست بیرون آمد اعرابی آواز بکلمهٔ شهادت بلند نمود گفت من مثلک یا امیر المؤمنین من مثلک
و ثنای زیاد نسبت بحضرت کرده رفت **آورده اند** که لشکر امیر المؤمنین در راه نهروان بدیر رهبی
گذشتند پیر ترسایی بر بالای دیر بود فریاد بر آورد که ای سپاه اسلام امیر خود را بگویید که نزد من آید
حضرت امیر المؤمنین مرکب بدان سو گردانید چون بدیر رسید گفت ای امیر لشکر کجا میروی حضرت
فرمود بحرب دشمنان دین میروم پیر گفت ای امیر همین جا توقف کن و لشکر را نیز بفرمای که ایشان
هم بروند بجهت آنکه ستارهٔ اهل اسلام در هبوط است چند روزی صبر کن تا کوکب طالع شما رو در صعود
نماید حضرت فرمود تو دعوی علم اسما میکنی مرا از سر فلان ستاره خبر ده پیر گفت من هرگز اسم او را نشنیده ام
حضرت بار دیگر از چیز دیگر پرسید پیر ندانست حضرت فرمود از علم اسمای چند خبر نداری از احوال زمین
از تو میپرسم آیا آنجا که ایستاده ای که در زیر قدم تو چه چیز مدفونست گفت نمیدانم حضرت فرمود در زیر
بفلان عدد دینار مسکوک و نقش سکه آن بدین طریق است پیر گفت تو این سخن از کجا میگویی
حضرت فرمود که خاتم الانبیا بمن خبر داده و فرمود که با این قوم حرب میکنم و از لشکر من کم از ده
کس نمیمیرد و از آن قوم کم از ده کس زنده بدر نروند و بیرون روند پیر متحیر ماند حضرت فرمود تا زیر قدم او را
کاویدند و آن ظرف بیرون آمد بطریقیکه آنجناب فرموده بود پیر فی الحال از دیر بیرون آمده و در

خدمت

خدمت آنجناب اسلام آورد پس آنحضرت متوجه نهروان شد **در تفاسیر اهل بیت**
آورده اند که حضرت سلیمان در میان طیور هدهد را ندید فرمود چگونه است که او غایب شده است
اگر او حاضر شود او را عذاب سخت کنم یا او را بکشم چون حاضر شد فرمود کجا بودی اگر حجتی نداشته باشی ترا عذاب
میکنم یا میکشم هدهد گفت بر تقدیر که حجت نداشته باشم تو مرا نمیتوانی بکشی گفت از برای چه گفت
از برای آنکه در زیر پر من بخط سریانی نوشته یا علی و این تاج کرامت بر سر من از آنست و مرا فخر است بر دیگر
مرغان و دل من پر است از محبت او سلیمان را خوش آمده پسندید گفت ای هدهد من نیز محب و چاکر
محمد و علی و اهل بیتم بدین اعتقاد که تو داری در امالی **از حضرت امام رضا روایت است**
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج داخل بهشت شدم و در بهشت درختی دیدم
که بار آن درخت از حلها و زیورها بود و در میان آن حوریان بودند و در زیر آن اسبان ابلق بودند و در
بالای آن درخت رضا و خوشنودی حق تعالی بود گفتم یا جبرئیل برای کیست این درخت گفت برای
پسر عمت امیر المؤمنین چون حق تعالی امر کند مردم را که داخل بهشت گردند شیعیان علی را نیز در این
درخت بیاورند و از این حلها و زیورها پوشند و بر این اسبان ابلق سوار شوند و منادی ندا کند
که اینها شیعیان علی علیه السلام اند صبر کرده اند در دنیا بر آزارها امروز بهره مند شده اند بابن عطا
از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین بجانب صفین متوجه شدند چون از فرات عبور
فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد مردم دور شدند و وضو ساختند
و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون آمد موی سر و ریش سفید
گردیده و بسخن در آمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم
پیغمبران و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان ابر بهشت فایز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت
گفت علیک السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی
بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزند تو نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو
مبتلا گردیده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن ای برادر

تا آنکه

تا انکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل ازارها کشیده‌اند و با ارّها
ایشان را بریدند و با چوبها حلق کشیدند اگر اینجماعت با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرّر
کردیده دست کوتاه خواهند کرد و این رویها نورانی را که ترا یاری مینمایند اگر بدانند که چه ثواب برای
ایشان مهیا کردیده هر اینه آرزو کنند که بمقراضها ایشان پاره پاره شود السلام علیک یا امیرالمؤمنین
ورحمة الله وبرکاته پس کوه بهم آمد حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر
و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس ابن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة ابن صامت و ابو الهاشم بن الکیهان
پرسیدند که اینمرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عبادة ابن الصامت و ابو ایوب
گفتند پدر و مادر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردیم
و تخلف نمیکند کسی از تو از مهاجرین و انصار مگر شقی پس حضرت ایشان را دعا خیر کرد از کتاب بشارة
المصطفی منقولست که روزی که رسول خدا داخل خانهٔ امیرالمؤمنین شد در حالتی که خوشحال
بود و بشارت و سرور از روی مبارکش ظاهر بود و سلام کرد بر آنجناب پس حضرت امیرالمؤمنین عرض
کرد که هرگز ندیدم شما را که بر من وارد شوید چنین مسرور و خوشحال باشید پس حضرت رسول فرمود
بشارت دهم ترا یا علی بدانکه در این ساعت جبرئیل بر من نازل شد و گفت که حقتعالی بتو سلام میرساند
و میفرماید بشارت ده علی را که شیعهٔ مطیع و عاصی او از اهل بهشتند چون حضرت امیرالمؤمنین
این بشارت را شنید و بسجده در آمد و دست خود را بطرف آسمان بلند نمود و عرض کرد ای خدای من گواه
باش بر من که نصف حسنات خود را بشیعهٔ خود بخشیدم پس حضرت فاطمه عرض کرد ای پروردگار من
شاهد باش که من نصف حسنات خود را بشیعهٔ علی بخشیدم پس حضرت امام حسن مثل این کلام را
فرمود و حضرت امام حسین مثل اینکلام را فرمود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که شما
کریمتر از من نیستید ای پروردگار من گواه باش که من نصف حسنات خود را بشیعهٔ علی بخشیدم
پس خداوند جلّ و علا فرمود که شما از من کریمتر نیستید من آمرزیدم گناهان شیعهٔ علی و محبّ علی را
عن حذیفة الیمانی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو یعلم الناس متی سمّی علی

آمدن جبرئیل

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین ما انکروا فضله سمّی امیرالمؤمنین وآدم بین الروح والجسد عن جابر عن ابی عبدالله ع
قال قلت له لم سمّی علی امیرالمؤمنین قال الله سمّاه وهکذا انزل الله فی کتابه وهو قوله عزّ وجلّ و
اذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربّکم وانّ محمّدا نبیّکم رسولی
وانّ علیّا امیرالمؤمنین قالوا بلی وعن الباقر ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لمّا اسری بی الی السماء
الرابعة اذّن جبرئیل واقام وجمع النبیّین والصدّیقین والشهداء والملئکة وتقدّمت وصلّیت بهم
فلمّا انصرفت قال جبرئیل قل لهم بم تشهدون قالوا نشهد ان لا اله الا الله وانّک رسول الله وانّ
علیّا امیرالمؤمنین عن جابر ابن عبدالله قال کنّا عند رسول الله صلی الله علیه و آله فی المسجد فذکر
بعض اصحابه الجنّة فقال النبی صلی الله علیه و آله انّ اوّل اهل الجنّة دخولا الیها علی بن ابیطالب علیه السلام
فقال ابو دجانة الانصاری یا رسول الله اخبرتنا انّ الجنّة محرّمة علی الانبیاء حتّی تدخلها وعلی الامم
حتّی تدخلها امّتک فقال بلی یا ابا دجانة اما علمت انّ لله لواء من نور وعمودا من نور خلقهما الله قبل
ان یخلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی ذلک اللواء لا اله الا الله محمّد رسول الله خیر البریّة
آل محمّد وصاحب اللواء علیّ وهو امام القوم فقال علی الحمد لله الذی هدینا بک یا رسول الله وشرّفنا فقال
النبی ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودّتک الا بعثه الله معنا یوم القیمة عن ابن عبّاس قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله والذی بعثنی بالحقّ بشیرا ونذیرا ما استقرّ الکرسی والعرش ولا دار الفلک
ولا قامت السموات والارض الا بان کتب علیها لا اله الا الله محمّد رسول الله علیّ امیرالمؤمنین انّ الله
لمّا عرج بی الی السماء واختصّنی بلطیف ندائه قال یا محمّد قلت لبّیک ربّی وسعدیک قال انا المحمود
وانت محمّد شققت اسمک من اسمی وفضّلتک علی جمیع بریّتی فانصب اخاک علیّا علما لعبادی یهدیهم
الی دینی یا محمّد انّی قد جعلت علیّا امیرالمؤمنین فمن تامّر علیه لعنته ومن خالفه عذّبته ومن اطاعه
قرّبته یا محمّد انّی قد جعلت علیّا امام المسلمین فمن تقدّم علیه اخزیته ومن عصاه استخففته انّ علیّا
سیّد الوصیّین وقائد الغرّ المحجّلین وحجّتی علی الخلائق اجمعین عن ابی الحسن ع قال ولایة علی
مکتوب فی جمیع صحف الانبیاء ولم یبعث الله رسولا الا بنبوّة محمّد وولایة وصیّه قال الله تعالی

وانّ

وانه لفی زبر الاولین ای الکتب المنزله علی النبیین یعنی ان هذا الامر الذی نزل به الیک فی ولایة علی
منزل فی کتب الانبیاء الاولین کما هو منزل فی القرآن از حضرت امام حسن عسکری مرویست که مردی از دوستان
علی بن ابیطالب که در شامی شد عریضه بخدمت آنحضرت نوشت و در آن عریضه درج کرد یا امیر المؤمنین میخواهم
که در خدمت شما باشم لکن اهل و عیال من بسیار است که اهل و عیال کوچ نمایم و بخدمت تو بیایم از شر
معویه میترسم و مال بسیاری دارم که همه را معویه غارت نماید فکری بحال من و تدبیری نما امیر المؤمنین در جواب
عریضه نوشت که ای فلانی عیال خود را جمع کن و مالهای خود را به ایشان بسپار و صلوات بر محمد و آل او بفرست
و بعد از آن دعا کن و بگو که بروند که عیال من و مال من امانتی است که بر تو میسپارم ای امر بنده تو و دوست
علی بن ابیطالب و بعد از اینها بر خیز بخدمت من بیا پس آن شیعه فرزانه چنین کرده عمل بمضمون نوشته امیر
المؤمنین نمود بخدمت آنحضرت مشرف گردید چون معویه ملعون از رفتن و گریختن او خبردار شد غلامان خود را گفت که عیال
او را اسیر کنند و مالهای او را غارت نمایند چون غلامان معویه بدر خانه آن شیعه رسیدند خداوند عالم جمعی را
مصور گردانید بصورت اولاد معویه و خاصان و محبان ایشان پیش دستی کرده جواب بر غلامان معویه دادند که برگردید
که هر چیز در خانه این مرد بود ما غارت کردیم و اولادش را اسیر نمودیم پس اولاد آن شیعه و مالهای وی از دست
معویه خلاص گردید و اولاد آن شیعه خایف بودند از دزدان خداوند عالم جمیع مالهای آن شیعه را بصورت مار و
کژدم مصور گردانید هر که از دزدان قصد مال وی میکردند از گزیدن مار و عقرب همگی هلاک میشدند و چون
مدتی از میان گذشت امیر المؤمنین بآن مرد فرمود یا فلان میخواهی که عیال و مالهای خود را ببینی عرض کرد
میخواهم یا علی آنحضرت دست بدعا برداشته مناجات کرد که پروردگارا میخواهم که اولاد و مالهای این بنده را
حاضر گردانی هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که آن شیعه دید که فرزندان و عیال و مالهای او را برداشته
بخدمت پدر خود حاضر شدند و آنچه گذشته بود براو نقل کردند او تمام متحیر بود امیر المؤمنین فرمود ای مرد
شامی خداوند عالم آیات و معجزات خود را ظاهر میگرداند از برای مؤمنان برای زیادی بصیرت ایشان و برای
کافران برای اتمام حجت بر ایشان از حضرت صادق روایت شده که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله نزول جبرئیل
علیه و آله نازل شد گفت خداوند عالم سلامت میرساند که من آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه را

وانچه بر روی آنهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا در
آنجا بخواند از آن روزیکه آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم اقرار بولایت علی نداشته باشد
او را سرنگون در جهنم اندازم در کتب شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که اگر
مردمان بر ولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود از عبد الله بن عمر روایت شده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین فرمود که چون قیامت شود بیائی تو بر اسبی از نور سوار
و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی او دیدها را خیره کرداند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفه
محمد رسول الله تو گوئی اینک منم پس ندا فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل
جهنم تو قسمت کننده بهشت و دوزخ از سلمان منقولست که روزی شیطان گذشت بجماعتی که مذمت
حضرت امیر المؤمنین میکردند نزد ایشان رسید که کیستی گفت منم ابو مره ام گفتند که شنیدی ما چه گفتیم
گفت بدا حال شما که ناسزا بمولای خود امیر المؤمنین میگفتید ایشان گفتند چه دانستی که او مولا و امام ماست
گفت از گفته پیغمبر شما فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست
دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری
نکند ایشان گفتند تو از شیعیان اوئی گفت نه و لکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزند شریک میشوم
گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی گفت ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان که بیعت او را شکستید
و بظلم با او خروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدانید که من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال
چون خدا آنها را هلاک کرد شکایت خود را بزمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول عروج فرمود دوازده هزار
سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نور شعشعانی بسیار روشنی برگذشت
ملائکه بسجده در افتادند گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقرب یا نور پیغمبر مرسلی از جانب رب العزة
ندائی در رسید که این نور طینت علی بن ابیطالب است در کتاب کافی مسطور است که شخصی از بنی مخزوم
که اندک قرابتی با انس بهم داشت بنزد آنحضرت آمده اظهار اندوه بسیار بر فوت برادر خود میکرد که انس برای تسکین
خاطر او باتفاق آن شخص بجانب قبر برادرش حاضر شد و دو کلمه بر زبان معجز بیان جاری ساخت و پای مبارک

بو قبر نده و قبر وی شکافته شد آنمرد سر از خاک برداشت و بر آنحضرت سلام داده بزبان عجمی تکلم کرد آنسرور
پرسید که چرا الحمد تو تغییر یافته و حال آنکه لهجه تو عربی و از عربان بودی آنمرد گفت یا امیر المؤمنین سبب تغییر
لهجه من آنست که من طریقه ابی بکر و عمر و عثمان از دنیا رفتم زبان مرا بر گردانیدند مرویست که روزی امیر
المؤمنین در راهی با مرد خیبری رفیق شد در همه جا همراه میرفتند رسیدند بر رودخانه عظیمی آنحضرت دید
که مرد خیبری عبای خود را بر روی آب انداخت و از آن آب گذشت که پاهایش تر نشد چون خیبری بر آنطرف رسید
گفت ای مرد اگر میدانستی آنچه را که من میدانم و بر زبان جاری کرده از آب میگذشتی پس خیبری دید که امیر
المؤمنین خطاب بر آب کرده آب چون سنگ شد آنحضرت از روی آب گذشت و پای آنحضرت تر نشد خیبری
متعجب شد پس آنحضرت پرسید که ای خیبری تو چه میدانستی بر زبان جاری کردی و از آب گذشتی خیبری گفت
من نام وصی حضرت خاتم النبیین بر زبان جاری کردانیدم پس آنحضرت فرمود که ای خیبری وصی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله منم خیبری چون این را شنید بدست و پای آنحضرت افتاده ایمان آورد و بشرف اسلام
مشرف شد مرویست از یونس بن اسحق گفت شنیدم از حضرت صادق که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اراده
غزوه تبوک کرد امیر المؤمنین را خلیفه و جانشین خود کردانید زفت منافقان زبان طعن کشودند و گفتند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون علی را نمیخواست و مصاحبت او در طبع شریفش گران بود لهذا علی را در مدینه
گذاشت آنحضرت شماتت منافقان را شنید از مدینه بیرون رفت و در یکی از منازل آنحضرت بخدمت پیغمبر صلی الله
علیه و آله رسید اظهار شماتت معاندان بر پیغمبر آخر الزمان نمود حضرت رسالت ولایت را بدلداری داده بر مدینه
بر گردانید و در آن سفر بر لشکریان آنحضرت شکست رسید همگی لشکر از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرار
نمودند جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقتعالی سلامت میرساند و بشارت نصرت بر تو داده و ترا مخیر
کردانیده خواهی جمعی از ملئکه حاضر شوند و خواهی علی بن ابیطالب را برای امداد اهل دین طلب نما تا حاضر
شود و بزودی بیاید که بر لشکر مخالفان را از هم درد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضور علی را اختیار
نمود جبرئیل عرض کرد یا رسول الله رو بسمت مدینه کرده بگو یا ابا الغیث ادرکنی سلمان گوید من در آنروز در خدمت
امیر المؤمنین بودم در یکی از باغهای مدینه و آنحضرت در بالای درخت خرما بود و من در پایین خرما را جمع میکردم

ناگاه شنیدم که آنحضرت گفت لبیک لبیک اینک رسیدم پس آنحضرت پایین آمد آثار غضب در
جبینش مشاهده کردم و قطرات اشک در رخسار مبارکش جاری دیدم عرض کردم که یا امیر المؤمنین
سبب حزن و اندوه چیست فرمود ای سلمان بلشکریان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله شکست رسید
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرا میطلبد پس آنحضرت داخل خانه فاطمه زهرا شده خبر بان سیده داد
و بیرون آمد و فرمود ای سلمان هرجا قدم میگذارم تو نیز قدم بر جای قدم من گذار پس من نیز قدم از اثر
قدم آنحضرت بر نداشتم تا در گام هفدهم خود را در میان لشکریان دیدم آنحضرت آواز بلند کرده حمله بر لشکر
مخالف کرده جمیع مخالفان و منافقین چون روبهان از حمله شیر یزدان فرار بر قرار اختیار نمودند و بعد از
شکست مخالف فتح و فیروزی بلشکر اسلام روی داده باز آنحضرت بطریق سابق در هفده گام خود را
بمدینه رسانید از صاحب کتاب بصائر از سلمان روایت کرده که گفت جمعی از شیعیان امیر المؤمنین آمدند
خدمت رسانیدند که عمر بن الخطاب علیه اللعنه شیعیان و محبان را به بد یاد میکند و استهزاء بر ایشان مینماید
روزی من در خدمت آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه میرفتیم در راه اتفاقا ملاقات عمر حاضر شد امیر مؤمنان
علیه السلام خطاب بعمر نموده گفت ای عمر بمن رسیده خبر که تو دوستان مرا به بد یاد میکنی عمر در جواب آن
حضرت سخن بی ادبانه گفت پس دیدم آنحضرت کمانی را که در دست داشت بر زمین انداخت آن کمان بقدرت
کامله الهی و ببرکت حضرت رسالتپناهی اژدهائی شد بجثه شتر بزرگی و دهان باز کرده بجانب عمر
شتافت عمر باضطراب آمده زاری و تضرع نموده و عرض کرد که یا امیر المؤمنین برای خدا بفریاد من رس
توبه کردم که بعد از این چنین نکنم و در باره دوستان تو چیزی بدی نگویم پس آنحضرت دست مبارک دراز
کرده گلوی اژدها را گرفت دیدم که همان کمان است که در دست آنسرور بود عمر ترسان و لرزان بخانه خود
رفت چون شب شد امیر مؤمنان مرا طلب نمود فرمود برو بخانه عمر و بگو که امشب مالی از ناحیه مشرق نزد
تو آورده اند بیرون آور و بر اهلش قسمت کن یا سلمان بدانکه امشب مال بسیاری از جانب مشرق آورده اند
و هیچکس مطلع نیست عمر میخواهد که پنهان کند و چیزی بکسی ندهد سلمان گوید بفرموده شاه ولایت
بخانه عمر رفتم و پیغام آنسرور را بوی رسانیدم و گفتم ای عمر پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا شوی

مال را قسمت کن و بر صاحبانش برسان عمر گفت ای سلمان من ترا دوست دارم نصیحتی بر تو میکنم با
از علی مفارقت کن و با او مپیوند که علی از جملهٔ ساحرانست من در جواب گفتم ای عمر تو بد گفتی مگر تو
علی را نشناختهٔ بدانکه علی وارث اسرار نبوی و دانای علم لدنی و منبع انوار ربانی و مخزن اسرار الهی
است و علی را کمالاتش زیاده بر آنست که تو دیده و شنیدهٔ پس چون عمر از من مایوس شد گفت یا سلمان
برو بنزد مولای خود و بگو سمعا و طاعة فرمانبردارم آنچه امر نموده سلمان گوید چون بنزد شاه
ولایت آمدم آنسرور فرمود یا سلمان آنچه میان تو و عمر گذشته خود میگویی یا آنکه من میگویم عرض
کردم که یا امیر المومنین تو داناتری بر آنچه گذشته پس آنحضرت آنچه میان من و عمر گذشته بود بی تفاوت
بیان فرمود پس آنحضرت فرمود که ای سلمان سمعا و طاعة عمر از ترس اژدها بود و بیم از دل عمر باهنگام
مردن بیرون نخواهد رفت چون صبح شد عمر از ترس مال را قسمت نمود در میان مسلمانان   از کتاب
بستان الکرام نقل کرده اند که روزی جبرئیل امین در خدمت خاتم النبیین بصحبت مشغول بود که
امیر المومنین پیدا شد چون جبرئیل آنحضرت را دید برخاست شرایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی عرض کرد چون نکنم یا رسول الله
که او را بر من حق تعلیم است آنحضرت پرسید که چه تعلیم و چگونه بوده در وقتیکه خالق بیچون مرا خلق
نمود از من پرسید که تو کیستی و من کیم و نام تو چیست و نام من چه و من در جواب متحیر شدم و ساکت ماندم
و مدتی متحیر بودم که این جوان در عالم نور حاضر شد و مرا تعلیم نموده گفت بگو تو پروردگار جلیلی
و نام تو جمیل است و من بندهٔ ذلیل و نام من جبرئیل است لهذا چون او را دید تعظیم او نمودم پس
آنحضرت از آن پرسید که مدت عمر تو چند میباشد گفت یا رسول الله ستاره ایست که در هر سی هزار سال
یکبار طلوع میکند و من آن ستاره را سی هزار بار دیده ام   و منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آفتاب دو رو دارد یک رو با اهل آسمان روشنی میدهد و بر روی دیگر اهل زمین را نور و ضیا
میبخشد بر آن رو که اهل آسمان را روشنی میدهد نوشته است که الله نور السموات و الارض خدا منور
آسمانهاست و بر آن رو که اهل زمین را روشنی میدهد نوشته است که علی نور الارضین علی نور

زمینها

زمینهاست   و بسند صحیح از محمد بن سنان منقولست که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم
چون نشستم خبر آوردند که شخصی از اهل چین بر در است فرمود که بطلبید او را و بر او اذن دخول دهید
چون داخل شد سلام کرد آنحضرت از او استعلام نمود که مگر تو و اهل تو ما را میشناسید گفت ای فرزند پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله در بلد ما درختی است که در مجموع سال هر روز دو بار گل میدهد یکی در اول روز یکی
در آخر روز بر گلی که در اول روز شکفته میشود نوشته شده است لا اله الا الله و بر گلی که در آخر روز شکفته
میشود نوشته شده است که علی خلیفه رسول الله و ما از این علامت علم بجلال رسول خدا صلی الله علیه و آله
و وصی او و فرزندان او علیهم السلام داریم و دوستان شما در آنجا بسیار است و مرا آرزوی زیارت و پابوس شما
باینجا آورد   از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود ان حلقة باب الجنة من یاقوتة حمراء
بدرستیکه حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است بر صحایف طلا و چون آن حلقه که بان در خورد و آواز
کند گوید یا علی   اهل سنت از انس بن مالک روایت کرده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود هرگاه روز قیامت قایم شود و نصب کرده شود پل صراط بر کنار دوزخ نمیتوانند کذا و بران کردن
و بران گذشتن مگر کسیکه با او باشد نوشته برات خط نامه از دوستی و ولای امیر المومنین علی بن ابیطالب
و نیز مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی بن ابیطالب ع فرمود یا علی چون روز قیامت شود
بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسیکه برات بولایت تو با او باشد و اشاره است بقول
الله تعالی وقفوهم انهم مسئولون باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سوال کرده شدگانند از ولایت علی بن ابیطالب
و ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود لو ان الریاض اقلام و البحر مداد و الجن
حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابیطالب ع اگر درختان قلم باشند و دریا مداد و جنیان
حساب کننده و انسان نویسنده نمیتوانند شمردن فضایل و کمالات علی بن ابیطالب ع را مرویست که روزی امیر
المومنین بر منبر بصره بود که فرمود ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی سوال کنید مرا پیش از آنکه نیابید مرا
سوال کنید مرا از طرق آسمانها بدرستیکه من اعلم بها از طرق زمین در آنحال مردی از میان قوم برخاست
و گفت در این ساعت جبرئیل در کجاست آنحضرت نظر مبارک بجانب آسمان انداخت و بعد از آن بجانب مشرق

آمدن جبرئیل

نظر

نظر انداخت و بعد از آن بجانب مغرب نظر انداخت و اطراف قبه خضراء و اقطار کره غبرا را ملاحظه کرد جبرئیل را
در هیچ مکانی نیافت پس متوجه آن مرد شد فرمود ای شیخ تو جبرئیلی راوی کوید پس بالهای خود را بهم
زد بصدا آمد و از میان مردم پرواز کرد و رفت و حضار با اله و فریاد بر آمدند و گفتند شهادت میدهیم که تو خلیفه
رسول خدائی حقا و نیز منقولست که چون حقتعالی موسی را امر نمود که از خضر علم آموزد در آن وقت که از پیش خضر باز
گشت برادرش هارون پرسید که از عجایب چه دیدی گفت من و خضر در کنار دریا نشسته بودیم مرغی از
هوا در آمد و بمنقار آب برگرفت و بسوی مشرق انداخت و یکبار دیگر برگرفت و بسوی مغرب انداخت و یکی دیگر
بسوی هوا انداخت و یکی بسوی زمین انداخت پرواز کرد و ما از آن متعجب شدیم و متحیر فرو ماندیم فرشته
بیامد و گفت چرا متحیرید گفتیم از کار این مرغ گفت معنی آن اینست که زمان خدائیکه مشرق گردانید مشرق را
و مغرب کردانید مغرب را و آسمان را بر داشت و زمین را بکستر که بعد از شما بیاید که نام او محمد صلی الله
علیه و آله و وصی او که نام او علی بود و علم وی نسبت با علم شما چون دریا بود نسبت بقطره که علم
علی دریا بود و علم شما قطره از عبد الله بن عمر مرویست که او گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود
کسیکه دوست دارد علی را قبول میکند حقتعالی از او نماز او و روزه او و قیام او و در شب بعبادت حق تعالی
و مستجاب میکرداند دعای او و ابدا بدانید که هر که دوست دارد علی را عطا میکند حقتعالی بهر رگی که در بدن
او ست شهری در بهشت و نیز از بعضی عامه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بعلی
نموده فرمود لایبالی من مات و یبغضك مات یهودیا او نصرانیا یا علی باك ندارد و پروایش نیست آنکه بمیرد
دشمن دارد ترا آنکه بمیرد بدین یهودی بمیرد و یا بر دین نصرانی و در قیامت حشرش با آنها باشد یا با اینها
و عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اول کسیکه از ملئکه آسمان
که علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل بود و بعد از آن جبرئیل و اول آنکسانیکه دوست
داشتند علی را از اهل آسمان حمله عرش بود و بعد از آن رضوان خازن بهشت پس از او ملك الموت و ملك
الموت بر دوستان علی رحم میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکند از کتاب بحار الانوار
ابن عباس کوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خود تشریف داشتند و جماعتی از مهاجرین

و انصار در خدمت آن بزرگوار بودند که جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که یا محمد صلی الله علیه و آله حق
تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که امر نما که حاضر کن علی را و بگردان روی خود را مقابل روی او یعنی رو بروی
یکدیگر بنشینید پس جبرئیل با آسمان بالا رفت و رسول خدا علی را طلب کرد و او را حاضر نمود و روی خود را
مقابل روی او کردانید پس دو باره جبرئیل نازل شد با او طبقی بود که در آن رطب بود و آن را در میان آن دو
بزرگوار نهاد پس گفت بخورید پس خوردند بعد از آن طشتی و ابریقی حاضر کرد و گفت ای رسول خدا صلوات
خدا بر تو باد و آل تو بتحقیق که حقتعالی امر کرده است که آب بریزی بر دست علی بن ابیطالب و آنحضرت فرمود السمع
و الطاعة لما امرنی به ربی سمع و طاعة مر خدا را و آن چیزی را که امر کرده است مرا بآن پروردگار پس آن سید مختار
ابریق گرفت و ابتدا آب بر دست علی بن ابیطالب میریخت علی علیه السلام گفت یا رسول الله من سزاوار ترم که
آب بر دست مبارك شما بریزم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی حقتعالی امر کرده است بمن و رسول
خدا هر چند آب بر دست علی میریخت یکقطره از آن بطشت نمیریخت پس علی مرتضی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله
نمی بینم چیزی از آب که در طشت واقع شود رسول خدا فرمود یا علی ان الملائکة یتسابقون علی اخذ الماء
الذی یقع من یدك ای علی بدرستیکه ملئکه سبقت میگیرند بر یکدیگر بر گرفتن آبی که از دست تو میریزد
پس میشویند بآن رویهای خود را و تبرك میجویند بآن عجب منزلتی است آنجناب را در درگاه احدیت که حضرت
خیر البشر آب بر دست او میریزد که پای بر دوش پیغمبر گذارد از عایشه مرویست که شبی حضرت رسول در حجره
من بود در اثنای شب بیدار شدم دیدم که حضرت در رختخواب نیست برخاستم و حجره را ملاحظه کردم
در آنجا نبود بیرون آمدم و تمام حجرات را گردیدم در هیچ یك از حجرات نیافتم تشویش و اضطراب بر من غالب شد
که مبادا امری رو داده باشد برقت تمام برآمدم دیدم که حضرت در آنجا ایستاده با پروردگار مناجات میکند من
در گوشه پنهان شدم که مناجات او را بشنوم ناگاه شنیدم که میگوید الهی اسالك بخیر خلقك علی بن ابیطالب ان
تغفر لامة محمد صلی الله علیه و آله ای خداوند سؤال میکنم ترا ببهترین خلقان تو علی بن ابیطالب که امت محمد
بیامرزی الهی انشدك باحب الناس الیك علی بن ابیطالب ان ترحم عصاة امتی ای خداوند قسم میدهم ترا بمحبوب
ترین مردم در نزد تو علی بن ابیطالب که امتان عاصی مرا رحم کن و من مدت طویل مکث کردم و حضرت همان دعا را

بعلی قسم میداد که امت او را ببخشد من چون اینحالت را مشاهده کردم نزدیک رفتم حضرت مرا دید فرمود
ای عایشه کجا بودی عرض کردم که چون شما را در رختخواب ندیدم خوف کردم که مبادا اختیار کرده احدی از زنها
داده باشی لهذا در صدد تفحص شده برپشت بام آمدم حضرت فرمود ای عایشه بمنزل خود رجوع کن عرض
کردم یا رسول الله سؤالی دارم فرمود بگو گفتم الیس لله الملائکة المقربون آیا برای خدا ملائکه مقربین نیستند
فرمودند بلی گفتم الیس لله الانبیاء المرسلون آیا خدا را پیغمبران مرسل نیستند فرمود بلی گفتم الست
سید المرسلین والست خاتم النبیین آیا تو آقای پیغمبران نیستی فرمودند بلی مقصود خود را بگو گفتم با
وجود آنکه خدا را فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل و مثل تو باشد چرا خدا را بعلی قسم میدهی حضرت
فرمود در وقتیکه ببام برآمدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر بملکوت کردم و بر جمیع مقربان مطلع شدم
و بعلم مرتبه هر یک در نزد خدا علم بهم رسانیدم مرتبه هیچیک را بالاتر از مرتبه علی ندیدم و نیافتم
و بخدا قسم که اگر مطلع بر بهتر از علی میشدم خدا را قسم بر او میدادم ابن عباس روایت کرده که شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود معاشر المسلمین اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار
ومن فزع الاکبر بدانید که خدا را بابی و دری است که هر کس داخل آن در شود از آتش جهنم و فزع اکبر
در امانست ابو سعید خدری برخاست و عرض کرد کدام است آن باب یا رسول الله نشان ده بما فرمود
که آن علی بن ابیطالب و سید الوصیین امیر المؤمنین است پس فرمود یا معاشر الناس من احب ان یتمسک
بالعروة الوثقی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی بن ابیطالب ع ای گروه مردم هر که میخواهد که
چنگ زند بعروة الوثقی الهی که هرگز سست نمیشود پس چنگ بزند بولایت علی بن ابیطالب ع که ولایت
و طاعت منست ای گروه مردم هر که خواهد بشناسد حجت خدا را بعد از من علی را بشناسد پس جابر بن عبد الله
برخاست و عرض کرد و ما عدة الائمة چه عدد میباشد شماره ائمه بعد از تو فرمود سألتنی یرحمک الله عن
الاسلام باجمعه خدا رحمت کند ترا که سؤال کردی از تمام اسلام عدتهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا
فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض شماره ایشان شماره ماهها است که آن دوازده است در کتاب خدا
و شماره ایشان شماره چشمه هائیست که از برای موسی شکافته شده در زمانی که عصا بر سنگ زد

فانفجرت

فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و عدد ایشان با عدد نقبای بنی اسرائیل است و بعثنا منهم اثنی عشر
نقیبا ای جابر ائمه نیز دوازده نقیبند اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان قائم است پس آنحضرت این
آیه را خواند والسماء ذات البروج پس فرمود ای پسر عباس آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج این آسمان
و بروج آنرا میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان پس منم و اما بروج پس ائمه بعد از من
میباشند که اول ایشان علی بن ابیطالب ع و آخر ایشان مهدی است روی عن ابی الطفیل باسناد رفعه الی النبی
انه قال لما فعل اولاد یعقوب بیوسف ما فعلوه و عادوا الیه فسالهم عنه فقالوا اکله الذئب فلم یصدقهم
فخرجوا من عنده الی الصحراء فاصابوا ذئبا فقبضوا علیه و احضروه بین یدی یعقوب فنطق الذئب بالسلام علیه
فقال له یعقوب لم اکلت ابنی فقال یا نبی الله والله ما اکلت لحم النبیین قط و انک لتعلم ان لحوم الانبیاء
و لحوم اولادهم یحرم علی الوحشی و لست من بلادک هذه و انما قدمتها الساعة فقال له و من این انت و ما
اقدمک هذه البلاد فقال انا من ارض مصر خرجت بهذه البلاد قاصد الزیارة اخ لی بخراسان فقال یعقوب
و ما قصدک بهذه الزیارة فقال الذئب کنت مع ابیک نوح فی السفینة فاخبرنی عن جبرئیل عن الله سبحانه
و تعالی انه من زار اخا له فی الله لا للریاء و سمعة و لا طلب مجد کتب له بکل خطوة عشر حسنات و محی عنه عشر
درجات فقال یعقوب و ما یصنع ایها الذئب هذه الزیارة و انتم معشر الوحوش لا تثابون علی طاعة و لا تعاقبون
علی معصیة فقال الذئب اجعل ثواب ذلک لعلی بن ابیطالب وصی سید المرسلین و بشیعته فقال یعقوب
لبنیه اکتبوا الخبر عن الذئب فقال الذئب انا معشر البهائم لا نتکلم الا لنبی او وصی فاملاه علیهم لیکتبوا
فقال یعقوب زودوا ذئبا فقال الذئب والله ما زودت زادا قط و لا حاجة بی الی زادک فقال یعقوب
و لم ذلک فقال الذئب لانی قد صحبت خالق الاجساد و الارزاق و هو لا یترک جسدا بغیر رزق مرویست
در وقتیکه لوای فتح نشان امیر مؤمنان در هوای عزیمت غزای صفین بال افشان بود در عرض راه انوار الاجناد
در بیابان بی آب نزول فرموده مالک اشتر که بمزید قرب ممتاز و بسپه سالاری لشکر سرافراز بود بعرض
رسانید که یا امیر المؤمنین اینجا آب نیست فرمود یا مالک خدای تعالی ما را آبی دهد خوشتر از شهد
و نرمتر از مسکه و سردتر از برف و صافتر از یاقوت آنگاه شمشیر بر دست و ردا از دنبال کشان تا بر زمین هموار

ایستاد

ایشان دو مالک و اصحابش بکندن از زمین فرمان داد چون کندند سنگی عظیم پیدا شد و
حلقه بران نصب بود مانند سیم درخشان فرمود این سنگ را بردارید و ایشان صد مرد بودند و هر چند
خواستند نتوانستند برداشتن پس حضرت امیر المؤمنین و آن میراب سرچشمهٔ یقین دست برداشته
دعایی بر زبان مبارک جاری ساخت و آن سنگ را کشید چهل گز دور انداخت آبی چنانکه آنحضرت وصف
کرده بود از زیر سنگ ظاهر شد مردمان از آن آب آشامیدند و چهارپایان را سیراب گردانیدند باز سنگ را
بجای خود گذاشت فرمود تا خاک بر آن ریختند و از آنجا کوچ فرمودند چون اندک مسافتی رفتند
پرسید که کیست از شما که موضع آن چشمه را شناسد گفتند ما همه میشناسیم پس عنان بجانب آن چشمه تافتند
هرچند جستند اثری از آن نیافتند پنداشتند که آنحضرت تشنه است بطلب آب در اطراف و جوانب
میگردیدند ناگاه بصومعهٔ راهبی رسیدند که از پیری ابروئیش بر چشمها افتاده گفتند هیچ آب داری که
صاحب ما را شربتی دهی گفت آب شیرینی دارم که از دو روز نگاه داشته ام و چون آورد تلخ
و ناخوش گفتند که این آب شیرین میگویی اگر آبی که صاحب ما ما را آب میداد میدیدی که ذوق آن تراهم
گز فراموش نکردی و قصهٔ آن چشمه را گفتند گفت صاحب شما پیغمبر است گفتند وصی پیغمبر است پس راهب از
صومعه فرود آمده التماس نمود که او را بخدمت آنحضرت برند چون بخدمت امیر المؤمنین رسید آنحضرت
او را دید فرمود شمعون هستی راهب گفت آری شمعون این نامی است که مادرم بر من نهاده است هیچ
خدای تعالی کسی را بر آن اطلاع نفرستاده تو از کجا دانستی آنگاه احوال آن چشمه و نام آن پرسید فرمود
حوما است و از بهشت است شصت و سیزده وصی از این آب خورده اند و من آخرین ایشانم راهب گفت
چنین یافته ام در همه کتب انجیل گواهی میدهم که جز خدا خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول
اوست و تو وصی محمدی پس ملازم رکاب ظفر انتساب شد و در فتح جنادران سفر ادراک سعادت ملازمت نمود
و در معرکهٔ جهاد صفین اول کسی که بسعادت شهادت فایز گردید او بود از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که حضرت ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلم در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن
گذشته بود از خانه بیرون آمد گفت یارب بنیت لک بیتا و سبعین مسجدا ای پروردگار من بجهة

تو خانهٔ کعبه و هفتاد مسجد بنا کرده ام ندا آمد که لک الاجر عندی مزد تو نزد منست ابرهیم باطراف و فوق
و تحت و یمین و یسار و خلف و قدام نظر کرد هیچکس را ندید بار دیگر این سخن را اعاده کرد همان جواب شنید عرض کرد
اللهم زدنی علی الاجر شیئا آیا چیزی بر اجر من زیاده نمیشود ندا رسید یا ابرهیم آیا شکم شیعهٔ از شیعیان علی را
سیر کرده یا عورت یکی از شیعیان علی را پوشانیده که زیادتی مزد مطلبی عرض کرد یارب آیا علی موجود شده
و بوجود آمده یا موجود خواهد شد ندا رسید که بعد از این از مکمن غیب بصحرای وجود خواهد آمد میخواهی که او را
ببینی گفت نعم یارب حق تعالی رفع حجاب از پیش چشم او نمود و سرادق عرش بنظر او در آمد و اینست
فرماید و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات و الارض پس قندیل بزرگ از قنادیل عرش را دید
گفت این چه قندیل است حق تعالی فرمود در این قندیل روح دوست من محمد است گفت این قندیل که
دیگر چیست خطاب آمد که در او روح فاطمهٔ زهرا است دختر سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
گفت این دو قندیل دیگر چیست خطاب آمد که هذا فیهما روح الحسن و الحسین است که از اولاد
کرام ایشانند گفت این قندیل دیگر چیست خطاب آمد که در وی روحهای کانه فرزندان محمد و علی اند
سلام الله علیهم گفت ما هذه القنادیل المشبکة التی لا یعلم عددها غیرک حیث این قندیلها
پیوسته بیکدیگر که عدد آنها را غیر از تو کسی نمیداند ندا آمد که در اینها ارواح بندگان صالح از شیعهٔ علی اند
ابرهیم عرض کرد بارخدایا مرا از شیعهٔ علی گردان و اینست قول حق تعالی و ان من شیعته لابرهیم و از کتاب
احسن الاخبار نقل شده که روزی شاه ولایت و نور هدایت در سن شش سالگی بر غرفهٔ بام نشسته
رطب تناول مینمود و سلمان در پای غرفه حرفه میکرد و قواعد فقر و قناعت میاندوخت شاه ولایت
پنجایک هستهٔ خرما بر او انداخت و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من پیر سالخورده ام و روی بر آخرت
آورده ام و تو خورد سالی مناسب نیست که با من چنین پیش میآیی امیر المؤمنین فرمود ای سلمان تو خود را
بزرگ میدانی و مرا خورد سال میخوانی مگر روزی در فراموشی آورده و از احوال دشت ارژنه فراموش
کرده و آگاه نیستی از اینکه چه کس در نجات بروی تو گشاد که ترا از شر شیر محفوظ داشته از سر نو حیات داد
سلمان متحیر گردید عرض کرد یا علی از قصهٔ دشت ارژنه و شیر بیان نمائید بصیقل تقریر زنگ غفلت

در آنها روح حسن و حسین

از دلم بزداید و فرمود تو در میان آب بودی و از بیم شیر جزع و فزع مینمودی در انحال دو بدعا برداشتم
و از ای نجات نمودی دعا کردی دعای تو بر اجابت مقرون کردید من در انجا در کذر بودم و در انجا عبور
میکردم من بودم انسوار که زره در کتف داشته و تیغ بر کف بر کشید شیر را دو نیم کرد اینکه دیدم و ترا از بیم
منزل نجات رسانید سلمان نقش نشاد بکر هست آنرا نیز بیا نمای و ابواب خیبر بر روی من بکشا امیر المؤمنین
یکدسته کل و بوی از ان طراوت بیحد اندازه از استین بر اورده فرمود هدیه تو که بان سوار دادی و از
مساعدت او منت بر جان نهادی سلمان بیشتر متحیر شده سر را ه تفکر فرو برده ناکاه هاتفی آواز داد
نقاب فرو گشا و خطاب بکشا که ای پیر متقی پیشوای انبیا و مقتدای اصفیا راه بنما و بعرض حال زبان بکشا
سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین کردید و ماجرا را بر این منوال بموقف عرض رسانید که من در انجیل
نعت تو خوانده و در عرصه محبت تو توسن اقبال رانده و دست توجه از جمیع ادیان فشانده و دین ترا ازبر
خویشتن نموده و پیش او از این معنی لب نکشوده اما پدرم از حال اکاه کردید و در مقام کشتن من امده
مرا نجا سید لکن از ملاحظه مادرم از کشتن حذر مینمود و حیلها میکرد که مرا بقتل رساند و دل خود را
از دغدغه من فارغ کرداند بنابر این همه کارها مشکل مینمود و مرا بحل مشکلات امر مینمود و از این
سبب روی بغربت نهادم و در دشت ارژنه افتادم چون ساعتی خوابیدم قضا معلم شدم بعد از دید
بر سر چشمه رسیدم که غسل کنم شیری مردم خواری پیدا شده روی بمن نهاد و بر کنار چشمه بر سر جامهها
ایستاد و من از هول او رو بسوی قاضی الحاجات اورده زبان بتضرع و ابتهال کشودم و از شر ان شیر نجات
مسئلت نمودم ناکاه سواری پیدا شده انشیر را بتیغ ابدار دو نیم کرد اینک من از اب بر امدم رکابش بوسیدم
چون فصل بهار بود در صحرای کلزار دسته کلی چیده هدیه سوار کرد اید در این سخن بودم که انسوار موجود
نایاب کردید هر سو شتافتم اثری نیافتم مدت سیصد و چند سال از این واقعه کذشته و من در این مدت بکسی اظهار
نکردم الحال ابن عم تو لب اظهار این قصه و ان دسته کل بر اورده ابواب خیبر بر روی من کشاد یا رسول الله
او علم غیب از که اموخت و اسرار لاریب را چکونه اندوخت انسرور فرمود ای سلمان این چنین چیزها از ابن
ابن عم من عجب مدار که از او عجیبتر از اینها دیده ام ای سلمان چون بمعراج رفتم از سدرة المنتهی کذشته بجایی

رسیدم که جبرئیل از همراهی من فرو ماند بیک تنه بسوی عرش مجید راندم و دامن از کرد عالم وجود
افشاندم با خدای راز میگفتم و جواب میشنفتم در انحال شیری در مقابل خود ایستاده دیدم چون نظر براو
انداختم دیدم اسد الله الغالب علی بن ابیطالب است چون از معراج باز کردیدم بضجیع خود علی با تحیت و سلام
و احترام ما لا کلام در امد و کفت ای خیر الانام مبارک باد ترا عنایات ملک علام پس زبان بکشود و راز
که در میان من و پروردکار کذشته لفظ بلفظ بیان نمود ای سلمان از زمان ادم تا حال هر کس از انبیا و
و اولیا و اوصیا و اتقیا ابتلا و محنتی کرفتار شد علی ایشان را نجات میداد و ابواب خلاصی بر روی ایشان میکشود
چنانچه در حدیث قدسی مخبر این معنی است یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سرا و معک
سرا و علانیة شعر جوی بغض علی هر کس که دارد در زمین دل ندارد قصه سلمان
دشت ارژنه باور

تمام شد کتاب مفتاح الجنة و ان پنجاه مجلس است و هر مجلسی مشتمل بر چهار مطلب و ملحق نمود
بعد از اتمام و پیش از خطبه پنجاه حدیث در فضیلت صلوات و بعد از خاتمه پنجاه حدیث و حکایات عجیبه
در اخر کتاب پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام الحمد لله اولا و اخرا
و ختم تحریره بفضل الله علی ید مؤلفه من سنة خمس و ثمانین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة
علیه و علی عترته الاف ثناء و تحیة امید از کرم خداوند
کریم بحرمت رسول کریم و بمنزلة وصیه و سبطه الکریم
این کتاب کریم را سبب مغفرت سیئات و رفع درجات
کرداند انه ذو فضل عظیم
وجواد کریم
یا کریم
تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاول والاخر بلا اول وبلا اخر حمدا يكون سببا الى رضوانه وطريقا الى جنته وامنا من
غضبه اللهم فصل على محمد اسينك على وحيك وصفيك من عبادك الذى امرتنا بالصلوة
عليه فى كتابك بقولك ان الله وملائكته يصلون على النبى يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا
تسليما وصل اللهم على اله الذين من لم يصل عليهم لا صلوة له ولعنة الله على اعاديهم وظالميهم
اجمعين الى يوم الدين فبعد از ابو حمزه در تفسير لباب اورده بعد از نزول ايه صلوات صحابه عرض
كردند هنيئا لك يا رسول الله ميخواهيم كه از حقيقت اين امر ما را واقف كردانى فرمود سؤال كرديد مرا
از علم پوشيده وسرى مخزون پس فرمود بدرستيكه خداى بر من يعنى براى صلوات بر من دو ملك
موكل كرده است پس من ياد كرده نميشوم نزد هيچ بنده مسلمانى واو بر من صلوات فرستد مكر انكه
دو فرشته او را دعا كنند وكويند غفر الله لك وخداوند جل ذكره با فرشتكان در جواب اند دو ملك
كويند امين وم را ياد نكنند نزد بنده مسلم واو بر من صلوات نفرستد مكر انكه اند دو ملك او را نفرين
كنند وكويند لا غفر الله لك وحق تعالى با ملائكه امين كويند بدانكه صلوات از جانب حق تعالى
رحمتست واز ملائكه استغفار واز مؤمنان دعا وكفته اند كه معنى اللهم صل على محمد انيست كه بار خدايا
تعظيم كن محمد را در دنيا باعلاء دين واظهار دعوت بطريق يقين واعظام ذكر وابقاء شريعت ودر
اخرت بقبول شفاعت در شان امت وتضعيف ثواب واظهار فضل بر اولين واخرين وتقديم او بر كافه انبياء
ومرسلين وعن ابى المغيرة قال سمعت عن ابى الحسين يقول من قال فى دبر صلوة الفجر وصلوة المغرب
قبل ان يثنى رجليه او يكلم احدا ان الله تعالى وملئكته يصلون على النبى يا ايها الذين امنوا صلوا

عليه

عليه وسلموا تسليما اللهم صل على محمد وال محمد قضى الله مائة حاجة سبعون فى الدنيا وثلثون فى
الاخرة از امير المؤمنين مرويست كه قوة سمع اصوات عباد اينجا مخلوق زاده اند وانهار رسول خدا
صلى الله عليه واله وجنة ونار ورحوعين پس هر كاه بنده فارغ شود از نماز بايد كه صلوات بر انحضرت فرستد
وسؤال جنت كند از حضرت عزت استعاذه نمايد از نار وسؤال تزوج كند بحور عين كه هر كاه بر رسول وال او
صلوات فرستد دعا او مستجاب شود وهر كه سؤال جنت كند جنت كويد بار خدايا اينجه بنده ميطلبد
باو ده وهر كه از اتش دوزخ زنهار خواهد اتش دوزخ كويد خداوندا اينجه بنده است زنهار ميخواهد زنهار
ده وهر كه سؤال حوريان كند كويند بار خدايا عطا كن انچه از تو طلبيده از حضرت صادق منقولست
كه هر كه صد مرتبه بكويد يا رب صل على محمد وال محمد صد حاجت او بر اورده شود كه سى حاجت او از حاجتهاى
دنيا باشد فى الخبر قال رسول الله صلى الله عليه واله ان لله ملكا جناح له بالمشرق وجناح له بالمغرب
وراسه تحت العرش ورجلاه تحت الارض السابعة وعليه بعدد خلق الله ريش وزغب واذا صلى رجل او امراة
من امتى على امر الله بان يغمس نفسه فى بحر من نور تحت العرش فيتقطرون من كل ريش قطرة فيخلق الله من
كل قطرة ملكا يستغفرون له الى يوم القيمة وقال كعب امن فجر الا ونزله سبعون الف ملك يحفون قبره
ويصلون عليه واذا عرجوا لا يجيئ لهم نوبة الى يوم القيمة وحضرت رسول صلى الله عليه واله فرموده كه
صلوات بر من واهل بيت من نفاق را از ابل ميكرداند واز حضرت صادق منقولست كه هر كه بر اين نحو
صلوات بر محمد وال محمد بفرستد كه صلوات الله وصلوات ملئكته وانبيائه ورسله وجميع خلقه على
محمد وال محمد والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته از كناهان پاك ميشود مانند روزى كه از مادر متولد
بوده است از حضرت صادق از حضرت رسول خدا صلى الله عليه واله فرموده كه هر كس صلوات بر من فرستد
خداوند عالم وملئكه بر او صلوات ميفرستند پس هر كه خواهد بسيار صلوات بفرستد وهر كه خواهد كم صلوات
بفرستد بر انجناب از شيخ طوسى ره روايت كرده اند كه در روز قيامت نامه اعمال مردى از اين امت بسنجند وعملهاى
خير او سبك ايد فرمان الهى رسد كه او را بدوزخ بريد چون زبانيه او را بكنار دوزخ رسانند كويد يا ملائكة الرحمن
مرا بكجا حكم كرده اند جواب كويند به سجن سجين زندان جهنم پس كريه وزارى بر او غلبه نموده كويد كه مرا

واذکر دید

واگذارید تا زمانی بر حال خود بگریم گویند ای بندهٔ روسیاه میبایست که این گریه را در دار دنیا کنی
تا فایده از او ببینی آن بنده گوید که ای فرشتگان من هرگز بخداوند خود این گمان نداشتم که مرا با یهود و نصاری
در جهنم بسوزاند زیرا که من از امت محمد مصطفایم صلی الله علیه و آله ملئکه گویند که اینک محمد مصطفی
در ساق عرش الهی بر کرسی کرامت نشسته به آنجناب استغاثه نما شاید بفریاد تو رسد آن بنده از غایت اضطراب
آواز بر کشد که السلام علیک یا رسول الله اغثنی یا مولای آنحضرت آواز استغاثه میشنود از عقب آن آواز
روانه شود و در کنار دوزخ او را ببیند بچنگ زبانیه در مانده و نزدیک بر لب دوزخ رسیده ملئکه آنجناب را
تعظیم نمایند حضرت فرماید که این را بمن بسپارید تا مرتبهٔ دیگر اعمال او را بسنجم پس بفرمان الهی حضرت آن بنده
بمقام میزان برد و اعمال او را بسنجد کفهٔ سیئات راجح باشد آنجناب خدا دست بجیب عطا فرو برده صحیفهٔ
بیضائی که در آن کتابتی از نور باشد بیرون آورد و در کفهٔ حسنات نهد فی الحال بر کفهٔ دیگر رجحان
یابد پس فرمان الهی رسد که او را ببهشت برید پس او را بدر بهشت رسانند حبیب خدا را ببیند پرسد که تو
کیستی که باعث نجات من گردیدی و آن رقعهٔ سفید چه بود که کفهٔ حسنات مرا سنگین نمود حضرت فرماید
منم پیغمبر تو محمد بن عبد الله که بمن استغاثه نمودی و آن رقعهٔ سفید صحیفهٔ صلواتی بود که در دار دنیا بمن
فرستاده بودی و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی ترا چیزی تعلیم
کنم که خدا بسبب آن روی ترا از آتش جهنم نگاهدارد گفت بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم
صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از آتش جهنم نگاهدارد و حضرت امام علی النقی فرمود که حقتعالی
ابرهیم را خلیل خود کرد برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و از حضرت امام محمد باقر
بسندهای معتبر منقولست که چون عطسه کنید بگوئید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته
و بسند معتبر دیگر منقولست که کسی صدای عطسهٔ کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل
بیتش بفرستد هرگز درد دندان و درد چشم نکشد قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی علی مرة
صلی الله علیه عشرا و من صلی علی عشرا صلی الله علیه مائة مرة و من صلی علی مائة مرة صلی الله علیه الف
مرة و من صلی علی الف مرة لا یعذبه فی النار ابدا قال من صلی علی مرة لم یبق من ذنوبه ذرة و عن النبی صلی

الله علیه و آله ما من احد من امتی یذکرنی ثم صلی علی غفر الله له ذنوبه وان کان من رمل عالج وقال صلی
الله علیه و آله ما من احد صلی علی واسمع حافظیه الا ان لا یکتبا علیه ذنب ثلثة ایام و از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله روایت شده است که فرمود در روز قیامت اول کسیکه بر او حله بهشت پوشانیده شود پدرم
حضرت ابرهیم باشد پس کرسی در طرف راست عرش نهند و او را بر آن می نشانند و بعد از آن مرا حله بپوشانند
و کرسی بطرف چپ عرش نهند و مرا بر آن نشانند و برادرم علی بن ابیطالب در پیش روی من بایستد تمام امت در
عقب سر من بایستند تا تفاوت درجات و هر بنده که بعد هر نماز صبح بر من و آل من ده مرتبه صلوات
بفرستد او را در نزد من جا دهند که من او را ببینم و او مرا ببیند و روی او مانند شب چهارده بدرخشد
از تفسیر امام حسن عسکری منقولست که آل فرعون بنی اسرائیل عذاب میکردند که فرعون تکلیف
میکرد ایشان را که در بناها و عمارتها کار کنند و میترسیدند که از عمل بگریزند پس امر کرد که زنجیرها در
پای ایشان بستند که نگریزند و بار زنجیر گل را بنردبانها بالا بردند بر بامها پس بسیار بود که یکی از آنها از نردبان
بزیر می افتاد و میمرد یا زمین گیر میشد و هیچ پروا نمیکردند تا آنکه حق تعالی وحی نمود بموسی که بگو با ایشان
که ابتدا هیچ عمل نکنند تا صلوات بفرستند بر محمد و آل طیبین او تا سبک شود بر ایشان پس این را میکردند
سبک میشد و امر میکرد که هر که صلوات را فراموش کند و از نردبان بیفتد و زمین گیر شود صلوات بر
محمد و آل طیبین او بفرستد اگر تواند و اگر نتواند دیگری صلوات بر او خواند که اگر چنین کنند در ساعت
صحت یابند و چون بفرعون گفتند که در بنی اسرائیل فرزندی متولد خواهد شد که بر دست او جاری خواهد
شد هلاک تو و زوال پادشاهی تو امر کرد بذبح پسران ایشان پس یکی از ایشان رشوه میداد تا قابلها
کتمان نکنند و حملش تمام شود پس میانداخت فرزند خود را در صحرائی یا در غاری یا در کوهی و ده مرتبه صلوات
بر محمد و آل محمد بر او میخواند پس حق تعالی ملکی را بر میانگیخت که او را تربیت میکرد و از یک انگشت طفل شیر
جاری میشد که او میمکید و از انگشت دیگر طعام نرمی بیرون میآمد که غذای او میشد تا آنکه نشو و نما
کردند بنی اسرائیل و آنچه سالم ماندند زیاده بودند و در حدیث دیگر هست زیاده از بیست هزار فرزند
از بنی اسرائیل کشت و چون زنها را با طفل میگذاشتند بکنیزی بر میداشتند پس استغاثه کردند نزد حضرت

موسی که ایشان دختران و خواهران مارا بکنیزی میگیرند و بکارها ایشان را میبرند پس خدا وحی فرمود که بگو
برادران و خواهران که هرگاه چنین اراده نسبت بایشان بشود صلوات بر محمد و آل طیبین او بفرستند چون چنین
کردند خدا دفع کرد از ایشان ضرر قوم فرعون را و هرگاه چنین اراده میکردند ایشان مشغول کار میشدند یا بیمار
شدند یا مرض مزمنی بایشان عارض میشد پس حق تعالی ببرکت صلوات بر محمد و آل او دفع این بلیه از ایشان کرد و از
کتاب روضة العلماء روایت شده است که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی میخواهی
من بتو نزدیکتر باشم از کلام تو بزبان تو و از دیدن تو بچشم تو و از شنیدن تو بگوش تو و از روح تو ببدن
تو و از اندیشه و خیالات تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد که چه بسیار طالب اینمقام و کیست که خواهان
چنین نسبت نباشد خطاب الهی در رسید که اگر چنین کرامتی را طالبی و اینگونه سعادتی را راغبی بر حبیب من
جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بسیار صلوات بفرست زیرا که صلوات بر او رحمت و نور هدایت است عبد الله
بن نعیم روایت کرده که ابی عبد الله را گفتم که من در خانه خدا میروم و بغیر از صلوات چیز دیگر نمیگویم
فرمود از تو افضلی بیرون نمیاید از مالک جهنی بسند معتبر منقولست که کف من گلی بدست حضرت
امام جعفر صادق ع دادم حضرت گرفتند بو کردند و بر دیدهای خود گذاشتند بعد از آن فرمودند که هر که گلی
بگیرد و بو کند و بر چشمهایش گذارد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز آن گل را از دست نگذاشته
خدا او را بیامرزد بسندهای بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر که صلوات
نفرستد بر من و بر آل من بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند
معتبر باز از آنحضرت منقولست که بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد
که کسی از امت من بر من صلوات بفرستد و بعد از آن بر آل من بفرستد درهای آسمان برای او گشاده میشود
و ملئکه هفتاد صلوات بر او میفرستند و اگر گناهکار باشد گناهان او میریزد چنانچه برگ از درختان
میریزد و حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک ترا اجابت کردم و مدد و اعانت تو مینمایم
و بملئکه میفرماید که ای ملئکه من شما هفتاد صلوات بر او فرستادید من هفتصد صلوات بر او میفرستم
و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من نفرستد میان صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی

فرماید که لا لبیک و لا سعدیک اجابت نمیکنم و ترا مدد و اعانت نمینمایم ای ملئکه من دعا او را بالا نبرید
مگر آنکه بر پیغمبر من عترت او را ملحق کرده باشد پس دعا او پیوسته در حجابست تا ملحق کرده اند بمن اهل بیت مرا
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اقربکم منی یوم القیمة فی کل موطن اکثرکم علی صلوات فی
دار الدنیا و من صلی علی فی یوم الجمعة او فی لیلتها مائة مرة قضی الله له مائة حاجة سبعین من حوائج
الآخرة و ثلثین من حوائج الدنیا ثم یوکل الله بکل صلوات ملکا یدخل علی قبری کما یدخل علی احدکم الهدایا
یخبرنی من صلی علی باسمه و نسبه الی العشیرة فاثبته عندی فی صحیفة بیضاء از حضرت صادق ع بسند معتبر منقولست
که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا با ایشان دواتها و قلمهای طلا و لوحهای نقره
در دست دارند و نمینویسند تا روز شنبه عملی بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید
و فرمود که سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای
دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله
علیه و آله عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله جائنی جبرئیل و قال انه لا یصلی علیک احد الا و یصلی
علیه سبعون الف ملک و من صلی علیه سبعون الف ملک کان من اهل الجنة و از آنحضرت منقولست که هر که در
روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی شصت حاجت او را بر آورد سی حاجت او در دنیا و سی حاجت در آخرة
قال الصادق ع الصلوة فی یوم الجمعة و لیلة الجمعة بالف حسنة و ان الصلوات علی محمد و آل محمد لیلة الجمعة بالف
حسنة و یحط بها الف سیئة و یرفع بها الف درجة و ان المصلی علی محمد و آله لیلة الجمعة یزهر نوره فی
السموات الی یوم القیمة و ملئکة الله فی السموات یستغفرون له و یستغفر له الملک الموکل بقبر رسول الله
صلی الله علیه و آله الی ان تقوم الساعة و بسند معتبر مرویست که هر که بعد از نماز عصر روز جمعه هفت مرتبه
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل
برکاتک و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی برای او صد هزار حسنه ثبت نماید و صد هزار
سیئه محو فرماید و صد هزار درجه بلند گرداند و صد هزار حاجت او را بر آورد و بعد هر کس او را حسنه باشد
و اعمال او ازو مقبول گردد و چون روز قیامت شود در دو چشمش نور درخشان باشد عن النبی صلی الله علیه و آله

من صلّے علیّ فی کتابة لم تزل الملائکة مکتوبًا الی یوم القیمة ثم لحکمة فی تخصیص من الصّلوة علی ابرهیم من
بین سائر الانبیاء و هو ان ابرهیم لمّا بنی الکعبة دعا ابرهیم فقال اللّهمّ من حجّ هذا البیت من الکهول
من امّة محمّد صلّی الله علیه و اله فشفعه منّی فامّن اهل بیته علی ذلك ثمّ دعا اسمعیل فقال اللّهمّ
من حجّ هذا البیت من الشّبان من امّة محمّد صلّی الله علیه و اله فشفّعنی فیهم فامّن کلّهم ثمّ دعت سارة
فقالت اللّهمّ من حجّت هذا البیت من النّساء من الحرایر فشفّعنی فیهنّ ثمّ دعت هاجر فقالت اللّهمّ
من حجّت هذا البیت من الموالی و الموالیات فشفّعنی فیهم فلمّا کان من ابرهیم و من اهل بیته دعوا لهذه
الامّة خصوصًا امرت هذه الامّة بالصّلوة علیه و علی اهل بیته خصوصًا من سائر الانبیاء و صلوات بر ان
سیّد کاینات باعث قبول نمازهای پنجگانه و رفع درجات و محو سیّئات و اجابت دعوات است و فی الحقیقة
ذکر حقتعالی است چنانچه منقولست حق تعالی خلق کرد عرش عظیم را هفتاد هزار ملك بیافرید و فرمود
طواف کنید بعرش نور تسبیح بگوئید مرا و بردارید عرش مرا پس ملئکه طواف بعرش پروردگار خود کردند
و تسبیح حضرتش کفتند خواستند عرش را بردارند نتوانستند حق سبحانه و تعالی فرمود طواف کنید بعرش
نور و صلوات بفرستید بر نور جلال و بزرگواری من که آن نور محمّد است صلّی الله علیه و اله حبیب من است
و بردارید عرش مرا پس ملئکه بعرش جلال طواف نمودند و بر آنحضرت صلوات فرستادند و عرش را از جا
برداشتند امّا متعجّب شدند و روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده حقیقت حال را از حضرت ذو الجلال درخواست
نمودند وحی رسید که ای ملائکه من هرگاه صلوات فرستید بر حبیب من پس کویا تسبیح و تقدیس کرده ابد
مرا و تهلیل کفته اید مرا و در روایت دیگر ملئکه عرض کردند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا
کوئیم ترا پس فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو آیا کم کنیم تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب تو
بفرستیم پس ندا رسید بایشان هرگاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید
و رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرموده است که آفریده حقتعالی عمودی در زیر عرش پیش از آنکه بیافریند
عرش را پس هنگامیکه آفرید عرش را گذاشت سر آن عمود را در زیر عرش و نهاد او را در زیر اسفل طبقات طبقات
زمین و بر سر آن عمود هفتاد هزار شاخ است بر هر شاخی هفتاد هزار ملك بجهت هر ملکی هفتاد هزار روی

و بر هر رویی هفتاد هزار دهن و بر هر دهن هفتاد هزار زبان و بر هر زبانی طلب آمرزش کند هفتاد
هزار بار برای آنکسی که صلوات فرستد بر من منقولست که شخصی ماهی مرده را از بازار کرفته بخانه آورده
بازن خود آتش افروخته و ماهی را در میان آتش انداختند تا کباب کنند آتش بماهی تاثیر نکرده اصلا و در
تنور تا یکساعت ماهی در میان آتش مشتعل بهمان صورت که بود بود مطلقا کباب نشده و سوخته نشد مرد و زن هر دو
تعجّب بسیار و حیرت بیشمار نمودند پس آن شخص ماهی را بدست خود کرفته بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه و اله
آورده و ماجرا را عرض کرد عرض کرد حضرت با آن ماهی خطاب فرمود که چه سبب است آتش بتو تاثیر نمیکند و ترا کباب
نمیکرداند آن ماهی بقدرت کامله الهی و از معجزه حضرت رسالتپناهی صلّی الله علیه و اله بسخن در آمد کفت
یا رسول الله صلّی الله علیه و اله از برکت تو و آل تو آتش مرا نمیسوزاند زیرا که من در فلان دریا بودم روزی
کشتی از دریا میگذشت و شخصی در میان کشتی بر تو و عترت تو صلوات میفرستاد و من نیز با او او را
ترا صلوات فرستادم تا آنکه رسید بمن که جسد تو بر آتش حرام شد و آتش بتو تاثیر نخواهد کرد و نیز فرمود که کسی که
بکوید صلّی الله علی محمّد و آل محمّد عطا کند خدای تعالی او را مزد هفتاد و دو شهید و بیرون آید از کناهان
خود مانند روزی که زائیده است او را مادر او و هر کسی که حقتعالی از او حاجتی بخواهد صلوات بفرستد که حاجتش
روا میشود و ثواب آن صلوات از او نیز داشته باشد و نیز هر کس از خدای تعالی حاجتی طلبد اوّل صلوات بفرستد
و حاجت خود را بخواهد بعد باز صلوات بفرستد که کریم بخشنده نه آنست که اوّل و آخر را قبول نموده و وسط را
رد کند بلکه از برکت صلوات اوّل و آخر بی شبهه وسط را که حاجت باشد اجابت نماید و از حضرت امام جعفر
صادق منقولست که هرگاه مذکور شود جناب رسول خدا صلّی الله علیه و اله پس بسیار صلوات بفرستید بر ایشان بجهة
آنکه هر کس یکمرتبه صلوات بفرستد بر آنحضرت خداوند عالم هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف از
ملئکه حاصل حتم آنکه خداوند عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه یعنی بعد از آنکه
هزار صف ملئکه مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملئکه نیز صلوات میفرستند از امالی روایت شده
که روزی سیّد عالم صلّی الله علیه و اله در شاخ نخلی نشسته بود و امیر مؤمنان در خدمت آنحضرت بود صلّی الله
علیه و اله ناکاه زنبوری بیامد و پروانه وار کرد آن شمع رسالت آغاز طواف کرد و بزبانی که آنحضرت محرم آن بود

تکلم نمود امیر مؤمنان اسپین میانشان تا آنکه دندانهای بزرگوار بتبسم فرمود گفت یا علی هیچ میدانی که این
زنبور چه میگوید با این مرادش اینست که مارا اطعام نما کند و میگوید که در فلان موضع قدری شهد نهاده ام
امیر المؤمنین علیه السلام را بفرما تا بیاورد و وعده خواهی بسیار نیز نماید که سلیمان پیغمبر را موضعی بپا ملخ
مهمانی کرد زنبور بینوایی خواجه دو سرا را نیک عسل مهمانی کند عیب نخواهد داشت مجملا امیر المؤمنین آن
شهد را حاضر نموده و آنجناب از همان زنبور احوال پرسید که خوراک شما شکوفه تلخی بجز نیست چگونه در
شکم درون شما شهد صافی میگردد عرض کرد یا رسول الله هر گاه قدری شکوفه بدرون ما داخل شود فی الحال
الهام الهی رسد تا سه نوبت بر جناب شما صلوات فرستیم بسبب آن شکوفه تلخ را در شکم خود شهد و شیرین نمائیم
و از کتاب جامع الاخبار از حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله نقل فرمود که هر کس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد و آله مرغی سبز از دهانش بیرون آید او را دو بال باشد
مکلل باشد بمروارید و یاقوت و چون بالها پهن کند بمشرق و بمغرب رسد پس پرواز کند تا بعرش آید
و او را صوتی باشد همچو صوت انگبین که صاحب خود را یاد کرده باشد پس حقتعالی گوید ای مرغ مرا مدح کردی
حالا ساکن شو آن مرغ گوید پروردگارا چگونه ساکن شوم که گوینده این کلمات را نیامرزیدی پروردگار
فرماید که ساکن شو که او را آمرزیدم و آن مرغ را هفتاد زبان دهد تا استغفار کند صاحب خود را تا قیامت
و دلیل او باشد تا بهشت و مرویست که هر کس ده بار یا صد بار یا هزار بار صلوات فرستد حقتعالی فرماید
که بعدد هر صلوات ثواب هزار حج پذیرفته در نامه اعمال او ثبت نماید و هر روز سیصد و شصت مرتبه نظر
رحمت بر او افکند و هزار قصر از یاقوت برایش در بهشت بنا کند و از دنیا بیرون نرود مگر آنکه مقام خود را
در بهشت ببیند و مرویست که هر که قادر بکفاره گناهان نباشد صلوات بر آنحضرت و آلش فرستد که صلوات
برایشان کفارات است و هر کس نام نامی و اسم گرامی آنحضرت در پیش او مذکور شود و صلوات نفرستد راه بهشت را
نیابد و هر کس دعا کند بی صلوات دعایش محجوب بماند و بالا نرود تا صلوات فرستد در حدیث آمده که هیچ
بنده که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد علیهم السلام مگر آنکه خداتعالی ملکی را فرستد که آن صلوات را
ببرد بقبر مطهر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله برد و گوید ای محمد صلی الله علیه و آله فلان ولد فلان

بر تو صلوات فرستاد آنجناب فرماید که از من باد بر او ده سلام و بگو که باو حلال کردم شفاعت خود را پس
آن فرشته بالا رود تا نزدیکی عرش و گوید پروردگارا فلان ولد فلان بر پیغمبر تو یک نوبت صلوات فرستاد
جناب ایزدی فرماید که برسان از من باو ده سلام و بملائکه فرماید که تعظیم نمایند صلوات او را بر پیغمبر من
و ثبت کنید از او در علیین پس فرماید بهر حرفی از آن صلوات ملکی را خلق کنند که از برای او سیصد و شصت سر باشد
و در هر سری سیصد و شصت صورت و در هر صورتی سیصد و شصت دهان و در هر دهانی سیصد و شصت
زبان و از هر زبانی سیصد و شصت لغت ذکر حقتعالی کند تا روز قیامت و همه این ثوابها از برای آن کسی است
که یکبار صلوات فرستاده باشد از ریاض الاذهان آورده اند که زنی دختر خود را بعد از مردن در واقعه دید
که بعقاب الیم گرفتار است بسیار گشت ناله و زاری از حد گذرانید بعد از یکشبانروز در خواب دید که
خوشدل و شادان در روضه رضوان مینخرامید پرسید که ای دختر چه حال بود که دیدم و این چه صورتست که مشاهده
میکنم جواب داد که تا بحال در جهنم جا کرده خود در عذاب بودم اما در این روزها عزیزی بمقبره ما گذاری افتاد
و چند نوبت صلوات فرستاد و ثواب آنرا با اهل قبرستان بخشید حقتعالی ببرکت آن صلوات عذاب اهل قبور را
بحور و قصور مبدل گردانید از حضرت صادق منقولست وقتیکه حقتعالی حضرت آدم را خلق فرمود
اول چیزی از طعام بهشت خورد خوشه انگور سفید بود بعد از آن خواب بر آن مستولی شد بعلت اینکه
راحت نیست بدنی که چیزی خورد و نخوابد وقتیکه خوابید حق تعالی حوا را از کلیه که از استخوان چپ آدم
زیاد مانده بود خلق فرمود و نمود او را در خواب بحضرت آدم و محبت او در دل آدم جا گیر شد از خواب بیدار
شد نظرش بر حوا افتاد عرض کرد پروردگارا کیست اینکه انس گرفتم بقرب او و قلب من میل کند برا او
حقتعالی فرمود آفریده ام برای تو گفت عقد نما او را بمن فرمود خواستگاری نما حوا را از من و مهرش را
بده آدم عرض کرد که چیست مهر این خطاب الهی رسید که مهر این ده مرتبه صلوات فرستادن بر حبیب من
محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله پس حوا را خواستگاری نمود و مرویست که خداوند عالم در فردوس
اعلی مرغی آفریده که آن را مرغ صلوات نام است و بر درختی است که آن درخت را تحیات مینامند و شاخ و برگ آن درخت
بهر قصر و خانه سر کشیده و در زیر آن درخت حوضی است هر کس صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

فرستند امر عاد درخت بر بر آید و در آن حوض غوطه بخورد و چون بیرون میآید پر و بال خود را میافشاند
و از هر قطره آب که از او میچکد حق تعالی ملکی بیافریند که از برای گوینده صلوات آمرزش خواهند تا روز
قیامت از حکایات الصالحین روایت نموده اند که مرد درویشی محتاج بطلب کفاف از خانه بیرون آمده
نمیدانست بکجا رود ناگاه بکنار مجلس واعظی رسید او اهل مجلس را بگفتن صلوات ترغیب مینمود
و از جمله کلامش این بود که ای عزیزان در صلوات پیغمبر آخر الزمان تقصیر ننمایید که اگر توانگر باشید برکت
یابید و اگر فقیر باشید از آسمان روزی یابید درویش بهمین سخن قناعت نموده از مجلس بیرون رفته روزی
طلب نموده بگفتن صلوات مشغول شد بعد از سه روز عبور وی بویرانه افتاد اتفاقاً پایش به سنگی آمده
و سنگ از جا حرکت نموده سبوی پر از اشرفی در آنجا دید با خود گفت که وعده روزی من بسخن واعظ از آسمان
است روزی زمین مرا در کار نیست پس همان سنگ را بر سر سبو نهاده بخانه خود بی توشه آمد و صورت را با عیال
در میان نهاده قضا را همسایه یهودی داشت که او در آن محل بر بام بود و قصه سبوی زر را استماع نموده فی
الحال از بام فرود آمده روانه ویرانه شد سبو را برداشته با کمال خوشوقتی بخانه خود رسانید و چون سر آن را
کشود پر از عقرب و مار دید با اهل خانه خود گفت که این همسایه مسلمان دشمن جان ما است زیرا که چون مرا در بام
دید این سخن را برای تطمیع من آغاز نمود که شاید هلاک توانم شد و چه بهتر از این نیست که این سبو را
بر بام برده از روزنه خانه خودش بریزم تا آن ضرری که از برای من خواست بخودش رسانم پس به بام آمده دید
وقتی که زن و شوهر در نزاع بودند زن میگفت کی بود باشد که تو زر یابی در جا خود که از بی عیالی خود را
بچنین حالی بینی درویش در جواب گفت که من مترصد و منتظرم ببرکت صلوات ابواب رزق من از آسمان
مفتوح گردد که ناگاه یهودی سر سبو را گشوده در خانه ایشان سرنگون نمود درویش آوازی شنید سر بر آورد
دید که از روزنه خانه زر میبارد و فریاد بر کشید گفت که ای زن اینک از آسمان رسید پس زن و شوهر زرها را برچیدند
و صلوات میفرستادند یهودی چون دید که زر از سبو میریزد باز کرده و در سبو نظر کرد همان مار و عقرب
دید دیگر باره بخانه درویش رفت و باز زر سرخ دید دانست که سری است از اسرار غیبی فی الحال بزیر آمده
درویش را طلبید بشرف اسلام مشرف شد ببرکت صلوات مسلمانی ثروت و غنا و یهودی بشرف اسلام از

عذاب بنجات عقبی رسید مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در شب معراج فرشته دیدم که
ورا چند هزار دستی بود و بهر دستی چند هزار انگشت و بانگشتان حساب میکرد از جبرئیل پرسیدم
سبب آن را گفت حساب قطرات باران میکند پیش آن فرشته رفتم گفتم دانی از آن روز که خدا ایجاد دنیا را
آفریده است تا امروز چند قطره باران باریده است گفت همه را میدانم اما حسابی هست که من از شمار
آن عاجزم فرمودم آن کدام است گفت در مجمعی که نام تو برند و بر تو صلوات فرستند از حساب آن عاجزم و بهول
هر گاه کسی ده مرتبه صلوات بر تو فرستد من از ثواب آن عاجزم مرویست که روزی جبرئیل بنزد رسول
جلیل آمد و عرض کرد که امروز امر عجیبی مشاهده کردم و آن اینست که در وقت نزول از آسمان گذارم بکوه
قاف افتاد در آنجا آواز ناله بلخراشی شنیدم و دانستم که مجسم نوحه ایست که به آن زبان مبتلا دو در ماند
ایست که به آن نیاز مندی مبحوس شد از عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن او را در آسمان الاله
بعظمت هر چه تمام تر دیده بودم که بر مجلسی از نور می نشست و هفتاد هزار فرشته در خدمت او صف زده
میایستادند و چون نفس میکشید از نفس او ملکی خلق میشدند پس او را دیدم با بال خسته و
بالهای شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب معراج بر تخت خود
نشسته بودم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر من گذشت و من از برای او تعظیم
لایق و تکریم شایسته بجا نیاوردم لهذا باین عقوبت گرفتار شدم و از بلندی افلاک بر پستی خاک
افتادم و الحال تو شفیع من شو در نزد حضرت ذو الجلال مرا شفاعت کن پس من بدرگاه احدیت تضرع
بسیار کردم و عفو مغفرت او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر
مغفرت خطیه خود را میخواهد بر حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود بر گردد پس من صورت
حال را بر آن شکسته بال گفتم او بر جناب شما از روی اخلاص صلوات فرستاد فی الحال بالهای
اقبال کرامت او رویید و از برکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک بر بلندی افلاک
و بمقام قرب خود رسید   تم الکتاب فی شهر جمادی الثانی بعون الله

فهرست این کتاب مسمی بمفتاح الجنة مشتمل بر یک مقدمه

و پنجاه مجلس و خاتمه و هر مجلس محتوی بر چهار مطلب
اما مقدمه پس بدان افضل مجالس چهار مجلس است اول مجلسی که در آن تلاوت
قرآن نمایند و فضیلت استماع قرآن و تخفیف عذاب والدین قاری هر چند کافر باشند دوم
مجلسی که در او تعلیم و تعلم علوم دینیه و فضیلت تعلیم یک مسئله و بر موی که در تن اوست ثواب
حج عمره سیم مجلسی که در او ذکر فضایل و مناقب مولای متقیان میشود و شمه از فضیلت خاتم انبیا
از قرآن و احادیث چهارم مجلسی که در او ذکر مصیبت مظلوم‌ترین آل عبا جناب سید الشهداء
میشود اول کسیکه مجلس عزا حاضر میشود خاتون قیامت فاطمه زهراست مجلس اول عزاداری نمودن
حضرت آدم چهار دفعه اول در فردوس اعلا در قصری از یاقوت سرخ صورت جناب فاطمه زهرا بالای تخت آرام
گرفته و پرسیدن از اختلاف رنگ دو گوشواره یکی سبز و دیگری سرخ و شمشیر زدن مالک بن یسر بر فرق
مبارک مظلوم کربلا و پارچه خواستن از اهل بیت و عرض نمودن زینب ما را برگردان بحرم جدّ ما و دفن
زینب با اضطراب به پشت سر برادر و بوسیدن حلقوم برادر و دفعه دیگر در قتلگاه دوم عزاداری آدم در
وقت عبور از قتلگاه و جاری شدن خون از پای او و عبور خلیل الرحمن و شکسته شدن سر او و مجروح شدن
پای حضرت موسی و مناجات او و آب نخوردن گوسفند حضرت اسماعیل الخ و گریه نمودن حضرت آدم سیم عزاداری
آدم در وقت قبول توبه مرثیه خوانی نمودن جبرئیل و داخل کوفه شدن اهل بیت و گفتگوی ام کلثوم با اهل
کوفه و جاری شدن خون از زیر مقنعه زینب چهارم عزاداری آدم در وقت ملاقات جناب او و عبور اسیران آل
محمد صلی الله علیه و آله بقتلگاه هر یکی بدن پاره پاره شهید را در آغوش کشید و بسینه نهادن سکینه دست
مجروح پدر بزرگوار و عرض حال نمودن یا ابتا انظر الی عمتی المضروبه مجلس دویم چهار قافله در عالم
جبرئیل و ملائکه آسمان را به تعجب و خروش آوردند دو قافله را جبرئیل بخدمت پیغمبر خدا عرض نمود یکی
بمصر در آمد و دیگری از مصر بیرون رفت غرق شدن فرعون با لشکرش اما قافله دویم بیرون رفتن جناب
سید الشهداء با اهل بیت از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایت عبد الله بن سنان در وقت سوار
شدن جناب عباس و علی اکبر و قاسم الخ و بودن او در کربلا در وقت اسیری سوار کردن اهل بیت را جناب زینب و ام

کلثوم قافله سیم داخل مصر شدن جناب یعقوب با اولاد و احفاد و دیدن جلال و جمال یوسف خود قافله
چهارم وارد مدینه شدن اهل بیت با سید الساجدین و نظر نمودن محمد حنفیه بزخم بدن برادر و دیدن
سید الشهداء نعش جناب عباس را مجلس سیم پیشانی چهار نفر مظلوم را بسنگ جفا شکستند اول
ایشان حضرت نوح و نفرین نمودن بر قوم خود دویم خاتم انبیا صلی الله علیه و آله سیم جناب مسلم و آب خواستن
از اهل کوفه چهارم سید الشهداء و رسیدن سنگ بر پیشانی مبارکش و مالیدن خون را بر سر و صورت خویش
مجلس چهارم در عالم چهار سیلی از چهار نفر ظالم واقع شد ملائکه آسمان را بخروش و ناله آورد اول
سیلی آزر عم ابرهیم خلیل دویم بقلوس غلام بیوسف و آشوب در عالم واقع شد سیم سیلی بود که حارث
ملعون بر صورت دو طفل یتیم مسلم زد اما در این سیلی هیچ تغییر در عالم واقع نشد در رسیدن تیر بگلوی
اصغر و شمشیر بر بازوی عبد الله تا اینکه آن ظالم شمشیر را بر دست گرفت و وصیت نمودن آن دو طفل بر آن زن
صالحه و دست در گردن یکدیگر نمودن در میان آب چهارم سیلی بود که شمر ملعون بر سکینه امام حسین
زد بمقتل حسین بن البتول الخ مجلس پنجم آب دادن سید الشهداء چهار دفعه اهل کوفه را و چهار دفعه
طلب آب نمودن از اهل کوفه اول طلب باران تا آن دشتها دویم در طریق صفین مانند موسی آب چشمه
از زیر درخت جاری شد لشکر همه سیراب شدند سیم در جنگ صفین شریعه را لشکر معاویه گرفته بودند
خبر فتح رسیدن به امیر مؤمنان و خبر دادن آنحضرت کیفیت کشتگان کربلا را و وصیت بجناب عباس علمدار
چهارم سیراب نمودن لشکر حر و رسیدن سکینه از لشکر حر و گریه نمودن آن اسبها در وقت ورود بقتلگاه
و طلب آب نمودن آنسرور چهار دفعه از اهل کوفه اول یا ابن سعد اخیرک فی ثلث خصال دویم آوردن
قنداقه طفل را سیم آب خواستن بصدای بلند که این آب در مهر مادر منست چهارم آب آوردن هلال بعد از شهادت
مجلس ششم استغاثه نمودن چهار بقعه در طوفان نوح از غرق شدن اول بیت المعمور دویم زمین نجف
اشرف سیم زمین کربلا چهارم طوس که مدفن امام رضا است پرسیدن آنحضرت این زمین را چه نام است آیا
اسم دیگری هست و فرمودن بعباس که جای گودال خیمه‌ها را برپا کنید و نظر نمودن آن مظلوم بحسرت با اهل
و گریستن ایشان و فرمودن خواهر امیر مؤمنان را مجلس هفتم جناب زینب خاتون چهار دفعه حلقه ماتم

زدن اهل بیت را جمع نموده عزاداری نمود اوّل در وقت ورود بزمین کربلا دوّم در وقت ورود بقتلگاه
سیّم در شام شوم بعد از رخصت از یزید میشود چهارم در سر قبور شهداء با جابر بن عبد الله با جمع از اهل
قریه و صحرانشینان **مجلس هشتم** در عطا نمودن حق تعالی در عوض شهادت چهار چیز بحضرت امام
حسین اوّل امامت را در ذریه آنحضرت دوّم شفای امراض در تربت آنحضرت سیّم استجابت دعا در تحت
قبه او چهارم حساب نبودن از عمر زوار و کیفیت زیارت آنحضرت فعلاً و ترکاً و ثواب زیارت آنحضرت از حج و عمره
و ثنا نمودن زوار در روز قیامت بواسطه نور عرش در پیشانی ایشان و استقبال ملک منصور زوار را و صید
نمودن آنحضرت زوار خویش را به اهل غاضریه بعد از خبر دادن زمین کربلا و دفن نمودن امام زین العابدین
بدن پاره پاره پدر را با سایر شهداء با اهل غاضریه و فضیلت تربت آنحضرت در سجده و تسبیح و خواستن
تربت حوریان بهشت و عزاداری ام سلمه با دختران عبد المطلب و دیدن پیغمبر خدا را در خواب و خبر دادن
ملک شهادت آن مظلوم را با اهل دریاها و خبر دادن آنحضرت که نسل من از سیّد الساجدین بهم خواهد رسید
و مبتلا رفتن آن بیمار علیل و تفویض نمودن حضرت امام شهید اسرار امامت را باو و فرمودن که سلام مرا
بشیعیان من برسان **مجلس نهم** در شب عاشورا چهار مجلس در عالم غیب بود و چهار مجلس در عالم ظاهر
امّا مجالس باطن اوّل مجلس جناب رسول خدا بود دوّم مجلس ولی خدا بود سیّم مجلس جناب فاطمه زهرا
چهارم مجلس جناب امام حسن امّا چهار مجلس ظاهر اوّل در کوفه مجلس ابن زیاد بود و شمر ملعون تدبیر قتل
آنحضرت مینمود و آوردن نامه بعمر بن سعد و امر نمودن آن شقی لشکر را که سوار شوید بعزم جدال با امام انس و جان
و اضطراب جناب زینب و عرض نمودن ای برادر آیا نمیشنوی صدای کوفیان و شیهه اسبان ایشان را زینب با اهل بیت
دفعه دیگر بیاید شمن خبر بعمر سعد بردند الخ مهلت خواستن آن مظلوم همان شب بجهت وداع عبادت پروردگار
دوّم مجلس جناب عباس با جوانان هاشمی چون فردا میشود اوّل کسیکه قدم در عرصه نبرد میگذارد شما
بنی هاشم باشید سیّم مجلس حبیب با اصحاب با وفا اوّل کسیکه در میدان شهادت قدم میگذارد شما باشید چهارم
مجلس جناب زینب و شنیدن که همه مادر را از خیمه برادر **مجلس دهم** در شب عاشورا چهار نفر خواب نکردند
اوّل حضرت امام حسین مشغول عبادت و وداع دوّم جناب عباس بر فرس سوار بود و دور خیمه‌ها میگردید بیان نمودن

فضیلت عباس بر سیّد الساجدین سیّم از آنها جناب زینب بود چهارم بیمار کربلا و شنیدن جناب زینب
اشعار برادر را یا دهر اف لک من خلیل و غش نمودن از زینب و دلداری دادن آنحضرت که جدّم و پدرم
همه از من بهتر بودند چنانچه در مصیبت ایشان صبر کردی در مصیبت من نیز صبر نما **مجلس یازدهم** در
کیفیت چهار آهو اوّل عزاداری نمودن عیسی بن مریم با آهوها در زمین کربلا و خبر دادن بحواریّین و در
بیابان مانند دختر صغیره در وقت بردن اهل بیت را بشام دوّم آهوئی که رسول خدا زنجیری در کردن
بچه‌های او بست سیّم آهوئی که بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض کرد که ما حیوانات در روز عاشورا نه
آب علف میخوریم و نه بچه‌ها ما و شیر ندادن حیوانات از سباع و وحوش بچه‌های خود را در روز عاشورا از زمان حضرت
داود و جمع نمودن ملائکه اشک چشم گریه کنندگان را در روز عاشورا از خانه‌ها و محلات و صبح روز عاشورا
آمدند از آسمان یا خیل الله ارکبوا ترتیب لشکر نمودن و عدد لشکر آنجناب و عدد لشکر مخالف گویا سیل آمده
آدم آوردن عمامه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر سر و تصدیق آن ملاعین میشناسیم توئی فرزند رسول خدا
و لکن زدن با عمود بر سر آن مظلوم و در جنگ حمله دادن امیر قرآن را بدست جوان و جدا شدن دستهای او و بنا بروایت
و آمدن آوردن سیّد الشهدا قرآن را و ندا نمودن بینی و بینکم کتاب الله الخ و گفتگوی آنحضرت با عمر سعد و آمدن
تیر از لشکر عمر بخیمه آن مظلوم و ناله نمودن زینب چهارم هدیه آوردن ام ایمن آهو را بخدمت رسول خدا صلّی
الله علیه و آله و آمدن آهو با بچه اش بجهت حضرت امام حسین و در روز عاشورا در مقام اتمام حجّت فرمودن
رسول خدا صلّی الله علیه و آله آهو بره از برای خاطر من از صحرا آورد آیا کسی را بنا حق کشته‌ام فلم تستحلون
و نبیا نیز نمانده و صدا بلند بر بلند کردن امان امان از آن حالت اهل بیت وقتیکه آن مظلوم از صدر زین بر زمین افتاد
و فرمودن بجناب عباس و علی اکبر زنان را ساکت کنید که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد شد گویا
در راه شام و در خرابه شام **مجلس دوازدهم** در روز عاشورا چهار نفر بعد از اجازه از سیّد الشهدا بسمت
خیمه‌های حرم رفتند اوّل حرّ بعد از یأس از عمر و بعد از توبه عذر خواستن از اهل حرم دوّم جوان آزاد کرده
ابی ذر از اهل بیت اظهار عجز و بیان نموده سیّم غلام ترک و نهادن سیّد الشهدا روی خود را بر روی او چهارم
جناب علی اکبر فرمودن حضرت صادق دهر بن نعیمها و پیش از همه غصه‌ها او که بستن و سلام دادن علی اکبر بر

برادر بیمار و بر عمها و سنقاش زینب از علی بیمادرش که من چنین قدم بصحرای محشر خواهم گذاشت
مجلس سیزدهم جدا شدن دستها چهار نفر در جهاد فی سبیل الله اول جعفر بن ابیطالب و شهادت
او دوم وهب بن خباب کلبی و تحریص نمودن زن وهب او را در جهاد سیم عباس بن امیر المؤمنین و بخود
آن بزرگوار و اسب عباس نیز آب نخورد و مانند ذوالجناح بریده شدن هر دو دست او و تتمه در مجلس نوزدهم
میاید چهارم اندستها که جمال ملعون قطع نمود و کیفیت قطع را بیان نمودن و آمدن رسول خدا و علی مرتضی
و حسن مجتبی و نفرین کردن پیغمبر خدا آن ملعون را **مجلس چهاردهم** از شهدای کربلا چهار نفر عیال
همراه داشتند اول زهیر بن قین و ملحق شدن او و بازنش باصحاب سید الشهدا و استدعا نمودن زن زهیر
که آنحضرت او را بخواهران خود سپرده از جمله کنیزان باشد دوم حبیب مسلم بخدمت حضرت امام حسین
از کوفه بعد از پرسیدن علی اکبر که پدر پسر چرا برای ما ناصر و معین نمیاید دوم زن هلال بن نافع سیم
زن وهب و توقع او که بی من قدم در بهشت نگذاری چهارم زوجه علی بن مظاهر بعد از خطبه جناب سید
الشهدا و تکلیف نمودن بزنش که با برادر بسوی اهل تو رفتن از آن سر خود را بعمود خیمه زدن و گریستن که ای
شبید که ما زنان نیز جان خود را بزنان ایشان فدا میکنیم **مجلس یازدهم** گریه نمودن سکینه خاتون
بشدت در چهار جا اول در شب عاشورا در وقت متفرق شدن لشکر والله ما اتم کلامه و قال ام کلثوم دوم
گریه او وقتیکه سید مظلومان بدن پاره پاره علی اکبر را بسمت خیمها آورد و فرمود ای سکینه صبر کن سیم گریه
او وقت وداع پدر بزرگوار سطول بعدی یا سکینه فاعلمی الخ چهارم گریه آنمظلومه در مجلس یزید در وقت
پرسیدن آنظالم چرا گریه میکنی **مجلس شانزدهم** چهار نفر بشریعه فرات داخل شدند اما هر چهار
تشنه بیرون آمدند اول بریر بن خضیر همدانی رفتن سکینه خاتون بخیمه عمه اش زینب خاتون و تسلی
دادن زینب طفل صغیر را و آب ممکن نشدن در خیمها و رفتن چهار نفر از اصحاب با بریر و آب آوردن و ریختن
آب مشک دوم جناب عباس داخل شریعه فرات شد الخ سیم شبیه پیغمبر وقتیکه سید الشهدا از برای طفل
صغیر از لشکر آب میطلبید رفتن علی اکبر بفرات آب آوردن و عرض کرد ای پدر من نیز تشنه ام چهارم سید الشهدا
داخل شریعه فرات شد ای ذوالجناح تو تشنه من نیز تشنه ام **مجلس هفدهم** در عالم چهار عقد

اسم این کافر بحر بن کعب است و استماع در سؤال ...

خوانده شد یکی در بهشت و دیگری در آسمان چهارم و در مکه و در کربلا اول عقد آدم و حوا در بهشت دوم
عقد علی و فاطمه سلام الله علیها در آسمان چهارم و نثار درخت طوبی و ابر دُر و یاقوت را و از آن نثار
انا ندّه من السما انثر و نحن و عوض مهر مقرر شدن چهار نهر یکی فرات فنداقه طفل را بدست گرفته و وداع سید
الشهدا قبر مادر را السلام علیك یا اماه نظیر وداع روز عاشورا یا اهل بیتی علیکن منی السلام هذا
آخر سلام ای عزیزان از قبر جد و مادر بلکه شبها در در وداع فرزندش صدا آمد یکی را جبل مادر یوسف دوم
فاطمه وقتیکه حسین عرض کرد السلام علیك یا اماه الخ علیك السلام ای مادر مظلوم سیم مریم مادر عیسی سیم
عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا در دشت پر بلا گفتگوی جناب قاسم با عروس اجازه میدان دادن قاسم را
شمشیر بکمرش بستن و یکدیگر را وداع کردن نمیدانی قاسم آمد ملعونی چهار پسرش را بدوزخ فرستاد ازرق
شامی نبود یا عماه العطش چهارم عقد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری بتجارت شام
رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایه انداختن ابر بر سر رسول خدا آه بعد رسول خدا سالم امان از بعد
یادگار رسول خدا دل هیچکس نسوخت مگر بهیما علیل کرد در مجلس بیست دوم میاید جاری شدن چشمه از زیر
قدمهای رسول خدا و نخل کاشتن و بار آوردن و جاری شدن آب میان انگشتان آنحضرت تماشا آمدن اهل شام بنور
جمال آنحضرت عبور ممکن نبود آه روایت سهل بن سعد گفتگوی سهل با سکینه و خواهش ام کلثوم از شمر
شمر لعنه الله و برگشتن رسول خدا از شام و گفتگوی خدیجه با او و مجلس عقد و استقبال نمودن اکابر قریش
پیغمبر صلی الله علیه و آله و استقبال اهل کوفه و شام قاسم را در کربلا بدن هیچ شهید پیش از نخردن پایمال سم اسبان
نکردند مگر آنمظلوم در شب عروسی داماد استقبال عروس میکنند الخ **مجلس هجدهم** جناب سید الشهدا
چهار انگشتر در راه رضا دوست داد اول در مکه باعرابی دوم بجناب علی اکبر و امر نمودن ام لیلی را بدعا کردن
بجهت علی اکبر و تغییر یافتن رنگ مبارک و بصعوبت سوار ذوالجناح شدن سیم بنوامادخود وقتیکه عرض کرد
یا عماه العطش پایمال شدن بدن قاسم در زیر سم اسبان و آوردن بسمت خیمها چهارم بجابر بن سلیم
مجلس نوزدهم در اسلام چهار ضربت واقع شد بواسطه یکی پشت اسلام محکم شد بجهت دویمی
پشت اسلام و ایمان شکست و سیمی پشت اهل بیت پیغمبر شکست و چهارم پشت حضرت امام حسین شکست

اما اوّل انضربت امیر مؤمنان ضربت علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و دوّم ضربت ابن ملجم ملعون بود
که پشت پیغمبر و اسلام را شکست بلکه سرایت بر آسمانها نمود فرق صورت علی در آسمان پنجم شکافته شد
شنیدن ام کلثوم شنیدن صدای جبرئیل الموضها علمنا اکرم و فریاد نمودن حسین مظلوم اسقونی شربة من الماء
و سیّم ضربت مالک بن بشیر پشت زینب را شکست اما ان ضربت منقذ بن مره عبدی که سبب جراحت سر
او را نست و چهارم ضربت نوفل بن ازرق الآن انکسر ظهری و کشیدن تیر از سینه جناب عباس **مجلس
بیستم** و مشقت و تعب کشیدن جبرئیل در چهار موضع اوّل در آتش انداختن خلیل دوّم کارد را
بر گلوی اسماعیل گذاشتن سیّم برادران یوسف او را بچاه انداختند چهارم وقت رسیدن سنگ در
جنگ احد بدندان پیغمبر و مجروح شدن و کشیدن سیّد مظلومان تیر را از گلوی اصغر و بسیار و ابیه وداع
سکینه علی اصغر را و بوسیدن لبها او را و بیهوش نمودن بجدّاش **مجلس بیست و یکم** جناب ختم
انبیا انوار اربعه مضیئه را در عالم ناسوت چهار دفعه در زیر بال رحمت جا داده اوّل حدیث کسا است
فرمودن بحضرت امام حسین بابی انت و امی و گفتگوی آن مظلوم با شمر ولد الزنا و رخصت خواستن جبرئیل
و سؤال فاطمه از پدر و آتش زدن بر خیمه های دختران فاطمه و بیان فضیلت شیعیان در اخبار حدیث دوم در
ابتهال نمودن رسول خدا اهل بیت را در زیر عبا و دعا نمودن برای ایشان و اذن دخول خواستن ام سلمه
و داخل شدن جبرئیل و فخر نمودن بر ملائکه سموات حجب و کرسی و فخریه فطرس و فخریه ده نفر از لشکر ابن
زیاد سیّم در وقت مباهله و سوزانیدن در خانه فاطمه و زدن با تازیانه و یاری نمودن علی فاطمه را کاش در کربلا
بود چهارم در خانه فاطمه اللهم لکل نبی اهل بیت و اذن دخول خواستن جبرئیل و گفتگوی پیغمبر
بندها او بیان نمودن مصاهرت از اهل عبا و رسیدن سنگها به پیغمبر از آنحضرت و نشستن تیرهای زهر
آلود بجناب سید الشهدا اسیا کرانیدن سلمان و تسلی دادن فاطمه حسین را و ضربت زدن ابن ملجم ولد الزنا
بفرق علی و بردن آنحضرت را بخانه و اشک از چشمها حسین پاک کردن محزون بودن دختران امیر مؤمنان
یا ابتاه خون ما بر مصیبت شما طول انیست نظیر گفتگوی سکینه خاتون با نعش پاره پاره پدر و فضیلت
گریستن بر حضرت امام حسن و عصا گور موصلی و انتقام کشیدن جناب عباس اکر در روز عاشورا شهید نشده

بود

بود و ذکر نمودن جبرئیل خدمات خود را نسبت به هر یک از اهل عبا و آمدن جبرئیل در روز عاشورا با چهل
هزار ملائکه بر سر نعش امام شهید **مجلس بیست و دوم** بهم رسیدن اضطراب و رعشه در کل موجودات
در واقعه سید الشهدا چهار دفعه اوّل در مقام اتمام حجت منبر نمودن آیا فرزند پیغمبر شما نیستم خروش و اضطراب
ملائکه آمادن دوم در وقت شنیدن ندای آنحضرت اما من ناصر ذلت ارکان الارض و ضجت الملائکة سیم وقت
بلند شدن صدای الله اکبر از لشکر مخالف اضطراب در کل موجودات ظاهر شد و صیحه جبرئیل چهارم در وقت
بردن روح آنجناب را به آسمانها و لرزیدن بندهای هفتاد هزار ملک ای عزیز چهار دفعه اضطراب و رعشه
نیز در حرم آل محمد صلی الله علیه و آله بهم رسید اوّل در وقت وداع اهل بیت و التماس هر یک و امر بصبر
زینب را و جواب آن مظلوم مرعالیه اکباب کرد فنظر الی اطرافه کما هو عادته الخ حاضر نمودن دو خواهر ذو الجناح
دوم وقت شنیدن اهل بیت که میگفتند استشهد ابی عبدالله تا زند رفتن زینب بقتلگاه سیم در وقت
آتش زدن بخیمه ها و غارت اهل بیت چهارم اضطراب ایشان در وقت عبور از قتلگاه و تسلی دادن زینب حجة الله را
و جواب او **مجلس بیست و سیم** گروهی از سه طایفه استدعا اعانت کردند اما چهار طایفه از انسان
قبول نمود اوّل از ملائکه ملک منصور بود با چهار هزار ملک پس مجاور قبر آنحضرت شدند پریشان صفوان از جن
امام جعفر صادق از حزن او و نبوالو تسمع تا اسمع دوم زعفر جن بود اذن ندادند و رفتن زعفر بحجره بکنفر طالب
علم و بتفصیل نقل کردن کیفیت اعانت کنندگان را و مستجاب شدن دعا فضه در غذای اطفال اهل بیت
سیم از انسان سلطان قیس بود که اذن اعانت خواست حضرت قبول نفرموده ترکه چوب خشک داد بسلطان قیس
چهارم که اعانت او را قبول کرده طفل یتیم برادرش عبدالله بود دستش قطع شد **مجلس بیست و چهارم**
از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار عمامه بود اوّل عمامه که در شب معراج جبرئیل با چهل هزار ملک
آورد دوم عمامه که با عرابی داد و عبدالله بن سلام گرفت و همین عمامه دو دفعه خون آلود شد سیم عمامه
سحاب بود در روز عاشورا که حضرت امام حسین بر سر علی اکبر نهاد و از عمر سعد پرسید ان ظالم گفت این فرزند حسین
علی اکبر است چهارم عمامه ادهمیه که سید الشهدا بر سر خود بست و شستن زن اخنس آن عمامه را و رفتن آن
ظالم **مجلس بیست و پنجم** در روز عاشورا چهار جوان زحمت بسیار کشیدند اوّل اسبق علی اکبر

کر

الجناحك

چهارم دختر ابن عرب زینب

لشکر اطراف او را گرفتند فقطعوه اربا اربا دوم ذو الجناح بود و اسرع فرسک شاردگان و بجناب موسی خبر دادن
سیم همان مرغ سفید که هم جنسان خود را جمع نموده نوحه خوانی نمودند و رفتن یکی از انها بمدینه فقام ناعیک
عند قبر جدک الرسول چهارم شیر فضه بود **مجلس بیست و ششم** چهار هشیره بر سر کشته برادر خود
امدند دو مومنه و دو کافره اول خواهر عمرو بن عبد ود دوم دختر حیی ابن اخطب بلال سیم صفیه خواهر حمزه
سید الشهداء و رسیدن اهل بیت بر سر نعش کشتگان و گفتگوی زینب و سکینه در مجلس اول **مجلس**
بیست و هفتم رسیدن خبر شهادت حضرت امام حسین از چهار نفر بچهار کس در چهار شهر اول حرمله که
قاصد فتح بود در شهر کوفه با بن زیاد رسانید دوم قاصد ابن زیاد بشام فرستاد سیم قاصد فتح نامه بمدینه بعمرو بن
سعد بن عاص و شنیدن فاطمه ندای منادی و رفتن ام لقمان بمسجد و خبر اوردن چهارم بشیر خدمت رسول نزد مسجد
خدا صلی الله علیه و اله صدا بگریه بلند یا اهل یثرب لا مقام لکم بها و خواندن بشیر اشعار را نعی سید ناعی
الیه رسیدن بشیر که کنیز کسی گفت کنیز جوان علی اکبرم **مجلس بیست و هشتم** از انبیا گریه کنندگان
چهار نفر ذکر کنیم اول جناب ادم که دویست سال گریست دوم جناب یعقوب هشتاد سال گریست سیم خاتون
محشر وجه گریه و اذان گفتن بلال و غش نمودن فاطمه چهارم امام زین العابدین عرض کردن غلام ان
وقت ان نشد که گریه تو تخفیف بیابان کردن مبتدا و رفتن علی اکبر و پدر بزرگوار خود را و سر بسجده نهادن
در بیابان و رسیدن رفیقان **مجلس بیست و نهم** در روز عاشورا بدستها سید الشهدا چهار ضربت
رسید اول منقذ طفل بدست گرفته پیکان بباز و خود رسید دوم زرعه ضربت بر کف دست انمظلوم
زد سیم ضربت بجدل بن سلیم چهارم جمال ملعون گفتگوی پیغمبر خدا یا حسین فداک جدک و ابوک
خضاب نمودن فاطمه محاسن خود را از خون ریش انمظلوم و هم چنین پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و امیر مومنان
مجلس سی ام چهار نفر طفل یتیم را چهار بزرگوار التفات نموده دست مرحمت بر سر ایشان کشیدند
اول پیغمبر خدا دوم سید الشهداء با دختر مسلم سیم امیر مومنان و التفات با ان دختر صغیره نابینا چهارم
سکینه خاتون پدر بزرگوار از ذو الجناح پیاده شد که دست مرحمت بر سرش کشید و در مجلس یزید طلب
سکینه را بکنیزی طلب نمود پرسیدن [illegible] ایکدست بگردن خود گرفته **مجلس سی و یکم** از نور سر

مبارک حضرت امام حسین چهار خانه روشن شد اول مطبخ خولی و دیدن زن خولی نوحه کنندگان را
و بر سر شوهر خود امدن دوم غرفه زید ابن ارقم سیم دیر راهب نصرانی و اسلام اختیار کردن ان راهب چهارم
خانه هند و خبر یزید از خواب بیدار شد **مجلس سی و دوم** در ملاقات چهار پدر فرزند خود را امدن ملائکه
اسمانها بالرز و خروش امد اول بر طریق اجمال ادم بزیارت بیت الله رفته هابیل هابیل القتل نمودند و
جبرئیل قبر ویران او را نشان دادن بادم دوم امدن سید مظلومان بسر نعش علی اکبر ادم ملک پسر غرقه بخون دیدن روایت
شیخ مفید پس فرمودن انحضرت بسکینه صبر کن سیم ملاقات جناب یعقوب یوسف خود را و مدهوش شدن هر دو
چهارم ملاقات امیر مومنان بدن پاره پاره حسین مظلوم را و کیفیت زارع علقمه و نوحه جنیان **مجلس**
سی و سیم سوختن دل شمر ملعون در چهار جا بحضرت امام حسین اول در وقت جدا شدن هر دو دست عباس
و گریستن سید الشهداء بجهة جناب عباس در چهار جا دوم وقتیکه در سر نعش جناب علی اکبر امد هفت مرتبه
صدا واعلیا بلند نمود سیم طفل شیرخواره خود را بدست گرفت چهارم در وقت تنهائی صدا از حرم سرا بلند
شد کیفیت وداع و جامه کهنه خواستن از خواهرش **مجلس سی و چهارم** در کیفیت چهار زن
که از معاندین اهل زمان خود چه اذیتهای جسیما کشیدند اول ایشان اسیه زن فرعون بچهار میخ کشیدند دوم
مریم بعد تولد جناب عیسی تا وقت تکلم عیسی فهمیدند که حضرت مریم بر نجی [illegible] و قبا مریم و عیسی رکوع
لبنان و افطار شان پوست درخت سبز و وفات مریم و امدن حسنین بر سر نعش فاطمه و ندا کردن جناب عیسی اهل
قریه بنی اسرائیل را که مادرم فوت شد است غریب است یاری نمایید مرا در غسل و کفن و سید الساجدین
کسی را نیافت و غسل دادن حواریون مریم را و سفارش فاطمه نمودن امیر مومنان در لب قبر و جواب شنیدن و دفن
نکردن کسی شهدا کربلا را و تکلم حضرت عیسی با مادرش کیف وجدت طعم الموت سیم از ایشان خدیجه بود و وصیت
فاطمه نمودن بر پیغمبر و وصیت فاطمه با امیر مومنان سر وصیت بلند شد هر دو دست فاطمه و حسنین را بسینه
و عرض نمودن جبرئیل که کفن خدیجه با ما است چهارم فاطمه زهرا و شدت گریستن فاطمه در روز هشتم وفات
پیغمبر صلی الله علیه و اله و وحشت و حیرت عارض شدن همه اهل مدینه و غش نمودن انمخدره بمحض دیدن قبر
پدر یا فاطمه اگر در کربلا بدن حسین را میدید نتوانستی طاقت بیاورد گفتگوی فاطمه با پدر بزرگوار مناسب گفتگو

سکینه خاتون با نعش پدر ایغر برادر کیفیت معاشرت چهار نفر خاتون دیگر را نیز بشنو اول ایشان زینب
خاتون سر برادر در نیزه از کتاب سبک موج منزل نمودن در میان خار مغیلان و تسلی دادن سر مبارک حضرت
امام حسین زینب را در آن بیابان و تسلی دادن بسکینه دوم از انها ام لیلی مادر علی اکبر امدن شخصی
از بلاد بعیده بزیارت علی اکبر و گفتگوی حضرت امام حسین با انشخص گریستن سید الشهدا بجهه علی اکبر
در چهار جا اول در وصیت مادر نمودن علی اکبر بپدر بزرگوار خود سیم از چهار نفر ایشان مادر قاسم و سید
الشهدا بجهه قاسم نیز در چهار جا گریه کرد اول در وقت وداع و رسیدن ضربت بسر جناب زینب و بیهوش شدن انحضرت
چهارم ام کلثوم در چند جا گریسته بعد از اسیری در سر نعش عباس گریه ام البنین در شهر مدینه مدهوش گردیدن
حضرت امام حسین بعد از شهادت عباس مجلس سی و پنجم در چهار باشتن بود کهنه درد و پیغمبر خدا مسرور
و فاطمه زهرا و جبرئیل خوشحال و در دو شستن هر سه محزون و غمگین ملائکه اسمان گریان اول در شستن
جامهای حسنین و فرمودن رسول بامام حسن ای نور دیده چه رنگ مطلوب است و فرمودن بحسین چه رنگ
میخواهی و نشستن جناب زینب بر سر طشت دو دفعه دیگر لباس خواستن امام حسین و فرمودن بعد از
فات البکا دوم سرور و خوشحالی ایشان در شستن ذوالفقار بود سیم در شستن گیسوان دو بزرگوار اتمامکن
باب سلسبیل و گریه کردن جبرئیل و خبر دادن بعضی از مصائب انحضرت زن خولی و زن شمر چهارم شستن
فاطمه زهرا جامهها خون الود را چنانچه طریحی نقل کرده و وارد شدن سعید بکوفه و پرسیدن از پیر مرد
و بکا او بجهه دولشکر و دیدن سر حضرت را بر سر نیزه و طلب ام کلثوم اهل کوفه را از نظر کردن مجلس سی
و ششم در عده چیزهای عظیم چهار است اول عظمت و جلال ذات بیمثال دوم زلزله قیامت همه
و انفسا گویان و قسم دادن رسول خدا جهنم را بعزیزه داران هفتاد سال راه دور شدن و پریدن حکایت
و نیزه سنان و سنگ زدن کافران و شهادت عبدالله که در مجلس ۲۳ گذشته سیم اخلاق رسول خدا انک لعلی
خلق عظیم مشک عجوزه را برداشتن و بجانب منزل روانه شدن علی اکبر و مناجات انحضرت و محو جمال علی
اکبر شدن لشکر و اب خواستن از پدر و امر بصبر نمودن چهارم عظمت عرش هر بنده مومن بگوید لاحول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم انتقال دنیا و اخرت برا و سبک کرد و کیفیت خواب دیدن دختر صغیره

درخرابه

در خرابه شام و بودن طاهر بن حارث در نزد یزید و مناجات سر مبارک سرور مظلومان اللهم هؤلاء
و سخن گفتن سر مبارک با یزید و فرستادن سر را بجز ابر و جاری شدن اشک از چشمهای انمظلوم مجلس سی
و هفتم در بازو چهار نفر مظلوم را بریسمان جفا بستند سیر ما از انها را برابر سه نفر کافر نگاه داشتند
اول ابراهیم خلیل در نواحی کوفه و شکایات از کوفه غیظ و غضب جبرئیل در وقت انداختن خلیل بر اتش و
غیظ او از ذوالجناح سید الشهدا و بزمین کربلا افتادن فخرج زینب من الفسطاط و الخ او قتل نمودن
طفل صغیر انمظلوم را در دامن پدر دوم از ایشان بزنجیر جفا بستند جناب یوسف بود سیم مولای متقیان
و سوزانیدن عمر در خانه وحی الهی را و اقتدا بعمر نموده عمر سعد در سوزانیدن خیمها و بریسمان جفا بکردن
علی انداختن سقط شدن محسن و مسجد آمدن فاطمه بزلزله امدن دیوارهای مسجد سید الساجدین بن جم
فرمالیدهم ما رایت الیک رئیسما نسبه بود چهارم بیمار کربلا و فرمودن یزید چه کسان منبر رسول خدا پس فاطمه
و فرمودن بایزید بنات رسول الله ستا کربیا صبور را چاک کردن زینب و گفتگوی انمخدره با یزید مجلس
سی و هشتم در خبر دادن امیر مومنان در شهر کوفه چهار نفر از قتله اول عمر بن سعد لعنه الله دوم حرملة
بن کاهل سیم منقذ بن مره عبدی چهارم سنان بن انس و امان از نیزه سنان چنانکه خوانمظلوم فرموده بنیزه سنان
کار مرا تمام کرده بود و گریه فاطمه زهرا و حفظ نمودن ملائکه جهنم را و فرمودن حضرت صادق با ابو بصیر گریه فاطمه
کیفیت وفات ابوذر و گریه دختر او و کفن و دفن او و عکس بنی امیه مجلس سی و نهم در گفتگوی چهار
نفر غلام سیاه اول غلامیست که بحکم امیر مومنان دستش را بریدند و بدعای انحضرت خوب شد او امیر مومنان
نوانست و دست خود را دست بریده بپیوند اگر هر دو دست عباس را میبرید در مجلس ۱۹ گذشته دوم بلال
موذن رسول خدا و غش نمودن فاطمه زهرا و نمودن امیر مومنان پیراهن پیغمبر را بفاطمه و غش نمودن و دیدن
اهل بیت در مجلس یزید پیراهن پاره پاره حسین سیم مستجاب شدن دعای غلام سیاه در مکه و دعا نمودن
پیغمبر بجهه کفن انغلام سیاه از بدن حسین چهارم رباح غلام ال نجار تماکردن و دفن نمودن پیغمبر و چهار
نفر حمال نعش غریب را بجانب قبرش بردن و در روز عاشورا پاره پاره جگر علی عابد تنها چاک چاک کسیکه دلش
سوی بیمار کربلا بود مجلس چهلم در مستجاب شدن دعای چهار نفر از پیغمبران اول زکریا بود شنیدن حضرت

یحیی خبر غضب او و نشان دادن شتربان یحیی را که گوسفندان از چریدن باز مانده اند و شرافت داشتن گوسفندان
حضرت بر اینها رسیدن زکریا بسر یحیی و رسیدن سید الشهداء بسر علمدار و بسر قاسم با ولد مجتبی بعزه علی عمک دکر
مجلس گذشته دوم جناب یوسف بود سیم جناب ایوب بود اما در چهلجا طاقتش طاق و صبرش تمام شد اول
وقت که مهما خواستند که قصد دل و زبان ان کنند امد تیر بردهن سید مظلوم در شریعه فرات و دفعه دیگر
حصین بن نمیر دوم کرم دیگر خواست قصد قلب وی کنند قال رب انی مسنی الضر آه از مصیبتها مظلوم بروایت
ملعون نیز زهر آلود سه شعبه بقلب انجناب وارد شد خون مانند ناودان جاری شد سیم بوقت طفل صغیر را در
دامن انحضرت سیم که طاقتش طاق شد در شماتت رهبانان قال رب انی آه دو پیغمبرزاده نیز مبتلا بشماتت
شدند یکی جناب یوسف دیگر یحیی بیما کربلا مکرر فرمودند الشام الشام گفتگوی جاثلیق نصاری و امر نمودن یزید
پلید بقتل او و رحمة الله علیه چهارم که صبر ایوب تمام شد در کیسوی حیمه بود امان از احوال ایوب کربلا در دروازه
شام یزید لد الزنا چهار حکم نمود اول ایستن بستن بازارها دوم اهل بیت را از بازارها بیاورند سیم اسیرا
دست بسته چهارم سر مظلوم کربلا را در پیش روی تخت انشقی حاضر نمایند پرسیدن هند از سر مبارک و توبیخ
نمودن یزید را و گفتگوی جناب زینب با یزید چهارم از ایشان کرد غایش مستجاب شد یونس بواسطه افتادن دو نفر بنده
شایسته الله بر ارض نینوا و اسب تاختن ده نفر بدنیر سم اسبان خورد کردن سینه مظلوم شهید را **مجلس
چهل و یکم** جناب زینب سه دفعه بر بالین حضرت امام حسین دفعه چهارم بر سر بالین بیما کربلا اول ابن ملجم
ملعون ضربت بفرق مرتضی زد دوم در روز هر نوشیدن حسن مجتبی سیم در عصر تاسوعا که در مجلس گذشته چهارم
در عصر عاشورا بر سر بالین بیما امد **مجلس چهل و دویم** ملاقات نمودن سید الشهداء اجداد بزرگوار از مدینه
تا کربلا چهار دفعه اول در وقت وداع در سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دوم روایت جابر بن عبد الله سیم در
شب عاشورا بعد ازانکه از اشقیا مهلت طلبیدند چهارم در وقت بریدن جمال دستهای مظلوم را خواب دیدن ابن
عباس پیغمبر خدا را **مجلس چهل و سیم** در خواب دیدن چهار مجلس عزای حضرت امام حسین و آمدن فاطمه زهرا
شب اربعین بکربلا اول اسماعیل برادر زهیر و گریه کردن بر حسین مثل انست که در راه او شهید شده
باشی و ریختن لشکر بخیمه ها در مجلس گذشته دوم خواب مقبل و خلعت گرفتن محتشم و خواب دیدن ام سلمه پیغمبر خدا را

غبار آلود سیم خواب بیه دعبل چهارم شخص نصرانی اختیار اسلام نمود و عزاداری و خلعت گرفتن از فاطمه
زهرا و قصه زن یحیی برمکی **مجلس چهل و چهارم** در عفو نمودن پروردگار رحیم لغزش چهار نفر را بلکه
سر نفر را بواسطه سید الشهدا و یکی ببرکت صلوات بر سید انبیا اول دیدن جبرئیل ملک را در کوه قاف دوم فطرس
و سبب جنبان نمودن از پر فطرس است سیم تیر سه شعبه زهرآلود که در مجلس در قصه ایوب گذشت سیم دردائیل که از ادکرد
حسین است چهارم ملک دستهای او را شکسته بواسطه مسح دست راست حسین شفا یافت و مجاور قبر حسین شد
فضیلت دستهای مبارک امام مظلوم سایان بریده و سر انورش را بر سر نیزه در مجلس **مجلس چهل و پنجم**
در بیان چهار غزوه از غزوات مولای متقیان با رئیس کفر و طغیان معویه بن ابی سفیان علیه اللعنة و النیران اول
حدیث صعصعة بن صوحان و ظهور معجزات کثیره در خصوص ابرفرات از انحضرت پس نظر باید کرد و رسیدن خبر فتح جزم
امام حسین با امیر المؤمنین و گریه نمودن انحضرت و ظهور شجاعت حسینیه در جنگ صفین در مجلس گذشته دوم
فرستادن مالک اشتر ابراهیم را بجنگ و فتح او و بوسیدن امیر پیشانی ابراهیم را که خونهای ما را از اعدای ما باز خواهم
و جنگ نمودن با ابن زیاد ملعون و تحریص نمودن لشکر را بحرب آن ملعون و بجهنم فرستادن ابراهیم ابن زیاد را و مجلس انداختن
امیر مؤمنان ابن زیاد را و شفاعت نمودن حضرت امام حسین و خلعت دادن و بجهنم فرستادن و عرض انشقی یا حسین
حقی در کردن من گذاشتی روزی میشد از خجالت تو بیرون میامدم و اظهار فرح و شاکر دن انظالم در روز دیکه
نظرش بسر بریده حضرت امام حسین افتاد و گریه زید بن ارقم و گفتگوی او با انشقی و بیرون رفتن از مجلس
سوم سیم اذن ندادن امیر مؤمنان بلشکر و جنگ نمودن جناب عباس و صدای احسنت از هر دو لشکر بلند شدن
و در روز عاشورا داخل شریعه شدن حضرت عباس در مجلس گذشته رفتن حضرت امام حسین بمیدان از برای عذر
خواستن او و شفاعت او را نمودن از پدر بزرگوار اما از ظلم اهل کوفه و شام که گفتند توی فرزند رسول خدا صلی الله
علیه و آله در مجلس گذشته چهارم در شب امیر مؤمنان که مقتولین انحضرت پانصد و بیست نفر بودند بسبب آنها
در شب کشته بود و اهل سیر و تواریخ اتفاق کرده اند در دنیا دیده نشد که سلطانی که در غزوه مثل امیر مؤمنان باد دست
خود کشته باشد حیف که بسمع اهل تاریخ نرسیده چهار فرزند امیر مؤمنان که در روز عاشورا از اهل کوفه و شام هزار
هزار بجهنم فرستادند چهارم حالت استغنا نمودن امیر در صفین و عرض کردن دوازده هزار لبیک و شکستن غلاف

مجلس اند... امیر ابن زیاد را
شفاعت حسین ع


شمشیرها و در روز عاشورا ندای فرزند غریب امیر مؤمنان گویا به نفر از خیمها جواب دادند لبیک یکی علی اصغر دوم
بیمار کربلا که در مجلس ذکر شد سیم طفل یتیم برادرش عبدالله که در مجلس ۲۳ کذشته **مجلس چهل و ششم** چهار
نفر شاهزاده را بعد مردن پروردگار عالم بواسطه دعای چهار نفر از مقربین درگاه خود زنده نمود اول بدعای شمعون
وصی حضرت عیسی پسر پادشاه را بعد از دفن زنده نمود معلوم بواسطه ذکر نام مبارک حضرت امام حسین بود و فرمود
یا ابن سعد اخبرک فی ثلث خصال دوم زنده نمودن جسد علی پس کاش در عروسی پسر خود در کربلا حاضر شده
کذشته سیم زنده نمودن امیر مؤمنان پسر پادشاه چین را که بدریا غرق شد بود با رفقا و هم سنان خود و عرض نمودن بچه رو
بولایت بروم به آه بیچاره زینب میخواهد از کربلا بمدینه برگردد و خطاب جناب ام کلثوم بمدینه جدنا چهارم زنده نمودن
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر پادشاه خراسان را و شتر او مانند ذوالجناح و بفریاد رسیدن جناب حسین کسی
نرسید در مجلس ۲ کذشته **مجلس چهل و هفتم** چهار مادر بجهت فرزند خویش بر لب تنور آمدند سه تا از آنها
مسرور شدند و یکی غمکین و محزون اول زن حزبیل بود فرعون ملعون طفل صغیر او را به تنور انداخت آن طفل شاد
کنان به مادر میکفت صبر کن مادر از شدت سر و بخند دوم هم از بنی اسرائیل بنده عزادار حسین بود بعد افتادن طفل
به تنور از برکت انجناب زنده شد میکفت که من آزاد کرده حسینم سیم مادر جناب موسی از ترس کسان فرعون او را در تنور
نهاد و خاموش آتش در تنور نهادن تا نان ببرد مادر موسی وقتی رسید دید با پارها آتش بازی کند خوشحال کشته
چهارم خواتون محشر در مطبخ خولی سر شه انور بیرون کرد در مجلس ۳ کذشته **مجلس چهل و هشتم** و بند
زمان سلف چهار ناقه بود که سه تا از آنها از ناقه بهشت بود اول ناقه جناب صالح پیغمبر بود دوم ناقه انشا هزار خوش
بود در مجلس ۳ سیم ناقه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود در وقت مردن سرش در کنار فاطمه عرض کرد که پیغام داری بزد
پدر تمنا سبست فاطمه بفرماید که پدرم عرض کن که بعد از تو حق خلیفه ترا غصب کردند تا آنکه آتش زدند در خانه
فاطمه را در مجلس ۳ چهارم ناقه جناب امام زین العابدین که بسبب دو حج با آن کرده و تازیانه نزده بود فرمود بحضرت باقر
که این ناقه را او غائب رسد او را دفن کن که درندگان کوشت او را نخورند **مجلس چهل و نهم** چهار شیر حق پیغمبر
خدا را در باره دوستان او و ذریه انجناب رعایت نمودند اول آن شیر بود که کوسفند ابوذر را هر وقت مشغول نماز
میشد محافظت میکرد دوم شیر سلطان قیس بود که در مجلس ۳ سیم شیر سفینه بود چهارم شیر فضه خادمه

فاطمه زهرا علیها سلام الله در مجلس ۲ **مجلس پنجاهم** بعد از انبیاء سلف عبور چهار نفر بر زمین کربلا
افتاد و سؤال قبر نمودن کسیکه در کربلا دفن شود و حساب ندارد کسیکه در نجف اشرف دفن شود اول
خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله بود و سپردن خاک کربلا را بام سلمه و قصه خون تازه شدن آن خاک در شیشه در روز دهم
محرم الحرام دوم عبور اسد الله الغالب علی بن ابیطالب در وقت تشریف بردن بصفین و خبر دادن آنحضرت بعد از خواب
بابن عباس و کریه نمودن سیم عبور حسن مجتبی بود و بعضی از مصائب آن زمین بجهه خواهرش زینب جواب
بیان فرمود و شور محشر اشکار شد چهارم عبور و نزول انکسی است که زمین کربلا بواسطه او خلق شده همین
که ذوالجناح قدم بزمین کربلا شد صحرائی دید بغایت خوفناک که کویا از هوایش خون میبارید ایستاد
قدم بر نداشت که در مجلس ششم مفصلا کذشته **خاتمه** در ذکر پنجاه حدیث و اخبار صحیحه و نقل
و حکایات عجیبه که ذاکرین قبل از شروع بمراثی بجا آوردن عزاداران ذکر نمایند که اکر در اینها بر تفصیل
دهم بطول می انجامید و ملحق نمودم بعد از اتمام کتاب پنجاه حدیث در فضیلت صلوات و در آخر کتاب
پنجاه حدیث در فضیلت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه سلام الله الملک المنان الحمد لله ختام
مسک همه اینها را باید محبان و شیعیان بنظر انصاف ملاحظه و مطالعه فرمایند نیز اکر مقصود

ذکر مصائب امام حسین علیه السلام است عرض دیکر والسلام خیر ختام فی شهر جمادی الثانیه ۱۲۸۹	تمت

حسب خواهش خیر الحاج حاجی ابراهیم در کارخانه خود مشار الیه طبع و باتمام رسید

حرره ابن مرحمت و غفران پناه میرزا محمد شفیع خوشنویس محمد علی



فتاح
الجنة

